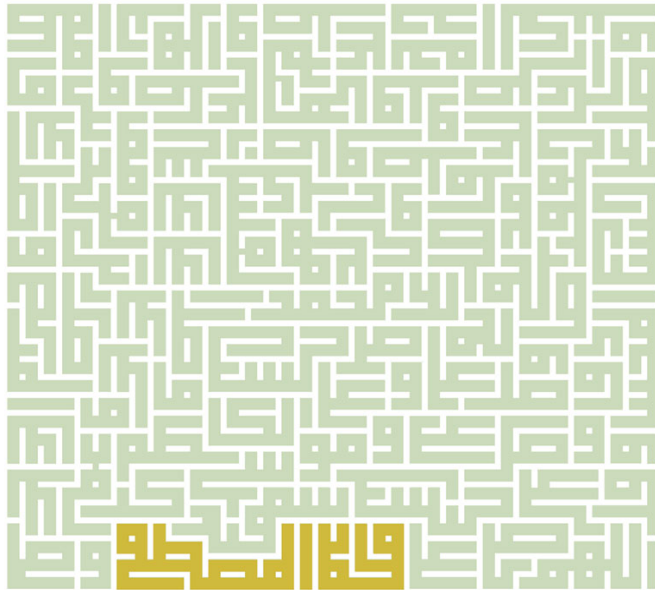




محمد ﷺ رسول خدا

بازخوانی منابع تاریخی



به اهتمام
محمد رضا خاقانی



محمد ﷺ، رسول خدا

بازخوانی منابع تاریخی

به اهتمام
محمد رضا خاقانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه: خاقانی، محمدرضا، ۱۳۶۸-

عنوان و نام پدیدآور: محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا: بازخوانی منابع تاریخی/محمدرضا خاقانی.

مشخصات نشر: قم: العتبة العباسية المقدسة، المركز الاسلامی للدراسات الاستراتيجية، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۴۴۴ ص.: نقشه، نقشه ساختمانی (بخشی رنگی)، نمودار.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۶۱۰-۱-۳-

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۱۷ - ۴۴۵.

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

موضوع: Muhammad, Prophet, d. 632

موضوع: اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۴۱ق.

Islam -- History -- To 661

شناسه افزوده: العتبة العباسية المقدسة، المركز الاسلامی للدراسات الاستراتيجية

رده بندی کنگره: BP ۲۲/۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۴۹۴۲۵

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

محمد ﷺ، رسول خدا: بازخوانی منابع تاریخی به اهتمام: محمدرضا بیگ (خاقانی)

ناشر: المركز الإسلامي للدراسات الاستراتيجية (وابسته به عتبة مقدسه عباسیه ﷺ)

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۴۰۱

شمارگان: ۲۵۰

قیمت: ۱۶۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۶۱۰-۱-۳-

ایران: قم، خیابان معلم، مجتمع فرهنگی حضرت فاطمه معصومه ﷺ. تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۱۱۳۳

العراق: النجف الأشرف، مجسرات ثورة العشرين، شارع البريد، خلف حسينية أهل البيت ﷺ، مجمع المرتضى الثقافي.

لبنان: بيروت، طريق المطار، مدخل مدرسة القتال مقابل محطة (Hypco)، بناية العبادي، الطابق الرابع.

Website: www.iicss.iq

E-Mail: islamic.css@gmail.com

Telegram: @iicss

(طرح جلد: برگرفته از کتیبه دوره ایلخانی در بقعه پیر بکران، شامل ذکر اسامی و صلوات بر چهارده معصوم ﷺ. منبع: shiaarts.ir)

فهرست اجمالی

بخش اول: سیره رسول خدا ﷺ، محمدرضا خاقانی.....	۲۹
بخش دوم: مقالات.....	۲۱۳
منابع سیره نبوی، محمدرضا خاقانی.....	۲۱۵
روایاتی در باب اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ، علامه طباطبائی.....	۲۴۳
پیامبر ﷺ و معارف کلامی، سید هاشم میلانی.....	۲۶۷
صحابه رسول خدا ﷺ و عدالت ایشان، محمدرضا خاقانی.....	۳۲۵
نگاهی به تاریخ مسجد النبی، محمدرضا خاقانی.....	۳۵۹
بخش سوم: گزیده احادیث نبوی،.....	۳۸۳

فهرست تفصیلی

فهرست تصاویر	۱۵
مقدمه مرکز	۱۷
مقدمه	۱۹
نگاهی به پیشینه سیره‌نگاری رسول خدا ﷺ	۱۹
ویژگی‌های کتاب	۲۳
بخش اول: سیره رسول اکرم ﷺ	۲۹
سال‌شمار زندگی پیامبر ﷺ	۳۱
شبه‌جزیره عربستان پیش از اسلام	۳۵
جغرافیای تاریخی شبه‌جزیره	۳۵
جغرافیای حجاز	۳۹
شهرهای حجاز	۴۰
مکه	۴۰
یثرب (مدینه)	۴۳
طائف	۴۴
خیبر	۴۴
نظام اجتماعی و فرهنگی در حجاز	۴۵
قبیله و آداب آن	۴۵
فرهنگ و دانش	۴۸
اقتصاد حجاز	۵۰
ادیان در حجاز	۵۲
حَنِیْفِيَّت	۵۲
بت‌پرستی (شُرک)	۵۵
یهودیت	۵۸
مسیحیت	۶۰
جایگاه اجتماعی خاندان پیامبر ﷺ در مکه	۶۲
از تولد تا بعثت	۶۵

- ۶۵..... تولد پیامبر ﷺ و دوران خردسالی
- ۶۷..... ماجرای اصحاب فیل
- ۶۹..... جوانی پیامبر ﷺ: فعالیت‌ها، تجارت و سفرها
- ۶۹..... ازدواج با خدیجه ﷺ
- ۷۱..... ماجرای حِلْفُ الْفُضُول
- ۷۲..... تجدید بنای کعبه
- ۷۵..... از بعثت تا هجرت
- ۷۵..... بعثت
- ۷۶..... ابلاغ خصوصی (انذار عشیره)
- ۷۸..... اسراء و معراج
- ۸۰..... تولد حضرت فاطمه ﷺ
- ۸۰..... دعوت علنی به اسلام و شکنجه و آزار مسلمانان در مکه
- ۸۲..... داستان حبشه
- ۸۳..... برخورد مشرکان
- ۸۵..... اسلام حمزه
- ۸۶..... حصر شعب ابی طالب
- ۸۸..... شکست عهدنامه
- ۸۹..... عام الحزن
- ۸۹..... سفر به طائف
- ۹۱..... از هجرت تا فتح مکه
- ۹۱..... مقدمات هجرت به مدینه، دعوت از پیامبر ﷺ و بیعت‌ها
- ۹۱..... بیعت عَقَبَه
- ۹۲..... بیعت عَقَبَه دوم
- ۹۳..... پیمان برادری
- ۹۳..... هجرت مسلمانان به مدینه
- ۹۳..... دارالندوة
- ۹۴..... لیلة المیت و آغاز هجرت
- ۹۵..... قریش در جستجوی پیامبر ﷺ
- ۹۶..... هجرت امیرالمؤمنین ﷺ

فهرست تفصیلی ۹

۹۷.....	مسجد قباء، اولین مسجد.....
۹۷.....	بنای مسجدالنبی ﷺ.....
۹۸.....	پیمان برادری.....
۹۹.....	تغییر قبله به سمت کعبه.....
۱۰۰.....	بدر، آغاز جنگ ها.....
۱۰۴.....	رویارویی دولشکر.....
۱۰۵.....	فرشتگان در جنگ بدر.....
۱۰۶.....	تقسیم غنائم.....
۱۰۷.....	رفتار با اسرای جنگی.....
۱۰۷.....	ازدواج علی ﷺ و فاطمه ﷺ.....
۱۰۸.....	درگیری با یهودیان بنی قَیْنَقَاع.....
۱۰۹.....	جنگ اُحُد.....
۱۱۰.....	سپاه قریش در راه احد.....
۱۱۱.....	خبر قریش در مدینه.....
۱۱۱.....	مشرکان در راه مدینه.....
۱۱۲.....	رایزنی با یاران.....
۱۱۳.....	بازگشت منافقان.....
۱۱۴.....	آغاز نبرد.....
۱۱۷.....	غزوه حَمَراءِ الْأَسَد.....
۱۱۹.....	غزوه بنی نَضِیر.....
۱۲۰.....	جنگ احزاب (خندق).....
۱۲۰.....	شورای جنگی در مدینه.....
۱۲۲.....	بسیج نیروها.....
۱۲۳.....	درگیری های پراکنده.....
۱۲۴.....	عبور از خندق.....
۱۲۴.....	مبارزطلبی عمرو و خروج علی ﷺ.....
۱۲۵.....	رویارویی ایمان و شرک.....
۱۲۷.....	دعا و ابتهال پیامبر ﷺ.....
۱۲۹.....	بازگشت به مدینه.....
۱۳۰.....	بنی قُرَظَه: درگیری دوم پیامبر ﷺ با یهودیان.....

صلح حُدَیبِیّه	۱۳۲
حضور منافقان در حُدَیبِیّه	۱۳۳
نماز خوف	۱۳۵
حُدَیبِیّه	۱۳۶
صلح نامه	۱۴۰
صلح حُدَیبِیّه بزرگترین فتح	۱۴۳
نتایج صلح	۱۴۳
نامه به پادشاهان	۱۴۴
نامه پیامبر به خسرو پرویز	۱۴۵
نامه پیامبر به قیصر روم	۱۴۷
نامه پیامبر به مُقَوِّس حاکم اسکندریه	۱۴۷
فتح خیبر	۱۴۸
بازگشت مهاجران از حبشه	۱۵۵
جنگ مُؤَتَه	۱۵۸
از فتح مکه تا رحلت	۱۶۱
فتح مکه	۱۶۱
حرکت به سمت مکه	۱۶۵
ورود به مکه	۱۷۱
طواف پیامبر ﷺ	۱۷۲
خطبه پیامبر ﷺ و اعلان عفو عمومی	۱۷۳
بیعت مردم مکه با پیامبر ﷺ	۱۷۴
جنگ حنین	۱۷۵
جاسوسان مالک	۱۷۶
آغاز جنگ	۱۷۶
غزوه طائف	۱۷۸
محاصره طائف	۱۷۹
ترک محاصره طائف	۱۸۱
سدّ الابواب	۱۸۲
ماجرای مباحله	۱۸۳

فهرست تفصیلی ۱۱

۱۸۵	غزوه تبوک.....
۱۸۶	اصحاب عقبه و ترور پیامبر ﷺ.....
۱۸۸	مسجد ضرار.....
۱۹۰	ماجرای سوره براءت.....
۱۹۱	ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ.....
۱۹۲	اسلام آوردن قبایل یمنی.....
۱۹۵	حجّة الوداع.....
۱۹۷	خطبه منّا.....
۱۹۸	واقعه غدیر.....
۲۰۱	سوره معارج.....
۲۰۱	سریه أسامة.....
۲۰۳	رَزِيَّةُ الْخَمِيس.....
۲۰۳	رحلت پیامبر ﷺ.....
۲۰۵	مراسم تدفین پیامبر.....
۲۰۷	سقیفه.....
۲۰۹	اعتراضات به خلافت ابوبکر.....
۲۱۳	بخش دوم: مقالات.....
۲۱۵	منابع سیره نبوی.....
۲۱۵	مقدمه‌ای درباره تاریخ‌نگاری اسلامی.....
۲۱۷	مدرسه مدینه (از قرن اول تا اواخر قرن سوم هجری).....
۲۱۹	مدرسه شام (از اواسط قرن اول تا اوایل قرن چهارم هجری).....
۲۲۰	مدرسه عراق (از نیمه قرن دوم تا قرن هفتم هجری).....
۲۲۲	منابع اولیه.....
۲۲۴	کتب شمائل.....
۲۲۵	کتب دلائل النبوة و معجزات.....
۲۲۵	کتب خصائص.....
۲۲۶	منابع تمدنی و دیوانی به سیره نبوی.....
۲۲۷	سایر تک‌نگاری‌ها درباره سیره.....
۲۲۷	منابع تاریخی.....

۲۲۸	کتاب سیر و مغازی
۲۳۰	کتاب تاریخی عام
۲۳۱	کتاب تاریخی جهان شمول
۲۳۳	کتاب جغرافیا
۲۳۴	تاریخ شهرها
۲۳۷	کتاب طبقات، تراجم و انساب
۲۴۱	کتاب تاریخ امامان و خلفا
۲۴۲	منابع ادبی
۲۴۳	روایاتی درباره اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ
۲۶۷	پیامبر ﷺ و معارف کلامی
۲۶۷	مقدمه
۲۷۰	مبحث اول: خداشناسی
۲۷۱	۱. معرفت و اثبات ذات باری تعالی
۲۷۶	۲. توحید
۲۸۵	مبحث دوم: عدل
۲۸۶	۱. عدل
۲۸۷	۲. قضا و قدر
۲۹۶	۳. مسئله شرور
۲۹۸	۴. اسماء و احکام
۳۰۲	مبحث سوم: نبوت
۳۰۴	۱. بعثت و دعوت الاهی
۳۰۶	۲. وحی و جبرئیل
۳۰۷	۳. اصطفاء الاهی
۳۰۸	۴. ادعای نبوت
۳۰۹	۵. خاتمیت
۳۱۰	۶. پیامبر ﷺ و اهل کتاب
۳۱۳	مبحث چهارم: امامت
۳۱۸	مبحث پنجم: معاد
۳۱۹	۱. تأکید بر وجود جهان پسین و لزوم آمادگی برای آن

فهرست تفصیلی ۱۳

۳۲۰	۲. قبر.....
۳۲۱	۳. رستاخیز و حساب.....
۳۲۲	۴. شفاعت.....
۳۲۳	۵. جاودانگی و خلود.....
۳۲۵	صحابه رسول خدا ﷺ و عدالت ایشان.....
۳۲۵	مقدمه.....
۳۲۶	صحابه در نگاه اهل سنت.....
۳۲۶	تعریف صحابه.....
۳۲۷	جایگاه صحابه.....
۳۲۸	کتب تراجم و فضائل صحابه.....
۳۲۹	عدالت صحابه از دیدگاه اهل سنت.....
۳۳۰	تطور تاریخی نظریه عدالت صحابه.....
۳۳۳	ادله اهل سنت بر عدالت صحابه.....
۳۴۹	پیامدهای نظریه عدالت صحابه.....
۳۵۲	نظر شیعه درباره عدالت صحابه.....
۳۵۶	نتیجه.....
۳۵۹	نگاهی به تاریخ مسجد النبی ﷺ.....
۳۵۹	مقدمه.....
۳۵۹	انتخاب مکان مسجد و خریداری آن.....
۳۶۰	ساخت مسجد و مختصات آن.....
۳۶۳	قسمت‌های مختلف حرم نبوی.....
۳۶۳	محراب مسجد.....
۳۶۴	منبر و روضه نبوی.....
۳۶۵	درهای مسجد.....
۳۶۵	ستون‌های مسجد.....
۳۶۸	توسعه مسجد نبوی در طول تاریخ.....
۳۸۳	بخش سوم: گزیده احادیث نبوی.....
۳۸۴	عقل.....
۳۸۶	تفکر، علم و حکمت.....

۳۸۹.....	ایمان
۳۹۲.....	دنیا، دنیا طلبی و قناعت.....
۳۹۹.....	امرار معاش و طلب رزق حلال.....
۴۰۰.....	حسن خلق و مدارا با مردم.....
۴۱۱.....	امر به معروف و نهی از منکر.....
۴۱۱.....	گشاده دستی و عدم بُخل.....
۴۱۲.....	خانواده و فرزندان.....
۴۱۴.....	عبادت.....
۴۱۶.....	رفتار در برابر بلایا و مصائب.....
۴۱۷.....	حقوق حیوان.....
۴۱۹.....	فهرست منابع.....

فهرست تصاویر

- تصویر ۱: شبه جزیره عربستان در آستانه ولادت پیامبر ﷺ ۲۷
- تصویر ۲: نسب نامه حضرت محمد ﷺ ۲۸
- تصویر ۳: شمای کلی مسجد نبوی ۳۷۴
- تصویر ۴: شمای ستون های مسجد ۳۷۵
- تصویر ۵: توسعه های مختلف مسجد نبوی ۳۷۶
- تصویر ۶: شمای درب های مسجد نبوی ۳۷۷
- تصویر ۷: توسعه مسجد نبوی در دوره عباسیان ۳۷۸
- تصویر ۸: توسعه مسجد نبوی در دوره عبدالمجید اول ۳۷۹
- تصویر ۹: توسعه مسجد نبوی در مرحله اول دوره سعودی ۳۸۰
- تصویر ۱۰: توسعه مسجد نبوی در مرحله دوم دوره سعودی ۳۸۱

مقدمه مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ،
قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»،
قُلْتُ: كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ،
قَالَ: «يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا».
(صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ۱: ۳۰۷)

کتاب حاضر، نخستین عنوان از مجموعه آثاری است که در بخش مطالعات شیعی این مرکز و با هدف آشنایی بیشتر نسل جوان و فرهیخته با تاریخ و معارف معصومین علیهم السلام در حال تدوین و نگارش است. جایگاه والای معصومین علیهم السلام و همچنین بایسته‌ها و نیازهای روزافزون پژوهشی، اقتضا دارد تدوین آثاری درباره آن بزرگواران به صورت مستمر و در سطوح مختلف مورد اهتمام قرار گیرد.^۱ بر این اساس، در تدوین این مجموعه، کوشیده‌ایم در حد توان، روایتی مختصر، خواندنی و متناسب با ذهن و زبان مخاطبان امروز با استفاده از منابع معتبر و روش علمی ارائه دهیم.

۱. نسخه انگلیسی مجموعه حاضر با مشخصات زیر توسط همین مرکز تدوین و منتشر شده است:

Al-Khaghani, Mohammadreza, ed. *Muhammad: Rereading Historical Sources*. Najaf: ICSS Press, 2022.

شایسته است از تلاش بایسته کلیه همکاران در این پروژه صمیمانه سپاسگزاری نماییم، به ویژه آقای محمدرضا خاقانی که سهم عمده را در تدوین و نگارش این اثر داشته‌اند. همچنین از حجت الاسلام و المسلمین سید علی طباطبائی یزدی، استاد محمداقصر ملکیان و جناب آقای محمدرضا فرهنگد نیز که در تدوین طرح، برنامه‌ریزی و مراحل نخستین نگارش، سهم قابل توجهی داشته‌اند، قدردانی می‌کنیم. از حجت الاسلام و المسلمین دکتر حامد فیاضی مدیر گروه مطالعات شیعی نیز که نظارت علمی این طرح را بر عهده داشته‌اند، جناب آقای سید محمدرضا طباطبائی مسئول واحد نشر، و همچنین از ریاست محترم مرکز، جناب حجت الاسلام و المسلمین سید هاشم میلانی، که بدون پشتیبانی مؤثر ایشان این پژوهش به سرانجام نمی‌رسید، صمیمانه تشکر می‌نماییم.

امیدواریم با توفیق الهی و عنایت امام عصر ﷺ بتوانیم ادامه این مسیر را برای خدمتگزاری در آستان معارف اهل بیت ﷺ با گام‌هایی استوارتر پیش ببریم.

سید محسن موسوی

المركز الإسلامي للدراسات الإستراتيجية

دفتر قم

ربيع الأول ۱۴۴۴

مقدمه

نگاهی به پیشینه سیره‌نگاری رسول خدا ﷺ

جریان تاریخی دین اسلام، با بعثت محمد بن عبدالله ﷺ در تاریخ ۲۷ رجب سال ۶۱۰م آغاز و تبدیل به حرکتی تأثیرگذار در تاریخ پس از خود شد. دین اسلام، به محوریت پیامبری متصل به وحی، از شهرهای مکه و مدینه گسترش خود را شروع و به بخش اعظم مهم‌ترین سرزمین‌های آن روز نفوذ کرد. محوریت رسول خدا ﷺ در تمامی جلوه‌های دین اسلام به چشم می‌خورد، قرآن، کتاب مقدس اسلام، از جانب خدا بر او وحی شد و او مأمور ابلاغ و تعلیم و تبیین آن گردید، رفتار و سیره و اوامر و نواهی او و احکام فردی و اجتماعی که او به پیروانش ابلاغ کرد، شالوده‌ی برنامه اخلاقی و عملی مسلمانان در طول تاریخ شد.

محوریت رسول اکرم ﷺ در تاریخ‌نگاری اسلامی نیز بازتاب یافت. جامعه عربی پیش از اسلام که تاریخ‌نگاری‌اش محدود به نقل پیروزی‌ها و روزهای خوش خود بود، اکنون رهبری داشت که مایه افتخار آنان بود، از این جهت، زندگی رسول الله ﷺ تبدیل به موضوعی برای ثبت و ضبط اطلاعات شد و به «سیره نبوی» شهرت یافت. احتمالاً اولین آثاری که درباره حیات پیامبر اکرم ﷺ تألیف شده است، به میانه قرن اول هجری باز می‌گردد.^۱ پس از آن

۱. با نگاهی به اثر ارزشمند فؤاد سزگین (Fuat Sezgin) می‌توان دریافت برخی همچون سعید بن سعد بن عباد (د. ۹) و سهل بن ابی حنیمه (حنیمه، حنیمه) (د. دوران حکومت معاویه ۴۱-۶۰هـ) اولین کسانی بودند که مجموعه‌ای درباره تاریخ حیات پیامبر ﷺ جمع‌آوری کردند. نک:

محمد بن اسحاق (د. ۱۵۱هـ)، کتاب السیر والمغازی را درباره تاریخ زندگانی رسول خداؐ تألیف نمود که کهن‌ترین سیره در دسترس به شمار می‌رود.^۱

نگارش سیره رسول خداؐ به سبک‌ها و با انگیزه‌های مختلفی در طول ۱۵ قرن از شروع دعوت اسلامی انجام شده است.^۲ با توجه به نقش محوری پیامبرؐ در اسلام، توجه به تاریخ زندگانی ایشان امری طبیعی می‌نماید. آنچه در آثار تاریخی سیره نبوی به چشم می‌خورد، ارائه تصویری سیاسی از زندگی رسول‌اللهؐ است، جنبه‌ای که تنها بخشی از رسالت نبوی را می‌دهد. این نگاه، رسول خداؐ را در قامت یک رهبر سیاسی نشان داده و جنبه‌های الهی، اخلاقی و معرفتی ایشان را نادیده گرفته است. از این گذشته، می‌توان مشاهده کرد که گرایش‌های سیاسی و کلامی در حذف، اضافه، تلخیص و بسط روایت سیره نبوی اثر داشته و در تصویر تاریخ زندگانی پیامبرؐ تأثیرگذار بوده است و با توجه به این که این آثار عمدتاً توسط اهل سنت نوشته شده، تأثیرپذیری از گرایش‌های آنان در امر خلافت و مسائل مربوط به آن در آثار تاریخی هویدا است. مسعودی (د. ۳۴۶هـ) به این گونه تعصبات کلامی (مذهبی) که منجر به کتمان و تغییر حقایق تاریخی شده، اشاره کرده است.^۳ از جمله موارد کتمان و یا بی‌توجهی به حقایق تاریخی از این دست، می‌توان به چند نمونه اشاره داشت. ابان بن عثمان بن عفان (د. ۱۰۵هـ)، در زمان ولی عهدی سلیمان بن عبدالملک (د. ۹۹هـ)، سیره‌ای را که جمع‌آوری کرده بود، تقدیم او نمود. سلیمان، با مشورت پدرش عبدالملک (حاکم ۶۵ - ۸۶هـ)، به این دلیل که در آن کتاب بسیار به فضائل انصار پرداخته، دستور به سوزاندن نسخه‌های آن داد.^۴ در دوره‌های بعدی، جریان سانسور بخشی از سیره نبوی در سطوح مختلف ادامه یافت. ابن هشام (د. ۲۱۳هـ) در مقدمه کتاب خود

۱. نک: ذهبی، تاریخ الإسلام، ۹: ۱۳. البته باید توجه داشت که در این گزارش، کتاب ابن اسحاق به عنوان اولین کتاب به شمار نرفته است بلکه به عنوان اثری مستقل و مَبَوَّب معرفی شده است. در همین گزارش اشاره شده است که پیش از این، مطالب علمی - اعم از فقهی، حدیثی و تاریخی - به شکل نوشته‌های (صُحُف) غیر مدون و ترتیب نیافته (غَیْر مُرَتَّبَةٍ) بوده است.

۲. برای اطلاعات بیشتر از منابع سیره نبوی، به مقاله «منابع سیره نبوی» در بخش دوم همین کتاب مراجعه کنید.

۳. نک: مسعودی، التنبيه والإشراف، ۱۹۸.

۴. زبیر بن بکار، الأخبار الموقفیات، ۳۳۱ - ۳۳۳.

تصریح می‌کند، بخشی از تاریخ را که گفتن آن ناگوار (یُشنع الحديث به) و یا موجب اهانت به برخی از مردم می‌شود (یسوء بعض الناس ذکره) حذف نموده است.^۱ در جایی دیگر ناسخان دست به این کار زده‌اند. مارسدن جونز^۲ محقق کتاب المغازی تألیف واقدی (د. ۲۰۷هـ)، در مقدمه این کتاب گفته است که در برخی نسخه‌های خطی این کتاب، نام فرارکنندگان از جنگ اُحُد سانسور شده و به جای برخی نام‌ها عبارت «فُلان» آمده است، این در حالیست که در منابع دیگر از جمله أنساب الأشراف^۳ و شرح نهج البلاغة^۴ نام آنها به نقل از همین کتاب آمده است. وی پس از آن نتیجه می‌گیرد که در نسخه اصلی کتاب این نام‌ها وجود داشته و اما ناسخان آن نام‌ها را حذف کرده و عبارت «فُلان» را آورده‌اند.^۵ نمونه دیگر را می‌توان نزد طبری (د. ۳۱۰هـ) یافت. او در کتاب تاریخ الأمم والملوک، ماجرای غدیر را که در بسیاری از منابع معتبر حدیثی و تاریخی از آن ذکر به میان رفته^۶، نیاورده است.

در آثار معاصر در حیطه «سیره نبوی» که بر اساس تفکر رایج اهل سنت تألیف شده نیز همین رویه پی گرفته شده است. به عنوان مثال در یکی از مهم‌ترین آثار معاصر عربی درباره سیره نبوی، یعنی کتاب حیاة محمد نوشته محمد حسین هیکل (د. ۲۰۱۶م)، هیچ اشاره‌ای به واقعه غدیر نشده است.^۷

در مقابل، عالمان شیعی کوشیده‌اند تا تألیفاتی را پدید آورند که پیراسته از جهت‌گیری‌های سیاسی - کلامی مذکور بر سیره‌نگاری باشد. به عنوان مثال و از میان آثار متقدم، می‌توان به إعلام

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۴: ۱.

2. Marsden Jones

۳. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۲۶.

۴. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۵: ۲۴.

۵. واقدی، کتاب المغازی، المقدمة: ۱۸.

۶. ماجرای غدیر در منابع تاریخی پیش از طبری ذکر شده است. همچنین عبد الحسین امینی راویان حدیث غدیر را از صحابیان، تابعیان و علمای اهل سنت در ادوار مختلف جمع آوری کرده است. وی همچنین تألیفات در این موضوع را نیز مورد بررسی قرار داده است (بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۱۰۸-۱۱۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۱۲؛ امینی، الغدير، ۴۱: ۳۲۵).

۷. نک: هیکل، حیاة محمد، ۴۸۳-۴۹۳.

الْوَرَى بِأَعْلَامِ الْهُدَى نُوشْتَه فَضْل بِن حَسَن طَبْرِسِي (د. ۵۴۸هـ) و كَشَفُ الْعُمَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأُيُمَةِ تَأْلِيفِ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى إِرْبَلِي (د. ۶۹۲هـ) اشاره كرد.^۱ در دوران معاصر نیز تألیفات متعددی توسط عالمان و پژوهشگران شیعی به زبان‌های عربی و فارسی پدید آمده که در آن سعی شده تاریخ پیامبر ﷺ همراه بخش‌هایی از آن که به دلیل تمایلات مذهبی - سیاسی با بی‌توجهی مواجه شده و یا به طور کامل حذف شده است، به تصویر کشیده شود. این آثار اگرچه در ارائه این تصویر توفیق داشته‌اند، اما از چند جهت دارای کاستی‌هایی است. برخی از این آثار یا از نظر شیوه‌های پژوهشی، همچون ارجاعات مناسب به منابع دسته اول، دچار کمبود است یا به دلیل مفصل بودن و نقل بیش از حد گزارش‌های تاریخی، برای به دست آوردن اطلاعات کلی درباره زندگی حضرت محمد ﷺ، مناسب نیست. در برخی دیگر از تألیفات نیز آن‌چنان در ارائه تحلیل‌های تاریخی زیاده‌روی شده، که تحلیل‌ها بر متن سیره نبوی سایه انداخته و آن را به حاشیه رانده است. برخی دیگر، در پی تطبیق مسائل روز بر سیره نبوی بوده و خواسته و یا ناخواسته، دیدگاه‌های خویش را بر تاریخ زندگانی رسول خدا ﷺ تحمیل نموده‌اند.

شاید بتوان گسترده‌ترین تلاش برای بازیابی تصویر تاریخی رسول خدا ﷺ منطبق با فضای فکری و اعتقادی شیعه را، کتاب الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ اثر جعفر مرتضی عاملی (د. ۲۰۱۹م) دانست. این اثر، با تلاشی کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر سعی داشته است با مراجعه منابع تاریخی و حدیثی اهل سنت و شیعه، دقیق‌ترین گزارش را از زندگانی پیامبر ﷺ فراهم آورد. اما به دلیل حجم بسیار (بیش از ۳۰ جلد) و غلبه تحلیل بر متن سیره، برای آشنایی اولیه با سیره رسول خدا ﷺ مناسب نیست.

در آثار غربی درباره سیره رسول خدا ﷺ، وضعیت چندان بهتر از آثار فوق الذکر نیست. غربیان در مواجهه با سیره نبوی چند دوره را از نظر نگاه، منابع و نوع نگارش گذرانده‌اند. ایشان در آغاز به مسلمانان به مثابه تهدیدی برای قلمرو و دین خود می‌نگریستند و از پیامبر چهره‌ای ناپسند و بیگانه با خداوند ارائه می‌کردند. این اتفاق در جنگ‌های صلیبی به حد اعلای خود

۱. برای گزارشی از این دو کتاب، به مقاله «منابع سیره نبوی» در بخش دوم همین کتاب مراجعه کنید.

رسید و تا حدود قرن نوزدهم میلادی، رویه غالب در آثار غربی بوده است. رفته رفته و با آشنایی بیشتر مستشرقان و افزایش مراوده‌های تجاری غرب با شرق، این نگاه به شکل فزاینده‌ای اصلاح شد. البته در آثار معاصر که به زبان انگلیسی نوشته شده، همچنان می‌توان رد پای نگاه بدبینانه به رسول خدا ﷺ، سیره ایشان و اساس دین اسلام را یافت.^۱ در مجموع، سیره نبوی جایگاه مهمی در پژوهش‌های اسلامی غریبان داشته و برخی اعتقاد دارند مطالعات حدیث و فقه اسلامی مستشرقان، برای درک بهتر از سیره نبوی بوده است.^۲

پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱م، فصلی جدید در نگارش‌های غربی - به خصوص در زبان انگلیسی - درباره زندگی حضرت محمد ﷺ آغاز شد. نویسندگان مختلفی از جمله دانشگاهیان، روزنامه نگاران و اندیشمندان اقدام به تألیف آثاری درباره اسلام به طور کلی و پیامبر ﷺ به طور خاص نمودند. به جز معدودی از این آثار، غالب تألیفات این دوره نگاهی مثبت به زندگی حضرت محمد ﷺ داشتند.^۳ این آثار اگرچه در ایجاد تصویری متعادل از اسلام و شخصیت رسول خدا ﷺ تا حدی توفیق داشتند، اما دارای کاستی‌هایی نیز بودند. ضعف در ارجاعات و فقدان موازین پژوهشی، عدم تخصص تاریخی برخی از نویسندگان، غلبه ویژگی‌های داستانی بر اصالت تاریخی و در نهایت عدم مراجعه به منابع اصلی، از جمله کاستی‌های آثار تألیف شده در این دوره است.

ویژگی‌های کتاب

این اثر می‌کوشد تا گامی برای جبران کاستی‌های فوق‌الذکر بردارد و برای آشنایی علاقه‌مندان

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره سیر سیره‌پژوهی در غرب:

Buhl et al., "Muhammad," *EF* 7:377-88; Rubin, *The life of Muhammad*, xiii-xlvi; Hoyland, "Writing the Biography of the Prophet Muhammad: Problems and Solutions," 581-602.

همچنین، نک: کریمی‌نیا، سیره‌پژوهی در غرب، ۱۱ - ۲۰.

2. Motzki, *Hadith*, xviii-xxxiii.

3. Ali, *The Lives of Muhammad*, 222.

به تاریخ زندگی و سیره پیامبر ﷺ، متنی ارائه دهد که دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

• **نگاه به سیره نبوی از نظرگاه شیعی:** سیره‌نگاری از نظرگاه شیعی بدین معنا نیست که

این اثر از قواعد پژوهش تاریخی فاصله گرفته است. چرا که در این اثر تلاش شده، گزارش‌های معتبری که در منابع تاریخی و حدیثی شیعی نیز آمده، مد نظر قرارگیرد. همچنین در انتخاب گزارش‌های تاریخی، از نقل گزارش‌های غیرمعتبر، ضعیف یا متعارض اجتناب شده است. اضافه بر این، سعی شده آنچه در منابع تاریخی با انگیزه‌های سیاسی یا فرقه‌ای به آن کمتر توجه شده و یا کاملاً نادیده گرفته شده، مورد توجه قرار گیرد، تا تصویری جامع‌تر و دقیق‌تر از زندگی و شخصیت رسول خدا ﷺ ارائه گردد.

• **متنی با حجم متناسب برای آشنایی با زندگانی پیامبر ﷺ:** در آثاری که درباره سیره

نبوی نوشته شده، گاه شاهد ارائه گزارش‌های مختلف از یک واقعه هستیم که ممکن است خواننده را از هدف اصلی، که همان دریافت تصویری کلی از زندگی و شخصیت رسول‌الله ﷺ است، منحرف کند. اثر پیش رو، ضمن جمع‌بندی گزارش‌های مختلف تاریخی و ارائه متنی یکپارچه، به مهم‌ترین اتفاقات حیات پیامبر ﷺ پرداخته است و بدین ترتیب، از پرداختن به جزئیات غیر لازم و نامتناسب با هدف این اثر، احتراز کرده است. ساختار و حجم متن سیره در این اثر را می‌توان متناسب با دوره‌های آکادمیک برای آشنایی مقدماتی با زندگی رسول‌الله ﷺ بر اساس منابع دسته اول دانست.

• **منابع دسته اول و ارجاعات مناسب در متن:** در بسیاری از آثار تألیف شده درباره

زندگانی پیامبر ﷺ، شاهد دو گونه ضعف در ارجاعات هستیم: یکی عدم استناد به منابع در موارد لازم و دیگری، ارجاع به منابع متأخر و دسته چندم. در متن پیش روی، تمامی نقل‌های تاریخی، مستند به منابع معتبر و در حد امکان، دست اول بوده است. گفتنی است در موضوعات کلیدی و مهم، پژوهش‌های شاخص و همچنین منابع مرجع همچون دانشنامه‌های مرتبط نیز ملاحظه شده است.

• **اجتناب از نقل و تحلیل تفصیلی گزارش‌های تاریخی:** در برخی منابع درباره حیات

رسول خدا ﷺ، فراوانی تحلیل‌ها و گاه غلبه آن بر متن سیره، قابل مشاهده است. در این اثر سعی شده به روایت گزارش‌های معتبر تاریخی اکتفا شود و تنها در موارد مهم، به تحلیل کوتاه وقایع نیز اشاره شود. احياناً برخی تحلیل‌های مختصر در حاشیه آمده و با ارجاع به منابع، خواننده به آثار مرتبط راهنمایی شده است. درباره تاریخ حوادث نیز سعی شده است تواریخ مشهور و معتبر معیار قرار گیرد و از بیان اختلافات در تعیین تاریخ وقایع مختلف پرهیز شود.

مخاطبان این اثر، جامعه فرهیختگان، اعم از شیعی، سنی و غیر مسلمان است که علاقمند هستند با زندگانی پیامبر اسلام ﷺ آشنا شوند. بر این اساس، متن کتاب با پرهیز از ادبیات تخصصی و با بیانی ساده تدوین شده تا زمینه استفاده هرچه بیشتر غیرمتخصصان در مبحث تاریخ اسلام و سیره نبوی را فراهم آورد.

این کتاب در سه بخش «سیره رسول اکرم ﷺ»، «مقالات» و «گزیده احادیث نبوی» فراهم آمده است. بخش اول به تاریخ زندگانی رسول خدا ﷺ اختصاص یافته و در بخش دوم برای فهم بهتر برخی از ابعاد تاریخ زندگی رسول اکرم ﷺ، مطالبی در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

بخش «مقالات» با مقاله‌ای با عنوان «منابع سیره نبوی ﷺ» آغاز شده که در آن تلاش شده است مهم‌ترین منابع سیره رسول اکرم ﷺ بر اساس موضوعات دسته‌بندی و به طور مختصر معرفی شود. در این مقاله با بررسی بیش از ۸۰ منبع، از مهم‌ترین منابع تاریخی، حدیثی و ادبی معرفی شده است که در پژوهش درباره سیره نبوی ﷺ مفیدند. در پی آن گزیده‌ای از «سنن النبى ﷺ»، اثر مرحوم علامه طباطبائی، آمده است. این بخش به بیان سیره شخصی و اجتماعی رسول خدا ﷺ در آینه منابع حدیثی شیعی پرداخته است. پس از آن مقاله «پیامبر ﷺ و معارف کلامی» نقش رسول خدا ﷺ در تبیین معارف کلامی و اعتقادی را ذیل اصول پنج‌گانه دین (توحید، عدل، معاد، نبوت، امامت) مورد بررسی قرار داده است. پس از آن، مقاله «صحابه رسول خدا ﷺ و عدالت ایشان» ضمن بررسی ریشه‌ها و نقد نظریه عدالت صحابه، می‌کوشد تا فضای اجتماعی عصر نبوی ﷺ را به تصویر کشد. در مقاله «نگاهی به تاریخ

مسجد النبیؐ» تاریخ یکی از مهم‌ترین مکان‌ها در تاریخ اسلام، یعنی مسجد پیامبرؐ، از آغاز تا کنون ارائه شده است. این مقاله همچنین به بررسی بخش‌ها و قسمت‌های مختلف مسجد نبویؐ که شاهد اتفاقات مختلف تاریخی بوده، پرداخته است. مجموعه مطالب مندرج در این بخش، سعی دارد خوانندگان را در فهم بهتر زمانه رسول خداؐ، یاری نماید. بخش سوم نیز به «گزیده احادیث نبوی» اختصاص یافته است. در این بخش، احادیث نبوی از منابع شیعی گزینش شده است.

در پایان، از تمامی همکاران و دوستانی که در به ثمر رسیدن این اثر سهیم بودند، سپاس‌گزاری می‌کنم. به ویژه جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید محسن موسوی و جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر حامد فیاضی، بابت نکته‌سنجی‌ها و توصیه‌های راهگشایشان، همچنین از حمایت‌های بی‌دریغ ریاست محترم مرکز حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید هاشم میلانی صمیمانه تشکر می‌کنم.

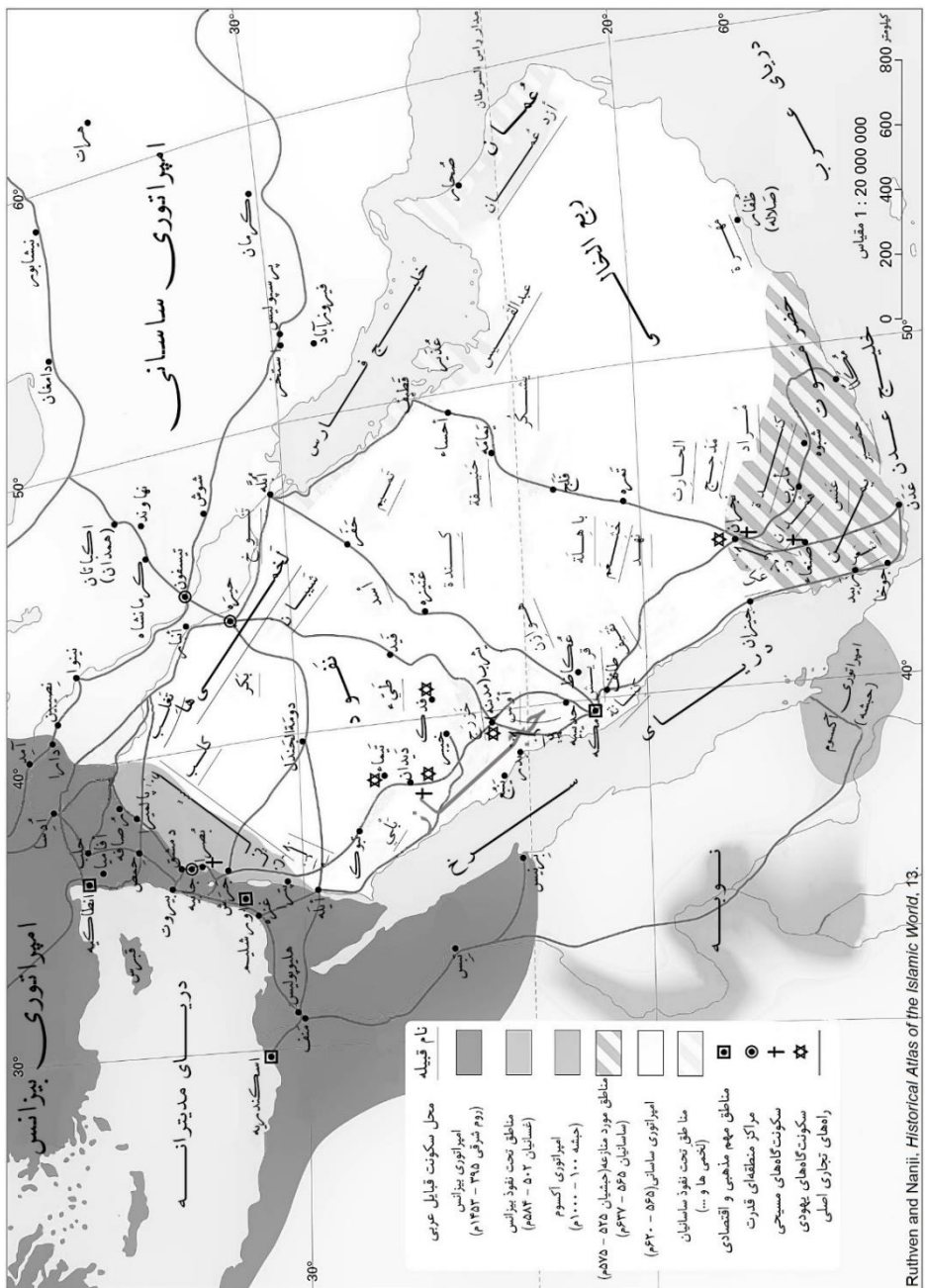
امید است این نوشته مقبول درگاه حق تعالی و مورد رضایت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفیؐ قرار گیرد، إن شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد

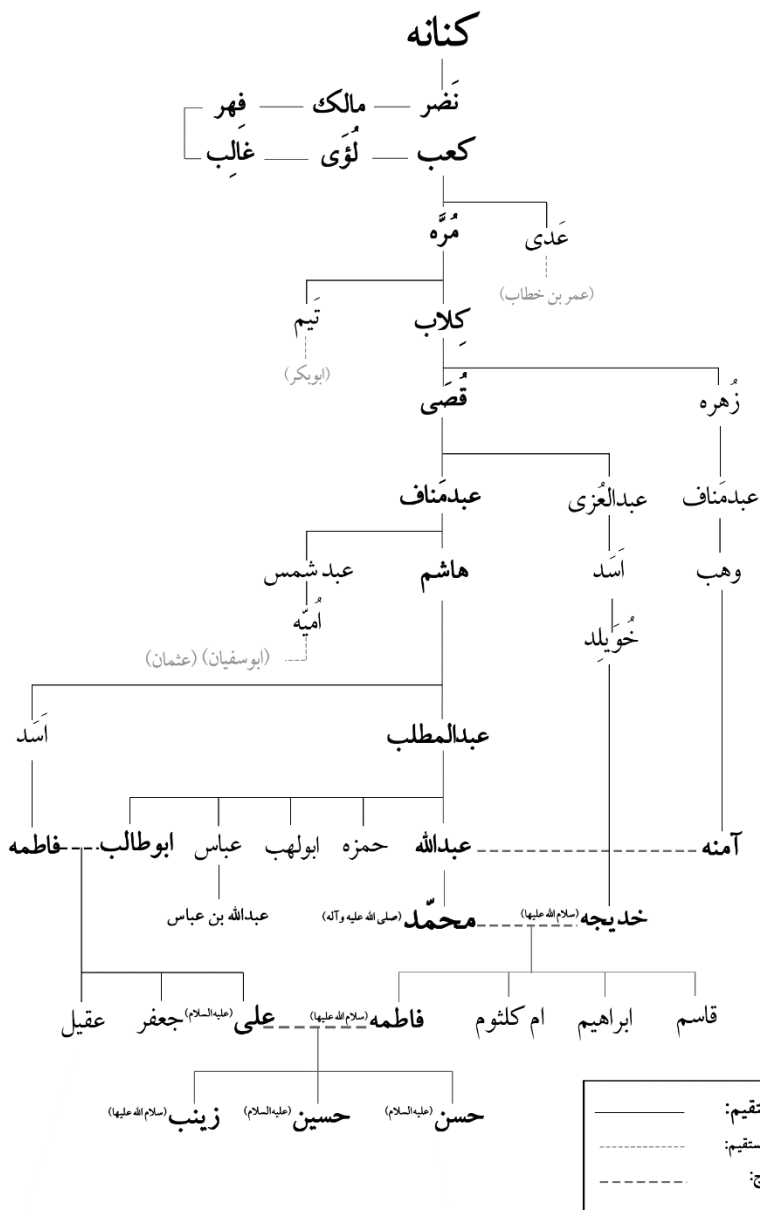
وعلی أهل بیته الطیبین الطاهرین

محمد رضا خاقانی

اردیبهشت ۱۴۰۱ / شوال ۱۴۴۲



(تصویر ۱: شبه جزیره عربستان در آستانه ولادت پیامبر (ع))



(تصویر ۲: نسب‌نامه حضرت محمد ﷺ)

•———— بخش اول —————

———— سیره رسول اکرم ﷺ ————

محمد رضا خاقانی

سال شمار زندگی پیامبر ﷺ

وفات عبدالله بن عبدالمطلب ﷺ پدر رسول خدا ﷺ	۵۶۹ - ۵۷۰ م
حمله ابرّه به مکه	۵۷۰ م
جمعه هفدهم ربیع الاول: تولد پیامبر اکرم ﷺ	عام الفیل / ۵۷۰ م
وفات آمنه مادر پیامبر ﷺ	۵۷۶ م
وفات عبدالمطلب	۵۷۸ م
ملاقات پیامبر ﷺ با بحیرا	۱۳ عام الفیل / ۵۸۳ م
پیمان حلف الفضول	۲۰ عام الفیل / ۵۹۰ م
ازدواج پیامبر ﷺ با خدیجه ﷺ	۲۵ عام الفیل / ۵۹۵ م
تجدید بنای کعبه	۵ قبل از بعثت / ۶۰۵ م
بیست و هفتم رجب: بعثت پیامبر ﷺ	۶۱۰ م
ابلاغ خصوصی (انذار عشیره) و دعوت عمومی	۳ بعثت / ۶۱۳ م
هجرت مسلمانان به حبشه	۵ بعثت / ۶۱۵ م
معراج پیامبر ﷺ	۵ بعثت / ۶۱۵ م
تولد حضرت زهرا ﷺ	۵ بعثت / ۶۱۵ م
اسلام آوردن حمزه ﷺ	۶ بعثت / ۶۱۶ م
حصر مسلمانان در شعب ابی طالب	۷ بعثت / ۶۱۷ م
شکستن حصر در شعب ابی طالب	۱۰ بعثت / ۶۲۰ م
وفات حضرت ابوطالب ﷺ	۱۰ بعثت / ۶۲۰ م
وفات حضرت خدیجه ﷺ	۱۰ بعثت / ۶۲۰ م

شوال: سفر به طائف	۱۰ بعثت/ ۶۲۰ م
بیعت عقبه اول	۱۲ بعثت/ ۶۲۱ م
بیعت عقبه دوم	۱۳ بعثت/ ۶۲۲ م
هجرت پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه	۱۳ بعثت/ ۶۲۲ م
بنای مسجد قباء	۱ پس از هجرت
بنای مسجد النبی	۱ پس از هجرت
شعبان: تغییر قبله	۲ پس از هجرت
رمضان: غزوه بدر	۲ پس از هجرت
رمضان: ازدواج علی و فاطمه	۲ پس از هجرت
رمضان: درگیری با یهودیان بنی قینقاع	۲ پس از هجرت
رمضان: تولد امام حسن	۳ پس از هجرت
شوال: غزوه اُحد	۳ پس از هجرت
شوال: غزوه حمراء الاسد	۳ پس از هجرت
ربیع الاول: غزوه بنی نضیر	۴ پس از هجرت
شعبان: تولد امام حسین	۴ پس از هجرت
شوال: غزوه خندق	۵ پس از هجرت
ذوالقعدة: غزوه بنی قریظه	۵ پس از هجرت
ذوالقعدة: صلح حدیبیه	۶ پس از هجرت
نامه به پادشاهان	۶ یا ۷ پس از هجرت
محرم: غزوه خیبر	۷ پس از هجرت
ذوالقعدة: بازگشت مهاجران از حبشه	۷ پس از هجرت
جنگ مؤتة	۸ پس از هجرت
فتح مکه	۸ پس از هجرت
شوال: جنگ حنین	۸ پس از هجرت
شوال: غزوه طائف	۸ پس از هجرت

ماجرای سد الایواب	۹ پس از هجرت
ماجرای مباحله	۹ پس از هجرت
رجب و شعبان: غزوه تبوک	۹ پس از هجرت
ترور پیامبر ﷺ	۹ پس از هجرت
ماجرای مسجد ضرار	۹ پس از هجرت
رمضان: اسلام آوردن اهل طائف	۹ پس از هجرت
ذوالحجه: ماجرای سوره براءت	۹ پس از هجرت
اسلام آوردن قبایل یمنی	۱۰ پس از هجرت
ذوالحجه: حجّة الوداع	۱۰ پس از هجرت
پنج شنبه ۱۸ ذی الحجه: ماجرای غدیر	۱۰ پس از هجرت
محرم: سریه اسامه	۱۱ پس از هجرت
رزیه الخميس	۱۱ پس از هجرت
دوشنبه ۲۸ صفر: رحلت پیامبر ﷺ	۱۱ پس از هجرت
دوشنبه ۲۸ صفر: تشکیل سقیفه بنی ساعده	۱۱ پس از هجرت
۳۰ صفر: دفن پیامبر ﷺ	۱۱ پس از هجرت

شبه جزیره عربستان پیش از اسلام

جغرافیای تاریخی شبه جزیره

شبه جزیره عربستان که در منطقه‌ای بین آسیا و آفریقا واقع شده، به جهت احاطه شدن از سه طرف با دریاهای متصل به آب‌های آزاد، «شبه جزیره» نامیده شده است. هرچند با توجه به وسعت این منطقه، می‌توان آن را شبه قاره نیز نامید^۱. این منطقه از شرق به خلیج فارس، از غرب به دریای سرخ و از جنوب به خلیج عدن منتهی می‌شود. حد شمالی این منطقه را خطی فرضی که از خلیج عقبه در غرب، به مصب اروندرود در شمال شرقی خلیج کویت کشیده شده است، نشان می‌دهد.^۲ این منطقه شامل بخش‌های کهن جغرافیایی از جمله: حجاز، یمن، بحرین و عمان بوده است و دو صحرای نفود در شمال شرق و رُبُع الخالی در جنوب شرقی را در خود جای داده است.^۳ کشورهای کنونی: کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی، عمان، یمن، بخشی از جنوب اردن و جنوب عراق در شبه جزیره عربستان تاریخی جای می‌گیرند.

محیط شبه جزیره اضافه بر دو صحرایی که به آن اشاره شد، شامل سلسله جبالی است که از شمال تا جنوب به موازات دریای سرخ امتداد دارد. این کوه‌ها از خلیج عقبه تا جنوب یمن و تنگه باب المندب ادامه دارد.^۴

نام‌گذاری کهن بخش‌های مختلف شبه جزیره عربستان بر اساس شرایط جغرافیایی آن انجام

1. Rentz, "Djazīrat al-ʿArab," *EI*² 1:534.

۲. علی، المفصل، ۱: ۱۴۰-۱۴۴.

3. Sluglett and Currie, *Atlas of Islamic History*, 13; Ruthven and Nanji, *Historical Atlas of the Islamic World*, 25.

4. Rentz, "Djazīrat al-ʿArab," *EI*² 1:535.

شده است. «تِهَامَة» شامل بخش‌های ساحلی دریای سرخ می‌شود و به این دلیل نام‌گذاری شده است که در زبان عرب به سرزمین‌های ساحلی، تِهَامَة زمين (التِّهَامُ مِنَ الْأَرْضِ) گفته می‌شود.^۱ تِهَامَة‌های جزیره العرب که از شمال تا جنوب ادامه دارد، شامل: تِهَامَة حِجَاز، تِهَامَة عَسِیر و تِهَامَة یمن است.^۲ البته نام تِهَامَة برای شهر مکه نیز به کار برده شده است.^۳ منطقه دیگر، «حِجَاز» نام دارد که مشتمل بر رشته‌کوه‌های غرب شبه‌جزیره است. برای نام‌گذاری این منطقه دلایلی ذکر شده است: برخی بر این عقیده‌اند که چون رشته‌کوه‌های این منطقه حَاجِز (جدا کننده) بین تِهَامَة و مناطق مرکزی جزیره العرب است، به این نام خوانده شده است و برخی دیگر از این جهت که این منطقه جدا کننده شام و یمن است، آن را به نام حِجَاز دانسته‌اند.^۴ منطقه بعدی نَجْد است که در زبان عربی به معنای زمین بلند و با صلابت به کار رفته است.^۵ این بخش، مناطق کوهستانی شرق کوه‌های حِجَاز را تشکیل می‌دهد و از شمال، شرق و جنوب با صحراهای نَقُود و رُبْع الخالی احاطه شده است.^۶ منطقه العَرُوض نیز شامل صحرای بین نجد و بحرین می‌شود و گاهی به نام یَمَامَة نیز خوانده می‌شود.^۷

در شبه‌جزیره عربستان، رودخانه‌های دائمی و غیر فصلی مانند: نیل، دجله و فرات وجود ندارد.^۸ دلیل این امر کم بودن بارش باران در این منطقه است.^۹ معدود بارش‌هایی که در این منطقه اتفاق می‌افتد معمولاً به صورت باران‌های سیل‌آسا بوده که سبب راه افتادن سیل و

-
۱. اسماعیل بن عباد، المحيط في اللغة، ۳: ۴۶۱؛ بکری، معجم ما استعجم، ۱: ۳۲۲.
 ۲. علی، المفصل، ۱: ۱۷۰؛ شَرَّاب، المعالم الأثرية، ۷۳؛ جبران و آل ثانی، دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۲۶؛ همچنین، نک: همدانی، صفة جزيرة العرب، ۹۴ - ۹۹ و ۲۳۱ - ۲۳۲.
 ۳. فراهیدی، کتاب العين، ۴: ۳۶.
 ۴. حموی، معجم البلدان، ۵: ۲۱۸ - ۲۱۹؛ جبران و آل ثانی، دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۲۶ - ۲۷.
 ۵. فراهیدی، کتاب العين، ۶: ۸۳ - ۸۴.
 ۶. حموی، معجم البلدان، ۵: ۲۶۲؛ جبران و آل ثانی، دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۲۷ - ۲۸.
 ۷. جبران و آل ثانی، دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۲۸.
 ۸. علی، المفصل، ۱: ۱۵۷.
 ۹. جبران و آل ثانی، دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۳۰.

تشکیل نه‌های فصلی می‌شود. بخشی از این باران در برکه‌هایی در صحرا جمع می‌شود اما به دلیل شوری زمین‌های صحرایی قابل استفاده نبوده و با توجه به گرمای شدید به سرعت تبخیر می‌شود. بخشی از این آب موجب تغذیه سفره‌های آب زیرزمینی شده که با حفر چاه در این مناطق مورد استفاده قرار می‌گیرد. در برخی از بخش‌های شبه جزیره که زمینی سنگی دارد، آب برای مدت بیشتری باقی مانده و قابل استفاده است. بارش‌هایی که در مناطق مرتفع اتفاق می‌افتد، عمدتاً به وسیله دره‌ها و رودها به بخش جنوبی شبه جزیره یعنی یمن هدایت می‌شود. از این جهت، این بخش با سدهای کهنی چون مأرب از نظر منابع آبی از وضعیت بسیار بهتری برخوردار بوده است. به طور کلی ساکنان بخش‌های مرکزی و شرقی شبه جزیره از منابع آبی زیرزمینی بهره می‌برده‌اند. وجود هزاران چاه در مناطق مختلف این بخش‌ها حتی در بخش‌های بیابانی گواه این مطلب است. در حقیقت تنها منبع آبی که زندگی در صحراهای شبه جزیره را ممکن می‌ساخته، همین چاه‌ها بوده است. البته در مناطق کوهستانی غرب و جنوب شبه جزیره، از نظر آب و هوایی و شرایط آبی وضعیت بهتری وجود داشته است.^۱

پوشش گیاهی هر منطقه تابع شرایط آب و هوایی آن است و در شبه جزیره نیز، دو حالت کاملاً متضاد از نظر پوشش گیاهی مشاهده می‌شود: صحراهای لم یزرع و مناطق سرسبز. در مناطقی که شرایط آب و هوایی بهتری دارند، پوشش گیاهی سرسبزتری دیده می‌شود. از جمله این گیاهان، می‌توان به نخل اشاره کرد که به دلیل سازگاری با گرمای شبه جزیره بیشترین سهم در میان درختان این منطقه را دارا است. این گیاه، هم غذای ساکنان شبه جزیره را تأمین می‌کرد و هم از جمله مصالح ساخت و ساز آنان بوده است. غلات اصلی که در شبه جزیره کاشته می‌شده شامل گندم، جو و ارزن بوده است. البته یونجه نیز جزء محصولات بوده که آن را در سایه نخل‌ها کشت می‌کرده‌اند.^۲

با وجود این که بیشتر عربستان را بیابان تشکیل می‌دهد، این منطقه درختان مثمر دیگری جز نخل را - که بیشتر در مناطق مرتفع شبه جزیره یافت می‌شود - نیز در خود جای می‌داده

1. Rentz, "Djazīrat al-'Arab," *ET* 1:537-39.

2. Ibid., 539.

است. منطقه طائف که در کوهستان‌های شرق مکه واقع شده، به محصولات هم‌چون گُل و انار معروف بوده و در منطقه الخرج که در منطقه نجد واقع شده، هندوانه کشت می‌شده است.^۱ از دیگر محصولات گیاهی که در این منطقه مورد استفاده قرار می‌گرفته، کندر (اللُبَّان) و دیگر محصولات معطر بوده است که نقشی مهم در داد و ستد مردمان شبه‌جزیره با دیگر مناطق داشته است. همچنین می‌توان به وجود درخت عَنَاب نیز در این منطقه اشاره داشت که به عنوان محصولی خوراکی در اختیار ساکنان آن بوده است.^۲

از جمله حیوانات این منطقه، می‌توان به سازگارترین آنها با گرما و کمبود آب، یعنی شتر اشاره داشت. این حیوان در میان ساکنان مناطق بیابانی شبه‌جزیره به عنوان یک دارایی بسیار مهم و قابل اعتماد به شمار می‌رفته است. در مناطقی که شرایط آب و هوایی نامساعدتری داشته است، شتر از ارزش بیشتری برخوردار شده و نقش حیاتی‌تری در زندگی صحرانشینان ایفا کرده است. چرا که از شتر نه تنها برای سواری استفاده می‌شده، بلکه شیر آن در شرایطی که منابع آبی چندانی در دسترس نبوده، موهبتی بزرگ به شمار می‌رفته است و همچنین از گوشت و پوست و پشم آن نیز استفاده می‌شده است.

در مناطقی که از آب و هوای بهتری برخوردار بوده و چراگاه‌های بیشتری در دسترس بوده است، گوسفند و بز نیز پرورش داده می‌شده، که این امر بیشتر در مناطق شمالی و جنوبی شبه‌جزیره رواج داشته است. حیوان دیگری که در این منطقه پرورش می‌یافته و از جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ عربی برخوردار است، اسب عربی است. گونه‌های حیوانی وحشی در عربستان را می‌توان شامل بزهای کوهی در مناطق کوهستانی و انواع آهوان و گرگ‌های صحرایی دانست.^۳

۱. نویری، نهاية الأرب، ۱۱: ۳۰-۳۱.

2. Rentz, "Djazīrat al-'Arab," *ET* 1:540.

3. Ibid., 541-42.

جغرافیای حجاز

درباره حدود حجاز نمی‌توان با اطمینان سخن گفت. حدود جنوبی و غربی حجاز مورد اتفاق اکثر منابع جغرافیایی اسلامی است. اما در حدود شرقی و شمالی این بخش از شبه جزیره اختلاف وجود دارد. حجاز از جنوب به ارتفاعات عسیر که در شمال شهر ابهاء کنونی واقع شده محدود می‌شود. در غرب، دریای سرخ آخرین حد حجاز است. البته برخی تهامه را از حجاز جدا دانسته‌اند و برخی دیگر با توجه به این که مکه نیز تهامه خوانده می‌شود و این منطقه جزئی از حجاز به حساب می‌آید، آن را داخل حجاز دانسته‌اند. در شرق، گروهی مرز حجاز را نجد به حساب می‌آورند و گروهی نجد را نیز جزئی از حجاز به حساب آورده‌اند و حد شرقی این سرزمین را یمامه دانسته‌اند. در حد شمالی اما اختلافات بیشتر است، برخی حد شمالی حجاز را تا فلسطین دانسته‌اند که چندان قابل اعتنا نیست. بیشتر منابع، آخرین حد حجاز را منطقه شغب دانسته‌اند که در شمال یمامه در شمال حجاز است.^۱

آب و هوای حجاز دارای تنوع بوده و در مناطق مرتفع همچون طائف، زراعت درختان میوه در آن رواج داشته است. در مناطق شمالی حجاز همچون: یثرب، خیبر و وادی القری، با وجود این که آب و هوای آن به خوبی مناطق مرتفع نبوده، اما به دلیل وجود چاه‌های آب، کاشت نخل رواج داشته است. در مناطقی چون مکه، به دلیل شرایط نامساعد جوی، گرمای هوا و در دسترس نبودن آب و نیز نامناسب بودن زمین، زراعت جایی نداشته و بیشتر دامپروری رواج داشته است.^۲

۱. برای تفصیل اختلافات در حدود شرقی و شمالی حجاز، نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵: ۳۵۶؛ حربی، کتاب المناسک، ۵۳۳-۵۳۴؛ حموی، معجم البلدان، ۲: ۲۱۹-۲۲۰ و ۳: ۳۵۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۴: ۱۱۸۲-۱۱۸۳؛ جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۱۴۷-۱۴۸؛ مجموعة باحثین، «الحجاز»، ۸۲. See also Rentz, "al-Ḥidjāz," *EF* 3:362.

۲. جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۱۴۸. Rentz, "al-Ḥidjāz," *EF* 3:363.

شهرهای حجاز

تنوع آب و هوایی مناطق مختلف حجاز باعث شده که تراکم جمعیتی در مناطق خوش آب و هوا بیشتر شده و در نتیجه شهرهایی در این مناطق به وجود آید. مُقَدَّسی (د. ۳۸۰ هـ) در کتاب خود به ۱۳ شهر از شهرهای بزرگ حجاز اشاره داشته است.^۱ از جمله مهم‌ترین این شهرها می‌توان به مکه، یثرب (مدینه)، طائف و خیبر اشاره داشت.

مکه

بنا بر نقلی، بطلمیوس در کتاب جغرافیا از این شهر با نام ماگربا^۲ یاد کرده است.^۳ این امر نشان می‌دهد که منطقه مکه حداقل از قرن دوم میلادی، منطقه‌ای معروف در میان قبایل عربی بوده است.^۴ شهر مکه به مرکزیت کعبه که در میان اعراب از قداست برخوردار بوده است، در میان کوه‌هایی بلند بنا شده است. هوای آن در تابستان گرم اما شب‌های معتدلی داشته است.^۵ در این منطقه آب جاری وجود نداشته و آب شرب از ذخیره آب باران و یا از چاه تأمین می‌شده است. مهم‌ترین و قدیمی‌ترین چاه آبی که در این منطقه وجود داشته چاه زمزم است. این چاه مشهور در مسجدالحرام در فاصله ۲۱ متری شرق کعبه واقع شده است. این چاه، بنابر روایات، در آغاز، چشمه‌ای بوده که به لطف خداوند برای حضرت اسماعیل جاری شده است. در روایتی معتبر از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام، به امر خدا هاجر و فرزندش اسماعیل را به مکه آورد، پس از زمان کوتاهی آب همراه هاجر تمام شد. هاجر در جستجوی آب، فاصله میان کوه صفا و مروه را دوان دوان، هفت بار پیمود. هنگامی که نزد کودکش بازگشت، جبرئیل بر او ظاهر شد و بر زمین کوبید که به قدرت الاهی آب از همان جا به روی زمین فوران کرد. هاجر به آب گفت: «رَمَ رَمَ»، یعنی بایست (به این

۱. مقدسی، أحسن التقاسیم، ۶۹.

2. Macoraba.

3. Watt et al., "Makka," *EF* 6:144.

۴. علی، المفصل، ۴: ۱۰.

۵. مقدسی، أحسن التقاسیم، ۷۱-۷۲.

معنا که حرکت نکن و جمع شو). خود نیز مقداری خاک و شن اطراف آن ریخت تا مبادا پیش از آن که آب را در مشک بریزد، به زمین فرو رود.^۱

در این منطقه هیچ درخت میوه‌ای وجود نداشته است.^۲ با توجه به گزارش‌هایی که درباره سیل‌های بسیار در این منطقه، به ما رسیده، این منطقه دارای باران‌های ناگهانی و سیل‌آسایی بوده است.^۳ مردم مکه در مناطقی به نام رباع (مفرد آن رَبع است) ساکن بودند. این مناطق عبارت بودند از محله‌هایی که غالباً در آن یک خانواده (عشیره) ساکن شده بود.^۴

در تاریخ این شهر اشاره‌ای به بناهای حفاظتی از جمله دژها و قلعه‌ها نشده است. هرچند با توجه به شرایط جغرافیایی این شهر و وجود موانع طبیعی از جمله کوه‌های بلند، این شهر از بناهای دفاعی بی نیاز بوده است.^۵ البته مورد تهدید نبودن مکه را می‌توان به دلیل قداست این منطقه نیز دانست. این شهر در مسیر تجاری یمن به شام واقع شده و به این دلیل از مراکز مهم تجاری بوده است.^۶ همچنین برخی قبایل جنوبی و شمالی از دیرباز در این مکان حج به جای می‌آوردند.^۷ البته پس از ماجرای ابرّه در سال ۶۷۰ م که قصد تخریب کعبه را داشت، این منطقه از امنیت ویژه‌ای برخوردار شد.^۸ به نظر می‌رسد پیش از این زمان، در نیمه قرن ششم میلادی، شهر مکه اهمیت تجاری ویژه‌ای یافته بود، احتمالاً به این دلیل که در پی جنگ‌های بین ایران و روم، تاجران، مسیر تجاری یمن - حجاز - شام را از مسیر تجاری یمن - خلیج فارس - شام، بهتر و امن‌تر می‌یافتند.^۹

۱. قمی، تفسیر القمی، ۱: ۶۰ - ۶۱. البته در این باره نقل‌های دیگری با اندک تفاوت‌هایی وجود دارد (برای تفصیل، نک: أزرقي، أخبار مكة، ۲: ۳۹ - ۴۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۲: ۹۸ و ۹۶: ۳۶ - ۳۷؛ بحرانی، البرهان، ۱: ۳۳۱ به بعد).

۲. حموی، معجم البلدان، ۵: ۱۸۷.

۳. نک: أزرقي، أخبار مكة، ۲: ۱۶۶ - ۱۷۱.

۴. نک: همان، ۲: ۲۳۳ - ۲۶۵.

۵. علی، المفصل، ۴: ۸.

۶. همان، ۴: ۶.

۷. حموی، معجم البلدان، ۵: ۱۸۳.

8. Beeston, "Abraha," *EF* 1:102-3.

9. Watt et al., "Makka," *EF* 6:145.

به رغم کمبود زمین‌های زراعی، معادن نقره و طلا فراوانی در شبه جزیره وجود داشت.^۱ این معادن سرمایه اصلی تجارت را برای تجار عرب و به خصوص تجار مکی فراهم ساخته بود. امنیت حاصل از قداست این منطقه، اضافه بر پیمان حمایت از مظلوم (حِلْفُ الْفُضُول)^۲ که در این شهر منعقد شده بود، این منطقه را از هر حیث بهترین مکان برای تجارت ساخته بود. بازارهای تجاری ثابت و فصلی در اطراف این شهر، بهترین نشانه از رونق تجاری مکه است.^۳

کعبه همواره مهم‌ترین بخش از شهر مکه به شمار می‌رفته است. کعبه به دست حضرت ابراهیم ﷺ و به امر خداوند ساخته شد. در ساخت این بنا، فرزندش اسماعیل نیز او را یاری داد.^۴ البته در برخی از نقل‌ها آمده است که کعبه، نخستین بار به دست حضرت آدم ساخته شد و پس از طوفان نوح، جای آن تا زمان حضرت ابراهیم ﷺ پنهان مانده بود.^۵

این بنا، مورد احترام بخشی از اعراب ساکن حجاز و دیگر مناطق از جمله شام و یمن بوده است.^۶ طبق برخی گزارش‌ها، ایرانیان نیز برای ادای احترام به این مکان می‌آمده‌اند.^۷ این مکان پس از مدتی محل قراردادن بت‌ها شد. هُبَل اولین بتی است که عمرو بن لُحَیّ آن را در کنار این بنا قرارداد.^۸

از جمله مهم‌ترین وقایع مرتبط با کعبه، خروج اَبَرَهه برای خراب کردن آن بود. در آن ماجرا، با معجزه الاهی، لشکر اَبَرَهه که با فیل‌های زیادی برای تخریب کعبه آمده بود،

1. Heck, "Gold Mining in Arabia and the Rise of the Islamic State."

۲. پنج عشیره از عشایر قریش از جمله بنی هاشم، پیمان بستند که هرگاه به کسی در مکه ظلم شد، بدون توجه به قوم و قبیله و نژاد او، به یاریش بروند و حق او را از ظالم بگیرند (نک: ابن هشام، السیرة النبویة، ۱: ۱۳۳ - ۱۳۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۲۷۰ - ۲۷۱).

۳. نک: خضری و فلاح‌زاده، «نظام حاکم بر بازارهای شبه جزیره در دوزمانه جاهلی و عصر نبوی».

۴. نک: ابن قتیبہ، المعارف، ۵۹ - ۶۲.

۵. ازرقی، أخبار مکه، ۱: ۱۱۷.

۶. نک: حموی، معجم البلدان، ۵: ۱۸۳.

۷. مقدسی، البدء و التاریخ، ۴: ۸۲ - ۸۳؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۱: ۴۳۷.

۸. ازرقی، أخبار مکه، ۱: ۱۱۷.

شکست خورد.^۱ این اتفاق سبب شد کعبه، نزد مردم احترامی بیش از پیش بیابد و مکه، منطقه‌ای امن تلقی گردد. در قرآن کریم به این اتفاق اشاره شده است.^۲ این اتفاق به قدری مهم بود که به عنوان مبدأ تاریخ نزد عرب قرار گرفت.^۳ از جمله اتفاقات مهم دیگری که در این خانه رخ داد، تولد علی بن ابی طالب علیه السلام در داخل کعبه بود. ایشان در روز جمعه سیزدهم رجب سال ۳۰ عام الفیل/۶۰۰م در این خانه متولد شد، برخی عالمان اهل سنت نیز این اتفاق را متواتر دانسته‌اند.^۴

یثرب (مدینه)

یثرب بر خلاف مکه، به دلیل زمین‌های زراعی مرغوب، سبب سکونت مردمان شده بود. البته این منطقه، مانند مکه شهری منسجم و یکپارچه نبود، بلکه عبارت بود از سکونت‌گاه‌هایی پراکنده در کنار زمین‌های زراعی. در این منطقه، قلعه‌هایی برای حفاظت از ساکنان آن در مقابل حملات ساخته شده بود که به آن «أطم» می‌گفتند.^۵

یهودیان در این منطقه از دیرباز ساکن شده بودند.^۶ همچنین اوس و خزرج که از قبیله آزد و یمنی بودند نیز در این منطقه حضور داشتند.^۷ یثرب همچنین طی دوره‌ای تحت نفوذ امپراطوری ساسانی بوده،^۸ که این امر نشان دهنده اهمیت اقتصادی این ناحیه است. نظام اقتصادی یثرب با مکه کاملاً متفاوت بوده است. در مکه به دلیل کمبود اراضی، تجارت و داد و ستد کالا رواج داشته و در یثرب به دلیل فراوانی زمین‌های زراعی و همچنین چاه آب، زراعت رونق بیشتری داشته است. هرچند اقتصاد یثرب منحصر به محصولات زراعی نبوده

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۵ - ۵۴.

۲. فیل: ۱ - ۵.

۳. ابن قتیبہ، المعارف، ۱۵۰.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک، ۳: ۵۵۰.

5. Winder, "al-Madina," *EI*² 5:994.

۶. در بخش «ادیان در حجاز» به زمان سکونت ایشان اشاره خواهد شد.

۷. نک: ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، ۳۳۲.

8. Lecker, "The Levying of Taxes for the Sassanians in Pre-Islamic Medina."

و به عنوان مثال بنی قینقاع دارای بازاری در یثرب بوده و تخصص آنان در زرگری بوده است.^۱ همچنین قبل از اسلام، چهار بازار مهم نیز در یثرب، وجود داشته است.^۲

طائف

این شهر در شرق مکه و در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده است. این منطقه برخلاف مکه دارای شرایط آب و هوایی بهتر، آب‌های جاری و درخت‌های میوه فراوان بوده است.^۳ آثار کشف شده در این منطقه به زبان‌های بَیْطی و ثمودی نشان می‌دهد که طائف از دیرباز محل سکونت بوده است.^۴ این منطقه پیش از این که به نام طائف خوانده شود، وَجّ خوانده می‌شده است. این نام از نام وَجّ بن عبدالحیّ که از عمالِیق بوده، گرفته شده است.^۵ این که اغلب ساکنان این منطقه از عمالِیق بوده‌اند، نشان دیگری از کهن بودن این شهر است. همچنین در این شهر معبدی وجود داشته که مورد احترام عرب بوده است.^۶

طائف به دلیل دیوار بلندی که به دور شهر کشیده شده بود، به طائف (محصور شده) مشهور شد.^۷ در ماجرای فتح این شهر به دست مسلمانان، به این دیوار اشاره شده است.^۸ دیوارکشی دور شهرها در حجاز امری غیر معمول بوده و به عنوان مثال، یثرب، قلعه‌هایی کوچک برای حفاظت از شهر داشته است.

خیبر

این منطقه که در شمال یثرب واقع شده، شامل ۷ قلعه بوده و مزرعه‌ها و نخلستان‌های بسیاری

1. Winder, "al-Madina," *EP* 5:994-95.

2. Lecker, "On the Markets of Medina (Yathrib) In Pre-Islamic and Early Islamic Times."

۳. مقدسی، أحسن التقاسیم: ۷۹؛ حموی، معجم البلدان: ۴: ۹.

۴. علی، المفصل، ۴: ۱۴۳.

۵. حموی، معجم البلدان، ۴: ۹.

۶. علی، المفصل، ۴: ۱۴۵.

۷. حموی، معجم البلدان، ۴: ۹.

۸. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۴۸۳.

در آن وجود داشته است.^۱ کهن‌ترین سندی که در آن به خیبر اشاره شده، سنگ‌نبشته‌های منطقه لَحّ و مربوط به سال ۵۶۸ م است.^۲

برخی از گزارش‌ها اولین ساکنان خیبر را نوادگان نوح علیه السلام می‌دانند.^۳ این احتمال وجود دارد که یهودیان این خطه، پس از تخریب بیت‌المقدس در سال ۷۰ م به این منطقه مهاجرت کرده باشند.^۴ یهودیان این منطقه اضافه بر زراعت، در دامداری، نخ‌ریسی و تولید لباس شهره بودند و با عراق و شام نیز تجارت داشتند. آنان همچنین در ساخت سلاح، ابزار و جواهر نیز تبحر داشتند و بیشترین تجارت‌شان با مردم عرب حجاز در زمینه همین وسایل بود.^۵ در برخی حفاری‌های این منطقه، مقادیر قابل توجهی پارچه و البسه کشف شده است که نشان از رونق تجارت در این منطقه دارد.^۶

نظام اجتماعی و فرهنگی در حجاز

برای شناخت بهتر از شرایط اجتماعی و فرهنگی در حجاز، باید اطلاعاتی درباره نحوه زندگی ساکنان آن داشته باشیم. در این مسیر به بررسی برخی موارد خواهیم پرداخت. این موارد عبارت‌اند از قبیله‌گرایی و تأثیر آن در زندگی فرد حجازی، اوضاع و منابع اقتصادی در مناطق مختلف حجاز، علوم مختلفی که در این منطقه مورد توجه بوده است و ادیانی که در این منطقه پیروانی داشته‌اند. در آخر نیز نگاهی به جایگاه اجتماعی خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه خواهیم داشت.

قبیله و آداب آن

قبیله به مجموعه‌ای از مردم گفته می‌شود که نسب خود را به فرد واحدی می‌رسانند.^۷ نسبت خانوادگی

۱. حموی، معجم البلدان، ۲: ۴۰۹.

2. Vaglieri, "Khaybar," *EF* 4:1138.

۳. حموی، معجم البلدان، ۲: ۴۱۰.

4. Vaglieri, "Khaybar," *EF* 4:1138.

5. Braslavi (Braslavski) and Bornstein-Makovetsky, "KHAYBAR," 12:107.

6. Vaglieri, "Khaybar," *EF* 4:1138.

7. Chelhod, "Kabīla," *EF* 4:334.

بین اعضای یک قبیله، سبب می شد آنان در مصالح مشترک بوده و در جنگ و صلح هم‌رأی و در کنار هم باشند.^۱ آنچه همه اعضای یک قبیله را با هم متحد می کرد، روحیه عصیت بود. مقصود از عصیت، طرفداری کورکورانه افراد قبیله از یکدیگر است. این نکته، یکی از ویژگی های بارز قبایل عربی به شمار می رود.^۲ اهمیت نسب خانوادگی در فرهنگ عربی و به تبع مهم شدن قبیله، سبب شده بود عرب ها همواره نسب خود را دانسته و آباء و اجداد خویش تا چندین نسل را بشناسند. دانستن نسب، همواره سبب فخر و فروشی عرب ها بر غیر عرب ها بوده است.^۳ جوامعی که در نسب با هم مشترک هستند، با نام های مختلفی خوانده می شوند. این نام گذاری با توجه به بزرگی آن مجموعه ها انجام می شده است.^۴ نویری (د. ۷۳۳هـ) برای ترتیب طبقات این جوامع، ۱۰ نام شمرده است: جَدم، جمهور، شَعب، قَبیلة، عِمارة، بَطْن، فَخْد، عَشیره، فَصیل و زَهط.^۵ البته در نوشته های تاریخی این ترتیب ها چندان رعایت نشده و در بسیاری از موارد، قبیله مرادف با عشیره به کار برده می شود.^۶

هر قبیله برای خود رئیسی دارد و او باید دارای صفاتی نیکو باشد تا باعث شود مورد احترام افراد قبیله قرار گیرد.^۷ برخی این صفات را شامل کرم، صبر، تواضع و سخنوری دانسته اند.^۸ رسیدن به این جایگاه ارثی بوده است. البته گاهی به ندرت، رئیس با انتخاب اعضای قبیله، تعیین شده است.^۹ رئیس قبیله که با نام های شَیخ و یا سَیّد خوانده می شد، وظایف مهمی را بر عهده داشت. مهم ترین وظیفه او متحد و یکپارچه نگه داشتن قبیله خود بود. برخی از خانواده های یک قبیله، وقتی احساس قدرت و استقلال می کردند، به سرکردگی یکی از اعضای خویش ادعای

۱. جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزیره العربیة قبل الإسلام، ۲۵۵.

۲. زریاب خویی، بزم آورد، ۲۳۴.

۳. نویری، نهاية الأرب، ۲: ۲۷۶.

4. Chelhod, "Kābīla," *EF* 4:334.

۵. نک: نویری، نهاية الأرب، ۲: ۲۷۷ - ۲۸۶؛ جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزیره العربیة قبل الإسلام، ۲۵۷؛ زریاب خویی، بزم آورد، ۲۳۴.

6. Chelhod, "Kābīla," *EF* 4:334.

۷. علی، المفصل، ۴: ۳۴۴ - ۳۴۵.

۸. نک: آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۱۸۷؛ جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزیره العربیة قبل الإسلام، ۲۵۵.

۹. جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزیره العربیة قبل الإسلام، ۲۵۵ - ۲۵۶.

استقلال کرده و از قبیله اصلی جدا می شدند. این مسأله باعث می شد تعداد افراد آن قبیله کمتر و در نتیجه آسیب پذیرتر شوند.^۱ از جمله وظایف شیخ قبیله، برقراری پیمان‌هایی با سایر قبایل در راستای مصلحت قوم خود بود. اجرای عدالت میان افراد قبیله خصوصاً در نزاع‌های بین افراد، بر عهده شیخ قبیله بود که شامل دریافت خون‌بها از قاتل نیز می شد.^۲ از آنجا که نسب، اساس شکل‌گیری قبایل بود، عضویت شخصی در یک قبیله درحالی که با آنان در نسب مشترک نبود، تنها به صلاح‌دید رئیس قبیله ممکن بود.^۳

در قبایل عربی، اطاعت از رئیس قبیله در همه شؤون، جزء قوانین مسلم بود. اعضای قبیله همیشه تابع رئیس خود بودند و چنانچه تصمیم به جنگ یا صلح با قبیله دیگر و یا پیروی از دیگران می گرفت، از او بی چون و چرا اطاعت می کردند. البته شیخ قبیله بودن، تنها عزت و احترام دیگران را همراه نداشت، بلکه منافع مالی فراوانی نیز برای مقام اول قبیله در پی داشت. در جنگ‌ها ربع غنایم برای رئیس قبیله بود. او می توانست پیش از تقسیم غنائم هرچه می خواهد برای خود بردارد و هرچه از غنایم تقسیم شده نیز اضافه می آمد، به شیخ قبیله می رسید.^۴

قبایل عربی در شبه جزیره همه در یک سطح از قدرت نبودند. معمولاً قبایلی که از نظر تعداد افراد، میزان اموال و قدرت جنگاوران در وضعیت بهتری بودند، قدرت بیشتری نیز داشتند.^۵ این اختلاف در قدرت، بین قبایل و به تبع مناسبات سیاسی و حتی تجاری، باعث شده بود قبایلی که از قدرت کمتری برخوردار بودند، برای دفاع از خود و یا برخورداری از شرایطی بهتر برای زندگی، مجبور به بستن معاهدات و پیمان‌هایی با دیگر قبایل شوند. این پیمان و معاهدات در میان اعراب با عنوان «حلف» شناخته می شد.^۶

از آنجا که این معاهدات بر پایه مصالح شکل گرفته بود، مدت دوام آن نیز تابع بقای آن

۱. علی، المفصل، ۴: ۳۴۵-۳۴۶.

۲. زریاب خویی، بزم آورد، ۲۳۴.

۳. علی، المفصل، ۴: ۳۵۷-۳۵۸.

۴. جبران و آل ثانی، دراسات فی تاریخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۲۵۶؛ زریاب خویی، بزم آورد، ۲۳۵.

۵. علی، المفصل، ۴: ۳۳۱.

۶. همان، ۴: ۳۷۰.

مصلح بود. همچنین این پیمان‌ها با عدم وفاداری یکی از طرفین و یا سستی در اجرای مفاد آن نقض می‌شد. این معاهدات معمولاً برای جنگ با قبیله‌ای دیگر یا دفاع در مقابل حملات احتمالی منعقد می‌شد.^۱

فرهنگ و دانش

اطلاع چندانی از نگاه عرب به علم و دانش، پیش از دوره اسلامی در دست نیست. اما با نظر به برخی از گزارش‌ها، می‌توان دریافت آشنایی آنان با دانش تا چه حدی بوده است. بی‌شک بیابان‌نشینان، بهره چندانی از علم و دانش نبرده بودند و احساس نیازی به کسب این امور نمی‌کردند. اما زندگی شهری را نمی‌توان بدون نیاز به سواد کتابت تصور کرد، خصوصاً این که تجارت، پیشه اصلی آنان بوده است. جواد علی، چندین گزارش مبنی بر رواج کتابت در میان عرب پیش از اسلام آورده است.^۲ همچنین جهشیاری (د. ۳۳۱هـ) نیز فهرستی از کاتبان رسول خدا ﷺ را ارائه کرده است.^۳ گزارش جهشیاری از این جهت، قابل توجه است که ممکن است این کاتبان، خواندن و نوشتن را در سال‌های گذشته و قبل از بعثت آموخته باشند.

البته نمی‌توان خواندن و نوشتن را امری رایج در میان عرب‌ها دانست. بلاذری (د. ۲۷۹هـ) در گزارشی آورده است که قبیله شَمِیلَه نوشتن می‌دانستند اما مُجَاشِع این‌گونه نبودند.^۴ ابن قتیبه (د. ۲۷۶هـ) درباره تاریخ پیدایش کتابت در حجاز می‌نویسد: «قریشیان نوشتن را از اهل حیره فراگرفته‌اند».^۵ با این حساب نوشتن در میان آنان، کمی پیش از آغاز قرن ششم میلادی رواج یافته است.^۶

مبحث آموزش در میان عرب حجاز را می‌توان در جامعه یهودی پی‌گرفت. در برخی از گزارش‌ها آمده است که بعضی از بزرگان عرب، نزد یهودیان خواندن و نوشتن آموخته بودند.

۱. همان، ۴: ۳۷۴.

۲. همان، ۸: ۱۰۷-۱۰۸.

۳. جهشیاری، الوزراء والکتاب، ۱۵-۱۶.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ۴۵۷؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ۴: ۱۵۷.

۵. ابن قتیبه، المعارف، ۲۴۰.

6. Beeston and Shahid, "al-Hīra," *ET* 3:462-63.

همچنین در برخی از این گزارش‌ها آمده است که افرادی برای یادگیری کتابت، به مناطق یهودی‌نشین چون وادی‌الْقُرَى و تِمْء می‌رفته‌اند.^۱

از جمله دانش‌هایی که در میان عرب مورد توجه بوده است، علم طبابت است. این علم نزد ایشان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و طبیب در میان آنان شأن والایی داشت.^۲ همچنین از برخی گزارش‌ها برمی‌آید که در جامعه آن روزگار طبیبانی به طبابت مشغول بوده‌اند.^۳ دیگر دانشی که به نظر می‌رسد عرب پیش از اسلام در آن تجربه داشته، حفر چاه بوده است. آثار این چاه‌ها با عمق بسیار، نشان از دانش و تجربه قابل توجه آنان در این امر دارد.^۴ البته اقبال به این تخصص، ناشی از نیاز شدید به آب در منطقه‌ای بیابانی چون حجاز بوده است.

شاعران در جامعه عرب از جایگاه خوبی برخوردار بوده و مورد احترام بزرگان قبایل بوده‌اند. بازار عُکاظ^۵ محلی بود که معمولاً شاعران در آن محل به خواندن اشعار می‌پرداختند.^۶ یعقوبی (د. ۲۹۲هـ) می‌نویسد: «شعر در میان عرب به عنوان نشانه‌ای از حمکت و فراوانی علم محسوب می‌شد. اگر در قبیله‌ای شاعر ماهر و وجود داشت که بر علوم لغت، معانی و فصاحت تسلط داشت، او را با خود در بازارهای سالانه [همچون عکاظ] حاضر می‌ساختند تا باعث افتخار قبیله خویش باشد. آنان علم و حکمتی جز شعر نداشتند که به آن مراجعه کنند و به وسیله آن به نزاع و تخاصم می‌پرداختند».^۷ شعر آنچنان مهم بوده است که بهترین آن را با آب طلا بر پارچه‌های کتان سفیدی می‌نوشته و بر کعبه می‌آویخته‌اند.^۸

۱. نک: علی، المفصل، ۸: ۲۹۱-۲۹۳.

۲. نک: شریف مرتضی، أمالي المرتضى، ۱: ۲۳۸؛ ابن حمدون، التذكرة الحمدونية، ۶: ۳۶.

۳. رک: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۴: ۱۸۲؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۲۹۷؛ نوری، نهاية الأرب، ۱۸: ۷-۸؛ همچنین، رک: ابن جلیل، طبقات الأطباء، ۵۴.

۴. نک: علی، المفصل، ۸: ۴۲۱-۴۲۲.

۵. عکاظ از جمله بازارهایی بود که پیش از موسم حج، بین مکه و طائف برپا می‌شد (حموی، معجم البلدان، ۲: ۱۴۲).

۶. آلوسی، بلوغ الأرب، ۱: ۲۶۷.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱: ۲۶۲.

۸. سیوطی، المزهَر، ۲: ۴۰۶.

عرب، شعر را وسیله‌ای برای تفاخر در نسب می‌دانسته است.^۱ پیش از این، گفته شد که نظام قبیله‌ای بر نسبت خونی میان اعضای قبیله استوار بود، از این جهت، مسأله نسب و شناخت آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. از این جهت، از جمله علومی که مورد توجه جامعه عرب پیش از اسلام بوده است و در آن جامعه رواج داشته، علم انساب بوده است و عالمان علم انساب را که به ایشان «نَسَابَة» می‌گفتند، جایگاه والایی در بین مردم داشتند.^۲ از جمله دانش‌هایی که در جامعه عرب حجاز مورد توجه قرار گرفته بود، «أَيَّامُ الْعَرَب» است. این دانش در واقع تاریخ عصر پیش از اسلام است که شامل منازعات، جنگ‌ها و به تبع آن گزارش رشادت‌های عرب است.^۳ البته این دانش به عنوان علم تاریخ در میان عرب حجاز شناخته نمی‌شد، بلکه آنان تاریخ را منحصر در سرگذشت حکومت‌ها و پادشاهان می‌دانسته‌اند.^۴ این دانش حتی در دوره اسلامی نیز مورد توجه بوده است. عبدالله بن عباس (د. ۶۸هـ) صحابی مشهور در این امر تبحر داشته است.^۵ همچنین در قرون بعد، تألیفاتی در این موضوع وجود دارد مانند کتابی که مَعْمَر بن مُثَنَّى (د. ۲۰۹هـ) در این موضوع نوشته است.^۶

اقتصاد حجاز

پیش از این در بررسی شرایط جغرافیایی و طبیعی شبه‌جزیره عربستان و حجاز اشاره شد که در برخی مناطق چون خیبر، یثرب و طائف به دلیل وجود آب کافی و زمین حاصلخیز، زراعت رواج داشته و ساکنان مناطقی که زراعت در آن ممکن نبوده، برای تأمین احتیاجات خود به تجارت می‌پرداختند. بر این اساس، تجارت در شبه‌جزیره و حجاز سابقه‌ای دیرین داشته است.^۷

۱. آلوسی، بلوغ الأرب، ۳: ۱۵۱.

۲. نک: ضیف، العصر الجاهلي، ۵۷.

۳. آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۶۸.

4. Rosenthal, A History of Muslim Historiography, 18-24.

۵. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۲۸۱.

۶. رک: مسعودی، مروج الذهب، ۳: ۴۴۹؛ الزرکلی، الأعلام، ۷: ۲۷۲.

۷. نک: علی، المفصل، ۷: ۲۳۲.

تجارت در حجاز به طور خاص و در شبه‌جزیره عربستان به طور عام، منحصر در مراودات داخلی نبوده است. بلکه تجارت با دیگر مناطق به خصوص یمن، شام، حبشه، عراق و ایران نیز رواج داشته است.^۱ از جمله مهم‌ترین کالاهای تجاری که از شبه‌جزیره به دیگر مناطق صادر می‌شد، می‌توان به طلا، نقره، سنگ‌های قیمتی، عطر و مواد معطر اشاره داشت. از میان کالاهایی که از دیگر مناطق به شبه‌جزیره وارد می‌شد نیز می‌توان به ادویه، برخی مواد معطر و سلاح اشاره کرد.^۲

در حجاز، اهل مکه و به خصوص قریش به تجارت شهره بودند. می‌توان گفت تجارت مکه در انحصار قریشیان بود و آنها بزرگترین کاروان‌های تجاری حجاز را در اختیار داشتند. همان‌طور که از آیه ۲ سوره قریش برمی‌آید، آنان دو کاروان بزرگ تجاری داشتند که در دو فصل از سال (زمستان و تابستان) برای تجارت از مکه خارج می‌شد. اهل مکه بیشتر با یمن و شام تجارت می‌کردند. در این بین حبشه و ایران نیز از جمله مقصدهای تجاری ایشان به شمار می‌رفت. کشمش، صمغ، عطر، طلا، پارچه‌های یمنی، لباس‌های عدنی، اسلحه و مصنوعات فلزی از مهم‌ترین کالاهای تجاری حجازیان بود.^۳

تجارت در حجاز منحصر به مکه نبود، بلکه در بخش‌هایی هم که امکان زراعت و کشاورزی وجود داشت، تجارت نیز رایج بود. از جمله این مناطق می‌توان به یثرب اشاره داشت. اهل یثرب اگرچه بیشتر به کشاورزی مشهور بودند، اما با دقت در گزارش‌های تاریخی، حدیثی و فقهی می‌توان به رواج تجارت در میان آنان پی برد.^۴

۱. آلوسی، بلوغ الأرب، ۳: ۳۸۵.

۲. نک: همان، ۳: ۳۸۷-۳۸۸؛ علی، المفصل، ۷: ۲۳۲-۲۴۰.

۳. نک: علی، المفصل، ۷: ۳۸۵-۳۸۸.

۴. همان، ۷: ۳۱۱-۳۱۳.

ادیان در حجاز

حنیفیت

دانسته‌های ما از آیین حنیفیت، منحصر به اشارات قرآنی و به تبع آن، منابع اسلامی است.^۱ در قرآن، این کلمه ۱۰ بار و جمع آن حُنَفَاء ۲ بار آمده است. وصف حنیف، درباره حضرت ابراهیمؑ به کار رفته که حنیف و مسلم بوده، نه یهودی و مسیحی.^۲ همچنین این واژه، در وصف این که ابراهیمؑ در پرستش خالصانه خدا، فردی نمونه بوده نیز وارد شده است.^۳ در برخی آیات، خداوند به اهل کتاب^۴ و پیامبرؐ و یارانش دستور داده که خدای را مانند حنفاء پرستش کنند، نه همچون مشرکان.^۵

در منابع تفسیری اسلامی، درباره حنیف، حنیفیت و حنفاء، تفسیرها و توضیحات مختلفی ارائه شده است. از جمله: عمل‌کنندگان به سنت‌های ابراهیمؑ، صابئان ابراهیمی که در روم زندگی می‌کرده و خود را پیرو ابراهیمؑ می‌دانسته و صحفی را به او نسبت می‌داده‌اند، صفت برای ابراهیم و نامی برای دین او، نامی برای پیروان ابراهیم که به بت‌پرستی روی آوردند و تنها نام آیین ابراهیمی بر آنان ماند. موارد دیگری نیز مانند گرویدن به اسلام از دیگر ادیان، طهارت از معاصی و گناهان و ایمان به پیامبرانؑ، دوری از شرک و بازگشت به توحید. این تفسیرها بیشتر به صفاتی کلی اشاره دارند یا به برداشت‌های مفهومی و نگاه کلی مفسران به واژه حنیف برمی‌گردند و الزاماً معنای مطابق با واقعیت نیست.^۶ آرتور جفری با اشاره به وارد شدن واژه حنیف در اشعار صدر اسلام و با تکیه بر پژوهش‌های هورفیتس^۷ و مارگلیوث^۸، نتیجه می‌گیرد که معنای مورد نظر از حنیفیت، «مسلمان/مسلم» بوده و در موارد بسیار نادری

۱. علی، المفصل، ۶: ۴۵۰-۴۵۱.

۲. بقره: ۲؛ آل عمران: ۶۷.

۳. بقره ۱۳۵؛ آل عمران ۶۷ و ۹۵؛ نساء: ۱۲۵؛ انعام: ۷۹ و ۱۶۱؛ نحل: ۱۲۰ و ۱۳۲؛ حج: ۳۱.

۴. بینه: ۵.

۵. یونس: ۱۰۵؛ روم: ۳۰. رامیار، تاریخ قرآن، ۳۸.

۶. بارانی، «حنیف».

7. Horovitz.

8. Margoliouth.

به معنای مشرک به کار رفته است.^۱ این واژه در ادبیات مسیحی برای اشاره به مسلمانان استفاده شده است^۲، همان گونه که در برخی روایات نیز این اشاره وجود دارد.^۳

اگر چه برخی گمانه زنی ها درباره اصل عبری، سریانی و حبشی واژه حَنِيف انجام شده،^۴ اما با توجه به ورود این واژه در قرآن به زبان عربی و روشنی معنای آن برای عرب آن زمان، چندان نیازی به بررسی معانی این واژه در زبان های سریانی و عبری نیست.^۵ برخی، ریشه این واژه را عبری دانسته که به معنای کفرآمیز، ناپاک و بی دین استفاده شده است. گروهی دیگر ریشه این واژه را سریانی^۶ و به معنای مشرک دانسته اند که ممکن است در جامعه عرب پیش از اسلام، اصطلاحی رایج برای کسانی بوده که نه بر دین یهودیت بوده و نه آیین مسیحیت را اختیار کرده بودند. معنای ریشه سریانی، با کاربرد این واژه در دوره پیش از اسلام نیز سازگار است.^۷

آنچه از بررسی استعمالات قرآنی این واژه برمی آید، این است که حَنِيف به معنای یکتاپرستی بوده است.^۸ چنان که در برخی منابع، حنیف کسی دانسته شده که از تمامی ادیان از جمله یهودیت و مسیحیت، در پی دینی استوار، روی گردانده است.^۹ در برخی روایات،

1. Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*, 114.

البته مونتهگمری وات تصریح می کند که به کار رفتن واژه «حَنِيف» و «حَنِيفَة» در منابع مستقل از قرآن، همچون استعمالات پیش از اسلام و منابع مسیحی، به معنای مشرک بوده است.

Watt, "Ḥanīf," *EP* 3:166.

2. Ibid., 165-66.

۳. کلینی، الکافی، ۲: ۱۶۱. در این حدیث، گفتگوی دو شخص گزارش شده است، یکی که قبلاً مسیحی بوده و اسلام آورده و دیگری که مسیحی است. فرد مسیحی از اسلام با نام «الحَنِيفَة» یاد می کند. این محاوره، در دوره امامت امام صادق (ع) (۱۱۴ - ۱۴۸ هـ) اتفاق افتاده است.

4. Rubin, "Ḥanīf," *EQ* 2:403; Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*, 115.

۵. زریاب خوبی، سیره رسول الله، ۸۰.

۶. مسعودی نیز این واژه را سریانی دانسته و اصل آن را «حنیفوا/حنیوا» معرفی کرده است (مسعودی، التنبیه والإشراف، ۷۹).

7. Rubin, "Ḥanīf," *EQ* 2:403; Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*, 115.

۸. حاج منوچهری، «حنیف».

۹. زمخشری، مقامات زمخشری، ۲۲؛ همچنین، نک: محمودپور، «حنیف».

حنیفیت، به عنوان فطرتی الاهی توصیف شده که خداوند انسان را مطابق آن آفریده است که همان سرشت یکتاپرستی است.^۱ رسول خداؐ بهترین دین را «الْحَنِيفَةَ السَّمْحَةَ» معرفی نموده است.^۲ همچنین در برخی احادیث می توان وجه سماحت حنیفیت را در تقابل آن با رهبانیت مسیحی یافت.^۳

در منابع تاریخی اسلامی به افرادی که در روزگار بعثت رسول خداؐ در جستجوی آیین حنیفیت بوده اند، اشاره شده است. افرادی همچون، زید بن عمرو بن نفیل، وَرَقَةُ بْنُ نَوْفَلٍ، عثمان بن حارث و عبدالله بن جَحْش. از حکایت روی گردانی آنان از شرک، می توان دریافت که جامعه آن روز مکه، اطلاع داشتند که ابراهیمؑ بر آیین حنیفیت بوده و اعمالی مشرکان مکه در بت پرستی و قربانی کردن در برابر بت ها، مخالف آموزه هایی بوده که ابراهیمؑ به آن باور داشته است.^۴

این جماعت که در پی حنیفیت بودند، سعی داشتند با پرسش از افراد یهودی، مسیحی و دیگر کسانی که دینی اختیار کرده بودند، به حقیقت حنیفیت پی ببرند. برخی به مسیحیت گرویدند و برخی دیگر تنها از پرستش بت ها دست کشیده و از قربانی هایی که به بت ها هدیه شده بود، نمی خوردند. این افراد از سوی بت پرستان مکه مورد آزار قرار گرفته و به نوعی از جامعه طرد شده بودند.^۵ در برخی منابع نیز نقل شده است که شخصی به نام ابوعامر، مدعی پیروی از حنیفیت بود و رسول خداؐ ضمن گفتگویی با او، اسلام را حنیفیت حقیقی دانست و باورهای وی را

۱. برقی، المحاسن، ۱: ۲۴۱؛ کلینی، الکافی، ۲: ۱۲.

۲. برای نمونه، نک: معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۱۹۴ و ۲۹۲؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۴: ۱۶؛ بخاری، صحیح البخاری، ۱: ۱۶.

۳. برای نمونه، نک: شبانی، الکسب، ۱۲۱؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۳۰۲؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۶: ۶۲۳. در برخی روایات شیعی نیز این جنبه قابل مشاهده است (برقی، المحاسن، ۱: ۲۸۷؛ کلینی، الکافی، ۲: ۱۷).

۴. ابن اسحاق، کتاب السیر والمغازی، ۱۱۵ - ۱۱۶. در برخی گزارش ها، سلمان فارسی نیز از جمله کسانی معرفی شده که در پی حنیفیت بوده است (همان، ۹۲). برخی تعداد کسانی را که به حنیفیت باور داشتند، بیش از ۲۰ نفر ذکر کرده اند (علی، المفصل، ۶: ۴۶۳).

۵. ابن اسحاق، کتاب السیر والمغازی، ۱۱۶ - ۱۲۰.

بی نسبت با حنیفیت و مردود شمرد.^۱

در منابع تاریخی، اطلاعات چندانی درباره آموزه‌های حنیفیت ارائه نشده است. تنها از برخی اشارات به باورهای حنفاء، می‌دانیم که این گروه، پیرو آیین ابراهیم علیه السلام بوده و به احکام آن آیین، پایبند بوده‌اند. آنان حج به جای آورده و مردگان خویش را کفن می‌کرده و غسل به جای می‌آورده‌اند. آنان که در مکه، بر دین حنیفیت بودند، با دختر، خواهر و خواهرزاده خود ازدواج نمی‌کردند و طلاق را پایان دهنده ازدواج می‌دانسته‌اند.^۲ البته برخی اعتقاد دارند که کنار هم قرار گرفتن واژه‌های «حَنِيف» و «مُسلِم» در آیه ۶۷ سوره آل عمران^۳، نشان می‌دهد که حَنِيف نامی خاص برای یک دسته مذهبی نبوده و عبارت «حُنفاء لله» در آیه ۳۱ سوره حَجّ^۴ را نیز شاهی بر این نظر می‌داند.^۵

درباره گستره جغرافیایی باورمندان به حنیفیت در حجاز، با توجه به وجود کسانی که در مکه در پی حنیفیت ابراهیمی بودند و یا به آن باور داشتند، می‌توان گفت شهر مکه یکی از مناطقی بوده که در آن حنیفیت پیروانی داشته است. همچنین بر اساس برخی گزارش‌ها، حجازیان از قدیم، پیرو دین ابراهیم علیه السلام بوده‌اند و پس از رواج بت‌پرستی نیز کماکان گروهی پیرو این آیین باقی مانده و بر اساس آموزه‌های آن عمل می‌کرده‌اند.^۶ برخی نیز این دین را آیین شایع میان قبایل عربی شمالی و جنوبی حجاز دانسته‌اند.^۷

بت‌پرستی (شرک)

توحید یکی از اساسی‌ترین آموزه‌های اسلام است. در آیات قرآن، واژه‌هایی با ریشه «شرک»

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۵۸۵-۵۸۶.

۲. حموی، معجم البلدان، ۵: ۱۸۴؛ همچنین، نک: صنعانی، تفسیر عبد الرزاق، ۱: ۲۹۴.

۳. ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾.

۴. ﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾.

۵. رامبار، تاریخ قرآن، ۳۸.

۶. رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۷۷؛ ابن کلبی، الأضنام، ۶؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ۲: ۱۸۸.

۷. نک: آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۱۹۴؛ علی، المفصل، ۶: ۳۴.

بسیار پرتکرار است.^۱ اضافه بر موارد پیش گفته، تعبیر بسیاری از جمله آله، اَصْنَام، اَوْثَان، نُصُب و... در آیات قرآن آمده است که اشاره به شرک و بت پرستی در جامعه عرب پیش از اسلام دارد.^۲

مسعودی (د. ۳۴۶هـ) هنگام پرداختن به ادیان عرب پیش از اسلام، به بخشی از اعراب اشاره دارد که با وجود اقرار به خالق، رسولان را انکار کرده و به عبادت بت‌ها می‌پرداخته‌اند. آنهایی که به تعبیر قرآن کریم، می‌گویند: «ما آنها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم»^۳. این گروه به زیارت بت‌ها رفته و حج انجام می‌دادند و برای بت‌ها، هدایا و قربانی می‌بردند. عده‌ای نیز فرشتگان را می‌پرستیدند و اعتقاد داشتند که ملائکه دختران خدا هستند. این گروه بت‌هایی را به شکل دختران ساخته بودند و آنها را عبادت می‌کردند. بت‌های لات، عَزَى و مَنَاة از این جمله بودند. در قرآن^۴ به این گروه اشاره شده است.^۵ قرآن کریم از گروه دیگری یاد می‌کند که الحاد پیشه کرده بودند.^۶ آنان ادعا داشتند که ناموس طبیعت، حاکم بر جهان بوده و طبیعت است که آنان را به وجود آورده و آنان را از بین خواهد برد.^۷

به طور کلی و بر اساس آیات قرآنی، مصداق‌های شرک را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:
۱. بت پرستی: که شامل پرستش فرشتگان^۸، اجرام آسمانی^۹ و پرستش صالحان^{۱۰}.^{۱۱} البته باید در نظر داشت که پرستش فرشتگان - چنان که گذشت - و همچنین اجرام آسمانی و

۱. برای میزان تکرار «شرک» در آیات قرآن، نک: عبدالباقی، المعجم المفهرس، ۳۷۹ - ۳۸۱.

۲. خراسانی، «شرک»؛ همچنین، نک: زارع شیرین‌کندی، «شرک»، ۱۶ - ۱۷.

۳. ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳).

۴. نحل: ۷۶ - ۷۸؛ نجم: ۴۹.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۱۰۲ - ۱۰۳.

۶. جائیه: ۲۴.

۷. برای اطلاع بیشتر، رک: آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۲۲۰ - ۲۲۳.

۸. زخرف: ۱۹؛ نجم: ۱۹ - ۲۳.

۹. انعام: ۷۶ - ۷۸؛ نجم: ۴۹.

۱۰. نوح: ۲۳.

۱۱. خراسانی، «شرک».

صالحان، منجر به ساخت بت‌هایی شد.^۱ مطابق برخی حکایات، افرادی به نام‌های وَدّ، سَوع، یَعُوث، یَعُوق و نَسَر از زمره صالحان قوم خویش بودند. مرگ آنان که در یک ماه اتفاق افتاد، باعث غم و اندوه شدید قومشان شد و به همین جهت، این قوم مجسمه‌هایی از آنان ساخته، به تعظیم این مجسمه‌ها پرداخته و پس از مدتی و به تدریج، به عبادت آن بت‌ها اقدام نمودند.^۲

۲. چند خدایی: این گروه، مورد اشاره آیات قرآنی قرار گرفته‌اند. آنان گاهی به دلیل قرار دادن شریک‌هایی از جن برای خدا سرزنش شده‌اند^۳ و گاهی به دلیل تصور نسبت بین خداوند و جنیان^۴. در آیه‌ای نیز مردم از دو خدایی نهی شده‌اند.^۵ معتقدان به ثنویت بر این باور بودند که جهان را دو خالق آفریده‌اند. خالق خیر که نور بوده و خالق شر که ظلمت است. این دو خدا، قدیم بوده و در نفس و صورت متفاوت و در فعل و تدبیر، متضادند.^۶

با وجود این که بت‌پرستی از جمله شاخصه‌های اصلی شبه جزیره عربی در دوران پیش از اسلام به شمار می‌رود، اما گزارش‌های تاریخی در این خصوص چندان روشن نیست. بی شک بت‌پرستی در شبه جزیره از جمله حجاز رواج داشته و پیروان بسیاری یافته بود. اما گزارش‌های تاریخی تنها به برخی از مراسم عبادی بت‌پرستان در شهرهایی چون مکه، مدینه و طائف پرداخته‌اند. بر اساس این گزارش‌ها، می‌توان دریافت که مردم این سه شهر، بت‌های خود را در کجا قرار می‌دادند و چگونه به پرستش آنها می‌پرداختند.^۷

برخی گزارش‌ها، از رواج بت‌پرستی پس از وفات آدم علیه السلام اشاره دارند. اما این که این آیین

۱. آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۲۱۵-۲۱۶.

۲. ابن کلیبی، الأضنام، ۵۱-۵۲.

۳. انعام: ۱۰۰.

۴. صافات: ۱۵۸.

۵. نحل: ۵۱. خراسانی، «شُرک».

۶. آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۲۲۹-۲۳۰.

۷. برای اطلاعات بیشتر:

در حجاز، چه وقت و چگونه آغاز شد، گزارش متقنی در دست نیست. چراکه اغلب این گزارش‌ها آمیخته به اسطوره و داستان‌سرایی است. به عنوان نمونه، برخی گزارش‌ها اشاره دارد که اولین گروندگان به بت‌پرستی از نسل اسماعیل علیه السلام بودند. آنان به دلیل نامساعد شدن شرایط زندگی، برای یافتن محلی بهتر، مجبور به ترک مکه شدند و به دلیل احترامی که برای کعبه قائل بودند، سنگی از آن را با خود همراه ساختند. ولی پس از مدتی، به عبادت آن سنگ پرداختند و تنها برخی از اعتقادات حنیفیت مانند به جای آوردن حج، عمره و وقوف در عرفات برای آنان باقی ماند.^۱ هر یک از قبایل عرب برای خود بتی ساخته و به پرستش آن پرداختند. برخی نیز برای بت‌های خود خانه‌هایی ساخته و برای آنها قربانی می‌کردند.^۲ قریشیان نیز داخل کعبه و اطراف آن بت‌هایی داشتند.^۳ ابن کلبی (د. ۲۰۴هـ) فهرستی از بت‌های قبایل مختلف جزیره العرب را گزارش کرده است.^۴ با نگاهی به پراکندگی این بت‌ها و قبایل پرستنده آنها، می‌توان دریافت آیینی که بیشترین پیرو را در حجاز داشته، بت‌پرستی بوده است.

یهودیت

در میان ادیان ابراهیمی موجود در حجاز، یهودیت بیشترین پیرو را در این منطقه داشته است. از جمله تاریخ‌هایی که برای مهاجرت یهودیان از شام ذکر شده است، دوران حکومت «بخت‌النصر» (حاکم ۶۰۵ - ۵۶۲ ق.م) است. یهودیان پس از حادثه تخریب معبد سلیمان (بیت‌المقدس) و ایجاد انواع آزارها و محدودیت‌ها از سوی وی، از شام گریخته و به سوی حجاز آمدند.^۵ البته طبق آنچه اخیراً کشف شده، قدیمی‌ترین مناطق مسکونی یهودیان در حجاز، مربوط به دوران حکومت «نبونعید» (حاکم ۵۵۶ - ۵۳۹ ق.م) فرزند بخت‌النصر، در

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۷۷ - ۷۸؛ آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۱۹۷؛ همچنین، نک: زریاب خویی، بزم آورد، ۲۴۳.

۲. ابن کلبی، الأضنام، ۱۰.

۳. همان، ۲۷ - ۲۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۲۲۷؛ حموی، معجم البلدان، ۵: ۳۹۱. برای دیگر گزارش‌ها درباره سبب گرایش عرب حجاز به بت‌پرستی، نک: آلوسی، بلوغ الأرب، ۲: ۲۰۰ - ۲۱۵.

۴. رک: ابن کلبی، الأضنام، ۹ - ۶۳.

۵. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۱: ۵۳۹؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۳: ۳۴۹؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۱۶۰.

بابل است.^۱ برخی دیگر نیز دلیل مهاجرت یهودیان به حجاز را فرار آنان پس از کشتن حاکم شام دانسته‌اند.^۲ احتمال دیگری که برای تعیین زمان و سبب هجرت یهودیان مطرح شده است، هجرت ایشان پس از شورش‌های یهودیان، ضد حکومت رومیان در فلسطین بوده است. این شورش‌ها، از جمله شورش «بارکوخبا»، بین سال‌های ۷۰ و ۱۳۵ میلادی اتفاق افتاده است.^۳

در سال ۳۸۴م کیش یهودی به عنوان دین رسمی یمن تعیین شد، این امر تا حدود سال‌های ۵۲۵ - ۵۳۰م و تصرف یمن به دست حبشیان و تعیین کیش مسیحی به عنوان دین رسمی، پابرجا بود.^۴ یهودی بودن حکومت حمیریان در یمن و گستردگی حضور یهودیان در آن سامان نیز می‌تواند دلیلی بر حضور یهودیان در حجاز باشد.

جمعیت یهودیان در نواحی مختلف حجاز پراکنده بوده و در برخی نقاط جمعیت بیشتری داشتند. سکونت غالب یهود حجاز را می‌توان شامل: مناطق وادی القری، تیماء، یثرب و خیبر دانست. سایر مناطق زراعی در حجاز همچون فدک، تبوک و ایله نیز محل سکونت قبایل یهودی بوده است. قبایل یهودی شامی تبار در این مناطق قدرت برتر اقتصادی بوده و قبایل عربی که غالباً دین یهود را نیز پذیرفته بودند، در اراضی زراعی آنان اشتغال داشتند.

با این که زبان قبایل یهودی حجاز نیز عربی بود، اما همواره به عنوان گروهی جدا از جامعه عرب حجازی به شمار می‌رفتند، چنان که در برخی از اشعار دوره جاهلی، به آداب و رسوم یهودیان مستقلاً اشاره شده است.^۵

1. Tobi, "Hejaz," 8:775.

۲. حموی، معجم البلدان، ۵: ۸۴؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۲: ۳۴۳؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۱۶۰.

3. Stillman, "Yahūd," *EF* 11:239; Winder, "Al-Madina," *EF* 5:994.

4. Spector, "Yemen," 21:302.

5. Stillman, "Yahūd," *EF* 11:239.

مسیحیت

حضور مسیحیان در اطراف شبه‌جزیره عربستان، سابقه‌ای دیرینه دارد. در مناطق شمال غربی شبه‌جزیره که شامل مناطق شام می‌شود، می‌توان آثار مسیحی را یافت. اگرچه منشأ مسیحیت در این سرزمین‌ها تا کنون مشخص نیست، اما می‌توان از برخی اعراب مسیحی چون حارث بن جبَلَه (۵۲۸ - ۵۶۹م) نام برد که از غسانیان پیرو مسیحیت شرقی بود. در ناحیه شمال شرقی و عراق کنونی نیز مسیحیان وجود داشتند. لَخمی‌ها و غسانیان نیز پیرو مسیحیت نسطوری شرقی بوده و نفوذ سیاسی در آن منطقه داشتند. نُعمان بن مُنذر (د. ۶۰۲م) آخرین سلاله از حاکمان حیره بود که به کیش مسیحیت درآمده بود. در شرق شبه‌جزیره و در عُمان کنونی نیز جوامع مسیحی وجود داشتند.

در جنوب شبه‌جزیره و منطقه یمن، پادشاهان بت‌پرست یمنی تا اواخر قرن ۴م حکومت را در دست داشتند. اگرچه این منطقه از جانب دو امپراتوری بزرگ آن زمان، یعنی امپراتوری روم شرقی و ساسانیان مورد منازعه بود، اما مسیحیت به طور مستقیم و از جانب روم و به طور مشخص، از اسکندریه در یمن، گسترش یافت. در دوره حکومت آناستاسیوس (۴۹۱ - ۵۱۸م)، با اعزام اسقف‌های مسیحی و بنای کلیساها، مسیحیت شرقی تبدیل به دین رسمی شد. چنان‌که در شهرهای یمنی تَفَّار، عَدَن و نَجْران کلیساهایی بنا شد. پس از این دوره و در سال ۵۲۳م، کیش رسمی از مسیحیت به یهودیت تغییر یافت. ذونُواس که بر کیش یهودی بود، پس از شکست حبشی‌های مسیحی که نیروی نظامی روم شرقی در یمن بودند، توانست یهودیت را به عنوان دین رسمی معرفی نماید. در این دوره بود که وی دست به کشتار ۳۰۰ نفر از مسیحیان نَجْران زد. چرا که آنان از پذیرفتن کیش یهودی امتناع می‌ورزیدند. در قرآن کریم، از مسیحیان کشته‌شده نَجْران، با عنوان «أَصْحَابُ الْاُخْدُودِ» یاد شده است.^۱ پس از این که حبشیان دوباره و این بار به سرکردگی اَبَرَهه به یمن بازگشتند، دین مسیحیت مجدداً دین رسمی شد. در این دوره و در سال ۵۷۰م بود که اَبَرَهه، به دلیل رقابت به وجود آمده میان کلیسای

صنعاء و کعبه، اقدام به حمله به مکه کرد.^۱

از میان منابع پراکنده می‌توان دریافت که در قرن ۵م، اتحاد قبایل عربی کِنَدَه که رؤسای آنان از جنوب شبه جزیره (یمن) بودند، حضور سیاسی بارزی در مناطق مرکزی و شمالی شبه جزیره داشته‌اند. آنان توانسته بودند با رومیان و پارسیان و همچنین با هم‌پیمانان عرب آنان، چون لَخمی‌ها و غَسَّانی‌ها ارتباطاتی برقرار کنند. احتمالاً مسیحیت به وسیله آنان و از طریق مسیحی شدن رئیس قبیله کِنَدَه، حارث بن عمرو در اوایل قرن ۶م، در سرزمین‌های شمالی و مرکزی حجاز گسترش یافته است.^۲

پیروان آیین مسیحیت در حجاز، بر خلاف یهودیان آن سرزمین، در مناطق مشخصی متمرکز نبوده‌اند. در مناطق شمالی حجاز از جمله «دُومَةُ الْجَنْدَل» و «نِیَاء» مسیحیت پیروانی داشته است.^۳ در برخی از گزارش‌ها، به مسیحیانی نیز در مکه اشاره شده است که از بت پرستی به مسیحیت گرویده‌اند.^۴ برخی، آشنایی اولیه اهل مکه با کیش مسیحیت را به سفرهای کاروان‌های تجاری آنان به شام مرتبط دانسته‌اند.^۵ اگرچه در عهد جدید آمده است که پولس به شبه جزیره سفر کرده^۶ و در قرن ۴م، اعراب ۵ نماینده در مجلس مسیحی نیقیه در روم شرقی داشتند^۷، اما وضعیت پراکندگی مسیحیان در حجاز، چندان روشن نیست.

در قرآن کریم، از مسیحیان با عنوان نَصاری یاد شده است.^۸ در منابع سیره نبوی نیز به برخی وقایع میان مسیحیانی چون بُحیرا در بُصرا و وَرَقَةُ بْنُ نَوْفَل در مکه که پیامبری مُحَمَّد ﷺ

۱. درباره پراکندگی مسیحیان در شبه جزیره و اطراف آن، نک:

Fiey, "Naṣārā," *EP* 7:971; Brice et al., "al-Yaman," *EP* 11:271; Kritzeck et al., "ARABIA," 1:619-20.

2. Griffith, "Christians and Christianity," *EQ* 1:309.

۳. زریاب خویی، بزم آورد، ۲۴۸.

۴. نک: طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۱: ۲۵۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۱: ۳۷۸؛ ابن اثیر، الکامل، ۱: ۸۱-۸۲.

۵. جبران و آل ثانی، دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام، ۲۹۸.

۶. غلاطیان ۱: ۱۷.

7. Griffith, "Christians and Christianity," *EQ* 1:307-8.

۸. بقره: ۶۲ و ۱۱۱ و ۱۲۰ و ۱۳۵ و ۱۴۰؛ آل عمران: ۵۲؛ مائده: ۱۴ و ۱۸ و ۵۱.

را بشارت داده بودند، اشاره شده است.^۱ اما در دوران مدینه و گسترش حکومت اسلامی، تنها در ماجرای سفر مسیحیان نجران به مدینه و بحث آنان با پیامبر ﷺ درباره حضرت عیسی ﷺ که در نهایت منجر به ماجرای مباحله شد، از مسیحیان یاد شده است.^۲ مسیحیان نجران و کلیسای یعقوبی آنان، در قرن ۶م در میان عرب‌های شبه‌جزیره مورد توجه قرار گرفت.^۳ البته تعداد قابل توجهی از آیات قرآن که در آن به مسیحیان و عقاید ایشان اشاره شده، نشان از گسترش مسیحیان و تفکر مسیحی در شبه‌جزیره عربستان و به خصوص حجاز دارد.

جایگاه اجتماعی خاندان پیامبر ﷺ در مکه

پیش از این گفته شد که شهر مکه از جمله شهرهای اصلی حجاز بوده و این شهر به دلیل موقعیت جغرافیایی و رواج تجارت در آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. این شهر ابتدا تحت سلطه خزاعه بود تا این که قُصَی بن کِلَاب، جد پنجم پیامبر ﷺ توانست متولی امور مربوط به کعبه شود.^۴ البته در داستانی که بیشتر به افسانه می‌ماند، اسکندر مقدونی، مکه را به نَضْر بن کنانه جد سیزدهم رسول خدا ﷺ سپرد.^۵

هاشم بن عبدمناف، جد سوم پیامبر ﷺ، فردی با نفوذ در مکه بود. وی عهده‌دار پذیرایی از زائران کعبه بود. شهرت و نفوذ وی به این دلیل بود که او در سالی که قحطی بر حجاز حاکم شده بود، نان بسیاری از شام به مکه آورده و شتران خود را نحر کرد و از زائران با نان و گوشت پذیرایی کرد. وی از این جهت، به هاشم به معنای شکننده معروف شد که برای اطعام زائران نان‌ها را می‌شکست.^۶ این تنها دلیل شهرت هاشم نبود، بلکه وی دو منصب مهم آب‌رسانی به حجاج و اطعام آنان (السَّقَاةُ والرِّفَادَةُ) را عهده‌دار بود و بسیاری از اموال خویش را در این

۱. ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۸۰ و ۲۳۸.

۲. نک: بخش سیره، ماجرای مباحله.

3. Griffith, "Christians and Christianity," EQ 1:309.

۴. نک: حموی، معجم البلدان، ۵: ۱۸۴ - ۱۸۷.

۵. دینوری، الأخبار الطوال، ۳۳ - ۳۴.

۶. نک: ابن‌سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۷۵؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۵۹.

راه صرف نمود.^۱ از دیگر کارهایی که هاشم انجام داد، انعقاد پیمان‌های تجاری و در پی آن رونق تجارت مکه بود. به عقیده مورخان، وی اولین کسی بود که کاروان‌های تجاری زمستانی را به مقصد یمن و حبشه و همچنین سفرهای تجاری تابستانی به مقصد شام را روانه کرد.^۲ هاشم که پیش از آن با شام و یمن تجارت داشت، تصمیم به سامان دادن تجارت قریش گرفته و آنان را به دو سفر در سال تشویق نمود.^۳ وی همچنین در نامه‌ای به حاکم حبشه درخواست کرد تا اجازه ورود قریشیان به این منطقه را برای امور تجاری صادر نماید.^۴ هاشم برای امنیت کاروان‌های تجاری، با رؤسا و بزرگان قبایل مسیر مکه تا شام پیمان‌هایی را منعقد ساخت. در این پیمان‌ها کاروان‌های تجاری قریش، اموال این قبایل را بدون گرفتن کرایه تا شام حمل می‌کردند و در مقابل، این قبایل مسئولیت حفظ امنیت کاروان‌ها را بر عهده داشتند.^۵

پیش از این، قُصی بن کلاب، پدر بزرگ هاشم، فرد مهم و تأثیرگذار در مکه بود. او مکه را به چهار قسمت تقسیم نمود تا اداره آن آسان‌تر شود. همچنین «دَارُ النَّدْوَةِ» را تأسیس نمود تا مهم‌ترین امور از جمله ازدواج و بستن پیمان‌ها در آن انجام شود. او وظایف مربوط به کعبه را بین فرزندان خویش تقسیم نمود.^۶ اما با وجود این، هاشم را دلیل اصلی عظمت و شوکت قریش در حجاز دانسته‌اند. به حدی که تا او زنده بود، قریش از تهاجم دیگران بیمی نداشت.^۷ با توجه به این موارد، خاندان پیامبر ﷺ نه تنها در مکه، بلکه در تمام سرزمین حجاز، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و مشهور بوده‌اند.

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۳۵ - ۱۳۶.

۲. همان، ۱: ۱۳۶.

۳. نک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۳۲: ۱۰۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۵: ۲۰۲.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۷۸.

۵. همان، ۱: ۷۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱: ۲۴۳.

۶. حموی، معجم البلدان، ۵: ۱۸۶ - ۱۸۷.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱: ۲۴۴.

از تولد تا بعثت

تولد پیامبر ﷺ و دوران خردسالی

محمد ﷺ در منطقه‌ای به نام شعب ابی طالب در شهر مکه به دنیا آمد.^۱ روز ولادت ایشان، جمعه هفدهم ربیع‌الاول^۲ در سالی معروف به عام الفیل، مطابق با ۵۷۰ م بوده است. پدرش عبدالله بن عبدالمطلب^۳ و مادر ایشان حضرت آمنه^۴ بوده‌اند.

محمد ﷺ پیش از تولد، پدر خود را از دست داد. مادرش مدت کمی به کودک خود شیر داد و بنا به رسم اشراف مکه، در پی سپردن کودک خود به دایه‌ای از اهل بادیه بود. چرا که در آن روزگار ساکنان مکه کودکان خود را برای پرورش بهتر به دایگانی از بادیه‌های اطراف مکه می‌سپردند. حلیمه سعدیه، که از زنان قبیله بنی‌سعد بود، برای یافتن نوزاد شیرخواری که پرورش او را برعهده گیرد، با سایر زنان آن قبیله به مکه آمده بود. او در ابتدا کودک آمنه را پذیرفت، چرا که او یتیم بود و پذیرش کودک یتیم، قدری دشوار بود. ولی حلیمه کودکی را نیافت و سرانجام، دایگی محمد ﷺ را قبول نمود. حلیمه در مدت حدود ۵ سال مراقبت از ایشان را برعهده داشت.^۳

مدت زیادی از بازگشت محمد ﷺ به مکه نگذشته بود که مادرش نیز از دنیا رفت و سرپرستی او را پدر بزرگش، عبدالمطلب^۴ عهده‌دار شد. عبدالمطلب^۵، بزرگ خاندان قریش

۱. محل تولد ایشان، در زمان هارون الرشید عباسی به مسجد تبدیل شد. این مکان، قرن‌ها زیارتگاه مسلمانان بود تا این که وهابی‌ها در عصر حاضر آن را تخریب کردند.

۲. کلینی، الکافی، ۱: ۴۳۹؛ مسعودی، إثبات الوصیة، ۱۱۴؛ مفید، المقنعة، ۴۵۶؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۶: ۲؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱: ۴۲.

۳. بکری، الأنوار، ۱۹۳ - ۲۰۴.

در مکه و دارای جایگاهی ویژه بود. او علاقه زیادی به نوّه خود داشت. آن گونه که نقل شده حتی بدون حضور او لب به غذا نمی زد و همواره او را در کنار خود با عزت و محبت نگهداری می کرد. وقتی یکی از اهالی مکه با بی احترامی از محمد ﷺ خواست تا از کنار پدر بزرگش برخیزد، عبدالمطلب به تندى به او گفت: «فرزندم را رها کن که فرشته نزد او می آید».^۱

محمد ﷺ حامیان خود را یکی پس از دیگری از دست داده بود و این بار نوبت وداع با عبدالمطلب ﷺ بود. او قبل از رحلت، کفالت محمد ﷺ را به فرزندش ابوطالب ﷺ سپرد. ابوطالب ﷺ پس از درگذشت برادرش عبدالله ﷺ، به پدر بیش از دیگر برادران نزدیک بود و نزد قریش نیز احترام بیشتری داشت. ابوطالب ﷺ بنا به سفارش پدر و با همراهی همسر خویش، در محبت و تکریم محمد ﷺ کوشید تا ایشان به سن جوانی رسید.^۲

فاطمه بنت اسد ﷺ همسر ابوطالب ﷺ به رسول خدا ﷺ همچون فرزند خویش علاقه داشت و پیوسته به مراقبت از او مشغول بود. او همواره در کنار محمد ﷺ بود و در خدمت به او با تمام توان می کوشید. پیامبر ﷺ به آن بانوی بزرگ، مادر می گفت.^۳ رسول خدا ﷺ پس از دوره کودکی نیز به دیدار فاطمه بنت اسد ﷺ می رفت و در منزل وی، میهمان می شد.^۴

محبت پیامبر ﷺ به آن بانوی بزرگوار چنان بود که وقتی خبر وفات ایشان را از فرزندش علی ﷺ شنید، گریست و فرمود: «خدا او را بیامزد که تنها مادر تو نبود بلکه برای من نیز مادر بود».^۵ پیامبر ﷺ خود بر جنازه فاطمه ﷺ نماز خواند و چهل تکبیر گفت، آنگاه در قبر او خوابید و قدری قرآن تلاوت کرد و بیرون آمد و او را تلقین داد. عمار بن یاسر به پیامبر ﷺ گفت: «پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! در مرگ هیچ کس این گونه رفتار نکردی!»، ایشان فرمود: «فاطمه، شایسته این است. او پس از مادرم آمنه، برایم مادری کرد. او با وجود این که از ابوطالب ﷺ فرزندان زیادی داشت اما مرا در مراقبت بر فرزندانش مقدم می داشت ... ای عمار! چون به طرف راست خود نگاه کردم،

۱. کلینی، الکافی، ۱: ۳۷۲.

۲. بکری، الأنوار، ۱۷۶.

۳. مسعودی، إثبات الوصیة، ۱۳۶ - ۱۳۷.

۴. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ۲۰.

۵. صدوق، الأمالی، ۳۱۴؛ همچنین نک: کلینی، الکافی، ۱: ۴۵۳.

چهل صف از ملائکه را دیدم و برای هر صفی تکبیر گفتم و در قبر او از خدا خواستم که فاطمه را در روز محشر پوشیده دارد. ای عَمَّار به خدا قسم دو نور در پایین پای او دیدم و دو ملک موکل در قبر او که برایش تا روز قیامت استغفار می کنند».^۱

ماجرای اصحاب فیل

اَبَرَهه حاکم یمن که مسیحی بود، وقتی متوجه تقدس و مرکزیت مکه شد و دانست که مردم از نقاط دور و نزدیک به زیارت خانه کعبه می آیند و این امر عامل رشد اقتصادی آن شهر است، کلیسایی به نام قَلِیس در منطقه صَنعَاء ساخت. او در نامه ای به پادشاه حَبْشه، که هم کیش وی بود، چنین نوشت: «در حال ساختن کلیسایی هستم که تاکنون مانند آن دیده نشده است. پس از اتمام بنای آن، زائران کعبه را به سوی آن خواهم کشاند».^۲

کلیسای اَبَرَهه مورد استقبال مردم واقع نشد و حتی شخصی برای ابراز انزجار خود، کلیسای اَبَرَهه را آلوده ساخت.^۳ اَبَرَهه که به دنبال فرصت مناسبی برای تخریب کعبه بود، در پی این اقدام تحقیرآمیز، در سال ۵۷۰م با لشگری انبوه که فیل نیز همراه داشت، به سمت مکه حرکت کرد تا با از بین بردن رقیب کلیسای خود، توجه مردم را به یمن معطوف کند.^۴ دو تن از بزرگان یمن به نام های دُونْفَر و نُفَیل بن حَبِیب خَنَعَمی در برابر او ایستادگی کردند اما شکست خوردند و به اسارت اَبَرَهه در آمدند.^۵ پس از آن که لشکر او به حوالی مکه رسید، فرستاده ای برای مذاکره با بزرگ مکه فرستاد. او برای رئیس قریش، عبدالمطلب ﷺ، پیام فرستاد که «من برای کشتار مردم نیامده ام، بلکه تنها برای تخریب کعبه لشکرکشی کرده ام».^۶

عبدالمطلب ﷺ در پاسخ اَبَرَهه به فرستاده او گفت: «ما توان جنگیدن با شما را نداریم. اما

۱. صدوق، الأُمالی، ۳۱۴-۳۱۵.

۲. ابن کلی، الأَصْنَام، ۴۶-۴۷.

۳. ابن هشام، السیره النبویه، ۱: ۴۵.

۴. دینوری، الأخبار الطوال، ۹۲.

۵. مقریزی، إمتاع الأسماع، ۴: ۷۴.

۶. ابن هشام، السیره النبویه، ۱: ۴۸.

در مورد تخریب خانه کعبه، این خانه، خانه خدا و خانه خلیل وی ابراهیم ﷺ است. اگر خداوند بخواهد خود از خانه خویش و خلیش محافظت می‌کند و اگر نخواهد از ما کاری ساخته نیست».^۱

لشکر ابرّه ضمن غارتگری‌های خود، شتران قریش را نیز به یغما بردند. عبدالمطلب ﷺ نزد ابرّه رفت و از او خواست تا آن شترها را بازگرداند. ابرّه به او گفت: «گمان کردم آمده‌ای تا درباره مکه و این خانه‌ای که مورد احترام شماس با من صحبت کنی، اما اکنون تنها تقاضایت از من بازپس گرفتن شتران است». عبدالمطلب ﷺ در جواب گفت: «من صاحب شترها هستم. کعبه هم صاحبی دارد که خودش از آن نگهداری می‌کند».^۲

ابرّه پس از شنیدن سخنان عبدالمطلب ﷺ با غرور گفت: «هیچ کس قدرت این را ندارد که مرا از هدفم باز دارد». سپس دستور داد شتران او را بازگردانند. عبدالمطلب ﷺ به سوی مکه بازگشت و به مردم مکه دستور داد تا به کوه‌ها بروند و اموال خود را نیز همراه ببرند.^۳ پس از آن که مکه خالی شد، عبدالمطلب ﷺ نزد کعبه رفت و حلقه کعبه را به دست گرفت و به دعا و تضرع مشغول شد و از خداوند خواست تا این خانه مقدس از آسیب دشمنان در امان بماند.^۴ همین که لشکر ابرّه به سمت کعبه حرکت کرد، دسته بزرگی از پرستوها در آسمان آشکار شدند. پرندگان به قدری زیاد بودند که با آمدنشان آسمان تاریک شد. هر یک از آنها سنگ‌ریزه‌هایی در منقار داشتند که بر سر مهاجمان می‌ریختند و در اثر آن اندام‌های سپاهیان له می‌شد و در دم جان می‌دادند. بدین ترتیب لشکر ابرّه شکست خورد و تنها تعداد کمی از آن لشکر زنده ماندند و به یمن گریختند.^۵ در قرآن کریم به این ماجرا در سوره فیل اشاره شده است. به این مناسبت، آن سال را «عام الفیل» نامیدند و پس از آن، جایگاه قریش نزد اعراب

۱. همان.

۲. مقدسی، البدء و التاريخ، ۳: ۱۸۷.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۵۰.

۴. مقدسی، البدء و التاريخ، ۳: ۱۸۷.

۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۵۳.

بیش از پیش اهمیت یافت.

جوانی پیامبر ﷺ: فعالیت‌ها، تجارت و سفرها

محمد ﷺ با عمویش ابوطالب ﷺ چندین نوبت به سفر تجاری رفت. او، اولین بار همراه عموی خود به شام سفر کرد. در مسیر سفر، با راهبی مسیحی مواجه شدند که بَحیرا نام داشت. بحیرا به ابوطالب ﷺ خبر داد که برادرزاده او پیامبر این امت است و به او اصرار نمود که محمد را به مکه بازگرداند، چرا که نشانه‌های نبوت او در کتاب‌های یهودیان آمده است و بیم آن می‌رود که از سوی یهودیان گزندگی به او برسد. ابوطالب ﷺ نیز به سفارش او عمل نمود و از دیر راهب به مکه بازگشتند.^۱

محمد ﷺ، در سن ۲۵ سالگی برای بار دوم به شام سفر کرد.^۲ در آن زمان مردمان مکه، روزگار سختی را می‌گذراندند و معیشت ساکنان آن سرزمین، با تنگنای شدیدی مواجه شده بود. خدیجه ﷺ که از بانوان بسیار ثروتمند مکه بود، به افراد مورد اعتمادش، سرمایه‌ای می‌داد تا با عزیمت به شام و فروش کالا در آن شهر سودی به‌دست آورند. به همین جهت ابوطالب ﷺ، برادرزاده‌اش را ترغیب نمود که برای سفری تجاری، به همین روش عمل کند. ولی محمد ﷺ این توصیه را نپذیرفت. خدیجه ﷺ وقتی از این ماجرا اطلاع یافت، خود به سراغ محمد ﷺ آمد و مال التجاره‌ای بسیار بیشتر از آنچه به دیگران می‌داد، به او سپرد، زیرا محمد ﷺ را به صداقت، امانت‌داری و نیک‌رفتاری شناخته بود.^۳

ازدواج با خدیجه ﷺ

خدیجه ﷺ از بانوان سرآمد قریش بود. او بانویی ثروتمند، عفیف و پاکدامن بود. به گونه‌ای که هم او را «سیده قریش» می‌خواندند و هم به «طاهره» معروف بود.^۴ این ویژگی‌ها سبب شده

۱. همان، ۱: ۱۸۰-۱۸۳.

۲. ایربلی، کشف الغمة، ۲: ۱۳۵.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۸۷-۱۸۸.

۴. رک: عسقلانی، الإصابة، ۴: ۲۸۱-۲۸۲؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۲: ۲۹۴؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱: ۱۵۲ و ۲۳۷؛

بود تا بزرگان قریش آرزوی ازدواج با او را داشته باشند.^۱ از جمله خواستگاران خدیجه ﷺ عُبَّه بن ابی مُعِیط، صَلت بن ابی یَهاب، ابوجَهل و ابوسفیان بودند.^۲ با این حال، آن بانوی بزرگ، خواستگاران نام‌آور خود را رد کرد و پیامبر ﷺ را برگزید. او محمد ﷺ را که اُسوه اخلاق و بزرگ‌منشی بود به خوبی می‌شناخت و اشتیاق او چنان بود که او را به ابراز تمایل به ازدواج با محمد ﷺ برانگیخت.

محمد ﷺ ۲۵ ساله بود که ابوطالب ﷺ، خدیجه ﷺ را برای او خواستگاری نمود. حضرت خدیجه ﷺ در آن زمان ۲۸ ساله بود.^۳ آن بانو پدر خود را در سال‌های قبل از دست داده بود و به همین خاطر حضرت ابوطالب ﷺ همراه بستگانش نزد عموی حضرت خدیجه ﷺ، عَمرو بن سَعْد رفت.^۴ در آن مراسم، عموی پیامبر ﷺ پس از ثنای خداوند به معرفی پیامبر ﷺ پرداخت و او را مردی معرفی نمود که هم‌وزنی برای او در قریش نیست و تمام مردان در کنار عظمت او حقیرند.^۵ مهریه آن بانو ۵۰۰ درهم بود^۶ که آن را حضرت ابوطالب ﷺ برعهده گرفت ولی خدیجه ﷺ از دارایی خودش مهریه را پرداخت کرد. این اتفاق بر بسیاری از افراد گران آمد و به طعنه گفتند: «چگونه است که زن مهریه مردش را می‌دهد؟». حضرت ابوطالب ﷺ در جواب آنها گفت: «خود را با محمد ﷺ نسنجید که اگر زنی خواستار کسی چون برادرزاده من باشد، رواست که چنین کند».^۷

نووی، تهذیب الأسماء، ۲: ۳۴۲.

۱. رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۸۹؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۲: ۲۹۴؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۲۶۳.

۲. بکری، الأنوار، ۲۴۴.

۳. ابن عماد، شذرات الذهب، ۱: ۱۴؛ ذهبی، سير أعلام النبلاء، ۲: ۱۱۱؛ ابن منظور، مختصر تاریخ مدینه دمشق، ۲: ۲۵۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۶: ۱۲. البته در مورد سن حضرت خدیجه ﷺ در هنگام ازدواج، اختلافاتی در مصادر تاریخی دیده می‌شود، به گونه‌ای که بعضی، سن ایشان را در زمان ازدواج، چهل سال هم ذکر کرده‌اند (نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۸: ۱۷۴).

۴. إربلی، كشف الغمة، ۲: ۱۳۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۶: ۱۲ و ۱۹.

۵. کلینی، الکافی، ۵: ۳۷۴ - ۳۷۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۶: ۱۴ و ۱۶.

۶. حلبی، السيرة الحلبية، ۱: ۱۳۸ - ۱۳۹.

۷. کلینی، الکافی، ۵: ۳۷۵.

محل تأمین بسیاری از هزینه‌های ترویج آغازین اسلام، ثروت حضرت خدیجه علیها السلام بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده است: «هیچ مالی به اندازه ثروت خدیجه برای من سودمند نبوده است».^۱ ایشان در مکه با این اموال، بدهکاران و بردگان را آزاد می‌کرد و از ناتوانان و نیازمندان دستگیری می‌کرد. فقرای اصحاب را میهمان می‌کرد و هزینه آنان را که قصد هجرت داشتند، پرداخت می‌کرد.^۲

ماجرای حلفُ الفُضول

عبدالمطلب صلی الله علیه و آله فرزندی به نام زبیر^۳ داشت که پس از جنگِ فِجار، حرکتی انسانی و ارزشمند را بنیان نهاد و آن «حلفُ الفُضول (پیمان جوانمردان)» بود. علت شکل‌گیری این پیمان، واکنش در برابر ظلم و ستم برخی از قریشیان به افراد بی‌پناه در مکه بود.^۴

در حدود سال بیست عام الفیل / ۵۹۰م، مردی از شهر زَبید یمن با کالای خود به مکه رفت. عاص بن وائل سَهْمی (پدر عمرو بن العاص) کالای وی را خرید، اما در پرداخت قیمت آن تأخیر کرد. مرد یمنی به قریش پناه برد و از آنان خواست تا حق او را بگیرند، اما کسی به او کمک نکرد. به همین خاطر برای احقاق حق و بیان اعتراض خود، بالای کوه ابوقُبیس (نزدیک مسجدالحرام) رفت. وی در آن مکان ایستاد و با صدای بلند اشعاری با مضمون دادخواهی خواند.^۵

زبیر بن عبدالمطلب، عموی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از بزرگان و اشراف قریش، نخستین کسی بود که حلفُ الفُضول را مطرح نمود و دیگران را به آن دعوت کرد.^۶ در پی آن، برخی طوایف قریش^۷ در

۱. طوسی، الأمالی، ۴۶۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۶۳.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۶۳.

۳. او با زبیر بن عوام که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگید و در جمل کشته شد، متفاوت است.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۷.

۵. بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۲۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ۳: ۹.

۶. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۰۳؛ ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۴: ۱۳۰.

۷. طوایفی از قریش که در این پیمان حضور داشتند، عبارت بودند از بنی هاشم و بنی مطلب، فرزندان عبدمناف، بنی زُهَرة بن کلاب، بنی تَیم بن مُرَّة، و بنی اسد بن عبدالعزى بن قُصَی (ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۴۱؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۲۳؛ ابن حبيب، المحبر، ۱۶۷).

دارالندوه، که محل رتق و فتق امور بود، جمع شدند.^۱ آنان دستان خود را در ظرفی که حاوی آب زمزم بود بردند و با یکدیگر پیمان بستند که هر کس در مکه مورد ستم قرار گیرد، به او کمک کنند تا حق خود را از ظالم بگیرد. در مقابل ظلم و کارهای ناشایست بایستند و از تهدیدستان حمایت کنند.^۲ پیش از اسلام، این پیمان چنان اهمیتی داشت که به عنوان مبدأ تاریخ قرار داده شده بود.^۳ همچنین برخی حلف الفضول را شریف‌ترین پیمانی می‌دانند که تا آن روز میان عرب‌ها وجود داشت.^۴

تجدید بنای کعبه

۵ سال قبل از بعثت پیامبر ﷺ^۵ در سال ۶۰۵ م، سیلی ویرانگر دیوارهای کعبه را تخریب کرد. گویا قبل از آن سیل، آتش عود یکی از زنان زائر، به پرده کعبه گرفته و آتش سوزی ناشی از آن، بنای کعبه را سست کرده بود.^۶ به همین سبب این بنا در برابر سیل استحکام مناسبی نداشت. قریش پس از خرابی خانه خدا، به فکر تجدید بنای آن می‌افتند. از آنجا که این خانه برای قریش بسیار مقدس بود، لذا در پی آن بودند که مصالح این کار با مالی پاک و غیر از درآمدهای ناشی از قمار و غارت و مانند اینها تهیه شود.^۷ تمام افراد قبیله قریش و نیز قبایل دیگر، سخت مشغول کار شدند و بزرگان قریش برای هر قبیله‌ای سهمی از کار مشخص نمودند. طبیعی است که در چنین امر مهمی، تمام قبایل با هم رقابت کنند و هر یک در پی رقم زدن افتخارات بیشتر برای خود باشد.

وقتی بنای کعبه کامل شد و نوبت به قراردادن حَجْرُ الْأَسود در جایگاه ویژه آن رسید، بر

۱. مسعودی، مروج الذهب، ۳: ۹.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۳۳ - ۱۳۴؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۰۳؛ ابن حبيب، المنمق، ۵۳.

۳. مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۰۹.

۴. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۵: ۲۰۳.

۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۹۲؛ ابن كثير، البداية والنهاية، ۲: ۳۰۰.

۶. صنعاني، المصنف، ۵: ۱۰۰؛ ابن كثير، البداية والنهاية، ۲: ۳۰۰.

۷. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۹۴؛ ابن كثير، البداية والنهاية، ۲: ۳۰۱؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۱: ۱۴۱.

سر کسب این افتخار، اختلاف شدیدی بین قبایل پیش آمد و نزدیک بود که کار به نزاعی خونین بیانجامد. برخی قبایل دست در ظرفی پر از خون برده و هم قسم شدند که یا این افتخار را کسب کنند یا در این راه کشته شوند.^۱ در این هنگام، پیشنهاد یکی از بزرگان قریش به نام ابوأمیه بن مغیره (که پیامبر اسلام ﷺ سال‌ها بعد با دختر او اُمّ سلمه ازدواج کرد)، فرجام کار را تغییر داد. به پیشنهاد او، اولین شخصی که از بابُ السَّلام وارد کعبه می‌شد در خصوص این امر مهم، حکم قرار می‌گرفت. پیامبر ﷺ اولین کسی بود که از آن سو وارد شد. وقتی که حاضران او را دیدند، گفتند: «او محمد امین است! و ما همگی به حکم او راضی هستیم».

محمد ﷺ پس از شنیدن ماجرا، دستور داد تا پارچه‌ای آورند. ایشان حَجْرُ الْأَسود را در پارچه گذاشت و به رؤسای قبائل گفت هر کدام گوشه پارچه را بگیرند و سنگ را به سمت جایگاهش ببرند تا همگی در بلند کردن آن سنگ شرکت داشته باشند. وقتی که سنگ را آوردند، پیامبر ﷺ آن را برداشت و در جایگاه مخصوصش قرار داد.^۲ بدین صورت نزاعی که ممکن بود به کشت و کشتار و دشمنی‌های قبیله‌ای منجر شود، با تدبیر آن حضرت برطرف شد.

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۹۶-۱۹۷؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۲: ۳۰۳.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۱۹۷.

از بعثت تا هجرت

بعثت

محمد ﷺ چهل ساله بود که خداوند او را به پیامبری برگزید. بعثت ایشان در روز بیست و هفتم رجب سال ۶۱۰م بود.^۱ ایشان سال‌ها بود که برای حفظ پاکی درون خود و دور ماندن از فضای شرک آلود مکه، به تنهایی در غار حراء به تفکر و عبادت می‌پرداخت. اولین وحی بر پیامبر ﷺ در محل عبادتش نازل شد. او پیش از بعثتش نیز صدای فرشته وحی را شنیده بود.^۲ با همه این احوال، پیامبر ﷺ با نزول نخستین آیات سوره علق، بار عظیمی را بر دوش خود احساس کرد.^۳ علی ﷺ در خطبه قاصعة درباره این موضوع، می‌فرماید: «پیامبر ﷺ هر سال در کوه حراء به عبادت می‌پرداخت و جز من کسی او را نمی‌دید ... هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم، به رسول خدا ﷺ عرض کردم: «این ناله چیست؟» فرمود: «این ناله شیطان است و علت ناله‌اش این است که او از این که در روی زمین اطاعت شود، ناامید شده است. یا علی! آنچه را من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آنچه را می‌بینم تو نیز می‌بینی جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر [من] و بر مسیر خیر و نیکی هستی».^۴

حضرت علی ﷺ اولین کسی بود که به تبعیت از پیامبر ﷺ مسلمان شد.^۵ پیامبر ﷺ در سخن

۱. کلینی، الکافی، ۴: ۱۴۹؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲: ۹۰؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۳: ۱۸۵؛ طوسی، مصباح المتعجد، ۲: ۸۱۳.

۲. نک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۲۲.

۳. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۱: ۲۳۶-۲۳۷.

۴. شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲.

۵. نک: امینی، الغدير، ۳: ۹۵-۹۶ و ۹۹ و ۲۲۴-۲۳۶ و ۹: ۱۱۵ و ۱۲۲ و ۱۰: ۱۵۶ و ۱۵۸ و ۱۵۸ و ۱۶۴ و ۱۶۸ و

خود بارها به این مطلب اشاره نموده است. در جایی خطاب به علی بن ابی طالب ﷺ می فرماید: «تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی و اولین نفری خواهی بود که در روز قیامت پیش من خواهد آمد، تو بزرگترین صدیق هستی...»^۱. دومین مسلمان، حضرت خدیجه ﷺ، همسر گرامی رسول اکرم ﷺ بود و او اولین زنی است که به اسلام گروید.^۲

ابلاغ خصوصی (انذار عشیره)

در سال ۶۱۳م، پس از گذشت سه سال از بعثت پیامبر ﷺ، رسالت او وارد مرحله جدیدی شد. این مرحله خطیر و دشوار، دعوت دیگران به دین اسلام بود. خداوند به پیامبر ﷺ دستور داد که: «خویشان نزدیک را هشدار ده!»^۳ وقتی که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد، او از علی ﷺ خواست طعامی فراهم کند و فرزندان عبدالمطلب ﷺ را دعوت نماید. حضرت علی ﷺ نان و شیر مختصری فراهم نمود و خویشان پیامبر ﷺ را، که در آن زمان حدود چهل مرد بودند، دعوت کرد. با اعجاز پیامبر ﷺ، تمامی مهمانان با همان غذای مختصر، کامل پذیرایی شدند. هنگامی که رسول خدا ﷺ می خواست با ایشان سخن بگوید، ابولهب بر او پیشی گرفت و

۲۹۰ و ۳۲۲. البته در برخی مصادر تاریخی و حدیثی اولین مسلمان زید بن حارثه یا ابوبکر دانسته شده است، که غالباً در نقل این نظر به ابن شهاب زهری (د. ۱۲۴هـ) و یا ابراهیم نخعی (د. ۹۶هـ) استناد شده است (برای نمونه، نک: صنعانی، المصنف، ۵: ۳۲۱؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۳۲؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۶: ۳۷۱ و ۷: ۱۲ و ۲۴۹ و ۲۶۳ و ۳۶۳). البته با توجه به تواتر قول در خصوص این که علی بن ابی طالب ﷺ اولین مسلمان است، این نظر نمی تواند صحیح باشد. به همین سبب تقدم اسلام ابوبکر یا زید بن حارثه مورد پذیرش اکثر مورخین و محدثین اهل سنت قرار نگرفته است.

۱. ابن ابی خثیمه، أخبار المکین، ۱۷۹؛ ابن ابی خثیمه، تاریخ الکبیر، ۱: ۱۶۵؛ بزار، البحر الزخار، ۹: ۳۴۲؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۴۶: ۳۹۱؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۲۳: ۷۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۴: ۱۷۴۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱: ۴۳؛ ابن اثیر، أسد الغابة، ۵: ۲۷۰؛ عسقلانی، الإصابة، ۷: ۲۹۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۲۸.

۲. ابن اسحاق، کتاب السیر والمغازی، ۱۳۹؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۱: ۲۴۰؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۱۵ و ۸: ۱۳-۱۴؛ أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۱: ۵۸۹؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۵: ۴۷۵؛ ابن حبیب، المعبر، ۱ و ۴۰۸.

۳. «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعرا: ۲۱۴). نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۵۶؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۱۱۸-۱۲۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۱۹ و ۳۲۲.

گفت: «این رفیق‌تان، شما را سحر کرده است!». جمعیت با این کلام ابولهب متفرق شدند و پیامبر ﷺ سخنی با آنها نگفت. روز دیگر پیامبر ﷺ دوباره همان دعوت را از علی ﷺ خواست. این بار پیامبر ﷺ فرمود: «ای بنی عبدالمطلب! به خدا قسم، هیچ جوان عربی را نمی‌شناسم که ارزشمندتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای قومش آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام. خداوند به من دستور داده است که شما را به سوی او دعوت کنم. کدام یک از شما، مرا در این کار پشتیبانی می‌کند تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟». کسی به آن حضرت پاسخ نداد و تنها علی ﷺ بود که گفت: «ای پیامبر خدا! من در این امر پشتیبان تو هستم». پیامبر ﷺ دست بر شانه علی ﷺ نهاد و فرمود: «این شخص برادر من، وصی من و جانشین من است. پس به او گوش فرادهید و از او اطاعت کنید». خویشان پیامبر ﷺ این دستور پیامبر ﷺ را به ریشخند گرفتند و خنده‌کنان برخاستند و به ابوطالب ﷺ گفتند: «به تو دستور داد که اوامر فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی!».^۱

قریشیان به دعوت علنی پیامبر ﷺ، واکنش تندی نشان ندادند. ولی وقتی که او پرستش بته‌ها را نکوهش کرد، دیگر این موضوع برای آنها قابل تحمل نبود. آنها با تمام مشرکان مکه همدست شدند و به جنگ با پیامبر ﷺ برخاستند. در مقابل، عموی پیامبر ﷺ، حضرت ابوطالب ﷺ حامی و یاور او بود. در این شرایط، قریش به مذاکره با ابوطالب ﷺ روی آوردند. این مذاکرات در سه مرحله انجام شد و در تمام موارد به شکست انجامید.

در اولین مذاکره، مردانی از قریش نزد ابوطالب ﷺ رفتند و گفتند: «ای ابوطالب! پسر برادرت، خدایان ما را دشنام می‌دهد، دین ما را نکوهش می‌کند و پدران ما را گمراه می‌داند. یا خود او را از این امر بازدار یا او را به ما واگذار کن!». ابوطالب ﷺ به نرمی با ایشان سخن گفت و آنها بازگشتند. در مذاکره دوم، وقتی دیدند که پیامبر ﷺ همچنان بر مواضع خود پافشاری دارد و دست از دعوت مردم به اسلام برنمی‌دارد، نزد ابوطالب ﷺ رفتند و او را تهدید

۱. برای تفصیل درباره این مجلس، رک: أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲: ۲۲۵؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۲۱؛ مسعودی، إثبات الوصیة، ۱۱۵ - ۱۱۴؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ۱: ۲۲۴ و ۳۷۲؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۴۴.

کردند که اگر برادرزاده‌اش را منع نکند و او را از نکوهش بت‌ها منصرف نکند، به زودی با او خواهند جنگید. پس از رفتن مشرکان، ابوطالب ﷺ، پیامبر ﷺ را نزد خود خواند و داستان را برای او بازگفت و از او خواست تا جان خویش را حفظ کند و کار را بر وی دشوار نسازد. پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا سوگند! اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارند که از این کار دست بردارم، چنین نخواهم کرد، تا خداوند پیروزی را نصیبم کند یا آن که در این راه جان خود را فدا کنم». پس از این سخنان، ابوطالب ﷺ به پیامبر ﷺ اعلام داشت که در هر شرایطی او را یاری خواهد کرد. در آخرین مذاکره‌ای که بین مشرکان و ابوطالب ﷺ روی داد، آنها به او پیشنهاد کردند که عماره بن ولید را که از جوانان قریش بود، جایگزین پیامبر ﷺ به او دهند و در عوض، محمد را به ایشان تسلیم کند تا وی را به قتل رسانند. ابوطالب ﷺ گفت: «به خدا قسم! پیشنهاد زشتی می‌دهید. فرزند خود را به من می‌دهید تا برای شما تربیت کنم و آنگاه فرزندم را برای کشته شدن در اختیار شما بگذارم؟»^۱

بعد از شکست مذاکرات، ابوطالب ﷺ فهمید که کار به مرحله خطرناکی رسیده است و به زودی وارد جنگ ناخواسته‌ای با قریش خواهد شد. به همین خاطر، او بنی‌هاشم و بنی‌مطلب را جمع کرد و از آنان خواست تا از پیامبر ﷺ حمایت کنند و برای محافظت از او آماده شوند. همه بنی‌هاشم غیر از ابولهب این دعوت را پذیرفتند.^۲

اسراء و معراج

واقعه معراج در سال‌های آخر اقامت پیامبر ﷺ در شهر مکه، روی داده است.^۳ قرآن کریم، در دو سوره اسراء و نجم، به این ماجرا اشاره دارد.^۴ در شب معراج، جبرئیل بر حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش بُراق بود، برای او آورد و رسول خدا ﷺ بر آن سوار شد و به سوی بیت المقدس

۱. طبرسی، إعلام الوری، ۳۹-۴۰.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۱: ۵۹.

۳. طباطبائی، المیزان، ۱۳: ۲۳ و ۳۰.

۴. اسراء: ۱؛ نجم: ۸-۱۸.

حرکت کرد.^۱ پیامبر ﷺ، در میان راه، در مدینه، مسجد کوفه، طور سیناء و بیت لحم ایستاد و نماز خواند. وی سپس وارد مسجد الاقصی شد و در آنجا نماز گزارد.^۲

پیامبر ﷺ از مسجد الاقصی به آسمان دنیا بالا رفت و در آنجا با حضرت آدم ﷺ دیدار نمود. آنگاه فرشتگان به استقبال آمده و بر ایشان سلام گفتند. پیامبر در آسمان دنیا، ملک الموت را نیز دید و با او گفتگو کرد.^۳ وی سپس به آسمان دوم صعود کرد و آنجا با حضرت یحیی ﷺ و حضرت عیسی ﷺ دیدار نمود. پس از آن در آسمان سوم با حضرت یوسف ﷺ، در آسمان چهارم با حضرت ادریس ﷺ، در آسمان پنجم با حضرت هارون بن عمران ﷺ و در آسمان ششم با حضرت موسی بن عمران ﷺ ملاقات نمود.^۴

پیامبر ﷺ در آسمان هفتم به جایی رسید که جبرئیل به او گفت: «ای محمد به [عرش] خداوند نزدیک شو که امروز، به سبب جایگاهی که تونزد خدا داری قدم به جایی گذاشتم که پیش از این هرگز اجازه ورود به آن را نداشتم. اگر کرامتی که تونزد خداوند داری نبود، این نور که در مقابل تو قرار دارد مرا می سوزاند».^۵ روایتی از گفتگوهای پیامبر ﷺ با خداوند در این هنگام نقل شده که با عنوان «حدیث معراج» شهرت یافته است.

پیامبر ﷺ در مسیر بازگشت پس از ورود دوباره به بیت المقدس، پیش از طلوع فجر به مکه بازگشت.^۶ معراج پیامبر ﷺ، بیش از یک شب طول نکشید.^۷ رسول خدا ﷺ در آن شب، نماز عشاء را قبل از حرکت و نماز صبح را پس از بازگشت، در مکه خواند.^۸ ایشان، فردای آن شب، ماجرا را برای اهالی مکه بازگو کرد.

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۹۹ - ۲۰۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۲: ۵؛ عیاشی، التفسیر، ۲: ۲۷۶ - ۲۷۷.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۹۹ - ۲۰۰؛ طباطبائی، المیزان، ۱۳: ۸.

۳. طباطبائی، المیزان، ۱۳: ۹ - ۱۰.

۴. همان، ۱۳: ۱۲ - ۱۳.

۵. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۸: ۳۹۲؛ طباطبائی، المیزان، ۱۳: ۱۸.

۶. مسعودی، إثبات الوصیة، ۲۱۷.

۷. طبرسی، مجمع البیان، ۶: ۶۱۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۸: ۲۸۹.

۸. عیاشی، التفسیر، ۲: ۲۷۹.

پذیرش واقعه معراج از نظر قریش دشوار بود. آنان از پیامبر ﷺ خواستند تا بنای بیت المقدس را توصیف کند. پیامبر ﷺ ویژگی‌های آن ساختمان را بیان کرد و کسانی که بیت المقدس را دیده بودند، سخنان او را تأیید کردند. ولی همچنان قانع نشدند و از رسول خدا ﷺ خواستند تا برای اثبات صدق گفتارش، از کاروان قریش برایشان خبر دهد. پیامبر ﷺ به منکران گفت که آنها را در تنعیم دیده است که شتر خاکستری رنگی پیشاپیش آنان حرکت می‌کرده و کجاوهای روی آن بوده است. او همچنین خبر داد که به زودی کاروان وارد شهر مکه می‌شود. چیزی نگذشت که کاروان وارد شهر شد و ابوسفیان و مسافران، گزارش آن حضرت را تصدیق کردند.^۱

تولد حضرت فاطمه

حضرت زهرا علیها السلام دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۵ سال پس از بعثت/۶۱۵م به دنیا آمد.^۲ پیامبر ﷺ علاقه بسیاری به دخترش داشت. ایشان در پاسخ به همسر خود عایشه، که او را به خاطر این شدت علاقه سرزنش می‌کرد، فرمود: «ای عایشه! وقتی در شب معراج به آسمان برده شدم، با جبرئیل وارد بهشت شدم. در آنجا به من سیبی تعارف شد که با خوردن آن نطفه فاطمه علیها السلام در من ایجاد شد. فاطمه، سرشتی بهشتی دارد و هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم به سوی او می‌روم».^۳

دعوت علنی به اسلام و شکنجه و آزار مسلمانان در مکه

دعوت علنی پیامبر ﷺ با نزول این آیه آغاز شد: «پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب».^۴ ایشان نخستین بار در بازار عکاظ که محل تجمع مردم برای تجارت

۱. قمی، تفسیر القمی، ۲: ۱۳؛ طباطبائی، المیزان، ۱۳: ۱۷؛ سبحانی، فروع ابدیت، ۳۶۹.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۲۸۹؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۲۷۸؛ طبری، ذخائر العقبی، ۵۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۴۳: ۱۰۱.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۵: ۸۷؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۳: ۱۶۹؛ صدوق، علل الشرائع، ۷۲.

۴. «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر: ۹۴). نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۲۶۲ - ۲۶۳؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۱۸؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۴: ۱۴۶ - ۱۴۸.

و تبادل شعر بود، دعوت خود را آشکار ساخت.^۱ ابولهب و عده‌ای به پیروی از او، به پیامبر ﷺ آزار رساندند، اما ابوطالب ﷺ بر حمایت خویش از پیامبر ﷺ تاکید کرده و آنان را سرزنش نمود. در این ماجرا افراد اندکی ایمان آوردند.^۲

قریش وقتی که نتوانست پیامبر ﷺ را از مسیر حقی که می‌پیمود بازدارد، راه دیگری در پیش گرفت. مشرکان قریش به شکنجه و آزار مسلمانان بی‌پناه و بردگان روی آوردند. هر قبیله‌ای به آزار مسلمانان خویش پرداختند و آنان را به انواع روش‌های غیرانسانی مانند حبس، شلاق زدن، گرسنگی و تشنگی و دیگر روش‌های وحشیانه، شکنجه کردند.

ابوجهل با جمعی از قریش، پیوسته در تعقیب مسلمانان بودند. اگر کسی را که می‌یافتند، فرد محترم و عشیره‌داری بود، از آنجا که نمی‌توانستند به او آسیب جسمی بزنند، شروع به سرزنش او می‌کردند و می‌گفتند: «دین پدرت را با این که بهتر از این دین بود رها کرده‌ای! تو بی‌خردی و ما با بر ملا کردن باورهای زشت و ناروایت، تو را نزد مردم خوار می‌کنیم!». اگر مرد تاجری مسلمان می‌شد، موجب کساد کار او و ورشکستگی‌اش می‌شدند و اگر فرد مسلمان شده، از فقرا و بیچارگان بود، او را کتک می‌زدند و گرفتارش می‌کردند. گاهی چنان مسلمانان را شکنجه می‌کردند و گرسنه و تشنه نگه می‌داشتند که دیگر حتی قادر نبودند سرپا بایستند و ناچار سخن مشرکان را می‌پذیرفتند و بر خدایی لات و عزی شهادت می‌دادند.^۳

ولی برخی از مسلمانان در برابر تمام شکنجه‌ها مقاومت می‌کردند و سخن مشرکان را نمی‌پذیرفتند. یکی از این افراد بلال حبشی بود. او فرزند رباح بود و مادرش حمّامة نام داشت. وی از نخستین مسلمانانی بود که ایمانش را آشکار کرد و از این رو، به سختی به دست مشرکان شکنجه شد.^۴ در یکی از موارد، او را یک شبانه‌روز تشنه نگه داشتند و بعد از آن در زمینی

۱. نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۶۹؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۲۴.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۷ - ۱۸.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ۱: ۳۲۰.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۱۷۶؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۱: ۶۶۷؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۱: ۵۳.

تفتیده شکنجه‌اش کردند.^۱ اُمّیه بن خَلَف ریسمان به گردنش می‌افکند و به دست نوجوانان مکه می‌داد تا او را در میان درّه‌های مکه بِکُشند.^۲ اُمّیه، هنگام ظهر که هوا به شدت گرم می‌شد، بلال را به سنگلاخ‌های اطراف مکه می‌برد و سنگی بزرگ بر سینه‌اش می‌نهاد و به وی می‌گفت: «یا به خدای محمد کافر می‌شوی و لات و عَزّی را می‌پرستی، یا به همین حال می‌میری!». ولی او فریاد می‌زد: «من به لات و عَزّی کافرم!» و اُمّیه بیشتر او را شکنجه می‌کرد. آن‌گونه که بلال، بارها بر اثر شدت شکنجه از هوش رفت.^۳ ابوجهل نیز او را به صورت، بر صخره‌های سوزان می‌خوابانید و سنگ بزرگی بر او نهاده، می‌گفت: «باید به خدای محمد کافر بشوی!». ولی او با گفتن «أَحَد، أَحَد» جواب ردّ به آنها می‌داد.^۴

عمر بن خطاب نیز که هنوز مسلمان نشده بود، به شکنجه نومسلم‌انان می‌پرداخت. در یکی از این موارد او لَبِیْبه را، که کنیز بنی مُؤمِّل که از قبیله بنی عَدِی بود، شلاق می‌زد و وقتی که خسته می‌شد، برای تحقیر و استهزاء او می‌گفت: «من را ببخش که خسته شده‌ام و دیگر نمی‌توانم به کتک زدنت ادامه بدهم!».^۵

در این شکنجه‌ها برخی از مسلمانان شهید شدند. اولین شهدای اسلام که در اثر شکنجه‌های وحشیانه مشرکان جان باختند، پدر و مادر عَمّار بودند. سُمیّه مادر او، به دست ابوجهل شکنجه شد و به شهادت رسید. بعد از او مشرکان مکه، یاسر، پدر عَمّار را در اثر شکنجه به شهادت رساندند.^۶

داستان حبشه

تحمل این شرایط طاقت‌فرسا برای مسلمانان ممکن نبود و ادامه این وضعیت، حیات اسلام را با چالش‌های جدی مواجه می‌کرد. چرا که ادامه این شرایط اقبال مردم را به اسلام کم می‌کرد و

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۱۱.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳: ۱۷۶؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۱۸۴.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۳۱۸؛ مقدسی، البدء و التاريخ، ۵: ۱۰۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۷۴.

۴. ابن اثیر، أسد الغابة، ۱: ۲۴۳.

۵. أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۱: ۱۲۰.

۶. ابن عبد البر، الإستيعاب، ۴: ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ و ۱۸۶۳ - ۱۸۶۵.

اسلام آوردن، ثمره‌ای جز وحشت، عذاب و مصیبت نداشت. به همین سبب پیامبر ﷺ در پنجمین سال بعثتش/۶۱۵م به عده‌ای از مسلمانان دستور داد که به حبشه هجرت کنند.^۱ پیامبر ﷺ، از بین تمام بلادی که مسلمانان امکان هجرت به آنجا را داشتند، حبشه را برگزید. راز این انتخاب در کلامی از ایشان مشخص شده است: «پادشاه آنجا به کسی ستم نمی‌کند. وی کسی که به او پناه آورده را گرامی می‌دارد».^۲

عده‌ای از مسلمانان پس از دستور پیامبر ﷺ، جلای وطن کرده و به طور پراکنده به حبشه هجرت کردند.^۳ ده مرد و چهار زن به سرپرستی عثمان بن مظعون، اولین گروهی بودند که هجرت را آغاز کردند.^۴ اندک اندک تعداد بیشتری از مسلمانان به این جمع پیوستند و تعداد ایشان نهایتاً به حدود صد نفر رسید.^۵

جعفر بن ابی طالب ﷺ نیز از هجرت‌کنندگان بود. هجرت جعفر به حبشه، نه از آن جهت بود که خطری او را در مکه تهدید می‌کرد. چرا که قریش از جایگاه پدر او حضرت ابوطالب ﷺ در مکه مطلع بودند و در رفتار خود با بنی‌هاشم به‌ویژه خاندان ابوطالب ﷺ جانب احتیاط را رعایت می‌کردند. پیامبر ﷺ او را با مهاجران همراه کرد تا به عنوان سرپرست ایشان، به تدبیر امور این گروه پردازد و از عقاید و باورهای ایشان در برابر جامعه حبشه نگهبانی کند.

برخورد مشرکان

مشرکان مکه وقتی که مسلمانان مهاجر را از شکنجه و آزار خود در امان دیدند، برای حفظ اعتبار خود و استیلای مجدد بر مسلمانان، چاره را در بازگرداندن ایشان از حبشه یافتند. دو مرد برای اجرای این مأموریت انتخاب شدند: عمرو بن عاص و عماره بن ولید. این دو نفر با هدایای فراوانی به نزد نجاشی، پادشاه حبشه رفتند. آنها به نجاشی گفتند: «جوانان نادان ما

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۳۲۱-۳۲۳.

۲. همان، ۱: ۳۲۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۷۳؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۱: ۳۶۰.

۳. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۷۲؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۲۹۰.

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۳۲۳.

۵. همان، ۱: ۳۵۷.

دینشان را ترک گفته و به سرزمین تو فرار کرده‌اند. آنها به دین شما نیستند و به دینی درآمده‌اند که ما و شما آن را نمی‌شناسیم. اشراف قوم، پدران و بستگان و قبیله آنها، ما را برای بازگرداندن آنان به سوی تو فرستاده‌اند».

نجاشی برای بررسی صحت حرف‌های آن دو نفر، مسلمانان را احضار کرد. جعفر وقتی که نزد نجاشی آمد، گفت: «ای پادشاه! ما قوم جاهلی بودیم که کارهای زشت فراوانی مرتکب می‌شدیم. بت می‌پرستیدیم، مردار می‌خوردیم، قطع رحم می‌کردیم، به حال همسایگان خود توجهی نداشتیم و ثروتمندان ما، به غارت فقرا مشغول بودند. ما در این احوال بودیم که خداوند پیامبری را برای هدایت ما فرستاد. کسی که نسب او را می‌شناختیم و راستی و امانت و پاکدامنی‌اش بر همه ما آشکار بود. او ما را به پرستش خداوند یکتا دعوت کرد و از پرستش سنگ‌ها و بت‌هایی که پدرانمان می‌پرستیدند، رهایی بخشید. او ما را به راستی گفتار، ادای امانت، پیوند با خویشان و همسایه‌داری امر کرد و از محرمات، حرف ناروا، خوردن مال یتیم، تهمت زدن به زنان پاک، خون‌ریزی و کارهای ناپسند پرهیز داد. او به ما دستور داد تا فقط خدای یکتا را بپرستیم و هیچ چیز را شریک او قرار ندهیم. او ما را به نماز و زکات و روزه امر کرد...».

پس از آن، آیاتی از سوره کهف را برای نجاشی خواند. نجاشی چنان تحت تأثیر این آیات قرار گرفت که اشک از چشمانش جاری شد و روحانیون مسیحی نیز مانند او به گریه افتادند. پادشاه حبشه پس از آن گفت: «این که خواندی و آن‌چه عیسی ﷺ آورده است، مانند دو پرتو نوری است که از یک چراغ درخشیده است».

آنگاه رو به مشرکان مکه کرد و گفت: «بروید و تلاش بیهوده مکنید! که به خدا قسم آنها را تسلیم شما نخواهم کرد».

عمرو بن عاص خواست با استفاده از اختلاف نظر مسلمانان و مسیحیان در مورد حضرت عیسی ﷺ، دسیسه‌ای بچیند و نظر پادشاه را تغییر دهد. به همین خاطر، فردای آن روز به نزد نجاشی رفت و گفت: «اینان عیسی بن مریم را بنده خدا می‌دانند و نه پسر خدا». جعفر بن ابی طالب ﷺ در پاسخ نجاشی گفت: «ما در مورد مسیح ﷺ همان را می‌گوییم که

پیامبرمان گفته است. او بنده خدا و رسول او بود. او روح خدا و کلمه‌ای بود که بر حضرت مریم علیها السلام القاء شد». نجاشی گفت: «بیان این سخنان تنها از کسی چون عیسی بن مریم بر می‌آید» و خطاب به مسلمانان مهاجر، سه بار با قاطعیت گفت: «بروید که شما ایمنید. هر کس شما را آزار بدهد، توبیخ می‌شود». او هدایای قریش را نپذیرفت و گفت: «در برابر کوهی از طلا نیز آنها را تسلیم شما نمی‌کنم».

حمایت از مسلمانان، برای نجاشی تهدید بزرگی را پدید آورد. مردم آن بلاد، پادشاه خود را به خروج از دین متهم کردند و بر او شوریدند. این شورش به گونه‌ای بود که نجاشی از سقوط حکومت خود بیمناک شد. او دستور داد برای جعفر و یارانش یک کشتی آماده کنند و به آنها گفت: «سوار کشتی بشوید و در آن منتظر بمانید. اگر من در این غائله شکست خوردم، با استفاده از این کشتی خود را نجات دهید و اگر پیروز شدم، در اینجا بمانید». نجاشی با شورشیان مذاکره کرد و آنان متقاعد شده و از شورش دست کشیدند.^۱

در برهه کوتاهی پس از هجرت مسلمانان به حبشه، در مکه آرامشی نسبی برقرار شد. اخبار این وضعیت به گوش مسلمانان مهاجر رسید و حدود سی نفر از ایشان دو سه ماه پس از مهاجرت، با توجه به حوادث پیش آمده در آن سرزمین، بویژه شورش علیه نجاشی، به مکه بازگشتند.^۲

اسلام حمزه

در یکی از روزهای سال ششم بعثت/۶۱۶م، اتفاق بزرگی وضعیت مسلمانان را در مکه به کلی تغییر داد. حمزه علیه السلام عموی گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که بزرگترین و شریفترین پهلوان قریش بود^۳، همواره پس از شکار در صحرا، قبل از آن که به خانه برود، به طواف کعبه می‌پرداخت. آن روز نیز به عادت همیشگی، مشغول طواف بود که زنی او را از دشنام‌های ابوجهل به پیامبر صلی الله علیه و آله و

۱. برای تفصیل در این باره، رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۳۳۴-۳۳۸؛ ابن اثیر، الکامل، ۲: ۷۹-۸۳؛ طبرسی، إعلام الوری، ۴۳-۴۵.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۳۶۴-۳۷۰.

۳. رک: طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۷۲.

برخورد زشت او با آن حضرت با خبر کرد.

حمزه ﷺ بسیار خشمگین شد. به مسجد الحرام رفت و ابوجهل را دید که با جمعی نشسته است. به سمت او رفت و وقتی بالای سرش رسید، با کمان خود محکم بر سر او زد و خون از سر ابوجهل جاری شد. به او گفت: «محمد را دشنام می‌دهی، حال آن که من نیز بر دین او هستم و همان را می‌گویم که او می‌گوید؟ اگر توان ستیزه داری برخیز و پاسخ مرا بده!». مردانی از بنی مخزوم خواستند به حمایت از ابوجهل برخیزند که ابوجهل گفت: «حمزه را رها کنید! به خدا من دشنام‌های زشتی به برادرزاده‌اش داده‌ام».

این ماجرا، تحول جدیدی بود که مشرکان مکه را مبهوت کرد و موجب عزت مسلمانان در مکه شد.^۱ پیامبر ﷺ از اسلام آوردن حمزه ﷺ بسیار خوشحال شد، چرا که او با ورود خود به اسلام، هیمنه قریش را شکست و ترسی را بر ایشان مستولی کرد تا کمتر به آزار مسلمانان پردازند.

حصر شعب ابي طالب

در سال هفتم بعثت/۶۱۷م، وقتی بزرگان مکه تمام تلاش‌های خود برای ضربه زدن به اسلام را بی‌نتیجه دیدند و دانستند که به رغم سخت‌گیری‌ها و دشمنی‌های فراوان‌شان، جایگاه پیامبر ﷺ نزد مردم بالاتر رفته و اسلام در میان قبایل رو به گسترش است، راه جدیدی را در پیش گرفتند و آن حصر اقتصادی و اجتماعی بنی‌هاشم و ابوطالب ﷺ بود. پیمان‌نامه‌ای نوشته شد که طبق آن، تا وقتی پیامبر ﷺ برای کشته شدن به قریش تسلیم نشود، ازدواج با بنی‌هاشم، معامله تجاری و هر گونه تعامل با ایشان ممنوع خواهد بود. این پیمان‌نامه پس از امضاء از سوی چهل نفر از سران قریش، در کعبه آویخته شد.^۲

به ناچار، بنی‌هاشم همراه پیامبر ﷺ و به دستور ابوطالب ﷺ در محلی معروف به شعب ابي طالب جمع شدند. این مکان، سکونت‌گاه برخی از بنی‌هاشم و محل به دنیا آمدن پیامبر

۱. ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۱: ۲۹۲.

۲. همان، ۱: ۳۵۰.

اکرم علیه السلام بود.^۱ از خاندان عبدالمطلب، تنها ابولهب به شعب نیامد.

حضرت ابوطالب علیه السلام در شعب بسیار نگران جان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وقتی که ساکنان شعب برای خواب به بسترهایشان می‌رفتند، او پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار خود می‌خواباند و آنگاه که همه به خواب می‌رفتند، ایشان را بیدار می‌کرد تا جای دیگری بخوابد و به علی علیه السلام می‌گفت تا در جای پیامبر صلی الله علیه و آله بخوابد.^۲

مسلمانان در شعب ابی‌طالب، شرایط بسیار دشواری داشتند. قریش، نگهدارانی را گماشته بود تا کسی غذایی به مسلمانان نرساند و ارتباطی با ایشان نداشته باشد. بنی‌هاشم حق خروج از شعب ابی‌طالب را نداشتند مگر در ماه رجب برای عمره و در موسم حج در ماه ذی‌الحجه. این زمان‌ها فرصت محدودی بود که در هر سال برای خرید و فروش و تهیه مایحتاج وجود داشت. حصرشدگان، از این فرصت اندک نیز با دسیسه مشرکان طرفی نمی‌بستند.^۳ هر تازه‌واردی که به قصد فروش کالایش به مکه می‌آمد، با پیشنهاد قیمت‌های گزاف از سوی مشرکان مواجه می‌شد، مشروط بر آن که کالایی به مسلمانان نفروشد.^۴

البته مشرکان راه دیگری نیز برای جلوگیری از فروش کالا به مسلمانان در پیش گرفته بودند و آن تهدید به غارت اموال کسانی بود که قصد فروش چیزی به مسلمانان را داشتند.^۵ قریش با این شیوه عملاً تمام راه‌ها را به روی مسلمانان محصور بسته بود تا به هدف خود که ریختن خون رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برسد. تنها کسی که در این شرایط توان تهیه غذا برای حصرشدگان را داشت حضرت علی علیه السلام بود. او با به خطر انداختن جان خود،^۶ مخفیانه و به هر نحو ممکن به این کار خطیر مشغول بود.

تمام دارایی‌های حضرت خدیجه رضی الله عنها و حضرت ابوطالب علیه السلام صرف مایحتاج ساکنان شعب شد.

۱. نک: أزرقي، أخبار مكة، ۲: ۱۹۸.

۲. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۵۶ و ۱۴: ۶۴؛ امینی، الغدير، ۷: ۳۵۷.

۳. طبرسی، إعلام الوری، ۵۰.

۴. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۸۴.

۵. طبرسی، إعلام الوری، ۵۰.

۶. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۵۶.

پس از اتمام این دارایی‌ها، شرایط به گونه‌ای سخت شد که حتی غذایی برای خوردن وجود نداشت. کودکان از فشار گرسنگی ناله می‌کردند و صدای آنها از آن سوی شعب به گوش مشرکان بی‌رحم می‌رسید. اغلب مشرکان از شرایط پیش آمده برای مسلمانان خوشحال بودند، مگر عده کمی که به خاطر رابطه خویشاوندی، از این شرایط ناراحت بوده و با مسلمانان همدردی می‌کردند.^۱

شکست عهدنامه

مسلمانان حدود سه سال در سخت‌ترین شرایط ممکن در شعب ابی‌طالب به سر بردند تا این که روزی پیامبر ﷺ به عمویش ابوطالب ﷺ خبر داد که پیمان‌نامه مشرکان از بین رفته است و موریانه‌ها، تمام نوشته‌ها غیر از نام «الله» را خورده‌اند.

حضرت ابوطالب ﷺ با گروهی از بنی‌هاشم، از شعب به سوی قریش رفت. مشرکان گفتند: «بینید که چطور گرسنگی آنها را از شعب خارج ساخته» و به ابوطالب ﷺ گفتند: «وقت آن رسیده است که با قومت مصالحه کنی». ابوطالب ﷺ در جواب ایشان گفت: «من برای کار خیری پیش شما آمده‌ام. پیمان‌نامه را بیاورید شاید که بین ما صلحی پدید آید». وقتی که پیمان‌نامه آورده شد، ابوطالب ﷺ به ایشان گفت: «برادر زاده‌ام که هرگز دروغ نمی‌گوید، به من خبر داده که به امر خداوند، موریانه پیمان‌نامه را خورده و تنها نام خدا باقی مانده است. اگر خبری که می‌دهد راست بود، دست از ستم‌کاری بردارید و اگر دروغ بود، او را برای مرگ تسلیم شما می‌کنیم».

مشرکان گفتند: «این قرار منصفانه‌ای است». آنها پیمان‌نامه را بازکردند و دیدند همان‌گونه است که پیامبر ﷺ فرموده است. مسلمانان با دیدن این صحنه تکبیر گفتند و مشرکان بسیار ناراحت شدند. در آن روز جمع زیادی از مردم، مسلمان شدند.

مشرکان به رغم قراری که با ابوطالب ﷺ بسته بودند، همچنان بر مفاد عهدنامه پافشاری می‌کردند و به رفتار ظالمانه خود ادامه می‌دادند. تا این که عده‌ای از ایشان که از خویشاوندان بنی‌هاشم و بنی‌مطلب بودند، پیمان‌نامه را نقض کردند. ابوجهل با این گروه ستیزه کرد، ولی

۱. ابن اسحاق، کتاب السیر والمغازی، ۱: ۱۵۹-۱۶۰.

آنها به او توجهی نکردند و عملاً پیمان‌نامه باطل شد و مسلمانان اجازه پیدا کردند از شعب خارج شوند و با غیر مسلمانان داد و ستد داشته باشند.^۱

عام الحزن

در سال دهم بعثت/۶۲۰م، ابوطالب علیه السلام درگذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله با از دست دادن او، حامی بزرگ خود را که پیوسته مدافع دین و رسالت او بود، از دست داد.^۲ مدتی بعد، خدیجه رضی الله عنها، بانوی برگزیده و پشتیبان روزگاران سخت محمد صلی الله علیه و آله نیز او را وداع گفت و از دنیا رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این سال را «عام الحزن» یعنی سال اندوه نام‌گذاری کرد^۳ و فرمود: «دو مصیبت بر این امت وارد شده و من مانده‌ام که بر کدام یک بیشتر ناراحت باشم؟»^۴

سفر به طائف

در ماه شوال سال دهم بعثت/مه ۶۲۰م، پیامبر صلی الله علیه و آله همراه علی رضی الله عنه و فرزند خوانده‌اش زید بن حارثه^۵، به طائف سفر نمود. هدف پیامبر صلی الله علیه و آله از این سفر، دعوت مردم آن دیار به دین اسلام بود. آن حضرت چند روزی در شهر طائف ماند. در این مدت کوتاه، به سراغ اشراف و بزرگان شهر طائف رفت و ایشان را به آئین الاهی خود دعوت نمود، ولی هیچ کدام از آنها مسلمان نشدند بلکه از او خواستند تا از شهر ایشان بیرون برود. آنها عده‌ای از افراد را مأمور کردند تا در مسیر حرکت آن حضرت بنشینند و به ایشان سنگ پرتاب کنند. در هجوم وحشیانه مشرکان طائف، همراهان حضرت به دفاع از او پرداختند و زخمی شدند.^۶

۱. راوندی، الخرائج والجرائح، ۱: ۸۵-۸۶؛ همچنین نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۳۷۷؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۱: ۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۲: ۳۱۲.

۲. مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۰۰: ۲؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۱۲۷؛ حلبی، السيرة الحلیية، ۱: ۳۴۶.

۳. قسطلانی، المواهب اللدنیة، ۱: ۵۶؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۳۰۱.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۳۵.

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۴: ۹۷.

۶. همان، ۴: ۱۲۷.

۷. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۱۹-۴۲۰؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۳۷-۲۳۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۳۶.

از هجرت تا فتح مکه

مقدمات هجرت به مدینه، دعوت از پیامبر ﷺ و بیعت‌ها

بیعت عقبه

در سال یازدهم بعثت/۶۲۱م، پیامبر ﷺ موسم حج را فرصت مناسبی برای تبلیغ اسلام دید. ایشان به قصد دعوت از قبائلی که به زیارت خانه خدا می‌آمدند، از مکه خارج شد. در منطقه عقبه^۱، به گروهی از اهالی شهر یثرب که از قبیله خزرج بودند برخورد کرد. این گروه کوچک نه نفره پس از آن که سخنان پیامبر ﷺ را شنیدند، دعوت او را پذیرفتند و مسلمان شدند. هر یک از این افراد در بازگشت به مدینه، به سراغ قوم خود رفتند و از رسول خدا ﷺ و دین جدیدش سخن گفتند و آنها را به این دین دعوت کردند. کوشش این گروه اندک، در زمانی کوتاه به ثمر نشست، به گونه‌ای که خانه‌ای در یثرب نبود مگر آن که در آن سخنی از رسول خدا ﷺ مطرح شود.

پس از گذشت یک سال از ملاقات خزرجیان با پیامبر ﷺ، یعنی در موسم حج سال دوازدهم بعثت/۶۲۲م، دوازده نفر از اهالی یثرب به قصد ملاقات با رسول خدا ﷺ عازم مکه شدند و با او در منطقه عقبه دیدار کردند. در این دیدار، ایشان با رسول خدا ﷺ بیعت کردند. این بیعت، به عنوان عقبه نخستین مشهور شد. در این بیعت، عهد کردند که به خدا شرک نورزند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افتراء نزنند و در انجام کارهای خیر کوتاهی نکنند. پیامبر ﷺ به ایشان بشارت داد که چنانچه به عهد خود وفا کنند،

۱. منطقه‌ای خارج از مکه و یکی از منزلگاه‌هایی که حجاج پیش از ورود به مکه در آن توقف می‌کردند (حموی، معجم البلدان، ۴: ۱۳۴).

جایگاه ایشان بهشت خواهد بود.

وقتی که بیعت کنندگان می خواستند به یثرب بازگردند، رسول خدا ﷺ مُصْعَب بن عُمیر را همراه ایشان فرستاد تا به اهالی آن سرزمین قرآن پیامزد و آنها را با اسلام آشنا کند. حضور مُصْعَب در تثبیت و گسترش اسلام در یثرب نقش تعیین کننده ای داشت و توانست در آن منطقه نماز جمعه را برگزار نماید.

یکی از ثمرات حضور مُصْعَب، اسلام آوردن سَعْدِبن مُعَاذ بود. سعد که از قبیله اوس و بزرگ بنی عبدالأشهل بود، پس از اسلام آوردن به سوی خویشان خود رفت و گفت: «ای بنی عبدالأشهل! من چگونه شخصی هستم؟». گفتند: «تو بزرگ ما هستی و همواره برترین نظرات و نیکوترین دستورات را داشته ای». سَعْدِبن مُعَاذ پس از این اقرار، به قوم خود گفت: «هیچ کس حق صحبت با مرا ندارد مگر پس از ایمان آوردن به خدا و رسولش». بدین ترتیب همه افراد قبیله در یک روز ایمان آوردند.^۲

بیعت عَقَبه دوم

مُصْعَب بن عُمیر از مدینه به مکه بازگشت و گزارشی از فعالیت های خود و سیر پیشرفت اسلام در آن دیار را به پیامبر ﷺ ارائه کرد. پیامبر ﷺ از شنیدن صحبت های او بسیار خوشحال شد.^۳ چرا که به رغم دشواری هایی که در مکه با آن روبرو بود، در منطقه ای دیگر شاهد شکوفایی و پیشرفت روزافزون دین الاهی بود.

در سال ۱۳ بعثت/۶۲۲م، جمعیت بزرگی بالغ بر ۵۰۰ نفر از اهالی مدینه به قصد شرکت در مراسم حج به مکه آمدند. در بین این افراد، مسلمانانی حضور داشتند که از ترس مشرکان، اسلام خود را اظهار نمی کردند. برخی از این مسلمانان، به دیدار پیامبر ﷺ آمدند و ایشان، برای حفظ امنیت این گروه و در امان ماندن آنها از برخوردهای مشرکان، قراری شبانه با ایشان گذاشت تا در

۱. بنی عبدالأشهل، تیره ای از قبیله اوس است (ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، ۴۷۱).

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۳۵-۴۳۷.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۱۲.

ایام تشریق (۱۱ تا ۱۳ ذی الحجه) در عقبه به دیدار او بیایند. آنان در تاریکی شب با پیامبر ﷺ بیعت نموده و به اقامتگاه‌های خویش بازگشتند.^۱

پیمان برادری

پیامبر ﷺ قبل از هجرت به مدینه، بین مسلمانان مکه، پیمان برادری برقرار کرد. ابوبکر را با عمر و حمزه را با زید بن حارثه برادر قرار داد. عثمان را با عبدالرحمن بن عوف، زبیر را با ابن مسعود، عبیده بن حارث را با بلال، مُصعب بن عُمیر را با سعد بن ابی وقاص، ابوعبیده جراح را با سالم غلام ابی حذیفه و طلحه را با سعید بن زید برادر اعلام نمود. خود نیز با حضرت علی ع عهد اخوت بست و فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».^۲

هجرت مسلمانان به مدینه

بعد از بیعت عقبه دوم، مشرکان مکه بیش از پیش به اذیت و آزار مسلمانان پرداختند، به گونه‌ای که تحمل آن برای ایشان ممکن نبود. با توجه به شرایط پیش آمده در مدینه و گسترش روز افزون اسلام در آن منطقه، پیامبر ﷺ به مسلمانان اجازه داد تا به مدینه مهاجرت کنند. مسلمانان در گروه‌های پراکنده شروع به مهاجرت کردند ولی پیامبر ﷺ در مکه ماند تا برای هجرت از سوی خداوند به ایشان اجازه داده شود.^۳

دارالندوة

تمام اشراف و بزرگان قریش در دارالندوة جمع شدند تا نسبت به نحوه مقابله با پیامبر ﷺ تصمیم‌گیری کنند. در این جلسه، آن گونه که قرآن می‌گوید، نظرات مختلفی مطرح شد: «یا پیامبر را از مکه بیرون کنند یا زندانی نمایند و یا بکشند».^۴ آنها زندانی کردن پیامبر ﷺ را به

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۷۱-۱۷۳.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۷۰؛ همچنین نک: حاکم نیشابوری، المستدرک، ۳: ۱۵ و ۱۶؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۳۵۳؛ حلبی، السيرة الحلیية، ۲: ۲۰.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۶۸.

۴. انفال: ۳۰.

صلاح ندانستند چرا که یارانش می‌توانستند او را آزاد کنند. نفی بلد را نیز راه حل مناسبی ندیدند، چرا که او در هر منطقه‌ای می‌توانست به ترویج اسلام و نشر عقاید خود بپردازد. ابوجهل پیشنهادی داد که مورد قبول جمع قرار گرفت. او پیشنهاد داد تا از هر قبیله‌ای جوانی چالاک و قوی انتخاب شود. تمام این افراد شبانه به پیامبر ﷺ هجوم بردند و هر کدام تنها یک ضربت شمشیر بر پیکر او وارد کردند. به این نحو پیامبر ﷺ کشته می‌شد، بدون این که خونس برعهده شخص واحدی باشد و عملاً امکان خون‌خواهی آن حضرت برای قبیله‌اش وجود نداشت. چرا که بنی‌عبدمناف^۱ نمی‌تواند با چندین قبیله مختلف وارد جنگ شود و ناچار خواهد بود که دیه این قتل را بپذیرد و ماجرا بدون خونریزی پایان خواهد یافت.^۲

لیلة‌المبیت و آغاز هجرت

جوانان منتخب قریش، مقابل خانه رسول خدا ﷺ جمع شدند. آنها پیوسته مراقب او بودند تا به خواب برود و بتوانند نقشه شوم خود را عملی سازند.^۳ در این حال خداوند پیامبر ﷺ را از حيله مشرکان باخبر کرد. ایشان به علی ﷺ ماجرا را بازگو کرد و از او خواست که شب به جای او در بسترش بخوابد. علی ﷺ گفت: «آیا با این کار من، شما سالم خواهید ماند؟»، پیامبر ﷺ پاسخ مثبت داد و علی ﷺ خوشحال شد و سجده شکر به جای آورد.^۴

علی ﷺ در بستر پیامبر ﷺ خوابید و رواندا از آن حضرت را نیز به روی خود کشید. پیامبر ﷺ، ساعتی از شب گذشته، از خانه خارج شد و برای آن که از شرّ افرادی که در اطراف خانه او گشت می‌زدند در امان بماند، به خداوند پناه برد و این آیه را تلاوت کرد: «و [ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند».^۵ سپس مشت خاکی را که در دست داشت، بر سر مشرکان افشاند و بدون

۱. به بنی‌هاشم بنی‌عبدمناف نیز می‌گفتند، چرا که هاشم فرزند عبدمناف بود.

۲. ابن‌هشام، السیره النبویه، ۱: ۴۸۰-۴۸۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۳۹؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۵۷-۵۸.

۳. راوندی، الخرائج والجرائع، ۱: ۱۴۳-۱۴۴.

۴. الطوسی، الأمالی، ۴۶۵.

۵. «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (یس: ۹).

این که متوجه آن حضرت شوند از بین آنها عبور کرد و رهسپار غار ثور شد.^۱ مشرکان به گمان این که فردی که در منزل خوابیده پیامبر ﷺ است، نزدیکی صبح، به داخل خانه هجوم بردند. وقتی که امیرالمؤمنین ﷺ دید که با شمشیرهای برهنه به سوی او حمله‌ور شده‌اند، از بستر بیرون جست و با مهارت و چالاکی دست خالد بن ولید را که جلودار مهاجمان بود، پیچاند و شمشیر را از دست او گرفت و با آن به قریشیان حمله کرد. مشرکان تازه آنجا بود که دریافتند با علی ﷺ طرف شده‌اند. آنها با تعجب پرسیدند: «تو علی هستی؟ ما به دنبال تو نیستیم، بگو دوست کجاست؟» علی ﷺ گفت: «از او اطلاعی ندارم». مهاجمان که نقشه خود را نقش بر آب می‌دیدند، به ناچار دست از علی ﷺ برداشتند و به سرعت نزد قوم خود رفتند تا آنها را از ماجرا باخبر کنند.^۲

قریش در جستجوی پیامبر ﷺ

با شنیدن خبر خروج پیامبر ﷺ، گروهی از مشرکان قریش، سراسیمه بر شتران خود سوار شدند و در پی یافتن او شتافتند. در راه باخبر شدند که ابوبکر نیز با پیامبر ﷺ همراه شده است. مشرکان به جستجوی خود ادامه دادند تا به غاری رسیدند. پیامبر ﷺ و ابوبکر درون آن غار بودند و نزدیک بود که گرفتار مشرکان شوند. به اذن خداوند، عنکبوتی بر در غار، تار تنید و همچنین کبوتری وحشی بر آستانه آن غار تخم گذاشت و بر آن خوابید. مشرکان که این وضعیت را دیدند، یقین کردند که درون غار کسی نیست. چرا که اگر کسی می‌خواست وارد غار شود، می‌باید تار عنکبوت را پاره می‌کرد.^۳ به این صورت خداوند جان پیامبرش را از شر مشرکان حفظ کرد.

علی ﷺ تا شب در مکه صبر کرد. آنگاه همراه هند بن ابی‌هاله در تاریکی شب به سمت غار حرکت کرد و نزد پیامبر ﷺ رسید. پیامبر ﷺ به هند دستور داد که برای او و همراهش دو شتر بخرد. ابوبکر گفت: «من دو شتر برای شما و خودم آماده کرده‌ام تا با آن به یثرب برویم».

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۸۲-۴۸۳؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۷۶-۱۷۷؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۳۹.

۲. طوسی، الأمالي، ۴۶۷؛ إربلی، كشف الغمة، ۱: ۴۰۵.

۳. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۱۸۱-۱۸۲؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۳۲۸؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۲: ۳۷.

پیامبر ﷺ گفت: «من آن را قبول نمی‌کنم، مگر این که بهایش را قبول کنی». آنگاه به علی ﷺ دستور داد که بهای شتر را به ابوبکر بپردازد.^۱

همچنین پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: «در این مدت، مشرکان آزاری به تو نخواهند رساند تا در مدینه به من ملحق شوی. امانت‌هایی را که مردم نزد من دارند، به طور علنی به صاحبانش بازگردان. دخترم فاطمه را به تو و هر دوی شما را به خداوند می‌سپارم تا حافظ شما باشد». همچنین به او دستور داد تا شترهایی بخرد و با آن شترها قَوَاطِم (فاطمه بنت رسول الله ﷺ، فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر) و هر کسی از بنی‌هاشم را که قصد هجرت دارد، به مدینه بیاورد. پیامبر ﷺ پس از سه روز توقف در غار ثور، عازم مدینه شد.^۲

امانت‌هایی که پیامبر ﷺ سفارش آن را به علی ﷺ کرده بود، اموال و کالاهایی بود که افراد در موسم حج، جهت محافظت به پیامبر ﷺ سپرده بودند. علی ﷺ به دستور پیامبر ﷺ صبح و شام در پای کوه فریاد می‌زد: «هر کس امانتی نزد محمد دارد بیاید تا امانتش به او داده شود».^۳

هجرت امیرالمؤمنین ﷺ

پیامبر ﷺ تا نزدیکی مدینه به سفر خود ادامه داد و در منطقه قُبَاء،^۴ با استقبال باشکوه مسلمانان مواجه شد و پس از آن، در منزل فردی به نام کُثُوم بنِ هِدم از قبیله بنی عمرو بن عوف اقامت کرد.^۵ ابوبکر که همراه پیامبر ﷺ بود، اصرار داشت تا داخل شهر مدینه شوند. پیامبر ﷺ درخواست او را نپذیرفت و گفت: «من به مدینه نمی‌روم تا برادرم و دخترم (یعنی علی ﷺ و فاطمه ﷺ) بیایند».^۶ ابوبکر ناراحت و دلگیر، شبانه از پیامبر ﷺ جدا شد و به مدینه رفت، اما رسول خدا ﷺ در

۱. طوسی، الأُمّالی، ۴۶۷.

۲. همان، ۴۶۸.

۳. همان، ۴۶۸؛ إربلی، كشف الغمة، ۱: ۴۰۵.

۴. قُبَاء/قُبا، روستایی در جنوب یثرب/مدینه است که مسکن قبیله عمرو بن عوف بوده است (حموی، معجم البلدان، ۴: ۳۰۱).

۵. ابن‌شام، السیرة النبویة، ۱: ۴۹۲-۴۹۳.

۶. طوسی، الأُمّالی، ۴۶۹؛ طبرسی، إعلام الوری، ۶۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۶۴ و ۱۰۶ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۲۲: ۳۶۶.

قُبَاء ماند تا در نیمه ماه ربیع الاول،^۱ علیؑ با مادرش فاطمه بنت اسدؑ، فاطمهؑ دختر پیامبرؐ و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب، دختر عموی پیامبرؐ و ام ایمن^۲ به آن حضرت پیوستند و مهمان کلثوم بن هدم شدند.^۳

مسجد قباء، اولین مسجد

اولین تحوّل که در این منطقه رخ داد، ساخت مسجد بود. پیامبرؐ در مدتی که در قباء بود، به پیشنهاد عمار بن یاسر مسجدی را تأسیس کرد که به مسجد قباء معروف شد. این مسجد همان مسجدی است که این آیه در شأن آن نازل گردید: «مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی».^۴

مسجد قباء، اولین مسجدی است که در اسلام بنا شد. در ساخت این مسجد، برخی از زنان مسلمان نیز مشارکت داشتند.^۵

بنای مسجد النبیؐ

پیامبرؐ پس از ۱۵ روز اقامت در قباء، در روز جمعه به سمت مدینه حرکت کرد. ایشان سوار بر شتر بود و علیؑ پیوسته در کنار او بود. پیامبرؐ از هر محله‌ای که عبور می‌کرد، قبیله‌ای از انصار پیش می‌آمدند و تقاضا می‌کردند که به خانه آنها بیاید. رسول خداؐ به مردم فرمود: «راه ناچه را باز کنید که او از جانب خداوند مأمور است». شتر شروع به حرکت کرد تا این که در نزدیکی خانه ابویوب انصاری که فقیرترین فرد یثرب بود،^۶ ایستاد و زانو زد.

ابویوب وسایل پیامبرؐ را به خانه خود برد و پیامبرؐ تا زمان ساخت مسجد و منزل

۱. طبرسی، إعلام الوری، ۶۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۱۰۶.

۲. طوسی، الأمالی، ۶۶؛ طبرسی، إعلام الوری، ۴۶۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۱۰۶ و ۱۱۵-۱۱۶.

۳. ابن کثیر، البدایة والنهاية، ۳: ۱۹۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۱۲۲.

۴. ﴿لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾ (توبه: ۱۰۸).

۵. بزار، البحر الزخار، ۸: ۲۹۱؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱۰: ۹۱؛ هيثمي، مجمع الزوائد، ۲: ۱۰.

۶. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۱۲۱.

خویش، که حدود یک ماه طول کشید، در محل زانو زدن شتر، همراه علیؑ اقامت گزید.^۱ انصار با اشتیاق تمام، سایر مهاجران را به خانه خود بردند و رقابت در مهمان کردن مهاجران به گونه‌ای بود که مجبور شدند ایشان را بر اساس سهمیه‌بندی بین خود تقسیم کنند.^۲

پیامبرؐ مکان مسجد را که متعلق به دو یتیم از قبیله خزرج بود به ده دینار خریداری کرد. بنای این مسجد با حضور و مشارکت پیامبرؐ آغاز شد. سنگ‌هایی از حرّه^۳ توسط پیامبرؐ و یارانش آورده می‌شد و رفته رفته بنای مسجد تکمیل گردید. حضور پیامبرؐ در این امر، شور و شوق زیادی در مسلمانان ایجاد می‌کرد و ایشان با اشتیاق فراوانی به کار مشغول می‌شدند.^۴

حضور پیامبرؐ و تلاش ایشان در ساخت مسجد، ارزش این عمل را در چشم مسلمانان افزون می‌کرد. این رفتار پیامبرؐ بیان‌کننده شخصیت متواضع و مردمی ایشان بود و درسی عملی برای یاران و صحابه آن حضرت بود تا حکام و خلفای پس از او این سیره را دنبال کنند و در برابر سایر مسلمانان تکبر نورزند.

پیمان برادری

پیامبرؐ در مدینه بین هر دو نفر از اصحاب خود و با توجه به شخصیت آنها، پیمان برادری برقرار کرد. ایشان بین ابوبکر و عمر، طلحه و زبیر، عثمان و عبدالرحمن بن عوف پیمان برادری بستند.^۵

پیامبرؐ بین تمام مسلمانان پیمان برادری بست. تنها کسی که باقی مانده بود، علی بن ابی طالبؑ بود. او به پیامبرؐ گفت: «یا رسول الله! بین همه پیمان برادری برقرار

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ۱: ۴۹۴-۴۹۶.

۲. حلبی، السیره الحلبیه، ۲: ۸۸.

۳. حرّه (جمع: حِرار) زمین‌های سنگلاخی است که سنگ‌های آن نوک‌تیز و به رنگ سیاه است (حموی، معجم البلدان، ۲: ۲۴۵). گزارش‌های زمین‌شناسی کنونی، این مناطق را دشت‌گدازه‌هایی دانسته‌اند که از سرد شدن مواد مذاب حاصل از فوران‌های آتشفشانی حاصل شده است (جیولوجیه المملکه العربیه السعودیه، «النشاط البركاني التاريخي»).

۴. ابن هشام، السیره النبویه، ۱: ۴۹۶.

۵. حاکم نیشابوری، المستدرک، ۳: ۱۴؛ حلبی، السیره الحلبیه، ۲: ۲۰.

کردی، غیر از من؟». پیامبر ﷺ پاسخ داد: «تو را برای خویش نگاه داشته‌ام. تو برادر من هستی و من برادر تو هستم. اگر کسی نام تو را برد، بگو: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. هیچ کس پس از تو این ادعا را نخواهد کرد، مگر این که دروغ‌گوست. تو برای من، چون هارون برای موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد. تو برادر من و وارث من هستی».^۱

تغییر قبله به سمت کعبه

قبله مسلمانان از ابتدای اسلام، بیت‌المقدس بود. پس از ورود پیامبر ﷺ به مدینه، این امر مورد عیب‌جویی و طعن یهودیان قرار گرفت و مدعی شدند که پیامبر ﷺ از ایشان تبعیت می‌کند و به سوی قبله ایشان نماز می‌خواند. پیامبر ﷺ از این سخنان اندوهگین شد و از آنجا که خداوند، وعده تغییر قبله را به او داده بود، پیوسته در انتظار تحقق وعده الهی بود و نیمه‌های شب منتظرانه به آسمان می‌نگریست. تا این که در یکی از روزهای ماه شعبان سال دوم هجری، در وقت نماز ظهر^۲ دو رکعت از نماز را خوانده بود که جبرئیل نازل شد و با گرفتن دست، ایشان را به سوی کعبه گردانید. صفوف نماز نیز به همان سوی گردش کرد و نمازگزاران دو رکعت دیگر را به سوی کعبه به جای آوردند. خداوند در خصوص این اتفاق، این آیه را نازل فرمود: «ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید. در حقیقت، اهل کتاب نیک می‌دانند که این [تغییر قبله] از جانب

۱. نک: أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۲: ۶۱۷ و ۶۳۸ و ۶۶۶؛ ابن حبان، الثقات، ۱: ۱۴۲.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳: ۲۲۰.

پروردگارشان [بجا و] درست است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست».^۱ مسجدی که این اتفاق در آن به وقوع پیوست، «مسجد قبلتین» نام گرفت.^۲

بدر، آغاز جنگ‌ها

قریشیان در سال ۲ هـ کاروانی را به سرپرستی ابوسفیان به سوی شام فرستادند. این کاروان که در آن ۳۰ تا ۷۰ سوار حضور داشتند، اموال فراوانی از قریش را همراه داشت که ارزش آن بالغ بر ۵۰ هزار دینار بود. پیامبر ﷺ به اذن خداوند، برای جبران خسارت‌هایی که مشرکان قریش بر مسلمانان روا داشته بودند، برای تصرف این کاروان، تصمیم به خروج از مدینه گرفت.^۳ او مسلمانان را فراخواند تا برای حمله به کاروان آماده شوند. نقشه مسلمانان این بود که در منطقه ذوالعشیره، کاروان را تصرف کنند ولی مشرکان از نقشه باخبر شده و به سمت شام گریختند. مشرکان مکه از این ماجرا باخبر شدند و لشکری فراهم آوردند تا مسلمانان را سرکوب

۱. «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۴۴).

۲. مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۰۳.

۳. در منابع تاریخی، درباره دلیل حمله به این کاروان، به آیه ۳۹ سوره حج به عنوان اذن الهی، برای جنگ با مشرکان اشاره شده است. (نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۶۷-۴۶۸؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۸۶؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۲: ۴۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۴: ۱۸۰؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۱۶۹ و ۲۴۲؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۷۰-۷۱). در این آیه آمده است: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست». از مضمون این آیه می‌توان دریافت که درگیری نظامی مسلمانان با مشرکان، به دلیل تلافی ظلمی بوده است که مشرکان مکه بر آنان روا داشته‌اند و منابع تفسیری نیز همین نکته را تأیید می‌کنند (نک: مقاتل، تفسیر مقاتل، ۳: ۱۲۹؛ طبری، جامع البیان، ۱۷: ۱۲۲-۱۲۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۳: ۲۲۸-۲۲۹). همچنین گزارش‌هایی که درباره مصادره اموال برخی مهاجرین مانند صُهبِی رومی (د. ۳۸ هـ) در تاریخ ثبت شده است، مؤید مطالب پیش گفته است (رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۷۷؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۱۷۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۱۷۳). دیگر تأیید بر این مطلب آن است که در آیه ۸ سوره حشر در وصف مهاجران آمده است: «[این غنایم، نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند»، این مطلب را می‌توان اشاره‌ای به ضبط اموال مسلمانان به دست مشرکان به شمار آورد.

کنند. همه بزرگان قریش مبلغی برای آماده‌سازی این لشکر پرداختند و از سوی دیگر اعلام کردند که اگر کسی برای جنگ با مسلمانان همراه لشکر نشود، خانه‌اش خراب خواهد شد. به این دلیل، ساکنان مکه یا خود در لشکر حاضر شدند یا این که کسی را به جای خود به جنگ فرستادند.^۱ یکی از آنها ابولهب بود که عاص بن هشام را همراه ۴ هزار درهمی که از راه قمار کسب کرده بود، به جای خود فرستاد.^۲

پیامبر ﷺ منتظر بازگشت کاروان از شام بود. وقتی خبر بازگشت کاروان به مسلمانان رسید، به قصد تصرف کاروان حرکت کردند، ولی در نزدیکی منطقه بدر از لشکرکشی قریش مطلع شدند. مسلمانان با شنیدن این خبر سخت هراسان شدند.

پیامبر ﷺ وقتی این پریشانی را در مسلمانان دید، نظر ایشان را در مورد جنگ با مشرکان جویا شد. ابوبکر برخاست و گفت: «ای رسول خدا! اینان که به جنگ ما آمده‌اند گردن‌کشان قریشند. کسانی که هرگز از کفر به سوی ایمان نیامده و هیچ‌گاه طعم شکست را نچشیده‌اند». رسول خدا ﷺ به او گفت: «بنشین!» و ابوبکر بر جای خود نشست.

پیامبر ﷺ مجدداً رو به اصحاب خود کرد و از ایشان مشورت خواست. عمر از میان جمع برخاست و سخنان ابوبکر را تکرار کرد. پیامبر ﷺ او را نیز امر به نشستن کرد. این بار مقداد بلند شد و خطاب به پیامبر ﷺ گفت: «ای رسول خدا! گرچه اینان گردن‌کشان قریشند ولی ما مؤمنانی هستیم که به تو و خدایی که تو را به حق فرستاده است، ایمان آورده‌ایم. به خدا قسم اگر به ما دستور بدهی که در آتش برویم یا بر خار مگیلان قدم بگذاریم، پروا نخواهیم کرد. ما چون بنی اسرائیل نیستیم که وقتی پیامبرشان به ایشان دستور جنگ داد به او گفتند: «ای موسی، تا وقتی آنان در آن [شهر] اند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم».^۳ بلکه می‌گوییم: تو و پروردگارت رهسپار جنگ شوید که

۱. مقاتل، تفسیر مقاتل، ۳: ۱۲۹؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۲۶۱؛ طبری، جامع البیان، ۱۷: ۱۲۲-۱۲۴.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۹۲؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲: ۱۴۵؛ همچنین نک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۳۳.

۳. «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مانده:

ما هم همراه شما نبرد خواهیم کرد. به خدا قسم در کنار تو خواهیم جنگید. اگر به دریا بروی با تو خواهیم بود و اگر عزم دورترین مناطق را داشته باشی، تو را تنها نخواهیم گذاشت». رنگ رخسار پیامبر ﷺ با شنیدن سخنان مقداد روشن شد و برق شادی در نگاهش نمایان گشت و لبخند زنان او را دعا کرد.

پیامبر ﷺ انصار را که جمعیت بیشتری داشتند، طرف صحبت خود قرار داد و نظر ایشان را نیز جویا شد. سعد بن مُعَاذ برخاست و گفت: «پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! گمان می‌کنم که برای کاری از مدینه بیرون آمدی و اکنون به کار دیگری مأمور شده‌ای». پیامبر ﷺ سخن او را تصدیق کرد. سعد ادامه داد: «به هر حال، ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق کرده‌ایم و گواهی می‌دهیم که هر چه آورده و بیاوری حق است و پیمان‌های خود را به تو تقدیم داشته‌ایم که بشنویم و فرمان برداری کنیم. ای رسول خدا! حرکت کن! و سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است، اگر پهنای این دریا را طی کنی و در آن فرو روی، همه ما با تو خواهیم بود و آن را خواهیم پیمود، حتی اگر فقط یک نفر از ما باقی بماند. به هر چه خواهی پیوند کن و از هر کس خواهی بُر، آنچه از اموال ما می‌خواهی بگیر و آنچه که از اموال ما بگیری برای ما خوشتر از آن است که برای ما بگذاری. سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، هرگز این راه را نپیموده‌ام و به آن آگاهی ندارم، ولی اگر فردا دشمن خود را ببینم ناراحت نمی‌شویم. چه ما، در جنگ، سخت شکوفا و در برخورد راست و استواریم. شاید خداوند از ما به تو چیزی را نشان دهد که چشمت را روشن کند.»

رسول خدا ﷺ خوشحال شد و به مسلمانان خبر داد که خداوند به او وعده است که بر یکی از دو گروه، کاروان قریش یا لشکر مشرکان مکه پیروز خواهد شد و فرمود: «به خدا قسم! گویی که اجساد مشرکان را در قتلگاه‌شان می‌بینم.»^۱ پس از آن، پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور حرکت داد تا به منطقه بدر رسیدند. هرچند بیشتر صحابه خواهان تعقیب کاروان و ترک نبرد

بودند.^۱

چنان که در قرآن کریم نیز به این نکته اشاره شده است: «و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی سلاح برای شما باشد، و [لی] خدا می خواست حق [=اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند.»^۲

تعداد مسلمانان اندک بود و تنها ۳۱۳ نفر در جنگ حضور داشتند.^۳ از این تعداد، بالغ بر ۲۷۰ نفر از انصار بودند و باقی لشکر را مهاجرین تشکیل می دادند. تجهیزات ایشان نیز بسیار ناچیز بود.^۴ ۷۰ شتر در اختیار مسلمانان بود که در طول مسیر به صورت اشتراکی از آن استفاده می کردند و هر دو یا سه نفر به نوبت سوار یک شتر می شدند. تنها یک اسب در لشکر وجود داشت که متعلق به مقداد بود.^۵

در مقابل این تعداد اندک، سپاه مکه بالغ بر ۱۰۰۰ نفر بود. ۶۰۰ نفر زره پوش، ۴۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر در لشکر مشرکان وجود داشت.^۶ مشرکان سرمست از کثرت لشکر و تجهیزات فراوان جنگی از مکه حرکت کردند. در راه، پیوسته شراب می خوردند و زنان خواننده برایشان دف می زدند و می خواندند.^۷ برای تأمین غذای این لشکر، روزانه ۱۰ شتر کشته می شد. ۱۲ نفر از سران قریش مسئول اطعام لشکریان بودند و هر روز یک نفر از ایشان این

۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۲۶۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ۳: ۱۶۳ و ۱۶۹.

۲. ﴿وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾ (انفال: ۷).

۳. حلبی، السيرة الحلبية، ۲: ۱۴۹.

۴. برای اطلاع از تجهیزات نظامی مسلمانان و تعداد مهاجران و انصار، رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۹۰؛ طبرسی، مجمع البيان، ۲: ۲۱۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ۱: ۱۸۷؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۲۶۹؛ هيثمی، مجمع الزوائد، ۶: ۹۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹: ۳۲۳.

۵. واقدي، كتاب المغازي، ۱: ۲۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ۱: ۱۸۷؛ عياشي، التفسير، ۲: ۲۵ و ۵۴.

۶. مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۰۴: قمی، تفسير القمي، ۱: ۲۴۲.

۷. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۲۶۰.

کار را انجام می‌داد. عُتْبَةُ، شَیْبَةُ و ابوجهل از جمله این ۱۲ نفر بودند.^۱

مشرکان، قبل از مسلمانان به بدر رسیدند و در دامنه بالاتر، در کناره‌ای از دشت که به جانب مکه بود، مستقر شدند. این بخش از دشت، دارای آب بود و زمین سخت و محکمی داشت. مسلمانان در دامنه پایین‌تر و در کناره‌ای از دشت که به جانب مدینه بود، اردو زدند. در این قسمتِ دشت، آبی نبود و زمین آن نیز به نحوی سست بود که ایستادن بر آن دشوار بود. در واقع محل اردوی مسلمانان از نظر نظامی جای بسیار نامناسبی بود.

شب قبل از جنگ، بارانی بر آن منطقه بارید که موجب شد زمین زیرپای مسلمانان محکم شود. همچنین این باران، آب مورد نیاز مسلمانان را تأمین کرد و آنها حوضچه‌هایی از آب ایجاد کردند. در مقابل، این بارش، زمین دشت را در بخشی که مشرکان حضور داشتند، سست کرد.^۲

رویارویی دو لشکر

بامداد روز جنگ، پیامبرﷺ سپاه خود را ساماندهی کرد. افتخار پرچم‌داری این سپاه با علیؓ بود و پس از این جنگ نیز، این افتخار در تمامی جنگ‌ها با او بود.^۳

در ابتدای جنگ، سه تن از پهلوانان مکه به میدان آمده و مبارز طلبیدند. این سه نفر، عُتْبَةُ، شَیْبَةُ و وَلید بودند. سه نفر از انصار به مبارزطلبی آنها پاسخ دادند و در مقابل آنها قرار گرفتند. ولی آنها گفتند که: «بازگردید که شما در شأن ما نیستید، ما با پهلوانانی هم طراز خود می‌جنگیم». پیامبرﷺ آن ۳ نفر را بازگرداند و حمزهؓ عموی خود، علیؓ برادر و جانشینش را همراه با عبیده بن حارث به میدان مبارزه فرستاد.

در این مبارزه، علیؓ ولید را کشت. حمزهؓ با شَیْبَةُ به شدت مشغول کارزار بود به نحوی که تیغه شمشیرهایشان از شدت مبارزه آسیب دیده بود، ناگهان علیؓ به شَیْبَةُ حمله‌ور شد. حمزهؓ با هشدار علیؓ سرش را پایین آورد و آن حضرت با شمشیر به سر شَیْبَةُ زد و او را

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۲۸.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ۱: ۶۶۷؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۱۴۴؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۳: ۳۵.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۱۶.

کشت. در گوشه‌ای دیگر از میدان مبارزه، عتبه پای عبیده را قطع کرده بود و او فرق سر عتبه را شکافته بود. علی علیه السلام به عتبه حمله ور شد و او را نیز از پای درآورد.^۱

علی علیه السلام و حمزه علیه السلام، عبیده بن حارث را که در حال جان دادن بود، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. اشک از چشمان عبیده جاری شد و گفت: «ای رسول خدا! آیا من شهید هستم؟». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری! تو اولین شهید از خاندان من هستی». عبیده گفت: «اگر عموی تو زنده بود، می‌دید که من به آنچه او گفته بود، سزاوارترم. چون من در راه تو کشته می‌شوم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کدام عمویم را می‌گویی؟». گفت: ابوطالب را که می‌گوید: «سوگند به خانه خدا دروغ می‌گویید. ما محمد را رها نمی‌کنیم تا آنکه برای او نیزه بزنیم و تیر بیندازیم. او را تسلیم نمی‌کنیم تا آنکه بر گرد او کشته شویم و در راه او از فرزندان و همسران خود خواهیم گذشت». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی‌بینی که فرزند او [علی علیه السلام] چون شیری غران در نزد خدا و رسولش حاضر است و فرزند دیگرش [جعفر] در راه خدا به سرزمین حبشه هجرت کرده است؟»^۲

فرشتگان در جنگ بدر

یکی از امدادهای الهی در جنگ بدر، حضور فرشتگان الهی در سپاه مسلمانان بود. در قرآن کریم نیز به این موضوع اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید: «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فواز گردن‌ها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید».^۳ در این جنگ که شمار مسلمانان بسیار کمتر از مشرکان بود، حضور فرشتگان موجب شد جمعیت مسلمانان بیشتر در نظر ایشان جلوه کند.

علی علیه السلام در آن روز سخت، پیوسته نگران پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در گرماگرم جنگ، به سراغ ایشان می‌رفت و احوال ایشان را جویا می‌شد. در طول جنگ سه بار این اتفاق افتاد تا این که به یاری

۱. قمی، تفسیر القمی، ۱: ۲۶۴-۲۶۵.

۲. زبیری، کتاب نسب قریش، ۹۴؛ قمی، تفسیر القمی، ۱: ۲۶۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۴: ۸۰.

۳. ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأْلُفِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ (انفال: ۱۲).

خداوند مسلمانان در این جنگ نابرابر پیروز شدند.^۱

در جنگ بدر ۷۰ نفر از مشرکان قریش کشته شدند و همین تعداد نیز به اسارت مسلمانان درآمدند. ولی تعداد شهدای مسلمانان تنها چهارده نفر بود که شش نفر از این شهدا از مهاجران و هشت نفر دیگر از انصار بودند.^۲

مهاجران، در کشتن سپاهیان دشمن، نقش بیشتری نسبت به انصار داشتند و در میان مهاجران نیز، علی ﷺ و عموی گرامی‌شان حمزه ﷺ بیشترین سهم را دارا بودند. این اتفاق موجب شد که قریشیان حتی پس از اسلام آوردن نیز از علی ﷺ کینه داشته باشند و به رغم سفارش‌های قرآن و رسول خدا ﷺ، نسبت به آن حضرت و خاندانش، بی‌مهری و جفا کنند.^۳

تقسیم غنایم

غنایمی که در این جنگ نصیب مسلمانان شد، عبارت بود از: ۱۵۰ شتر، ۳۰ اسب و مقدار فراوانی متاع، لباس، سلاح، پوست دباغی شده و چرم.^۴ این غنایم فراوان، موجب اختلافاتی بین مسلمانان شد. ریشه این اختلاف در این بود که آیا همه غنایم به رزمندگان صحنه نبرد می‌رسد یا این که افرادی هم که در پشت جبهه کارهای دیگری انجام می‌دادند، از غنایم سهم می‌برند؟ رسول خدا ﷺ برای حل این مشکل، تقسیم غنایم را به تأخیر انداخت. ایشان عبدالله بن کعب را که از قبیله بنی‌النجر بود، مسئول نگهداری غنایم قرار داد. خداوند متعال در خصوص تقسیم غنایم این آیه را نازل فرمود: «[ای پیامبر،] از تو درباره غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید».^۵ در میان راه،

۱. ابن‌کثیر، البدایة والنهاية، ۳: ۲۷۵-۲۷۶.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۰۲-۱۰۳؛ ابن‌اثیر، الكامل، ۲: ۱۱۸؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲: ۱۸۳.

۳. نک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۱۸۸؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۲: ۶۸ و ۳: ۱۲۱؛ ابن‌اثیر، أسد الغابة، ۴: ۲۰-۲۱.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۰۲-۱۰۳؛ ابن‌اثیر، الكامل، ۲: ۱۱۸؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲: ۱۸۳.

۵. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (انفال: ۱).

از هجرت تا فتح مکه ۱۰۷

پیامبر ﷺ بدون آن که سهمی برای خود بردارد، به تقسیم غنائم بین مسلمانان پرداخت و سعی نمود از این طریق اختلافات پیش آمده بین آنها را کاهش دهد.^۱

رفتار با اسرای جنگی

مسلمانان که تلخ‌ترین آزارها و ناجوانمردانه‌ترین رفتارها را از مشرکان مکه دیده بودند و شکنجه‌های وحشیانه آنها را تحمل کرده بودند، پس از شکست دادن مهاجمان قریش، شکنجه‌گران خود را به اسارت گرفتند. گرچه بسیار طبیعی بود که مسلمانان در پاسخ به رفتارهای غیرانسانی آنها در پی انتقام گرفتن از ایشان باشند، ولی پیامبر ﷺ فرمان داد تا با اسرا بدرفتاری نشود. مسلمانان به توصیه ایشان، چنان به مدارا و رعایت اسیران خود پرداختند که حتی ایشان را در غذا خوردن بر خود مقدم داشتند و اموال خویش را با آنها قسمت کردند.^۲ به دستور پیامبر ﷺ هریک از اسیران که نوشتن می‌دانست، در ازای تعلیم دادن به ده نفر از مسلمانان، آزاد می‌شد.^۳

ازدواج علی و فاطمه

دامادی پیامبر ﷺ افتخار بزرگی بود که بسیاری از اصحاب ایشان در پی آن بودند. از جمله کسانی که به خواستگاری حضرت فاطمه ﷺ آمدند، ابوبکر، عمر^۴ و عبدالرحمن بن عوف^۵ بودند. پیامبر ﷺ دست رد به سینه تمام خواستگاران حضرت زهرا ﷺ زد تا این که علی ﷺ از ایشان خواستگاری کرد. رسول خدا ﷺ، علی ﷺ را به دامادی خود پذیرفت و بدین ترتیب،

۱. صالحی شامی، سبل الهدی، ۴: ۶۵-۶۲.

۲. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۱۹؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۹۹-۳۰۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۱۵۹.

۳. نک: کتانی، نظام الحكومة النبوية، ۱: ۱۰۸-۱۰۹.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۸: ۱۱؛ نسائی، السنن الکبری، ۶: ۶۲؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۲: ۱۶۷؛

خوارزمی، المناقب، ۲۴۷؛ ابن اثیر، أسد الغابة، ۵: ۵۰۲؛ ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۲۸؛ هيثمی،

مجمع الزوائد، ۹: ۲۰۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۴۳: ۱۰۷-۱۰۸.

۵. اربلی، كشف الغمة، ۱: ۳۶۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۴۳: ۱۰۸ و ۱۴۰.

علی ﷺ در رمضان سال دوم هجرت با حضرت فاطمه ﷺ، ازدواج کرد و در ذی الحجه همان سال او را به خانه خود برد.^۱

افرادی که به خواستگاری دختر رسول خدا ﷺ آمده و جواب رد شنیده بودند، از این که پیامبر ﷺ دخترش را به عقد علی ﷺ درآورده است، ناراحت بودند و ایشان را به خاطر این تصمیم، سرزنش می کردند. پیامبر ﷺ در پاسخ به این گروه گفت: «به خدا قسم! این من نبودم که شما را رد کردم [و علی را به همسری فاطمه انتخاب نمودم]، بلکه خداوند بود که شما را رد کرد و [علی را] به ازدواج [فاطمه] درآورد». ^۲ در جای دیگری پیامبر ﷺ فرمود: «اگر علی آفریده نمی شد، برای فاطمه همتایی در میان آدمیان نبود». ^۳

درگیری با یهودیان بنی قینقاع

پیامبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، با یهودیان پیمانی بست و به آنان اجازه داد در مدینه بمانند، به شرط آن که کسی را علیه مسلمانان یاری نکنند. ^۴ بنی قینقاع نخستین قبیله ای بود که این پیمان را نقض کرد و به تحریک مشرکان علیه پیامبر ﷺ پرداخت. ^۵

با عهد شکنی یهودیان، در رمضان سال ۲ هـ پیامبر ﷺ به سوی آنها لشکرکشی کرد. ابولبابه بن عبدالمُنذر عمری به نیابت از پیامبر ﷺ در مدینه ماند. ^۶ مسلمانان، بنی قینقاع را که ۴۰۰ نفر مرد در ایشان بود، ^۷ محاصره کردند و آنها پس از ۱۵ روز خود را تسلیم نمودند. آنها ۳ روز مهلت یافتند که از مدینه بیرون بروند و عبادۀ بن صامت مأمور بیرون راندن آنان شد. ^۸

۱. دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۱۱.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۴۳: ۹۲.

۳. همان، ۴۰: ۷۷.

۴. رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۵۰۱-۵۰۴.

5. Lecker, "Qaynuqā', Banū," 16:760.

۶. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۷۷ و ۲: ۳۳ و ۳: ۱۳۰.

۷. مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۰۶.

۸. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۷۹.

اموال یهودیان به مسلمانان تعلق گرفت.^۱ البته آنها تعدادی از شتران را که برای حمل زنان و فرزندانشان احتیاج داشتند، همراه خود بردند.^۲

نقش متحدان عرب بنی قینقاع در این جنگ، شایسته توجه است. عبادة بن صامت و عبدالله بن اُبی دو تن از رهبران اصلی خزرج بودند. عباده که از مسلمانان صادق بود، با پیمان شکنی بنی قینقاع، حمایت خود را از آنان برداشت، نزد پیامبر ﷺ آمد و از هم سوگندی با آنان بیزاری جست.^۳ عبدالله بن اُبی، سرکرده منافقان، در این ماجرا نقشی دوگانه داشت، از سویی یهودیان را به سرکشی و تحصن در قلعه خویش تحریک کرده بود و از سوی دیگر، از پیوستن به آنان سر باز زد.^۴ او پس از اسارت آنان، از پیامبر ﷺ خواست که از متحدانش درگذرد و بر این خواسته چنان پافشاری کرد که پیامبر ﷺ او و یهودیان را لعنت کرد و به تبعید آنان حکم داد.^۵

پیامبر ﷺ غنائم را بین اصحاب قسمت کرد و برای نخستین بار، خمس آن را گرفت.^۶ همچنین به عنوان «صَفْوُ الْغَنَائِمِ»^۷ سه کمان، دوزره، سه شمشیر و سه نیزه را انتخاب کرد و دوزره را نیز به محمد بن مسلمة و سعد بن معاذ بخشید.^۸

جنگ اُحد

مشرکان که در جنگ بدر شکست سختی را متحمل شده بودند، در پی اعاده حیثیت از دست رفته و انتقام کشتگان خود بودند. مشرکان ابتدا گریه بر کشته‌ها را عار می‌دانستند و از آن جلوگیری نمودند. ولی اندکی بعد، برای تهییج احساسات عمومی از این تصمیم منصرف

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۲۲.

۲. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۸۰.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۴۹.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۲۹.

۵. همان، ۱: ۱۷۷.

۶. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۴۸۱؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۸: ۳۴۷.

۷. بهترین بخش از غنائم جنگی را در اصطلاح «صَفْوُ الْغَنَائِمِ» می‌نامند که مخصوص پیامبر ﷺ است.

۸. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۷۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۲۲؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۰۹.

شدند و اجازه سوگواری دادند و زنان برای کشته‌های خود نوحه‌سرایي کردند. اشراف قریش، در پی آن بودند که با این کار احساسات مردان را برانگیزند و آنها را برای مقابله با مسلمانان و جبران این ننگ آماده سازند.^۱

بدین ترتیب، قریش در سال ۳ هـ تصمیم گرفت برای جنگ با پیامبر ﷺ آماده شود. مشرکان به گردآوری نیرو و تجهیز قوای جنگی خود پرداختند. از طرف دیگر یهودیان مدینه را به نقض پیمان با رسول خدا ﷺ تشویق نموده و گاه با زبان تهدید، آنان را به جنگ با پیامبر ﷺ فرامی‌خواندند.^۲

سپاه قریش در راه احد

کاروان تجاری مشرکان در جنگ بدر، از جمله شامل ۱۰۰۰ شتر بود و همه اموال کاروان، دست نخورده در محل دارالندوه نگهداری می‌شد. قریش با صاحبان کالاها به توافق رسیدند که اصل سرمایه را که بالغ بر ۵۰ هزار دینار می‌شد، خود تصاحب کنند و سود حاصل از فروش کالاها را برای جنگ با مسلمانان هزینه کنند. سودی که نصیب کاروانیان می‌شد، برابر اصل سرمایه ایشان بود و این مبلغ هنگفت، کمک شایانی به تجهیز قریش برای جنگ با مسلمانان کرد. مشرکان مکه، نمایندگانی به قبایل اطراف مکه فرستادند و توانستند حمایت قبیله‌های کِنَانَة و تِهَامَة را جلب کنند. پس از آن که سران قریش تمام نیرو و تجهیزات خود را فراهم آوردند، عازم مدینه شدند.^۳

در این هجوم همه جانبه، ۵۰۰۰ نفر جنگجو حضور داشتند. قریشیان ۱۵ زن را همراه خود آورده بودند که هند، همسر ابوسفیان نیز در بین آنها بود. حضور این زنان به این جهت بود که با نوازندگی و خوانندگی، روحیه مردان را تقویت کنند. همچنین با یادآوری کشتگان بدر، مشرکان را به جنگ ترغیب نموده و از فرار کردن ایشان در جنگ با مسلمانان جلوگیری

۱. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۹۷ و ۱۹۹؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۱۱؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۳: ۲۰۱.

۲. نک: صنعانی، المصنف، ۵: ۳۵۸-۳۶۱.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۹۹-۲۰۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۲۸.

نمایند. کنیزها همراه خود ساز داشتند و غلامان، خمره‌های شراب.^۱

خبر قریش در مدینه

عباس عموی پیامبر ﷺ نامه‌ای برای برادرزاده خود فرستاد و در آن، وضعیت و شمار لشکر قریش را به ایشان اطلاع داد. مردی از بنی غفار سه روزه این نامه را به مدینه رساند. پیامبر ﷺ در مسجد قباء بود که نامه عمویش به دستش رسید. اُبی بن کعب، نامه را برای آن حضرت خواند و پیامبر ﷺ به او گفت که ماجرا را پوشیده نگه دارد.^۲

مشرکان در راه مدینه

وقتی قریش به آبواء^۳ رسیدند، همسر ابوسفیان، پیشنهاد داد که مزار مادر پیامبر ﷺ را بشکافند و استخوان‌های او را همراه خود ببرند، چرا که ممکن است مسلمانان، زنان همراه سپاه را اسیر کنند. در این صورت می‌توان پیامبر ﷺ را وادار کرد که در ازای استخوان‌های مادرش، اسرا را آزاد کند یا اگر کسی اسیر نشد، می‌توان در ازای این استخوان‌ها، مال زیادی از او دریافت کرد. ابوسفیان در مورد این پیشنهاد با بزرگان قریش مشورت کرد و آنها گفتند: «این کار درست نیست، اگر این کار را بکنیم بنی بکر و بنی خزاعه^۴ با ما چنین کاری را انجام می‌دهند و همه مردگان ما را از گور بیرون خواهند کشید».^۵

سپاهیان قریش به راه خود ادامه دادند تا در ذی الحلیفه خیمه زدند و شتران خود را در میان کشت و زرع مدینه رها کردند. البته مسلمانان قبل از رسیدن قریش، ابزار زراعت خود را به مدینه منتقل کرده بودند. حُباب بن مُنذر به دستور پیامبر ﷺ برای ارزیابی افراد و تجهیزات

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۰۴-۲۰۶؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۶۱-۶۲؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۱۲-۳۱۳.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۰۴؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۱۴.

۳. روستای بزرگی در میان راه مکه و مدینه.

۴. بنی بکر و خزاعه از قبایلی بودند که در زمان عبدالمطلب ﷺ پدر بزرگ پیامبر ﷺ با بنی هاشم پیمان بسته بودند (نک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۷۰-۷۲).

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۰۶.

مشرکان، مخفیانه به بیرون مدینه رفت. پس از بازگشت، چنان که پیامبرﷺ به او دستور داده بود، وضعیت سپاه مشرکان را در خلوت به ایشان گزارش داد. پیامبرﷺ به او فرمود آنچه را می‌داند، پنهان کند.^۱

رایزنی با یاران

وقتی مشرکان به نزدیکی مدینه رسیدند، مسلمانان برای حفاظت از شهر، خصوصاً مسجد پیامبرﷺ، نگهبانانی گماشتند. پیامبرﷺ اصحاب خود را جمع کرد تا درباره چگونگی مقابله با سپاه دشمن، با آنها مشورت کند. پیامبرﷺ ابتدا مسلمانان را از خوابی که دیده بود، آگاه کرد. محمدﷺ در خواب دیده بود که گاوی کشته شد و آن حضرت در حالی که زره محکمی به تن داشت، شکافی در شمشیرش پدید آمد. پیامبرﷺ خواب خود را چنین تعبیر کرد که: «کشته شدن گاو، نشانه آن است که شماری از یارانم کشته می‌شوند و شکاف شمشیر، دلالت بر کشته شدن مردی از اهل بیت من دارد و منظور از زره، شهر مدینه است».^۲

رسول خداﷺ پس از بیان خواب خود، به مشورت با یارانش پرداخت. نظر پیامبرﷺ در مواجهه با دشمن، ماندن در شهر مدینه بود. ولی کسانی که در بدر حضور نداشتند و نیز جوانان پرشوری که طعم پیروزی را در بدر چشیده بودند، خواهان بیرون رفتن از مدینه شدند. این گروه چنین استدلال می‌کردند که: «ماندن ما در داخل شهر موجب می‌شود که دشمن فکر کند که ترسیده‌ایم و جرأت بیشتری برای مقابله پیدا خواهد کرد. از سوی دیگر، سپاه قریش اسب‌ها و شترهایش را در کشت و زرع ما رها کرده است. آنان منابع درآمد و زمین‌های ما را زیر پا گذاشته‌اند، اگر اکنون از آبرو و زمین خود دفاع نکنیم و بیرونشان نرانیم، دیگر نمی‌توانیم زراعت کنیم».^۳

از آنجا که بیشتر مردم خواهان جنگ در بیرون مدینه بودند، رسول خداﷺ تصمیم اکثریت

۱. همان، ۱: ۲۰۶-۲۰۷.

۲. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۲: ۶۳.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۱۲.

را پذیرفت. به خانه رفت و لباس جنگ بر تن کرد. ایشان یاران خود را موعظه نمود و پس از آن، دستور داد تا سپاه برای جنگ با قریش و متحدانش حرکت کند. پیامبر ﷺ، عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود قرار داد و پرچم سپاه را به دست علی ﷺ داد. آنگاه با ۱۰۰۰ نفر رهسپار احد شد.^۱

بازگشت منافقان

عبدالله بن ابی همراه دیگر منافقان، پیامبر ﷺ را رها کردند و از میانه راه به سوی مدینه بازگشتند. این گروه، ۳۰۰ نفر بودند. عبدالله بن ابی که جنگ در داخل مدینه را پیشنهاد داده بود، به همراهان خود گفت: «محمد از من سرپیچی کرد و حرف کودکان را پذیرفت. نمی دانیم چرا باید خود را در این جا به کام مرگ بباندازیم؟ پس ای مردم، بازگردید». جابر بن عبدالله انصاری به دنبال آنها رفت و آنان را به خدا و پیامبر ﷺ سوگند داد که قبیله و پیامبرشان را تنها نگذارند. عبدالله بن ابی گفت: «اگر می دانستیم که جنگی پیش خواهد آمد، شما را تنها نمی گذاشتیم. اما می دانیم که جنگی روی نخواهد داد». بدین ترتیب تعداد سپاهیان رسول خدا ﷺ به ۷۰۰ نفر کاهش یافت. دو قبیله بنی حارثه و بنی سلمه پس از رفتن عبدالله بن ابی، مردد شدند و می خواستند بازگردند که خداوند این تردید را از دل های آنها زدود. چنان که در قرآن آمده است که: «آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آن که خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».^۲

وقتی رسول خدا ﷺ به منطقه نبرد رسید، سپاه خود را به دامنه کوه احد هدایت کرد، به گونه ای که کوه پشت سر ایشان بود. پیامبر ﷺ به صف آرای سپاه پرداخت و صفوف مسلمانان را منظم کرد. آنگاه به مسلمانان فرمان داد که منتظر صدور فرمان جنگ باشند و احدی قبل از دستور ایشان، جنگ را آغاز نکند. در سمت چپ مسلمانان، کوهی قرار داشت که «جَبَلِ عَیْنِین» نامیده می شد. پیامبر، عبدالله بن جُبَیر را همراه با ۵۰ نفر تیرانداز به شکافی که

۱. همان، ۱: ۲۱۵؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۶۳-۶۴.

۲. ﴿إِذْ هَمَّتْ طَافِقَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (آل عمران: ۱۲۲).

در آن کوه بود فرستاد تا با تیراندازی، جلوی سواران دشمن را بگیرند و اجازه ندهند از پشت به سپاه مسلمانان حمله کنند. پیامبرﷺ به آنها گفت: «اگر دیدید که پرنندگان بر جنازه ما نشسته‌اند، بر موضع خود بمانید تا دستور من به شما برسد و اگر هم دیدید که این قوم را شکست داده‌ایم و بر آنان چیره شده‌ایم، باز هم بر موضع خود بمانید تا من به دنبال شما بفرستم».^۱

آغاز نبرد

نخستین کسی که به سوی مسلمانان تیرانداخت و جنگ را آغاز نمود، ابوعمیر راهب^۲ بود که با ۵۰ نفر از همراهانش پیش آمد و ابتدا تلاش کرد تا افراد قبیله اوس را به سوی خود جلب کند. دو طرف جنگ، مدتی به یکدیگر تیراندازی کردند، اما کاری از پیش نبردند و عقب‌نشینی کردند. ابوسفیان، بنی‌الدار را که پرچم‌داران سپاه مشرکان بودند، به جنگ تشویق کرد و به زنان گفت که دف بزنند و سربازان را با آوازخوانی تشویق نمایند. در این هنگام طلحة بن ابی طلحه، پرچم‌دار مشرکان، مبارز طلبید. علیﷺ به مبارز طلبی او پاسخ داد و به سراغ او رفت. آن حضرت با شمشیر چنان ضربتی بر سر طلحه زد که فرق او شکافت و به خاک افتاد، ولی حضرت علیﷺ بدون آن که او را بکشد، برگشت. گفتند: «چرا کارش را تمام نکردی؟»، فرمود: «مرا به خداوند و خویشاوندی سوگند داد. من او را رها کردم، هرچند

۱. دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۲۳؛ همچنین نک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۳۲۵؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۴.

۲. عبد عمرو بن صیفی (د. ۱۰هـ) از قبیله اوس بود که از بت‌پرستی دست کشیده و به آیین مسیحیت درآمده بود و از این روی، به «الراهب» معروف شده بود. ابوعمیر پیش از جنگ أحد همراه چند تن از جوانان قبیله اوس مدینه را ترک کرده و به مکه نزد مشرکان رفته بود، تا تحت تأثیر دعوت رسول خداﷺ به اسلام قرار نگیرد. وی در جنگ أحد در سپاه مشرکان حضور داشت. در میانه جنگ خود را ابوعمیر راهب معرفی کرد و اوسیان را بر ضد پیامبرﷺ تحریک می‌کرد. در این واقعه بود که مسلمانان وی را «ابو عامر فاسق» خواندند. ابوعمیر در سال ۱۰هـ در شام و برکیش مسیحیت درگذشت (رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۸۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ۱: ۸۹-۸۸؛ ابن اثیر، الكامل، ۲: ۱۵۰-۱۵۱؛ کحالة، معجم قبائل العرب، ۱: ۵۱).

می دانستم که خداوند با همین ضربت او را خواهد کشت».^۱

رفته رفته جنگ بین دو گروه بالا گرفت. یاران رسول خدا ﷺ به دسته های مشرکان یورش بردند و چنان با آنان جنگیدند که صفوفشان از هم پاشید.^۲ پرچم سپاه مشرکان پس از طلحه بن ابی طلحه به عثمان بن ابی طلحه و پس از او به چندین نفر دیگر سپرده شد تا در آخر بر زمین افتاد و مشرکان شکست خورده و ترسان پراکنده شدند. مسلمانان به شدت بر مشرکان تاختند و در این میان، حمزه رضی الله عنه، علی رضی الله عنه و ابو دُجانه در میان سپاه دشمن افتاده بودند و آنها را تار و مار می کردند.

هند همسر ابوسفیان، غلام خود، وحشی را مأمور کشتن حمزه رضی الله عنه نمود. وحشی، به سوی آن حضرت حرکت کرد و پشت تخته سنگی، کمین گرفت. وقتی که حضرت حمزه رضی الله عنه از کنار تخته سنگ عبور کرد، وحشی نیزه اش را به سوی او پرتاب کرد. نیزه به حمزه رضی الله عنه اصابت کرد. او به سوی وحشی برگشت، ولی ضعف بر وی چیره شد و بر زمین افتاد.^۳

قریش شکست خورده بود و سپاه مشرکان در حال فرار بودند. نگهبانان دره عینین به سوی فراری ها تیراندازی می کردند و جنگجویان مسلمان به تعقیب آنان می تاختند و آنها را با شمشیر می زدند. در آخر، اردوگاه مشرکان به دست مسلمانان افتاد و آنچه از آنها مانده بود، به غنیمت برده شد.^۴

در این هنگام وقتی که تیراندازان دره عینین دیدند که مسلمانان به برداشتن غنیمت از مشرکان مشغولند، دچار تردید شدند. آنها ترسیدند که غنایم در پایان جنگ تقسیم نگردد و افراد هر آنچه بر می دارند به خودشان برسد. به همین جهت، در ماندن یا پیوستن به سایر مسلمانان، دچار اختلاف شدند. در نهایت عده زیادی از آنان برای جمع کردن غنیمت، محل نگهبانی خود را ترک کردند و از کوه پایین آمدند.

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۲۶؛ ابن اثیر، الكامل، ۲: ۱۵۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۴: ۲۳۶.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۲۶.

۳. مقدسی، البدء و التاریخ، ۴: ۲۰۱.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۲۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۴: ۲۳۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲: ۵۱۳.

هنگامی که خالد بن ولید، متوجه کم شدن تیراندازان عیین شد به سوارکاران خود فرمان حمله داد. عکرمه بن ابی جهل نیز با گروهی به خالد بن ولید پیوست و یکباره به تیراندازانی که در شکاف کوه عیین باقی مانده بودند، یورش بردند. یکی از زنان قریش به نام عُمَرَة بنت علقمة الحارثیة پرچم بر زمین افتاده سپاه قریش را برداشت و بلند کرد. نیروهای قریش که از میدان جنگ فرار کرده بودند، وقتی بازگشت جنگاوران خود و پرچم برافراشته شده را دیدند، بازگشتند.^۱

مسلمانان که خود را پیروز میدان می دیدند، توجهی به وضعیت دشمن نداشتند و سخت مشغول جمع آوری غنایم بودند. صفوف آنها به هم ریخته بود و با فرماندهی لشکر ارتباطی نداشتند. هجوم یکباره مشرکان آنها را سردرگم کرد و هر کس در تلاش بود که جان خود را نجات دهد. یکی از مشرکان قریش به گمان آن که مُصْعَب بن عُمَیر، پیامبرﷺ است به او حمله کرد و او را به شهادت رساند و فریاد زد: «محمد کشته شد!». این خبر دروغین، بر قدرت و جرأت مشرکان افزود و مسلمانان پا به فرار گذاشتند.^۲

در این میان تنها علیؑ ثابت قدم مانده بود و از پیامبرﷺ دفاع می کرد. هرچه پیامبرﷺ به مسلمانان خطاب می کرد که: «بندگان خدا به سوی من بیایید!» و اصحاب را به نام صدا می زد ولی آنها توجهی به ندای پیامبرﷺ نداشتند و بدون آن که به پشت سر خود نگاه کنند، به سوی بالای کوه فرار می کردند.^۳ ابوبکر، عمر، طلحه، سعد بن ابی وقاص و بسیاری دیگر از صحابه در زمره فراریان بودند.^۴ رسول خداﷺ که تنها مانده بود، غمگین از فرار یارانش، به اطراف خود نگرست و تنها علیؑ را در کنار خود یافت. پیامبرﷺ علت فرار نکردن او را پرسید و علیؑ پاسخ داد که: «آیا پس از ایمان آوردن، کافر شوم؟»^۵

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۴۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۵: ۳۳؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۱: ۴۳۱.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۷۸-۷۷.

۳. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۲۳۷.

۴. رک: مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ۷: ۱۷۳-۱۸۷.

۵. کلینی، الکافی، ۸: ۱۱۰؛ طبرسی، إعلام الوری، ۸۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۹۵ و ۱۰۷.

با تنها ماندن پیامبر ﷺ، مشرکان به سوی او یورش آوردند. علی ﷺ پیوسته به گروه‌های مشرکان حمله می‌کرد و آنان را می‌کشت و پراکنده می‌ساخت. در یکی از این یورش‌ها، ۵۰ سوار از بنی‌کنانه به سوی رسول خدا ﷺ حمله‌ور شدند. علی ﷺ در میان خیل سواران افتاد و آنها را پراکنده کرد. آنها دوباره جمع شدند و یورش آوردند. آن حضرت ۱۰ تن از آنها را کشت و فراری‌شان داد. در همین هنگام جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: «ای محمد! به راستی که این کار یاری دادن حقیقی است. فرشتگان از یاری این جوانمرد در شگفتند». پیامبر ﷺ فرمود: «چه چیزی مانع یاری او شود، که او از من است و من از اویم». جبرئیل گفت: «من هم از شمایم».^۱

حضرت علی ﷺ در دفاع از پیامبر ﷺ چنان پایمردی کرد که سراسر بدنش آکنده از زخم و جراحت شد و بیش از ۶۰ زخم در بدن داشت. رسول خدا ﷺ بر زخم‌های علی ﷺ دست کشید و چنان التیام یافت که گویی اصلاً جراحتی نبوده است.^۲ مسلمانان اندک اندک به رسول خدا ﷺ پیوستند. حضرت آنان را به نبرد ترغیب می‌کرد و به رغم شمار اندکشان، جنگ نمایانی با مشرکان کردند. در جنگ أحد، ۷۰ نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند که اغلب آنها از انصار بودند. حدود ۷۰ نفر از یاران پیامبر ﷺ نیز مجروح شدند.^۳ در مقابل، تعداد کشتگان قریش، ۱۸ تا ۲۸ نفر گزارش شده است.^۴

غزوه حمرء الأسد

دو روز پس از جنگ أحد، رسول خدا ﷺ به فرمان خداوند، برای تعقیب لشکر قریش حرکت

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۹۳ و ۱۴: ۲۵۱-۲۵۰؛ همچنین برای سخن جبرئیل، رک: قمی، تفسیر القمی، ۱: ۱۱۶؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۱۹۷؛ کلینی، الکافی، ۸: ۱۱۰؛ مفید، الإرشاد، ۸۴ و ۸۷؛ طبرسی، إعلام‌الوری، ۱۹۳؛ ابن‌أثیر، الكامل، ۲: ۱۵۴؛ هبشی، مجمع‌الزوائد، ۶: ۱۱۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۵۴ و ۹۵ و ۱۰۲ و ۱۰۵ و ۱۰۷؛ امینی، الغدير، ۲: ۵۹-۶۱.

۲. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل‌ابی‌طالب ﷺ، ۲: ۱۱۹-۱۲۰؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ۲: ۵۰۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۳.

۳. واقدی، کتاب‌المغازی، ۱: ۳۰۰؛ دیاربکری، تاریخ‌الخمیس، ۱: ۴۴۶؛ حلبی، السيرة الحلبیة، ۲: ۲۵۵.

۴. نک: واقدی، کتاب‌المغازی، ۱: ۳۱۳-۳۱۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۵: ۴۰ و ۵۴.

کرد. او به یاران خود فرمان داد که به سوی منطقه «حَمراءِ الأسد» که فاصله‌ای کمتر از ۲۰ کیلومتر با مدینه داشت، حرکت کنند. پیروی از این دستور پیامبر ﷺ برای مسلمانانی که از کارزارِ اُحد خسته بودند، آسان نبود. در قرآن کریم آمده است که «و اگر مؤمنید، سستی نکنید و غمگین مشوید، که شما برترید».^۱ جبرئیل نیز از جانب خداوند به پیامبر ﷺ خبر داد که جز کسانی که از جنگ زخمی بر تن دارند، کسی با تو همراه نخواهد شد. پیامبر ﷺ نیز دستور داد که مجروحان برای تعقیب مشرکان بسیج شوند.^۲ رسول خدا ﷺ، عبدالله بن ام‌مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گماشت و همراه یاران زخم‌خورده خود به پرچمداری علیؓ حرکت کرد.^۳

سپاهیان قریش در رَوحاء، در فاصله حدود ۸۰ کیلومتری مدینه، اتراق کرده بودند و از این که پیامبر ﷺ در جنگ کشته نشده بود، ناراحت بودند. گروهی بر این عقیده بودند که باید به سوی مدینه بازگشت و کار اسلام را یکسره نمود و گروهی دیگر نیز می‌گفتند: «مسلمانان از شکست خود خشمگین هستند و اگر نیروهایی که در اُحد حاضر نبودند به ایشان پیوندند، می‌توانند ما را شکست دهند، حال آن که اکنون ما پیروزیم».

مَعْبَد خُزاعی که به رغم مشرک بودنش، خیرخواه مسلمانان بود، در مسیر حرکت خود از مکه به مدینه با ابوسفیان و یارانش مواجه شد و به آنها گفت: «همه کسانی که در اُحد حاضر نبودند، از کرده خویش پشیمانند و به محمد پیوسته‌اند و او اینک با سپاهی که هرگز ندیده بودم، آکنده از خشم، در تعقیب شمایند و علی بن ابی طالب پیشاپیش سپاه در حرکت است». مشرکان از این خبر به وحشت افتادند و به سرعت عازم مکه شدند. پیامبر ﷺ از فرار مشرکان مطلع شد و پس از سه روز اقامت در حمراءِ الأسد، به مدینه بازگشت.^۴

۱. ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹). رک: طبرسی، مجمع البیان، ۲:

۵۰۹ و ۵۳۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۲ و ۳۹.

۲. قمی، تفسیر القمی، ۱: ۱۲۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۶۴.

۳. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۳۳۴-۳۴۰؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۳۷-۳۸؛ بلاذری، أنساب الأشراف،

۳۳۸-۳۳۹.

۴. طبرسی، إعلام الوری، ۸۶؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۴۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۹۹.

غزوه بنی نضیر

پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، قبیله بنی نضیر مانند سایر یهودیان، با مسلمانان پیمان صلح بستند.^۱ در سال چهارم هجری، بنی نضیر پیمان خود را نقض کردند.^۲ بنی نضیر که قبلاً از جانب قریشیان به نقض پیمان خویش با پیامبر ﷺ تشویق و تهدید شده بودند،^۳ برای قتل رسول خدا ﷺ توطئه نموده و برای این هدف، عمرو بن جحاش را مأمور کردند.^۴ پیامبر اکرم ﷺ از طریق وحی از نقشه آنها مطلع شد و به آنها ۱۰ روز مهلت داد تا با اموال خود غیر از سلاح‌ها، از مدینه خارج شوند و تنها اجازه داشته باشند سالانه برای برداشت محصول خرما بازگردند.^۵

بنی نضیر با تحریک عبداللہ بن اُبی و با این وعده که همراه بنی قریظه از آنان دفاع خواهد کرد، پیشنهاد پیامبر ﷺ را نپذیرفتند.^۶ لشکری به فرماندهی علیؓ،^۷ بنی نضیر را محاصره نمود.^۸ در مدت محاصره که ۶ روز زمان برد، عزوک یهودی به پیامبر ﷺ سوء قصد کرد و به دست علیؓ کشته شد.^۹ سرانجام یهودیان تسلیم شدند و پذیرفتند که تنها با یک بار شتر از اموالشان، غیر از اسلحه، نقره و طلا، از مدینه خارج شوند.^{۱۰} گروهی از این یهودیان به خیبر رفتند و برخی نیز به شام مهاجرت کردند.^{۱۱}

۱. نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۵۰۱: ۱-۵۰۴.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۵۷: ۲.

۳. صنعانی، المصنف، ۵: ۳۵۹-۳۵۸.

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۹۰: ۲.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۳۶۹: ۱.

۶. واقدی، کتاب المغازی، ۳۶۸: ۱؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۵۵۳: ۲.

۷. واقدی، کتاب المغازی، ۳۷۱: ۱؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۹۹-۲۰۰: ۳.

۸. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۹۱: ۲.

۹. واقدی، کتاب المغازی، ۳۷۱: ۱.

۱۰. واقدی، کتاب المغازی، ۳۷۲: ۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۹: ۲؛ حلبی، السيرة الحلبیة، ۲۶۶: ۲.

۱۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۷۶-۷۵ و ۱۹۸-۱۹۶؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۲۲: ۲؛ حلبی، السيرة الحلبیة، ۲: ۸۴ و ۲۰۷.

جنگ احزاب (خندق)

در سال پنجم هجرت، تعدادی از یهودیان بنی‌نضیر به مکه رفته و مشرکان را به جنگ با پیامبر ﷺ ترغیب کردند.^۱ آنها نزد ابوسفیان رفتند و آنچه را از جانب مسلمانان بر سرشان آمده بود، حکایت کردند و از او یاری خواستند. ابوسفیان به آنها گفت: «ما یاور شمایم، نزد قریش بروید و آنها را به جنگ دعوت کنید و همراهی خویش را برایشان ثابت کنید تا محمد را به زانو درآوریم». یهودیان نزد سران قریش رفته و آنها را به جنگ با پیامبر ﷺ فراخواندند. علاوه بر قریش، یهودیان به سراغ سایر قبایل عرب نیز رفتند و با وعده اموال و غنایم، آنان را با خود همراه نمودند.^۲ قریش و دیگر قبایل که با توطئه یهودیان، لشکری بالغ بر ۴ هزار و ۷۰۰ نفر را تشکیل داده بودند، به فرماندهی ابوسفیان راهی جنگ با مسلمانان شدند.^۳

شورای جنگی در مدینه

گروهی از سواران خزاعه^۴ به سرعت خبر حرکت لشکر مشرکان را به مدینه آوردند. پیامبر ﷺ پس از شنیدن این خبر به میان مسلمانان رفت و ایشان را از ماجرا آگاه کرد. پیامبر ﷺ در بسیاری از امور با مسلمانان مشورت می‌کرد. ایشان در این امر خطیر نیز، به مشورت و رایزنی با یاران خود پرداخت.

مسلمانان در شیوه رویارویی با لشکریان مکه نظرات متفاوتی داشتند. گروهی می‌گفتند که باید برای جنگ به بیرون مدینه برویم. در این بین سلمان گفت: «ای رسول خدا! روزگاری که در ایران بودیم، هرگاه از سواران دشمن بیم داشتیم، به دور خود خندق می‌کندیم. آیا صلاح می‌دانید که اکنون هم از این شیوه استفاده کنیم؟». این پیشنهاد سلمان، مورد قبول مسلمانان

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۱۵؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۵۶۴.

۲. مفید، الإرشاد، ۱: ۹۴-۹۵؛ همچین، نک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۱-۴۴۳؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۴۰۹.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۳.

۴. خزاعه قبیله‌ای از قبایل عرب است. آنان پیش از قریشیان فرمانروایان مکه بوده و در آنجا ساکن بودند. در زمان عبدالمطلب ﷺ، پدر بزرگ رسول خدا ﷺ، با بنی‌هاشم پیمان یاری بستند (نک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۷۰-۷۲).

قرار گرفت. آنها همچنین می‌دانستند پیامبر ﷺ در جنگ اُحد نیز ترجیح می‌داد که مسلمانان در مدینه بمانند و از شهر بیرون نروند.

پس از این تصمیم، رسول خدا ﷺ همراه تنی چند از یاران خود، سواره به راه افتاد تا به بررسی وضعیت شهر و نحوه حفر خندق بپردازند. ایشان دستور داد که حفر خندق را از ناحیه مَذاذ^۱ شروع کنند و تا ذُبَاب^۲ و راتِج^۳ ادامه دهند به نحوی که کوه سَلْع^۴ که کوه معروفی در کنار بازار مدینه بود، در پشت سر مسلمانان قرار داشته باشد.^۵

پیامبر ﷺ در حفر خندق، فعالانه شرکت داشت.^۶ حضور ایشان و رنج و مشقتی که در این کار همراه با سایر مسلمانان می‌برد، موجب دلگرمی و تشویق بیشتر افراد برای اتمام کار بود. پیامبر ﷺ گاهی اوقات کلنگ می‌زد، زمانی با بیل، خاک برمی‌داشت و گاهی بر دوش خود خاک می‌برد.^۷ اصحاب می‌گفتند: «یا رسول الله! ما به جای شما کار می‌کنیم». حضرت در پاسخ می‌فرمود: «می‌خواهم در پاداش با شما شریک باشم».^۸ یکی از یاران پیامبر ﷺ نقل می‌کند که: روزی پیامبر ﷺ را دیدم که از فرط خستگی، نشسته و بر لبه خندق به سنگی تکیه کرده است. در این حال به خواب رفت. من ابوبکر و عمر را دیدم که بالای سر حضرت ایستاده بودند و از نزدیک شدن مردم ممانعت می‌کردند تا پیامبر ﷺ بیدار نشود. اتفاقاً همین که به نزدیک او رسیدم، بیدار شد. برخاست و فرمود: «چرا مرا بیدار نکردید؟»، آنگاه کلنگ را برداشت و در حالی که ضربه می‌زد، می‌فرمود:

اللَّهُمَّ اِنَّ الْعِيشَ الْعِيشَ الْآخِرَةَ فَاغْفِرْ لِلانصار و المهاجرة

«خدایا، زندگی واقعی، زندگی آخرت است. خدایا، انصار و مهاجران را ببامرز.»

۱. دشتی میان کوه سَلْع در شمال غربی مسجد النبی و خندقی که پیامبر ﷺ حفر نمودند.

۲. کوهی در کنار کوه سَلْع در شمال مسجد النبی.

۳. قلعه‌ای در شمال مسجد النبی.

۴. کوهی در شمال غربی مسجد النبی.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۴؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۱۹ و ۲۲۱؛ حلبی، السيرة الحلیبة، ۲: ۳۱۱.

۶. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۵؛ ابن هشام، السيرة النبویة، ۳: ۲۲۶.

۷. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۹؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۲۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۴: ۵۱۶.

۸. سمهودی، وفاء الوفا، ۴: ۱۲۰۷.

در نهایت پیامبر ﷺ همراه مسلمانان پس از زحمات طاقت‌فرسا، پیش از رسیدن لشکر مکه، حفر خندق را به پایان رساندند.^۱

بسیج نیروها

در ذی‌القعدة سال ۵هـ، پیامبر ﷺ مسلمانان را برای جنگ با مشرکان فراخواند و خود بیرون آمد تا جایی را برای اردوگاه مسلمانان معین کند.^۲ پیش از خروج، ابن‌ام‌مکتوم را در مدینه به جای خود گذاشت.^۳ در بالای کوه سلع، آنجا که مسجد فتح قرار دارد، خیمه‌ای از جنس چرم سرخ برپا کردند.^۴

پیامبر ﷺ، ۱۰ گذرگاه برای خندق قرار داد و از هر قبیله یک نفر را برای مراقبت از ورودی‌ها گماشت و زیربن‌عوام را به فرماندهی آنها تعیین نمود و به او فرمود که اگر نبردی پیش آمد، بجهنگد.^۵ رسول خدا ﷺ از ترس خیانت احتمالی بنی‌قریظه، نگهبانانی هم در داخل شهر مدینه برای حفاظت از زنان و کودکان تعیین کرد.^۶ مانند دیگر غزوات، پرچم سپاه رسول خدا ﷺ در دست حضرت علی ؑ بود.^۷

مشرکان با حضور بیش از ۱۰ هزار مرد جنگی، لشکری عظیم به راه انداخته بودند. در این لشکر، ۳۰۰ اسب و هزار و ۴۰۰ شتر بود.^۸ سپاهیان شرک، پرچم خود را در دارالندوة برافراشتند و عثمان‌بن‌ابی‌طلحه آن را بر دوش داشت و فرماندهی لشکر بر عهده ابوسفیان بود.^۹ مشرکان چون به مدینه رسیدند، با دیدن خندق متعجب شدند و نتوانستند پیشروی کرده

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۰.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۴۳.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۱؛ ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۲۰.

۴. دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۸۱.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۵۰-۴۵۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۰.

۶. ابن‌سیدالناس، عیون الأثر، ۲: ۸۸؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۲۵؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۸۳.

۷. طبرسی، إعلام الوری، ۱۹۰.

۸. مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۱۶.

۹. ابن‌سیدالناس، عیون الأثر، ۲: ۵۶؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۱۸؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۸۰؛ حلبی،

السيرة الحلبية، ۲: ۳۱۱.

از هجرت تا فتح مکه ۱۲۳

و داخل شهر شوند.^۱ لاجرم شهر مدینه در محاصره مشرکان قرار گرفت. مدت این محاصره، از ۱۵ روز تا یک ماه گزارش شده است.^۲

درگیری‌های پراکنده

ابوسفیان، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، هُبَیرة بن ابی وهب، عِکرمة بن ابی جهل و ضَرار بن خَطَّاب، ۶ تن از سران لشکر بودند که به نوبت، هر کدام در یک روز مشخص، عهده‌دار حملات ایزدایی به مسلمانان بودند. آنها سواران خود را به طور پراکنده به جولان در می‌آوردند. گاهی به صورت پراکنده و گاهی منسجم خود را به یاران رسول خدا ﷺ نزدیک می‌کردند و به سوی مسلمانان تیراندازی می‌کردند.^۳ وجود خندق مانع بزرگی بر سر راه جنگجویان مشرک بود و عملاً امکان رویارویی و جنگیدن با مسلمانان را از آنها سلب کرده بود. البته گاهی اوقات دو جبهه به سوی هم سنگ و تیر پرتاب می‌کردند و بیشتر ایام وضع به همین منوال بود.^۴

مشرکان در حملات خود تیراندازان شان را جلو می‌آوردند. تیراندازان مشهور آنها، حِبان بن عَرَقَه، ابواسامه جُشمی و برخی دیگر بودند. روزی این گروه به قصد هدف قرار دادن پیامبر ﷺ، خیمه ایشان را تیرباران کردند. حضرت در حالی که زره بر تن داشت، بیرون از خیمه، سوار بر اسب ایستاده بود. یکی از تیرهای حِبان بن عَرَقَه، به دست سعد بن مُعَاذ برخورد کرد. حِبان گفت: «بگیر! که من پسر عَرَقَه هستم». پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «خداوند چهره‌ات در آتش قرار دهد».^۵

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۷۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۰؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۹۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲: ۲۲۴.

۲. برای اطلاع از اقوال مختلف در این باره، رک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۴۱۹ و ۲: ۴۴۰ و ۴۶۸ و ۴۹۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲: ۱۸۵؛ مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۱۶؛ ابن اثیر، الكامل، ۲: ۱۸۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲: ۲۵۲ و ۲۲۸.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۶۸؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۹۷.

۴. دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۸۴.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۶۸-۴۶۹؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۲۷.

عبور از خندق

فردای آن روز رؤسای مشرکان تصمیم گرفتند که به صورت گروهی به مسلمانان یورش ببرند. آنان در پی یافتن قسمت کم عرضی از خندق بودند تا از آنجا، سواره به پیامبر ﷺ و یاران او هجوم ببرند. عمرو بن عبدود^۱، اسب خود را به شتاب از محل کم عرض خندق، که مسلمانان از آن غفلت ورزیده بودند، جهانند و در محلی بین خندق و کوه سلع ایستاد.^۱ عِکْرَمَةُ بن ابی جهل، نوفل بن عبدالله مخزومی، ضِرَار بن خَطَّاب فِهری، هُبَیرة بن ابی وَهَب نیز از خندق عبور کردند و دیگران، همان سوی خندق ماندند.^۲

مبارز طلبی عمرو و خروج علی ﷺ

عمرو بن عبدود^۳، یکه تاز قریش در جنگاوری و از نام آوران و شجاعان عرب بود^۴ و می گفتند که او با هزار سوار برابری می کند.^۵ به وی، لقب «جنگاور یَلِیل» داده بودند زیرا که او همراه چند سوار قریشی در دشت یَلِیل در نزدیکی بدر، با تعدادی از قبیله بنی بکر مواجه شده بود و توانسته بود یک تنه و بدون کمک همراهانش بر ایشان پیروز شود.^۶

او و یارانش اسب های خود را به تاخت و تاز در آوردند. مسلمانان، نظاره گر جولان عمرو و یارانش بودند و احدی جرأت نمی کرد به مقابله آنان برود. عمرو، پرچم به دست داشت و مبارز می طلبید. مسلمانان که پیش از عبور سواران قریش جلوی رسول خدا ﷺ صف کشیده بودند، حالا پشت سر حضرت رفته بودند.^۷ عمرو پیوسته رجز می خواند و مبارز می طلبید اما هیچ کس جز علی ﷺ از جای خود بلند ﻧﯚشد. پیامبر ﷺ به او فرمان داد که بنشیند تا معلوم شود آیا کس دیگری نیز توانایی مقابله با عمرو بن عبدود را دارد یا نه؟ عمرو، همچنان بانگ هماوردخواهی

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۱: ۱۹۸.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۷۰؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۲۲۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۰۲ و ۲۵۳.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۴: ۲۳۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۰۲.

۴. دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۱: ۴۸۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ۸: ۳۴۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۰۲.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۳: ۱۳۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۰۲ و ۴۱: ۸۸.

۶. قمی، تفسیر القمی، ۲: ۱۸۲-۱۸۳.

سر می داد و مردم همچنان خاموش و آرام نشسته بودند. عمرو گفت: «مگر شما نمی پندارید که کشتگان شما در بهشت خواهند بود و کشتگان ما، در دوزخ؟ آیا کسی از شما دوست ندارد یا خود به بهشت برود یا دشمن خود را به جهنم بفرستد؟». باز هم هیچ کس برنخواست. علی علیه السلام برای بار دوم بلند شد و گفت: «یا رسول الله! من با او می جنگم». پیامبر صلی الله علیه و آله او را به نشستن امر کرد. عمرو بن عبدود^۱ شروع به جست و خیز با اسب خویش کرد و پیوسته جلو و عقب می رفت. بزرگان و سران احزاب در آن سوی خندق ایستاده و نظاره گر ماجرا بودند. وقتی عمرو دید هیچ کس پاسخ او را نمی دهد، این رجز را خواند:

«از بس که بر جمع آنان آواز دادم که آیا هموردی نیست،

صدایم گرفت. در آن هنگام که تشویق کننده می ترسد،

من رویاروی هموارد دلیر ایستاده ام.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «چه کسی از شما به جنگ عمرو می رود تا من بهشت را از سوی خدا برایش تضمین کنم؟». احدی از آنان به خاطر ترس از هیبت و عظمت عمرو پاسخ نداد. علی علیه السلام برای سومین بار داوطلب شد. در نهایت پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را پیش خود فراخواند، او را بوسید و عمامه خود را به سر او بست. شمشیر خود ذوالفقار را به او داد و برای وداع، چند قدم او را بدرقه کرد و منتظر نتیجه کارزار ماند. همین که علی علیه السلام به میدان رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را بلند کرد و رو به قبله ایستاد و به دعا مشغول شد و فرمود: «خداوند! علی را در برابر وی یاری ده!».^۲

رویارویی ایمان و شرک

هنگامی که علی علیه السلام به جنگ عمرو بن عبدود رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همه ایمان به مبارزه

۱. کراجکی، کنز الفوائد، ۱: ۲۹۷.

۲. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۷۰-۴۷۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲: ۱۸۱-۱۸۵؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۱۰۰-۱۰۱؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۹۴-۱۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ۳: ۱۳۵؛ ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۹: ۶۳-۶۴؛ ابن سید الناس، عیون الآثار، ۲: ۶۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۰۳ و ۲۰۵ و ۲۲۵-۲۲۸ و ۲۵۴-۲۵۶.

همه شرک رفته است».^۱ علی ﷺ پیاده به سوی عمرو رفت و او بر اسب خود سوار بود. عمرو او را به تمسخر گرفت. علی ﷺ به او نزدیک شد.^۲ جابر بن عبدالله انصاری نیز همراه او بود تا ببیند که علی ﷺ و عمرو چه خواهند کرد.^۳ علی ﷺ به سرعت خود را به عمرو رساند و پاسخ رجز او را این گونه داد:

«شتاب مکن که خاموش کننده فریادت آمد، با عزمی آهنین و بینشی کامل. صدق و راستی هر فرد رستگاری را نجات می بخشد. من برای این به جنگ تو آمده‌ام که نوحه‌گران مرگ بر تو نوحه کنند. با ضربتی سخت که در جنگ‌ها آوازه‌اش به یادگار بماند».

عمرو که باور نمی کرد کسی حاضر شود به جنگ او بیاید، با تعجب پرسید: «کیستی؟»، علی ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب هستم». عمرو گفت: «ای برادرزاده! خوب بود عموهایت که از تو بزرگتر هستند، به جنگ من می آمدند، زیرا خوش ندارم خون تو را بریزم!». علی ﷺ در پاسخ او فرمود: «اما من به خدا قسم از ریختن خون تو ابایی ندارم».^۴

عمرو بن عبدود، خشمگین شد و به علی ﷺ حمله کرد. آن حضرت به او فرمود: «در جاهلیت با خود عهد کرده بودی که هر کس ۳ چیز از تو بخواهد، حداقل یکی از آن ۳ چیز را بپذیری». عمرو گفت: «آری!»، علی ﷺ فرمود: «پس یکی از ۳ پیشنهاد مرا بپذیر. نخست، به وحدانیت خدای یکتا و نبوت پیامبر گواهی بده و تسلیم پروردگار جهانیان باش!». عمرو گفت: «ای برادر زاده! این حرف را نزن و خواهش دیگری بکن!». علی ﷺ فرمود: «از راهی که آمده‌ای برگرد و از جنگ با مسلمانان صرف نظر کن!». عمرو گفت: «این هم ممکن نیست، زنان قریش برای همیشه خواهند گفت که عمرو از ترس جنگ گریخت».

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۶۱ و ۲۸۵ و ۱۹: ۶۱؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۹۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۰۵ و ۲۷۳.

۲. مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۳۲.

۳. طبرسی، إعلام الوری، ۱۹۴؛ إربلی، كشف الغمة، ۱: ۲۰۴.

۴. رک: بیهقی، دلائل النبوة، ۳: ۴۳۸-۴۳۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۳: ۱۳۵-۱۳۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۲۶۱.

علی علیه السلام فرمود: «پیشنهاد سوم جنگ است!». عمرو خندید و گفت: «گمان نمی‌کردم احدی از اعراب جرأت این را داشته باشد که مرا به جنگ دعوت کند». این را گفت و از اسب پیاده شد. اسب خود را پی کرد و به علی علیه السلام حمله ور شد. او با شمشیر به سمت سر حضرت ضربه‌ای زد. شدت ضربه به حدی بود که سپر علی علیه السلام را شکافت و جلوی سر او را زخمی کرد. اما علی علیه السلام در همان حال مهلتش نداده و شمشیر را از پشت سر به گردن عمرو زد و او را کشت و پس از آن تکبیر گفت.^۱

دعا و ابتهال پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول الله صلی الله علیه و آله در طول مدت محاصره، روزهای دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه به مسجد فتح (احزاب) می‌آمد. در آخرین روز محاصره، هنگام ظهر، در میان مردم ایستاد و فرمود: «مردم! از خداوند عافیت بخواهید و آرزوی رویارویی با دشمن نکنید، ولی اگر با دشمن روبه‌رو شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه شمشیرهاست».^۲

سپس فرمود: «ای خدایی که کتاب را فرستادی! ای خدایی که در کمترین زمان به حساب بندگان رسیدگی می‌کنی! احزاب را شکست بده!، خدایا! آنها را شکست بده! ما را بر آنها پیروز گردان! و آنها را نابود کن!».^۳ جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «ما برق شادی را در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدیم».^۴

طولانی شدن مدت محاصره موجب ایجاد تفرقه در سپاه قریش شده بود^۵ و از سویی

۱. برای تفصیل درباره صحنه جنگ، رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۷۰-۴۷۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲: ۱۸۱-۱۸۵؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۱۰۰-۱۰۲؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۹۴-۱۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ۳: ۱۳۹؛ ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۹: ۴۶ و ۶۳؛ إربلی، كشف الغمة، ۱: ۲۰۳-۲۰۴؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۲: ۳۱۹.

۲. صالحی شامی، سبل الهدی، ۴: ۵۴۰؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۲: ۳۲۳.

۳. بخاری، صحیح البخاری، ۳: ۲۲؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۵: ۱۴۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ۱: ۱۹۸.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۸۷؛ کلینی، الکافی، ۸: ۲۳۳؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۰.

۵. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۸۰-۴۸۲؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۳۰-۲۳۱.

دیگر، کمبود علوفه و آذوقه^۱ مشرکان را تضعیف کرده بود. به همین سبب، وقتی در آن روز، طوفان شد و باد شدید خیمه‌های مشرکان را از جا کند، سپاهیان احزاب پا به فرار گذاشتند و چنان می‌گریختند که احدی به دیگری توجه نمی‌کرد.^۲

ابوسفیان پیش از آن که به سوی مکه بازگردد، به رسول خدا ﷺ نامه‌ای نوشت که در بخشی از آن آمده است:

«با یاران خود به سوی تو آمدم و قصد داشتم تو را در مانده و نابود کنم. ولی دیدم که دوست نداری با ما بجنگی و خندق‌ها و تنگه‌هایی ساخته‌ای. اکنون هم اگر برمی‌گردیم، بدان که برای شماروز دیگری چون احد خواهیم ساخت. آن روزی که زن‌ها برای سوگواری، گریبان خواهند درید».

ابوسفیان نامه‌اش را همراه ابوسلمه جُشمی فرستاد. چون نامه رسید، پیامبر ﷺ اُبی‌بن‌کعب را خواست و همراه او به خیمه خود رفت. او نامه ابوسفیان را برای پیامبر ﷺ خواند. ایشان در پاسخ ابوسفیان به اُبی‌بن‌کعب دستور داد که چنین بنویسد:

«از محمد رسول خدا به ابوسفیان پسر حرب. اما بعد، تو از دیرباز نسبت به خدا مغرور بوده‌ای، اما این که نوشته‌ای با یاران خود به سوی ما آمده‌ای و قصد داشته‌ای که برنگردی تا ما را در مانده سازی و نابود کنی، این چیزی است که خداوند میان تو و آن مانع خواهد بود. او عاقبت پسندیده را برای ما رقم خواهد زد تا دیگر نتوانی از لات و عزی نام ببری. روزی خواهد رسید که هیچ کسی با تو همراه نخواهد شد و روزی بر تو خواهد رسید که من در آن روز، لات و عزی و إساف و نائلة و هبل را خواهم شکست تا امروز را به یادت بیاورم».^۳

لشکر مشرکان با خفت و خواری هرچه تمام‌تر فرار کردند. ابوسفیان با عجله بر شتر خود نشست و بدون این که پای شتر را باز کند، او را زد و به حرکت در آورد. شتر بر روی سه‌پا

۱. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۴۴.

۲. صالحی شامی، سبل الهدی، ۴: ۵۴۵؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲: ۳۲۶؛ همچنین نک: طبرسی، مجمع البیان، ۸: ۳۳۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۱۹۲.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۹۲-۴۹۳؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۴۴؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۴۰.

برخواست، آنگاه عقال را از پای شتر باز کرد. عِکْرَمَةُ بن ابی جهل ابوسفیان را صدا زد و گفت: «تو که پیشوا و سالار قوم هستی، این گونه فرار می کنی و مردم را تنها می گذاری؟». ابوسفیان خجلت زده پیاده شد و همچنان که افسار حیوان را می کشید، به سپاه دستور داد که: «حرکت کنید و بروید!». مردم راه افتادند و ابوسفیان همچنان ایستاده بود تا آن که بیشتر سپاهیان رفتند. آنگاه ابوسفیان به عمرو بن عاص گفت: «من و تو ناچاریم که با گروهی از سواران، اینجا در برابر محمد و یارانش بمانیم، زیرا از تعقیب آنها در امان نیستیم». عمرو بن عاص و خالد بن ولید با ۲۰۰ سوار ماندند و همه سپاه جز همین گروه رفتند. آنان تا سپیده دم ماندند و سپس به راه افتادند و هنگام ظهر، در ناحیه مَلَل به لشکر رسیدند. هنگامی که قبیله غطفان از لشکر جدا شد، لشکر مشرکین از ترس تعقیب مسلمانان از یکدیگر جدا نشدند تا آن که به منطقه مِراض (در ۳۰ کیلومتری مدینه) رسیدند و هر گروه به سمت دیار خود شتافت.^۱

در این جنگ، به رغم این که مشرکان سپاه پرشماری داشتند، تعداد اندکی از مسلمانان کشته شدند. شهدای این جنگ بین ۴ تا ۶ نفر بود^۲ و تمام ایشان از انصار بودند. کشتگان مشرکین نیز بین ۳ تا ۸ نفر ذکر شده است.^۳

بازگشت به مدینه

صبح، هنگامی که مسلمانان از خواب بیدار شدند، هیچ کس از سپاه دشمن باقی نمانده بود و همگی گریخته بودند. رسول خدا ﷺ نماز صبح را با مردم خواند و دستور داد که احدی از جای خود حرکت نکند تا خورشید طلوع کند ولی هنگامی که خورشید طلوع کرد، جز اندکی از مسلمانان، همه رفته بودند. رسول خدا ﷺ همراه یارانی که با او مانده بودند، بازگشت.^۴

پیامبر ﷺ به مسلمانان اجازه داد که به خانه های خود بروند. بسیاری از مسلمانان به محض شنیدن این رخصت، شادی کنان، صحنه نبرد را ترک گفته و به سوی خانه های خود

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۹۰؛ ابن سید الناس، عیون الأثر، ۲: ۶۶؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۳۹.

۲. سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۰۴؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۹۲.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۰.

۴. راوندی، الخرائج والجرائع، ۱: ۱۵۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۲۴۸.

می‌شتافتند. پیامبر ﷺ نمی‌خواست بنی‌قریظه شادی مسلمانان را برای بازگشت به خانه‌هایشان ببینند. به همین جهت، افرادی را در پی ایشان فرستاد تا بازگردند، ولی حتی يك نفر هم بازنگشت.^۱ رسول خدا ﷺ بیست و سوم ذی قعدة از جنگ خندق به مدینه بازگشت.^۲

بنی‌قریظه: درگیری دوم پیامبر ﷺ با یهودیان

بنی‌قریظه که یکی از قبایل یهود بود، زمانی که مسلمانان در سال ۵ هـ مورد هجوم احزاب قرار گرفته بودند، پیمان خود را با مسلمانان شکستند. پیش از این، گفته شد که یهودیان بنی‌نضیر برای تحریک قریشیان به جنگ، نزد آنان رفته بودند. در این دیدار، حُئی بن‌أخطب از رؤسای بنی‌نضیر به ابوسفیان قول همکاری بنی‌قریظه را داده بود و گوشزد کرده بود که آنان تعداد بسیاری سرباز در اختیار دارند.^۳ او پیش از جنگ خندق، نزد کعب بن‌أسد، رئیس بنی‌قریظه رفت و از او درخواست همکاری کرد. کعب ابتدا از پذیرش سر باز زد ولی در آخر با پاره کردن عهده‌ی که با رسول خدا ﷺ داشتند، نقض پیمان را به سایر افراد قبیله اعلام کرد.^۴ پیامبر ﷺ که از نقض عهد آنان مطلع شده بود، سعد بن‌معاذ را برای مذاکره به سوی آنها فرستاد تا آنها را از نقض عهد منصرف کند ولی آنها با تکبر و غرور، پاسخی ناپسند به او دادند.^۵ این اتفاقات که پیش از جنگ خندق روی داد، سبب نگرانی پیامبر ﷺ و مسلمانان شده بود.

تا آن زمان، رسول خدا ﷺ دو بار از نقض عهد یهودیان درگذشته بود. به علاوه، خطای یهودیان بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر در حد جرم قریظیان نبود. آنان در بدترین شرایط نقض عهد کرده بودند. و در صورتی که مشرکان در جنگ خندق پیروز می‌شدند، همراه آنها، مسلمانان را نابود می‌کردند. به همین جهت اکنون باید خوار و ذلیل می‌شدند. اصولاً حیات سیاسی اسلام در گرو حفظ معاهداتی بود که با قبایل اطراف خود داشت. زندگی، در چنین شرایطی

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۹۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۴: ۵۵۰.

۲. ابن‌سید الناس، عیون الأثر، ۲: ۶۶؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۹۲؛ حلبی، السیرة الحلیة، ۲: ۳۲۸.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۵۴.

۴. همان، ۲: ۴۵۴-۴۵۷؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۲: ۲۲۰-۲۲۱؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۵۱.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۵۸-۴۵۹.

که مسلمانان با پیمان شکنی هر روزه یهودیان مواجه بودند و مسلمانان نیز پایگاهی جز مدینه نداشتند، عملاً ناممکن می شد.

پس از شکست احزاب و بازگشت مسلمانان به مدینه، خداوند از طریق فرشته وحی به پیامبر ﷺ که در خانه دخترش فاطمه علیها السلام بود،^۱ دستور داد که به سوی بنی قریظه حرکت کند. ایشان علی علیه السلام را فراخواند و او را همراه عده ای از مسلمانان به سوی بنی قریظه فرستاد و به ایشان امر کرد که نماز ظهر را می باید در آن منطقه اقامه کنند.^۲

رسول خدا ﷺ سوار بر اسب خود عُفَیر، به سوی بنی قریظه حرکت کرد و در نزدیکی چاه آنها که «أُنا» نام داشت، فرود آمد و مردم کم کم به ایشان پیوستند. مسلمانان در گروه های پراکنده به منطقه رسیدند. برخی از ایشان پس از نماز عشاء رسیدند و برخی در حالی که نماز ظهر و عصر را به جای نیاورده بودند، به سپاه پیامبر ﷺ ملحق شدند. پیامبر ﷺ در مواجهه با یهودیان بنی قریظه ابتدا ایشان را به اسلام دعوت کرد ولی آنها نپذیرفتند. پس از آن، مسلمانان، بنی قریظه را در محاصره قرار دادند که مدت آن ۱۰ روز تا یک ماه گزارش شده است.^۳

پس از این مدت، سعد بن مُعاذ به پیشنهاد قرظیان، به عنوان حکم انتخاب شد. وی حکم به اسارت زنان و کودکان و کشته شدن مردان بنی قریظه نمود. مسلمانان، اسرای یهود را در خانه اُسامة بن زید و سلاح و اثاث آنها را در خانه دختر حارث قرار دادند. غنائم بنی قریظه پس از کسر خمس آن، بین مسلمانان تقسیم شد. سهم سواره نظام از غنائم، دو برابر سهم پیاده نظام بود. با درآمد حاصل از فروش غنائم، اسب و سلاح خریداری شد و بین مردم تقسیم شد.^۴ اگرچه این واقعه در بسیاری از منابع تاریخ اسلام ذکر شده است، اما برخی پژوهشگران معاصر و حتی خاورشناسان، در صحت اصل و یا جزئیات این واقعه تردیدهایی را مطرح ساخته اند.^۵

۱. طبرسی، إعلام الوری، ۹۲-۹۳؛ دیار بکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۹۳.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۵۷.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۹۶.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۵۲۱-۵۲۵؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۳: ۱۹۴؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۲-۵۳.

۵. رک: شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ۸۸-۹۰؛ زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ۴۶۰-۴۶۲.

سعد بن مُعَاذ پس از این ماجرا که در آن نقش فرستاده پیامبر و همچنین حَکَم را داشت، بر اثر جراحاتش در جنگ خندق، شهید شد. پیامبرﷺ در مرگ وی اندوهگین شد و صحابه بر وی گریستند و حَسَن بن ثابت در رثای او شعری سرود.^۱

صلح حُدَیبِیّه

در سال ۶ هجری شبی پیامبرﷺ در خواب دید که همراه اصحابش در امنیت کامل با سرهای تراشیده و تقصیر به جای آورده^۲، وارد مکه شده‌اند. ایشان در عالم رؤیا، داخل کعبه شد و کلید خانه خدا را به دست گرفت، عمره را به جای آورد و در عرفات وقوف نمود.^۳ هنگامی که حضرت این رؤیا را برای یارانش نقل کرد، آنها بسیار خوشحال شده و گمان کردند که همان سال وارد مکه خواهند شد. پیامبرﷺ به آنها اطلاع داد که برای به جای آوردن عمره به سوی مکه خواهند رفت، لذا برای سفر آماده شدند. رسول خداﷺ اعراب و صحرانشینان، از جمله قبیله‌های غِفَار، جُهَنَیْه، مُزَیْنَه و اَسَلَم را نیز برای عمره فراخواندند.

پیامبرﷺ پس از آن که در خانه خود غسل کرده و احرام بست، سوار بر شتر خود از خانه خارج شد. سپس خود و غالب کسانی که با وی بودند، پس از این که دو رکعت نماز در مسجد ذی الحُلَیفَه^۴ به جای آوردند، از همان جا مُحَرِّم شدند. گرچه برخی از اصحاب نیز در جحفه مُحَرِّم شدند. پیامبرﷺ پس از نماز، مقابل مسجد سوار بر شتر خود شد و درحالی که رو به قبله داشت، به سمت مکه حرکت کرد. خروج ایشان در ذی القعدة و بنا بر قولی در ماه رمضان

Arafat, "New Light on the Story of Banū Qurayza and the Jew of Medina"; Donner, *Muhammad and the Believers at the Origins of Islam*, 73; Salahi, *Muhammad: His Character and Conduct*, 247-56; Cole, *Muhammad: Prophet of Peace Amid the Clash of Empires*, 123.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۲۶۹-۲۷۰.

۲. تراشیدن سر و کوتاه نمودن مو (تقصیر)، از جمله کارهایی است که مسلمانان پس از تقدیم قربانی به پیشگاه خداوند در مراسم حج به جای می‌آورند.

۳. مجاهد، تفسیر مجاهد، ۶۰۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۳.

۴. مسجد ذی الحلیفه یا شجره، در ۸ کیلومتری جنوب غربی مسجد النبی در مسیر مکه قرار دارد. از جمله نام‌های این منطقه، «آبار علی (چاه‌های علی)» است. این چاه‌ها را امیرالمؤمنینؓ برای استفاده زائران خانه خدا حفر نموده بود (رک: مقدسی، أحسن التقاسیم، ۷۸؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۳: ۱۰۰۲-۱۰۰۴).

بود.

از میان همسران رسول خدا ﷺ، امّ سلمه، امّ عماره، امّ منیع و امّ عامر اَشْهَلِیّه همراه مهاجرین و انصار و هر آن که از عرب همراهشان شده بود با پیامبر ﷺ به سوی مکه حرکت کردند. البته برخی از مردم دیرتر به سمت مکه حرکت کرده و راه بیابان را در پیش گرفتند.

پیامبر ﷺ، ۷۰ شتر برای قربانی، همراه کاروان کرده بود. پس از این که نماز ظهر را در ذی الحلیفه به جای آورد، برخی از قربانیان را نشانه‌گذاری کرد و سپس به ناحیه بن جندب دستور داد که بقیه شتران را نشانه‌گذاری کند. مسلمانان که عددشان بین ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ نفر بود، قربانی‌های خود را نشانه‌گذاری کردند. این کاروان که ۲۰۰ اسب نیز در آن بود، به حرکت خود ادامه داد تا به عُسفان^۱ رسید.^۲

رسول خدا ﷺ برای ایامی که در مدینه نبود، جانشینی برگزید. این جانشین به روایت تاریخ یکی از این ۴ نفر بوده‌اند: ابن امّ مکتوم، ابو رَهم، کلثوم بن حُصَین یا نُمَیله بن عبدالله لثی. برخی نیز گفته‌اند که ابن امّ مکتوم امامت نماز را بر عهده داشت و ابو رَهم، فرماندار مدینه بود.^۳

حضور منافقان در حُدَیبِیّه

بسیاری از منافقان هم‌سفری با پیامبر ﷺ را به مصلحت خود نمی‌دیدند، چرا که ظواهر امر حاکی از آن بود که مشرکین اجازه نخواهند داد تا پیامبر ﷺ وارد مکه شود و لاجرم جنگی بین مشرکان و مسلمانان رخ خواهد داد. آنها برای این که از این مهلکه جان سالم به در برند، شرایط شغلی، مالی و خانوادگی خود را برای عدم همراهی مطرح کردند.

اما برخی از منافقان با پیامبر ﷺ راهی این سفر شدند. این همراهی به دلیل ارتباطشان با مشرکان مکه و امنیت حاصل از این ارتباط، در صورت پیروزی مشرکان در جنگ احتمالی بود. همچنین عدم حضور در این سفر، باعث از دست دادن جایگاه آنها نزد رسول خدا ﷺ و به خطر افتادن شرایط اجتماعی آنان بین مسلمانان می‌شد.

۱. عُسفان منطقه‌ای بین حجه و مکه است (حموی، معجم البلدان، ۴: ۱۲۱).

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۵۱۷؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۲۸۰؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۷۲-۷۳.

۳. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۳؛ حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۹.

مسلمانان غیر از شمشیرهایی که مسافران معمولاً همراه داشتند، سلاحی با خود نبردند. عمر به رسول خدا ﷺ گفت: «آیا از دشمنی ابوسفیان و یارانش نگران نیستی که با خود سلاح حمل نمی کنی؟». پیامبر ﷺ پاسخ داد: «دوست ندارم وقتی برای به جای آوردن عمره خارج شده‌ام، با خود سلاح حمل کنم».^۱

هنگامی که مشرکان خبر حرکت پیامبر ﷺ به سمت مکه را شنیدند، برای مشورت گرد هم آمدند. مشرکان گفتند: «محمد چگونه همراه یارانش قصد مکه کرده است، حال آن که عرب از جنگ بین ما و او خبر دارد؟ به خدا سوگند تا وقتی زنده‌ایم این اتفاق نخواهد افتاد که این اتفاق برای ما ننگ است».^۲

مشرکان، خالد بن ولید را همراه ۲۰۰ جنگاور، حبشی‌ها^۳ و هم‌پیمانان‌شان از ثقیف و زنان و کودکان به سمت منطقه بلدح^۴ گسیل داشتند. آنها برای ممانعت از ورود پیامبر ﷺ به مکه در این منطقه مستقر شدند و نگهبانان و جاسوسانی را بر فراز کوه‌های منطقه قرار دادند تا همه تحرکات مسلمانان را به ایشان اطلاع دهند. از سوی دیگر، بشر بن سفیان که مسئول خبر آوردن از تحرکات قریش بود، در منطقه عسفان کنار برکه اشطاط به محضر پیامبر ﷺ رسید. وی گفت: «ای رسول خدا! قریش از حرکت شما باخبر شده و برای جلوگیری از ورود شما به مکه، تمام نیروی خود را جمع کرده و در منطقه ذی طوی^۵ مستقر شده است. خالد بن ولید نیز در منطقه کراع الغمیم^۶ همراه

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۵۷۳.

۲. منطقه مکه، پس از ماجرای ابرهه، از حرمت خاصی در میان عرب برخوردار شد و آنها خون‌ریزی در این منطقه را بسیار شوم می‌دانستند. ورود پیامبر ﷺ و یارانشان به مکه برای به جای آوردن عمره برای قریشیان بسیار ننگ‌آور بود. چرا که به رغم دشمنی با پیامبر ﷺ، به خاطر حرمت مکه، نمی‌توانستند با ایشان مقابله کنند. از طرف دیگر، عدم واکنش به حضور پیامبر ﷺ ممکن بود به ضعف قریش تعبیر شود. به همین سبب، خالد بن ولید برای جلوگیری از ورود مسلمانان، به خارج مکه فرستاده شد.

۳. حبشی‌ها، افرادی از بنی خزیمه، بنی حارث بن عبدمناف و بنی مُصطَلَق بودند و از این جهت که در پای کوهی به نام حبشی پیمان بستند، به این نام مشهور شدند.

۴. دره‌ای در شمال مکه، که در کناره غربی مسیر مدینه به مکه واقع شده است (حموی، معجم البلدان، ۱: ۴۸۰).

۵. منطقه‌ای در شمال مسجد الحرام (همان، ۴: ۴۵).

۶. منطقه‌ای بین مدینه و مکه، که بلدح را نیز شامل می‌شود (همان، ۴: ۲۱۴).

جنگاورانش اردو زده است». پیامبر ﷺ با تصمیم به عدم رویارویی با قریش فرمود: «چه کسی ما را به راهی راهنمایی می‌کند که آنان (قریشیان) در آن نیستند؟»^۱.

نماز خوف

هنگامی که رسول خدا ﷺ به نزدیکی مکه رسید، خالد بن ولید به همراه سپاهیانش مانع عبور مسلمانان شد. پیامبر ﷺ نیز به عبّاد بن بشر دستور داد که مسلمانان را مقابل ایشان قرار دهد. وی سواران را مقابل سواره نظام مشرکین به صف کرد. در همین هنگام، وقت نماز ظهر شد و مسلمانان، پشت سر پیامبر ﷺ و رو به سپاه مشرکان، به نماز ایستادند.

پس از پایان نماز جماعت، خالد بن ولید گفت: «فرصت خوبی را از دست دادیم و می‌توانستیم به ایشان حمله کنیم و تلفات زیادی از ایشان بگیریم. اما آنها نماز دیگری در پیش دارند که از خود و خانواده‌شان برایشان عزیزتر است!». در این هنگام جبرئیل این آیه را بر پیامبر ﷺ نازل نمود: «و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنان با تو [به نماز] ایستند و باید جنگ‌افزارهای خود را برگیرند و چون به سجده رفتند [و نماز را تمام کردند]، باید پشت سر شما قرار گیرند و گروه دیگری که نماز نکرده‌اند، باید بیایند و با تو نماز گزارند و البته جانب احتیاط را فرو نگذارند و جنگ‌افزارهای خود را برگیرند. [زیرا] کافران آرزو می‌کنند که شما از جنگ‌افزارها و ساز و برگ خود غافل شوید، تا ناگهان بر شما یورش برند. و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ‌افزارهای خود را بر زمین نهید، ولی مواظب خود باشید. بی‌گمان، خدا برای کافران عذاب خفت‌آوری آماده کرده است».^۲ سپس وقت نماز عصر شد و پیامبر ﷺ با مسلمانان نماز

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۰۹؛ ابن سید الناس، عیون الأثر، ۲: ۱۱۵؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۱۸۹.
 ۲. ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْعَتِكُمْ فَيُعْبِلُونَ عَلَيْكُمْ مِثْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (نساء: ۱۰۲).

حُدَیْبِیّه

پیامبر ﷺ تصمیم گرفت تا با استفاده از تاریکی شب، سپاهیان خالد بن ولید را دور بزند. از این جهت، برخی از مردان بنی‌اسلم به عنوان راهنما، مسلمانان را از راهی صعب العبور و کوهستانی به سمت حُدَیْبِیّه راهنمایی کردند. آنها همان شب توانستند به حُدَیْبِیّه برسند.^۳

هنگامی که رسول خدا ﷺ همراه یارانش در منطقه حُدَیْبِیّه مستقر شدند، بُدَیل بن ورقاء با جمعی از خُزاعه و تِهامه که مورد اعتماد پیامبر ﷺ بودند، به خدمت آن حضرت رسیدند. بُدَیل به پیامبر ﷺ گفت: «ما از جانب فرزندان نیاکان تو (قریش) آمده‌ایم. اینان با تمام قدرت در نزدیکی چاه‌های حُدَیْبِیّه اردو زده‌اند و قسم خورده‌اند تا جان در بدن دارند، مانع ورود شما به مکه شوند». پیامبر ﷺ فرمود: «ما برای جنگ نیامده‌ایم، بلکه آمده‌ایم این خانه را طواف کنیم. قریش از جنگ ضربه دیده و آبرویش رفته است. اگر بخواهند مدتی را که در مکه هستیم، به ایشان امان می‌دهیم تا آسوده باشند و در عوض نباید مانع ارتباط ما با سایر مردم شوند».

بُدَیل پیام رسول خدا ﷺ را به مشرکان رساند، سپس گفت: «شما درباره محمد زود قضاوت کرده‌اید. او برای جنگ به سوی شما نیامده، بلکه برای به جای آوردن عمره آمده است». عُرَوب بن مسعود ثقفی با استقبال از این پیشنهاد گفت: «ما به سوی محمد بفرستید تا پیشنهاد

۱. در نماز خوف، لشکریان به دو گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه در مقابل دشمن قرار می‌گیرند و گروه دوم در نماز جماعت حاضر می‌شوند. امام جماعت یک رکعت را با این نمازگزاران می‌خواند و آنها رکعت دوم را به سرعت به صورت فرادا تمام کرده و در مقابل دشمن قرار می‌گیرند. همزمان با این حرکت، امام جماعت که برای رکعت دوم ایستاده است، تا آن حد درنگ می‌کند که گروه دیگر، جهت اقتدا به او حاضر شوند. پس از رسیدن آنها، امام به رکوع می‌رود و پس از سجود، برای تشهد می‌نشیند و نمازگزاران جهت انجام دادن رکعت دوم بر خاسته، رکعت دوم را تمام می‌کنند و به تشهد امام که برای رسیدن آنها طولانی شده است، می‌پیوندند و با امام جماعت نماز را تمام می‌کنند. در نماز سه رکعتی امام مخیر است که با گروه اول یک رکعت و با گروه دوم دو رکعت نماز را به جماعت بخواند و یا به عکس آن عمل نماید.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۵۸۲-۵۸۳؛ صنعانی، المصنف، ۲: ۵۰۵؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۴: ۵۹-۶۰؛ قمی، تفسیر القمی، ۲: ۳۱۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۳۴۸ و ۸۳: ۱۱۰.

۳. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۵۸۳-۵۸۷؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۳۰۹-۳۱۰.

او را بررسی کنم و بینم چه کسانی با وی خارج شده‌اند و اخبار ایشان را برای شما بیاورم». قریشیان، عروه را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند. وی به محضر پیامبر ﷺ رسید و گفت: «ای محمد! قریش، قبیله کعب بن لؤی و عامر بن لؤی را در حدیبیه با تمام قوا و با یاری حبشی‌های تحت امر خود، آماده پیکار کرده‌اند و قسم خورده‌اند تو را به مکه راه ندهند. دو فرجام پیش روی تو هست. یا [با کمک یارانت] قوم خود را نابود سازی، که پیش از این سابقه نداشته کسی قوم خویش را از میان بردارد و یا کسانی که با خود همراه داری، تو را تنها بگذارند. چرا که من در بین یارانت، جز ابوباش بی اصل و نسب کسی را نمی‌بینم». ابوبکر در این هنگام برخاست و عروه را دشنام داد. عروه پرسید: «این کیست؟»، گفتند: «ابوبکر»، گفت: «اگر پیمانی بر گردن من نداشته^۱، تو را پاسخ می‌دادم». پاسخ پیامبر ﷺ به عروه همان بود که به بدیل بن ورقاء نیز گفته بود. پیشنهاد پیامبر ﷺ، امان دادن به قریش در همان مدت محدود بود.

عروه، نزد قریش بازگشت و گفت: «ای قوم! من نزد پادشاهان زیادی رفته‌ام و دربار کسری، قیصر و نجاشی را دیده‌ام. به خدا سوگند! پادشاهی مطاع تر از محمد نزد قومش ندیده‌ام. به خدا سوگند! پادشاهی را ندیدم که چون محمد نزد قومش بزرگ داشته شود، حال آن که او پادشاه نیست. اگر سخن گوید، همه ساکت می‌شوند و کسی سخن آغاز نمی‌کند، مگر محمد به او اجازه دهد. اگر به اصحابش فرمانی دهد، تا پای جانشان در اطاعت امر او تلاش می‌کنند. او به شما پیشنهاد عاقلانه‌ای داده است و باید قبول کنید. من توان آنها را خود سنجیده‌ام. اگر بر آنها شمشیر بکشید، بر شما شمشیر خواهند کشید. برای آنها مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد. اگر محمد را از ورود به مکه منع کنید، تا آخرین نفس از مولایشان دفاع می‌کنند. خود ببیند چه می‌کنید. نزد او بروید و پیشنهادش را قبول کنید. من صلاح شما را می‌خواهم. شما حریف این زائر کعبه نخواهید شد، در حالی که با خود قربانی‌های فراوانی حمل می‌کند».

۱. عروقه بن مسعود قبلاً در پرداخت دیه‌ای که بر گردنش بود از ابوبکر کمک خواسته و او بخش زیادی از دیه را پرداخت کرده بود. این حتی بود که ابوبکر بر گردن عروه داشت (واقعی، کتاب المغازی، ۲: ۵۹۵).

قریشیان گفتند: «ای ابویَعْفور،^۱ چگونه این حرفها را می‌زنی؟! او را امسال باز می‌گردانیم و سال دیگر به او اجازه ورود به مکه را می‌دهیم». عروة گفت: «شما را در بلایی سخت گرفتار می‌بینم» و پس از آن با یارانش، به طائف رفتند.

حُلَیس بن علقمه کنانی، که از رؤسای حبشی‌ها بود، برخاست و گفت: «اجازه دهید من نزد او بروم!». گفتند: «برو!». هنگامی که به نزدیکی مسلمانان رسید، پیامبر ﷺ فرمود: «او از قومی است که قربانی را گرامی می‌دارند، قربانی‌ها را در مسیر او رها کنید». هنگامی که حُلَیس، قربانی‌ها را دید و با استقبال جماعتی مواجه شد که بیش از ۱۵ روز مُحَرَّم شده‌اند و گرد و غبار بسیار بر چهره دارند، فریاد زد و گفت: «سبحان الله! اینان نباید از طواف کعبه منع شوند، خداوند اجازه داده است تا همه قبایل حج به جای آورند، پس چگونه فرزند عبدالمطلب از طواف منع شود؟! اینان نباید از ورود به مکه منع شوند، به خدای کعبه قسم! قریش با این کار خود هلاک خواهد شد. اینان جماعتی عمره گزارند». رسول خدا ﷺ فرمود: «بله! ای برادر بنی‌کنانه‌ای!».

حُلَیس به سوی قریش بازگشت و آنچه دیده بود را شرح داد و گفت: «به خدا قسم! ما با شما پیمان نبسته‌ایم که مانع ورود کسی شوید که حرمت کعبه را بزرگ می‌دارد و حق آن را اداء می‌کند و با خود قربانی حمل می‌کند. قسم به کسی که جان من در دست اوست، یا راه را بر وی باز می‌کنید، یا با همه حبشیان تحت فرمانم شما را ترک می‌کنیم». قریشیان گفتند: «بنشین که تو صحرانشینی هستی که هیچ نمی‌دانی. هر آنچه از محمد دیده‌ای جز حيله نبوده. بگذار آنچه را از او می‌خواهیم، به دست آوریم».

مِکْرَز بن حَفْص برخاست و گفت: «اجازه دهید من نزد او بروم!». پیامبر ﷺ در دیدار با مِکْرَز نیز آنچه را به بُدَیل و عُرْوه فرموده، بود تکرار کرد. او نیز نزد قریشیان بازگشت و جواب پیامبر ﷺ را برای ایشان بازگو کرد.^۲

۱. أبو یَعْفور، کنیه عروة بن مسعود است.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۵۹۳-۶۰۰؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۱۱-۳۱۲؛ برای اطلاع بیشتر درباره گفتگوهای پیامبر ﷺ و مشرکان، رک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۷۳-۷۴؛ کلینی، الکافی، ۸: ۳۲۳؛

رسول خدا ﷺ که از حمله قریشیان بیمناک بود، دستور داد ۳ نفر از مسلمانان به نوبت در اطراف اردوگاه نگهبانی بدهند. این ۳ نفر، اوس بن خولی، عباد بن بشر و محمد بن مسلمة بودند. در یکی از شب‌ها که محمد بن مسلمة نگهبان بود، سران قریش، برای شبیخون به اردوگاه مسلمانان، عده‌ای را به سرکردگی مکرز بن حفص فرستادند. محمد بن مسلمة آنها را که ۴۰ یا ۵۰ نفر بودند، دستگیر کرد و به محضر پیامبر ﷺ آورد، اما مکرز از دست او گریخت.^۱

مشرکان وقتی که از اسارت یاران خود به دست محمد بن مسلمة خبردار شدند. مجدداً گروهی را به سمت اردوگاه پیامبر ﷺ فرستادند. آنها با مسلمانان درگیر شده و ۱۲ نفر از ایشان به اسارت درآمدند. از مسلمانان نیز ابن زُئیم کشته شد.^۲

پس از آن، سهیل بن عمرو، حوِیط بن عبد العزّی و مکرز بن حفص از طرف قریش نزد پیامبر ﷺ آمدند. آن حضرت وقتی سهیل را دید، آمدن او را به فال نیک گرفت و به یارانش فرمود: «کار بر شما سهل و آسان شد».^۳ سهیل گفت: «ای محمد! درگیری‌های پیش آمده به دستور بزرگان و عقلای قوم نبود، ایشان، نه از این اتفاق خبر داشته و نه به آن راضی بوده‌اند. کسانی را که در این دو درگیری اسیر کرده‌ای، آزاد کن!». رسول خدا ﷺ فرمود: «تا وقتی مسلمانانی را که اسیر کرده‌اید آزاد نکنید، یاران شما را آزاد نخواهم کرد». مقصود پیامبر ﷺ، برخی از مسلمانان بودند که در این مدت به طور مخفیانه به مکه رفته و دستگیر شده بودند.^۴

سهیل این خبر را به قریشیان رساند و آنان مسلمانان را آزاد کردند، پیامبر ﷺ نیز یاران آنها را آزاد کرد.

قبل از رسیدن مسلمانان آزاد شده، به پیامبر ﷺ خبر رسید که آنها به قتل رسیده‌اند. هنگامی

۱. ابن سید الناس، عیون الأثر، ۲: ۱۱۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۱۹۰؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ۶: ۱۴۵-۱۴۶؛ سیوطی، الدر المنثور، ۶: ۷۸-۷۷؛ صالحی شامی، سبیل الهدی، ۵: ۴۳-۴۶؛ حلبی، السيرة الحلبیة، ۳: ۱۳-۱۶.

۲. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۴: ۳۲۴؛ صالحی شامی، سبیل الهدی، ۵: ۴۷.

۳. نک: طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۲۷۸؛ صالحی شامی، سبیل الهدی، ۵: ۴۸ و ۵۵.

۴. رک: صنعانی، المصنف، ۵: ۳۳۷؛ ابن أبي شیبة، المصنف، ۸: ۵۱۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۱: ۱۷۴.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۰۳-۶۰۴؛ صالحی شامی، سبیل الهدی، ۵: ۴۸.

که این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت مردم را به بیعت دعوت کرد.^۱ پیامبر ﷺ به محل سکونت بنی‌مازن بن نجار در نزدیکی حُدَیبِیّه آمد و در سایه درخت سبزی نشست. آنگاه فرمود: «خداوند متعال مرا به بیعت گرفتن از شما امر کرده است». مردم برای بیعت با پیامبر ﷺ، آن چنان هجوم آوردند که نزدیک بود تمام وسایل بنی‌مازن زیر دست و پا له شود. آنها همان اندک سلاحی را که داشتند، بر خود بستند. حتی یکی از مسلمانان به نام ام‌عُمّاره، چوبی را که تکیه‌گاه سایه‌بانش بود، از جا درآورد و بر سر آن تیغی قرار داد. مسلمانان با چنین حالی نزد پیامبر ﷺ آمدند و در زیر آن درخت با پیامبر ﷺ بیعت کردند.^۲ سِنان بن ابی‌سنان اولین کسی بود که در این هنگامه خود را به پیامبر ﷺ رساند و با او بیعت نمود.^۳ در این هنگام معلوم شد که خبر کشته شدن اسرا درست نبوده و آنان به اردوگاه مسلمانان بازگشتند.^۴

صلح نامه

پس از مبادله اسرا، مشرکان آزاد شده، آنچه را که در بیعت مسلمانان با پیامبر ﷺ دیده بودند، بازگو کردند و آمادگی فراوان مسلمانان را برای جنگ و اشتیاق ایشان به اطاعت از پیامبر ﷺ را به سران قریش اطلاع دادند. مشرکان با شنیدن این اخبار نگران شدند و تصمیم گرفتند که با پیامبر ﷺ صلح نمایند با این شرط که او به مدینه بازگردد و سال بعد به مدت ۳ روز به مکه بیاید و بدون هیچ گونه ارتباط با مشرکان، طواف و قربانی به جای آورد. بدین ترتیب، هم مانع ورود پیامبر ﷺ به مکه می‌شدند و هم از درگیری با مسلمانان جلوگیری می‌کردند. سُهیل بن عمرو، حَوْطَب و مِکْرَز از سوی مشرکان برای مذاکره با پیامبر ﷺ فرستاده شدند. هنگامی که آن حضرت سهیل را دید فرمود: «این قوم در پی صلح هستند که سهیل

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۳۱۵-۳۱۶؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۴۶۱.

۲. ابن ابی شیبّه، المصنف، ۸: ۵۱۲؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۲۷۹؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۴۸.

۳. ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۳۱۶؛ عسقلانی، الإصابه، ۷: ۱۵۵ و ۱۶۳.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۰۴-۶۰۵.

را فرستاده‌اند».^۱

مذاکرات در حالی که مسلمانان گرد پیامبر ﷺ نشسته بودند، ادامه یافت تا آن که مفاد پیمان صلح بین دو طرف مورد توافق گرفت و صلح‌نامه توسط علی بن ابی طالب رضی الله عنه کتابت شد.^۲

مفاد این پیمان چنین گزارش شده است:

۱. ۱۰ سال آتش بس برقرار شود.
۲. مردم دو گروه، از یکدیگر در امان باشند.
۳. محمد امسال بازگردد و سال آینده به مدت ۳ روز به مکه بیاید.
۴. هیچ کس جز با سلاح متعارف مسافران، نمی‌تواند وارد مکه شود.
۵. اگر از میان قریشیان مردی بی اجازه رئیس قبیله خود^۳ به محمد پیوندد، باید او را به قریش بازگرداند، حتی اگر او مسلمان باشد.
۶. هر کس از مسلمانان که به سوی قریش برود، قریش ملزم به بازگرداندن او نیست.
۷. هر دو گروه از توطئه دیگری در امان باشند.
۸. دو گروه نباید از یکدیگر سرقت کنند.
۹. دو گروه نباید به یکدیگر خیانت کنند.
۱۰. همه قبایل مختارند که با هریک از دو طرف صلح‌نامه، پیمان ببندند.
۱۱. هر کس برای به‌جای آوردن حج یا عمره به مکه داخل شود، جان و مالش در امان است. هر کس از قریش در راه مصر یا شام از مدینه عبور کند، جان و مالش در امان است.
۱۲. قریش از سال آینده، مکه را ۳ روز برای محمد و یارانش خالی می‌کند و هیچ کس از قریش باقی نخواهد ماند، مگر یک نفر که بر محمد و اصحابش نظارت خواهد داشت.

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۱۶؛ بیهقی، السنن الکبری، ۹: ۲۲۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۱۹۲.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۵۰.

۳. در منابع تاریخی، تعبیر «وَلِي» نقل شده و احتمالاً مراد از آن، بزرگ و رئیس قبیله یا عشیره فرد بوده است.

۱۳. محمد حق ندارد هیچ کس از اهل مکه را همراه خود بیرون ببرد.
۱۴. پیامبر ﷺ نمی‌تواند مانع اقامت هیچ یک از اصحابش در مکه شود.
۱۵. اسلام داشتن در مکه آزاد خواهد بود و هیچ کس به اجبار، دینی را به ایشان تحمیل نخواهد کرد و کسی به سبب مسلمان بودن، مورد آزار و عیب‌جویی قرار نخواهد گرفت.^۱

پس از انعقاد صلح نامه، خُزاعه و بنی‌بکر به سوی پیامبر ﷺ شتافته و بر عهد و پیمان خود با ایشان تأکید کردند. مسلمانانی که برخی از مفاد این عهدنامه را نپسندیده بودند، سعی در تغییر آن داشتند که سهیل مانع این امر شد. عمر از جمله افرادی بود که از انعقاد این صلح نامه خشمگین بود. او رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: «آیا تو واقعاً رسول خدایی؟». پیامبر ﷺ فرمود: «بله!»، گفت: «ما بر حق و آنان بر باطلند؟». فرمود: «بله!»، گفت: «آیا کشتگان ما در بهشت و کشتگان ایشان در جهنم نیستند؟». فرمود: «بله!»، گفت: «پس چرا باید این شروط ننگین را بپذیریم؟ چرا برنگردیم و اجازه دهیم خدا بین ما و ایشان قضاوت کند؟». پیامبر ﷺ پاسخ داد: «من بنده خدا و فرستاده اویم، هرگز از دستورات او سرپیچی نمی‌کنم و او هرگز مرا رها نخواهد کرد و همواره مرا یاری خواهد داد». عمر گفت: «آیا تو به ما خبر ندادی که به گرد کعبه طواف خواهیم کرد؟». فرمود: «بله! اما آیا گفتم که امسال خواهد بود؟». گفت: «نه!»، فرمود: «وارد مکه خواهید شد». برخی از زنان، پس از صلح، از مکه به مدینه هجرت کردند و قریش از رسول خدا ﷺ بازگرداندن آنان را درخواست کرد. پیامبر ﷺ این درخواست را رد کرد و اعلام داشت که مفاد صلح حدیبیه شامل زنان نمی‌شود.^۲

۱. منابع مختلف هرکدام بخشی از مفاد صلح حدیبیه را آورده‌اند. برای اطلاع از این مفاد، رک: ابن‌ابی‌شبیة، المصنف، ۳۸۳: ۷ و ۳۸۵-۳۸۶؛ ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۱۷-۳۱۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۴۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۹: ۱۱۸؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۲۸۲؛ مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۲۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۹: ۱۱۸؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۱: ۱۷۵؛ ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۳۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۳۳۴ و ۳۵۲ و ۳۶۲ و ۳۷۲ و ۳۲۸.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۰۹؛ ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۲۵-۳۲۶.

صلح حُدَیبِیَّه بزرگترین فتح

رسول خدا ﷺ، کاروانِ مسلمانان را برای بازگشت به مدینه، سامان داد. شخصی از مسلمانان گفت: «این پیروزی نبود! از رسیدن به کعبه و قربانی کردن منع شدیم». رسول خدا ﷺ که به ۲ نفر از مؤمنان که به سوی مکه رفته بودند دستور بازگشت داده بود، با شنیدن این سخن فرمود: «عجب سخن بدی! این بزرگترین فتح برای ما بود. مشرکان در حقیقت از بیمِ قدرتِ شما پیشنهاد صلح دادند. آنان چاره را از شما طلب کرده و برای این که در امان باشند، به شما نزدیک شدند. زیرا قدرت ایمان شما را دیدند. خداوند شما را بر ایشان پیروز گرداند و به سلامت شما را به خانه‌هایتان بازگرداند و این بزرگترین فتح برای شماست. آیا احد را فراموش کرده‌اید که گریزان از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید، در حالی که من شما را صدا می‌زدم؟ آیا احزاب را فراموش کرده‌اید؟» «هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند و آنگاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی [نابجا] می‌بردید».^۱ مسلمانان گفتند: «خدا و رسولش راست می‌گویند، این بزرگترین فتح است. به خداوند قسم! ای پیامبر ما، به آنچه تو اندیشیدی، فکر نکردیم. حقا که تو، از ما به خواست خدا و مسائل عالم عالم‌تری».^۲

نتایج صلح

از نتایج صلح حُدَیبِیَّه این بود:

– آشکار نمودن اسلام در مکه آزاد شد و هر کس که می‌خواست، می‌توانست بدون واهمه و نگرانی از آزار مشرکان، اسلام بیاورد. مسلمانان از تمام فشارهای جسمی و روانی خلاصی یافتند و حتی کسی حق تمسخر ایشان را نیز نداشت.

اگر پیامبر ﷺ راه جنگ را برگزیده بود، آسیب فراوانی به مسلمانان مستضعف مکه می‌رسید. چرا که مشرکان فشار را بر ایشان دو چندان می‌کردند و حتی ممکن بود تعدادی از آنها را به قتل برسانند. از طرف دیگر، این گروه از مسلمانان چون مجبور به

۱. ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾ (احزاب: ۱۰).

۲. بیهقی، دلائل النبوة، ۴: ۱۶۰؛ ابن سید الناس، عیون الأثر، ۲: ۱۲۵؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۲: ۳۹۷.

تقیه و پنهان کاری در مکه بودند، امکان شناسایی آنها در جنگ با مشرکان وجود نداشت و از آن بدتر این که، شاید مجبور می شدند به جنگ هم کیشان خود بیایند و در کنار مشرکان با مسلمانان بجنگند که در این صورت شمار کشته های مسلمانان دو چندان می شد. لذا صلح حُدَیبِیّه، سبب حفظ جان های بسیاری شد. صلحی که به دست خود قریشیان، به سرانجام رسید و بار دیگر، خداوند بزرگی و عظمت خود را به ایشان ثابت نمود.

- این عهدنامه سبب شد که مسلمانان بدون نگرانی از قریش، به تبلیغ اسلام در دیگر مناطق و قبایل شبه جزیره پردازند. از این جهت، گستره اسلام از مدینه و مناطق مجاورش فراتر رفته و وسعت بیشتری به لحاظ جغرافیایی و تعداد قبایل پیدا کرد. این امر، موجب انزوای قریش و محدود شدن آنها به شهر مکه شد. مکه ای که در آن، اسلام به پشتوانه صلحنامه، روز به روز گسترش بیشتری در آن می یافت.

- در سایه این صلح، پیامبرﷺ توانست معضل یهودیان خیبر را برطرف کند. آنها در مرکز جامعه اسلامی با قبایل مختلف، سعی در تضعیف اسلام داشتند. این امر حتی گاهی با اعلام رسمی دشمنی نیز همراه بود. اینان تا جایی پیش رفتند که توانستند ۱۰۰۰۰ جنگجو را برای از بین بردن اسلام بسیج سازند و پیامبرﷺ در سایه امنیت حاصل از صلح حُدَیبِیّه، توانست با ۱۴۰۰ نفر، به مصاف یهودیان خیبر برود.

نامه به پادشاهان

در سال ششم یا هفتم بعد از هجرت،^۱ پیامبرﷺ، ۶ تن از پادشاهان بزرگ جهان را به قبول اسلام دعوت کرد. این پادشاهان عبارت بودند از: نجاشی پادشاه حبشه، قیصر یا هرقل، پادشاه روم، خسرو پرویز، حاکم فارس و مدائن، مقوقس، حاکم اسکندریه، حارث، والی

۱. در باب اختلاف در سال این اتفاق، رک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۲۸۵؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۲۸۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۲۸۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۷: ۲۵۷ و ۴۵: ۴۳۰؛ ابن اثیر، أمد الغابة، ۲: ۲۱۰؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۶۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۳۸۲.

منطقه شام، ثُمَامَةُ بنِ أَثَال و هُوَذَةُ بنِ عَلِي حَنَفِي، پادشاهان یَمَامَه.

در اواخر ذی الحجه یا اوایل محرم بود^۱ که ۶ نفر از مسلمانان انتخاب شدند و برای اجرای این مأموریت، با هم از مدینه خارج شدند. اسامی فرستادگان برای رساندن نامه‌ها چنین بود: عَمْرُو بنِ أُمَيَّة صَمَرِي، به نجاشی، دَحِيَّة بنِ خَلِيفَه كَلْبِي، به قیصر، عبد الله بنِ حُذافه سَهْمِي، به کسری، حاطب ابن ابی بلتعَه لَحْمِي، به مقوقس، شجاع بن وهب اسدی، به حارث، سَلِيط بن عمرو عامری، به ثُمَامه و هُوَذَه.^۲

نامه پیامبر به خسرو پرویز

پیامبر نامه‌ای به خسرو پرویز، پادشاه ایران فرستاد. متن نامه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرستاده خدا به خسرو بزرگ ایران؛

سلام بر کسی که راهنمایی را پیروی کند و به خدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز خدای یگانه نیست و این که من فرستاده او به همه مردم هستم، تا هر که را زنده باشد بیم دهد و گفتار بر کافران واجب آید، پس اسلام آور تا سالم بمانی و اگر سرباز زدی همانا گناهان مجوس بر تو است.^۳

پادشاه ایران به فرستاده پیامبر ﷺ اجازه ورود داد. هنگامی که وارد شد، دستور داد تا نامه را از وی بگیرند، اما فرستاده مانع شد و گفت: «باید همان طور که پیامبر به من دستور داده، نامه را به دست خودت بدهم». سپس پیش آمد و خود پادشاه، نامه را از او گرفت و به ملازمانش داد تا برای او بخوانند. از آنجا که نامه با اسم پیامبر ﷺ شروع شده بود و نه نام او، بسیار خشمگین شد و نامه را پاره کرد و فریاد کشید: «برای من این گونه می نویسد، در حالی که او بنده من است؟!». آنگاه فرستاده را اخراج کرد. فرستاده، نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را بازگو کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «او

۱. طبری، تاریخ الأمم والملوك، ۲: ۲۸۸؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۲: ۲۹.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۰۷؛ طبری، تاریخ الأمم والملوك، ۲: ۲۸۹؛ حلبی، السيرة الحلیة، ۳: ۲۴۱.

۳. طبری، تاریخ الأمم والملوك، ۲: ۶۵۴.

پادشاهی خود را پاره پاره کرد».^۱

پادشاه ایران به والی یمن، باذان^۲ نامه‌ای نوشت و از وی خواست که نزد رسول خدا ﷺ برود و او را وادار به توبه کند و اگر نپذیرفت، سر او را برایش بفرستد. باذان، مسئول مالی خود را که امین او بود، همراه یک نفر دیگر، با نامه خسرو پرویز نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و نوشت که همراه ایشان به نزد پادشاه ایران برود. آن دو، پیام را به رسول خدا ﷺ رساندند. ایشان فرمود که فردا جواب آنها را خواهد داد. همان شب به پیامبر ﷺ وحی شد که خسرو پرویز به دست فرزندش کشته شده است. فردای آن روز پیامبر ﷺ به ایشان خبر داد که: «خدای من، خدای شما را کشته است». آن دو فرستاده بازگشتند و پیام را به باذان رساندند. او گفت: «پادشاهان این گونه سخن نمی‌گویند و در نظر من او فرستاده خداست. باید منتظر ماند و دید که آیا خبری که گفته است، حقیقت دارد یا نه».

چندی نگذشت که نامه شیرویه به باذان رسید که در آن خبر قتل پدرش را اعلام کرده و نوشته بود: «آن کسی را که قرار بود دستگیر کنی، مهلت بده و آزاری به او نرسان، تا دستور من به تو برسد». در این هنگام، باذان و ایرانیان در یمن اسلام آوردند و خبر مسلمان شدن خود را برای رسول خدا ﷺ فرستادند.^۳

هنگامی که قریشیان، واکنش پادشاه ایران به نامه پیامبر ﷺ را شنیدند و فهمیدند که وی چه دستوراتی را در مورد پیامبر ﷺ به باذان داده است، بسیار خوشحال شدند و گفتند: «پادشاه پادشاهان، خسرو پرویز، بر او غضب کرده و این برای نابودی محمد کافی است!». اما وقتی خبر قتل شاه ایران و اسلام آوردن باذان و سایر ایرانیان یمن را شنیدند، امیدشان ناامید شد و بسیار اندوهگین شدند.^۴

۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۶۹؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۳: ۲۸۳.

۲. در این دوره، یمن تحت حکومت پادشاه ساسانی بود و فرماندار این بخش نیز ایرانی بود. جمعیتی از ایرانیان در این دوره در یمن ساکن بوده‌اند.

۳. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۶۵۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۳۰۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۳۹۱.

۴. ابن أبي شیبة، المصنف، ۴: ۳۳۸-۳۳۷؛ فسوی، المعرفة والتاریخ، ۳: ۲۶۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۳۸۰ و ۳۸۲.

نامه پیامبر به قیصر روم

پیامبر نامه‌ای نیز به قیصر، پادشاه روم فرستاد. متن نامه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرزند عبدالله و فرستاده خدا به قیصر، بزرگ روم
سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. اما بعد، من تو را به اسلام دعوت می‌کنم.
اسلام بیاور تا از عذاب آخرت در امان باشی و خداوند پاداش تو را دو برابر قرار دهد.
اگر ایمان نیاوری، خداوند گناه دهقانان را بر گردن تو نهد و «بیاورد بر سر سخنی که
میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او
نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر [از این
پیشنهاد] اعراض کردند، بگویند: شاهد باشید که ما مسلمانییم [نه شما]».^۱

قیصر بر خلاف خسرو پرویز، دحیه کلبی، فرستاده رسول خدا ﷺ را بسیار تکریم کرد. او
در پاسخ پیامبر ﷺ نامه‌ای با لحنی بسیار مؤدبانه نوشت و همراه هدایایی برای رسول خدا ﷺ
فرستاد. قیصر، نامه پیامبر ﷺ را در پارچه‌ای از دیباج و حریر پیچید و در صندوقچه‌ای نهاد.
هنگامی که نامه وی به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان فرمودند: «پادشاهی‌شان تا وقتی که آن نامه
نزدشان باشد، باقی خواهد ماند».^۲

نامه پیامبر به مقوقس حاکم اسکندریه

متن نامه پیامبر به حاکم اسکندریه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرزند عبدالله، به مقوقس بزرگ قبطیان
سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. اما بعد، من تو را به اسلام دعوت می‌کنم،

۱. ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۶۴). ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۶۵.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۶۸-۶۷؛ همچنین، رک: سهیلی، الروض الأنف، ۴: ۱۹۶-۱۹۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۱: ۳۵۴.

اسلام بیاور تا از عذاب الاهی در امان باشی و خداوند پاداش تو را دو چندان دهد و اگر قبول نکنی، گناه تمام قبطیان بر عهده تو خواهد بود. «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]».^۱

مقوقس، کاتبی را فراخواند و به زبان عربی برای پیامبر ﷺ نامه‌ای نوشت و آن را همراه هدایایی^۲ برای ایشان ارسال نمود.^۳

فتح خیبر

صلح حُدَیبِیّه موجب شد مسلمانان به عنوان قدرتی بزرگ در منطقه مطرح شوند. چرا که جنگ‌ها و شکست‌های مکرر قریش، قوای جنگی و روحی ایشان را تحلیل برده و آنها را در مقابل قدرت مسلمانان وادار به صلح کرده بود. در سایه این صلح، پیامبر ﷺ توانست دعوت خود را جهانی سازد و به پادشاهان مناطق مختلف، نامه‌هایی را با لحنی محکم و استوار ارسال کند.

پس از صلح با مشرکان، قدرتی یکپارچه و منسجم جز یهودیان خیبر در منطقه باقی نمانده بود. یهودیانی که می‌توانستند بیش از ۱۰ هزار جنگجو را سامان دهند و با تکیه بر قدرت اقتصادی، درّهای مستحکم و ذخیره آذوقه، تا چندین ماه مقاومتی خلل ناپذیر در مقابل مسلمانان داشته باشند. توان بالقوه نظامی و اقتصادی یهودیان، نسبت به مسلمانان برتری داشت.

۱. ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۶۴). ابن‌سیدالناس، عیون الاثر، ۲: ۳۳۲.

۲. چهار کنیز که یکی از آنها «ماریه» نام داشت (او بعدها همسر رسول خدا ﷺ و مادر ابراهیم فرزند ایشان شد)، یک غلام و ۲ مرکب به نام‌های دُلْدُل و یَعْفُور و برخی هدایای دیگر (رک: ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۳۷۶ و ۳۸۱-۳۸۰ و ۴: ۸ و ۱۷۰-۱۷۱).

۳. ابن‌جوزی، المنتظم، ۳: ۲۷۴-۲۷۵؛ عسقلانی، الإصابه، ۳: ۵۳۱؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۲: ۳۷.

جایگاه یهودیان، حتی برخی از مسلمانان ساده‌اندیش و برخی اعراب منطقه مانند غطفان را مقهور خود کرده بود. اما وقایع آینده، خلاف پیش‌بینی‌های یهودیان بود.

خیبر، نام منطقه‌ای در ۱۹۰ کیلومتری مدینه است که در آن روزگار در ۳ روز پیموده می‌شد. خیبر، در زبان عبری به معنای دژ مستحکم است و «خیابر» نیز خوانده شده است. این منطقه، از سوی شام در مسیر حج قرار داشت و قلعه‌ها، مزارع و نخل‌های فراوانی در آن بود. فقط در قلعه کتیبه، ۴۰ هزار اصله نخل وجود داشت. ۸ دژ در منطقه خیبر بود: نَطَاة، وَطِیْح، سُلَالِم، کَتِیْبَه، شَقِّ، صَعْب، نَاعِم و قَمُوص.^۱

پیامبر ﷺ در ماه ذی‌الحجه سال ششم هجری از حُدَیبِیّه به مدینه بازگشت. خداوند در سوره فتح که در مسیر مدینه بر ایشان نازل شده بود، نوید پیروزی و غنائم فراوان داده بود: «و خدا به شما غنیمت‌های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست‌های مردم را از شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان نشان‌های باشد و شما را به راه راست هدایت کند».^۲ این بشارت را ناظر به جنگ با یهودیان خیبر دانسته‌اند.^۳

رسول خدا ﷺ ۲۰ روز پس از بازگشت به مدینه، در ماه محرم سال ۷ هـ اصحاب خود را برای حرکت به سمت خیبر فراخواند. تمام کسانی که در صلح حُدَیبِیّه با آن حضرت همراه بودند، با جدیت تمام امر آن حضرت را اجابت کردند. کسانی که از آمدن به حُدَیبِیّه امتناع ورزیده بودند نیز به طمع غنیمت با آن حضرت همراه شدند. ولی پیامبر ﷺ فرمود: «کسانی که فقط در طلب جهادند با من همراه شوند، اما آنان که طمع غنیمت دارند، خارج نشوند!». سپس دستور داد که این مطلب را به اطلاع همگان برسانند.^۴

1. Vaglieri, "Khaybar," *EP* 4: 1137-43.

۲. ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (فتح: ۲۰).

۳. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۱۵ و ۱۵۳-۱۵۲؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۲: ۴۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱: ۲۱.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۳۴؛ حلبی، السيرة الحلیة، ۳: ۳۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۱۵.

پیامبر ﷺ قبل از خروج، برای خود جانشینی در مدینه قرار داد. در گزارش‌های تاریخی، اختلاف هست و نام ۳ نفر از اصحاب به عنوان جانشین پیامبر ﷺ ذکر شده است:^۱ نُمَیْلَةُ بن عبد الله لیشی^۲، سُبَاع بن عُرْطَفَه^۳ و ابوذر^۴.

هنگامی که پیامبر ﷺ برای جنگ با اهالی خیبر، آماده خروج از مدینه شد، یهودیان مدینه که با آن حضرت پیمان داشتند، برآشفتنند. چرا که می‌دانستند اگر پیامبر ﷺ به خیبر برسد، سرنوشت خیبریان نیز چون یهودیان بنی قَینِقاع، بنی نَضیر و بنی قُرَیظَه خواهد بود.^۵

یهودیان خیبر هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند که رسول خدا ﷺ قصد حمله به آنها را داشته باشد. چرا که توان نظامی ایشان از جهت دژها، سلاح و جنگجویان بسیار بیش از توان نظامی مسلمانان بود. یهودیان باقی مانده در مدینه خطاب به مسلمانان می‌گفتند: «به خدا که محکم‌تر از خیبر در مقابل شما نیست! اگر خیبر، دژها و جنگجویانش را ببینید، از راهی که آمده‌اید باز خواهید گشت. قلعه‌هایی بلند در پناه کوه‌ها با آبی که همیشه در آنها جاری است. در خیبر، هزار زره‌پوشی هستند که قبیله‌های اُسد و غَطَفان با آنها اعراب را از خود دفع می‌کردند، حال شما قصد فتح خیبر را دارید؟»^۶.

مسلمانان به سمت خیبر حرکت کردند و شبانه به نزدیکی قلعه‌های یهودیان در سوق خیبر رسیدند. یهودیان از حرکت مسلمانان مطلع شده بودند، ولی نمی‌دانستند که سپاه پیامبر ﷺ در نزدیکی ایشان مستقر شده است. آنها در شیوه دفاع از خود اختلاف داشتند و تصمیم گرفتند در آن شب اقدامی نکنند. صبح زود، یهودیان ترسان و نگران با وسایل کشاورزی از قلعه خارج

۱. ممکن است منشأ این اختلاف، تعدد غزوات بوده که موجب اشتباه و جابجایی اسامی افراد در ذهن ناقلان شده است. همچنین تأثیرگذاری سیاست و تعصب‌های قبیله‌ای و مصلحت‌های فردی و جناحی را نیز نباید از ذهن دور داشت.

۲. حلبی، السیرة الحلیبة، ۳: ۳۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۱۵.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۶۳۶؛ بخاری، التاریخ الصغیر، ۱: ۴۳؛ عسقلانی، الإصابة، ۲: ۱۳.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۳۷.

۵. همان، ۲: ۶۳۴-۶۳۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۷: ۳۴۳.

۶. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۳۷.

شدند که ناگهان پیامبر ﷺ و سپاهیان اسلام را دیدند و هراسان به سمت قلعه‌های خود فرار کردند.^۱

هنگامی که پیامبر ﷺ قصد حمله کرد، حضرت علیؓ را پیش قراول لشکر قرار داد و فرمود: «هر کس از یهودیان میان نخل‌ها رود در امان خواهد بود». هنگامی که پیامبر این سخن را فرمود، علیؓ نیز آن را تکرار کرد، پیامبر ﷺ دید که جبرئیلؑ تبسم می‌کند، فرمود: «چرا تبسم می‌کنی؟». گفت: «چون او را دوست دارم». پیامبر ﷺ به علیؓ فرمود: «جبرئیل تو را دوست می‌دارد!». علیؓ گفت: «آیا شنیدم که جبرئیل مرا دوست دارد؟». پیامبر ﷺ فرمود: «بله! او و کسی که بهتر از جبرئیل است: خدای عزوجل!».^۲

پیامبر ﷺ به مسلمانان اذن جنگ داد و آنها را به صبر سفارش نمود. اولین قلعه‌ای که محاصره شد، دژ «ناعم» بود. شدت حملات خبیریان چنان بود که برخی از اصحاب نیز، برای مراقبت از رسول خدا ﷺ سپر گرفته بودند. در حالی که ایشان، کلاه‌خود برسر، ۲ زره بر تن و نیزه و سپر در دست داشت.^۳

در منابع تاریخی، ماجرای درباره بنده‌ای حبشی که برای یهودیان خیبر چوپانی می‌کرد، نقل شده است. مضمون این گزارش چنین است که این برده، وقتی که دید، یهودیان مهای جنگ می‌شوند، گفت: «برای چه کاری مهای می‌شوید؟». گفتند: «برای جنگ با مردی که خود را پیامبر می‌خواند، می‌رویم». محبت پیامبر ﷺ در دل او افتاد. به بهانه چرای گوسفندان، از خیبر خارج شد و با گله خود به محل اردوگاه مسلمانان و محضر رسول خدا ﷺ رسید. پیامبر ﷺ با وی گفتگو کرد. او به پیامبر ﷺ گفت: «تو چه می‌گویی و به چه چیزی دعوت می‌کنی؟». فرمود: «تو را به اسلام دعوت می‌کنم، تا به یگانگی خداوند و به این که من فرستاده او هستم، شهادت دهی و جز خدا را نپرستی». آن بنده گفت: «اگر این کارها را انجام دهم و به خدا ایمان بیاورم، چه نصیب من می‌شود؟». پیامبر فرمود: «اگر ایمان بیاوری،

۱. همان، ۲: ۴۶۲-۴۴۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۰۶؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۱۸.

۲. ابن اثیر، أمد الغابة، ۲: ۴۲۷.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۴۹؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴: ۴۸؛ حلبی، السيرة المحلیة، ۳: ۳۴-۳۵.

بهشت پاداش تو است».

آن بنده، مسلمان شد و گفت: «ای رسول خدا! من فردی سیاه چهره هستم و هیچ مالی ندارم. اگر در جنگ با اهل خیبر کشته شوم، به بهشت می‌روم؟». پیامبرﷺ فرمود: «آری!». گفت: «این گوسفندان نزد من امانت است، با آن چه کنم؟». پیامبرﷺ فرمود: «آنها را از اردوگاه بیرون ببر و در دشت رها کن، که خداوند امانت تو را ادا خواهد کرد!». آن بنده متعجب از کلام پیامبرﷺ، این کار را انجام داد و گوسفندان، بی آن که چوپانی داشته باشند، در کنار هم به حرکت درآمدند و هر یک به منزل صاحب خود رفتند. چندی نگذشت که آن برده تازه مسلمان، در اثر اصابت تیری، به شهادت رسید. مسلمانان پیکر او را به اردوگاه بردند و در خیمه رسول خداﷺ قرار دادند. هنگامی که پیامبرﷺ او را دید، فرمود: «این رفیق شما، چه نیکو اسلام آورد! او را می‌بینم در حالی که نزد همسران بهشتی خویش است».^۱

حدود ۱۴ هزار نفر در دژهای خیبر پناه گرفته بودند و قلعه‌های یهودیان، هر یک پس از دیگری توسط مسلمانان فتح می‌شد. مستحکم‌ترین و پرمدافع‌ترین این دژها، قلعه «قَمُوص» بود.^۲ یهودیان دیگر نیز که از فتح قلعه‌های نَطَاة و شَقْ گریخته بودند، به این قلعه پناه برده بودند. وسعت این دژ چنان بود که چندین هزار نخل را در خود جای داده بود.^۳

پیامبرﷺ، نخست ابوبکر را برای فتح این قلعه فرستاد اما او نتوانست قلعه را فتح کند. ایشان روز بعد عمر را برای این مأموریت فرستاد، که او نیز ناکام ماند.^۴ یهودیان در این دوروز بر مسلمانان غلبه داشتند.^۵ هنگامی که عمر و یارانش عقب‌نشینی کردند، یکدیگر را به ترسو بودن متهم

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۴۹-۶۵۰؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۴۴-۳۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۲: ۱۳۶.

۲. طبرسی، إعلام الوری، ۹۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۲۱.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۷۰؛ أبو داود، سنن أبي داود، ۳: ۱۶۱.

۴. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۵: ۳۵۸؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۰۰؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۱۲۱؛ خوارزمی، المناقب، ۱۰۳؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۱۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۲۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۳ و ۳۹: ۱۰.

۵. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۲۴.

می‌کردند.^۱ در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود: «فردا کسی را به معرکه می‌فرستم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می‌دارند». روز بعد، در حالی که همگان از جمله ابوبکر و عمر دوست داشتند آن شخص مورد نظر پیامبر باشند، پیامبر، پرچم را خواست و پس از این که مردم را نصیحت کرد، فرمود: «علی کجاست؟». گفتند: «چشم درد دارد». فرمود: «بگویند نزد من آید!».^۲

علیؑ، با این که در مدینه چشم‌درد شدیدی داشت، از همراهی با پیامبر بازمانده بود و با سختی فراوان خود را به خیبر رسانده بود.^۳ هنگامی که علیؑ به محضر رسول خدا ﷺ آمد، ایشان فرمود: «تو را چه شده؟». گفت: «آن چنان چشم دردی دارم که مقابل خود را نمی‌بینم!». پیامبر ﷺ فرمود: «نزد من بیا!». رسول خدا ﷺ، سر ایشان را در آغوش گرفت و لب بر چشمانش نهاد. چشمان علیؑ شفا یافت، آن گونه که از درد اثری نماند و تا پایان عمر نیز، هرگز دردی در چشم خویش نیافت. پیامبر ﷺ برایش دعا کرد و پرچم را به ایشان سپرد و فرمود: «به جنگ آنان برو و باز نگرد، تا خداوند فتح را بر دستان تو محقق سازد. با آنان بجنگ تا به یگانگی خداوند و بنده و فرستاده بودن محمّد اقرار کنند، که اگر چنین کنند، جان و مالشان در امان خواهد بود و حسابشان با خداست».^۴

علیؑ با شتاب به سمت خیبر حرکت کرد و چند تن از مسلمانان نیز به دنبال او رفتند. علیؑ، در پایین دیوار دژ ایستاد. یهودیان برای جنگ، از قلعه خارج شده و به میدان نبرد آمدند. اولین نفر از یهودیان که به میدان آمد، حارث برادر مَرَحَب بود که پیاده به سمت مسلمانان حرکت کرد. وی چنان به شجاعت و جنگاوری معروف بود که مسلمانان با دیدن وی عقب نشستند اما علیؑ ایستاد و با وی درگیر شد. پس از مبارزه‌ای کوتاه، علیؑ او را به قتل رساند. یاران حارث فرار کرده و به قلعه بازگشتند و دروازه قلعه را بستند. مسلمانان نیز به

۱. ابن‌ابی‌شیبۀ، المصنف، ۷: ۳۹۳-۳۹۴.

۲. بیهقی، دلائل النبوة، ۴: ۲۰۵؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۱۲۶.

۳. بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۱۷۱؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۲: ۴۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۲۴.

۴. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۲۵؛ همچنین، نک: ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۲: ۳۳۴-۳۳۵؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۱۵۷.

مواضع خود بازگشتند.^۱

چندی نگذشت که مَرَحَب از قلعه خارج شد. او رجز می خواند و می گفت: «خیبر می داند که من مرحب هستم و همیشه سلاح در دست بوده و شجاعی کارآزموده‌ام. هنگامی که شیرانِ غَرّان مرا ببینند، از غَرش می افتند!». علیؑ برای مبارزه با او به میدان رفت. آن حضرت جامه‌ای سرخ رنگ به تن داشت و رجز می خواند. در مبارزه، مرحب ضربه‌ای به دست علیؑ زد و سپر از دست ایشان افتاد، ایشان با ضربه‌ای بر سر مرحب، او را از پای درآورد. سپس آن حضرت به تنهایی، در آهنین قلعه را از جا کند. آن در به حدی سنگین بود که ۸ نفر جنگاور نیز نمی توانستند آن را از زمین بردارند و بدین ترتیب، خیبر فتح شد.^۲ علیؑ پس از این واقعه، فرمود: «در خیبر را با قدرت جسمانی از جای نکنم، بلکه با قدرتی خدایی چنین کردم».^۳ همچنین آمده است که عمر از علیؑ سؤال کرد: «ای ابوالحسن! تو در حالی آن در سنگین را از جا کندی که ۳ روز بود، غذای چندانی نخورده بودی. آیا با توانی بشری چنین کردی؟» علیؑ پاسخ داد: «نه با توان بشری بلکه با قدرتی الهی و با قلبی مطمئن از یاری خداوند».^۴

قلعه‌های فتح شده در این جنگ به ترتیب: ناعِم، قَمُوص، صَعَب (بزرگترین دژ خیبر از نظر وسعت، فراوانی مال و آذوقه و حیوانات)، شِقْ، نَطَاة و کَتِیبة بوده است. این دژهای شش گانه را پیامبرﷺ فتح نمود، در نهایت نیز ساکنان قلعه‌های وَطِیح و سُلَیْم پس از مدتی که در محاصره مسلمانان مانده بودند، در ماه صفر تسلیم شدند. مدت این محاصره، بین ۱۰ تا ۲۰ روز گزارش شده است. یهودیان خیبر پس از تسلیم، هرچه را از طلا و نقره داشتند

۱. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۵۳-۶۵۴؛ ابن اثیر، الکامل، ۲: ۲۲۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۶.
 ۲. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۵۷؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۳۳۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۱۵۷؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۵: ۳۳۳ و ۳۵۱؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۵: ۱۹۵؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۳۰؛ ابن کثیر، البدایة والنهایة، ۴: ۱۸۵.
 ۳. دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۲: ۵۱.
 ۴. صدوق، الأمالی، ۳۰۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۲۶.

پرداختند و در امان ماندند.^۱

بازگشت مهاجران از حبشه

پیامبر ﷺ قبل از حرکت به سوی خیبر، عمرو بن أمیه ضمری را نزد نجاشی، پادشاه حبشه فرستاده بود تا جعفر و یارانش را به حجاز بازگرداند. نجاشی نیز ایشان را بر وجهی شایسته روانه سفر نمود. غیر از درگذشتگان و کسانی که قبلاً بازگشته بودند، ۱۶ نفر از مهاجران باقی مانده بودند که با هدایای بسیار و به وسیله ۲ کشتی، راهی حجاز شدند.^۲ نجاشی، برادرزاده خود را نیز با جعفر و یارانش همراه کرد.^۳

هنگامی که خیبر فتح شد، جعفر ابن ابی طالب نیز به حجاز رسید. پیامبر ﷺ، ابورافع را برای استقبال وی و یارانش فرستاد.^۴ هنگامی که آن حضرت، جعفر را دید به استقبالش رفت و او را در آغوش گرفت. پیشانی وی را بوسه زد و فرمود: «آیا کدامین واقعه بیش از دیگری شایسته شادمانی است، فتح خیبر یا بازگشت جعفر بن ابی طالب».^۵

چنان که در ماجرای صلح حدیبیه گذشت، پیامبر با قریشیان توافق کرد که سال بعد وارد مکه شود، با این شرط که مسلمانان، سلاحی جز سلاح مسافر و شمشیرهایی در غلاف، همراه خود نداشته باشند و بیش از ۳ روز نیز در مکه اقامت نکنند. حال پس از یک سال از پیمان حدیبیه، پیامبر آهنگ مکه کرده بود تا اعمال عمره را به جای آورد. این عمره، به «عمره القضاء» یا «عمره القضیه» معروف شد.

پیامبر ﷺ روز اول ماه ذی القعدة سال هفتم هجری به سمت مکه حرکت کرد و ابوذر را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد. آن حضرت به یاران خود دستور داد که آماده سفر

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۲۲؛ همچنین، نک: مرتضی العالمی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ۱۷: ۷۰.
۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۵۹؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۲۰۸-۲۰۹ و ۴: ۳۴۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۳: ۲۱.
۳. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۳: ۷۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۱: ۴۱۵.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۹: ۱۳۳.
۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۵۹؛ ابن ابی شیبة، المصنف، ۷: ۳۵۱؛ طبری آملی، المسترشد، ۳۳۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۸: ۴۱۳ و ۲۳: ۲۱ و ۳۹: ۲۰۷ و ۸۸: ۲۰۶ و ۲۰۸ و ۲۱۱.

شوند و همه همراهان در حُدَیبِیّه نیز در کاروان باشند. این سفر با حدود ۲۰۰۰ نفر آغاز شد.^۱ جعفر بن ابی طالب از جمله کسانی بود که در حُدَیبِیّه حضور نداشت و اکنون در عمره القضا همراه پیامبر ﷺ بود، زیرا در زمان صلح حُدَیبِیّه در حبشه به سر می برد.

مردی از اعراب مدینه به پیامبر ﷺ گفت: «ای رسول خدا! به خدا ما توشه ای نداریم و کسی نیست که ما را اطعام کند». پیامبر دستور داد که مسلمانان در این سفر اتفاق کنند، صدقه دهند و از اطعام یکدیگر بخل نورزند. برخی گفتند: «ای پیامبر! چه چیز اتفاق کنیم که ما چیزی همراه نداریم!» پیامبر فرمود: «هر چه بود اتفاق کنید، حتی مستی خرما».^۲

پیامبر ﷺ در این عمره ۶۰ یا ۷۰ قربانی همراه داشت^۳ که همه را علامت گذاری کرده بودند تا کسی به آنان طمع نکند. آن حضرت، ناجیه بن جُنْدَب و ۴ نفر از قبیله اسلم را بر این شترها مسئول قرار داده بود.^۴ همراه کاروان، آلات جنگی از جمله شمشیر، نیزه و سپر حمل می شد و مسئولیت آن بر عهده بشیر بن سعد بود. همچنین ۱۰۰ اسب در کاروان وجود داشت که محمد بن مسلمّه مسئول آنها بود.^۵

مسلمانان محرم شدند و هنگامی که به ذی الحلیفه رسیدند، اسبها را به پیش فرستادند. برخی در این هنگام گفتند: «ای رسول خدا! قریشیان شرط کردند که جز با سلاح مسافر و شمشیرهای در غلاف وارد مکه نشوی، حال آن که شما سلاح جنگی همراه کاروان نموده اید!». ایشان فرمود: «با این سلاحها وارد حرم نخواهیم شد، بلکه اینها را در جایی نزدیک و در دسترس قرار خواهیم داد تا اگر گزندی از این قوم به ما رسید، لوازم جنگی در دسترس باشد».^۶

محمد بن مسلمّه همراه عده ای برای بررسی اوضاع، جلوتر از کاروان حرکت می کردند. هنگامی که وی با سواران همراهش به منطقه مَرّ الظَّهْران رسیدند، با چند تن از قریشیان مواجه

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۳۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۲۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۴۶.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۳۲؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۸۹.

۳. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۳۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۲۱؛ ابن اثیر، الكامل، ۲: ۱۵۴.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۳۲.

۵. همان، ۲: ۷۳۳.

۶. همان، ۲: ۷۳۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۹۰؛ حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۶۲.

شدند. آنها وقتی که تسلیحات همراه مسلمانان را دیدند، به سرعت خود را به مکه رساندند و به سران قریش خبر دادند. بزرگان قریش سخت برآشفته شدند و گفتند: «ما پیمان صلح را زیر پا نهاده‌ایم و به مفاد آن پایبندیم، حال چه شده که محمد قصد حمله به ما را دارد؟». آنها مکرزبن حفص را با تنی چند نزد پیامبر ﷺ فرستادند. ایشان رسول خدا ﷺ را در منطقه یأجج ملاقات کردند و گفتند: «به خدا سوگند ای محمد! تو هرگز در کودکی و بزرگسالی به خیانت شناخته نشدی، آیا می‌خواهی با سلاح وارد حرم شوی و بر خویشان خود یورش ببری، در حالی که قبول کردی که تنها با سلاح مسافر و شمشیرهای در غلاف وارد شوی؟». پیامبر ﷺ فرمود: «با سلاح وارد حرم نخواهیم شد». مکرز گفت: «این همان چیزی است که به آن شناخته می‌شوی، نیکی و وفای به عهد!». سپس مکرز و همراهانش به سرعت راهی مکه شده و به قریشیان گفتند: «محمد هرگز با سلاح وارد حرم نخواهد شد و به عهده‌ی که با شما بسته‌اید پایبند خواهد ماند».^۱

قریشیان که کینه رسول خدا ﷺ را به دل داشتند، با نزدیک شدن پیامبر ﷺ به مکه، از شهر خارج شدند تا طواف ایشان را نبینند.^۲ پیامبر ﷺ، صبح روز چهارم ذی‌الحجه^۳ سوار بر شتر خود، در حالی که ابن‌رَوَاحه زمام شتر را در دست داشت و اصحاب، دور ایشان، شمشیر حمایل داشته و لَبِیک‌گویان حلقه زده بودند، از دره ثَنِيَّةِ الْكَدَاء که در منطقه حَجُّون قرار داشت، وارد مکه شدند. رسول خدا ﷺ، ۲۰۰ نفر از مسلمانان را با اسلحه و آلات جنگی در منطقه یأجج^۴ مستقر کرد و پس از انجام اعمال عمره، ۲۰۰ نفر دیگر جای گروه اول را گرفتند تا آنها بتوانند اعمال خود را به جای آورند. اوس بن خُولی فرمانده آن ۲۰۰ نفر بود.^۵

برخی از مشرکان که نظاره‌گر طواف پیامبر ﷺ و مسلمانان بودند، گفتند: «تب

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۳۴؛ ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۶۳؛ حلبی، السيرة الحلیية، ۳: ۶۲.

۲. دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۲: ۶۲.

۳. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۹۱.

۴. منطقه‌ای در نزدیکی مکه (حموی، معجم البلدان، ۵: ۴۲۴).

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۳۵؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۲۱ و ۳: ۵۴۲؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۱۹۴.

یثرب،^۱ مهاجران را ضعیف ساخته است». پیامبر ﷺ از طریق وحی، از گفته آنان باخبر شد و فرمود: «رحمت بر کسی که قدرت خویش را به مشرکان نشان دهد!». ایشان به یاران خود امر کرد که سه دور از طواف را با گام‌های سریع انجام دهند تا مشرکان قدرت جسمی مسلمانان را ببینند. در این هنگام، مشرکان گفتند: «اینان کسانی هستند که گمان بردید تب آنان را از پای درآورده؟! آنها بسیار سریعند».^۲

پیامبر ﷺ و یارانش ۳ روز در مکه ماندند. پس از آن، حُوَیْبِ بْنِ عَبْدِ الْعَزْزِ و سهیل بن عمرو نزد رسول خدا ﷺ آمده و از او خواستند که طبق صلح‌نامه، وی و یارانش مکه را ترک کنند. پیامبر و یارانش نیز از مکه خارج شدند.^۳

جنگ مُوْتَه

رسول خدا ﷺ در سال ۸ هـ نامه‌ای را از طریق حارث بن عُمریر آزادی برای پادشاه بصری^۴ ارسال نمود. حارث در میانه راه، در روستای مُوْتَه، از روستاهای منطقه بَلَقَاء در شام، توسط حاکم آن منطقه که از سوی پادشاه روم منصوب شده بود، متوقف شد و پس از این که معلوم شد فرستاده پیامبر است، به دستور حاکم منطقه کشته شد.^۵ این خبر، به اطلاع رسول خدا ﷺ رسید. به دستور ایشان، سپاهی بالغ بر ۳ هزار نفر جمع شدند. آن حضرت، جعفر بن ابی طالب را به فرماندهی آنها انتخاب کرد.^۶

رسول خدا ﷺ لشکر اسلام را تا ثَنِيَّة الْوُدَاع بدرقه کرد و خطاب به آنها فرمود: «با نام خدا حرکت

۱. شهر یثرب (مدینه) پیش از هجرت رسول خدا ﷺ، به کثرت بیماری‌های واگیردار (مانند وباء) و همچنین تب مشهور بوده است. در برخی گزارش‌ها، همچون این مورد، از این تب یاد شده است (نک: سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۵۹-۵۲).

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۷۱؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۴: ۴۲۳؛ مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ۲: ۹۲۳.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۳۷۲.

۴. شهری است در سوریه کنونی، و در شمال حجاز و جنوب شام قرار گرفته است (حموی، معجم البلدان، ۱: ۴۴۱).

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۵۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۹۷؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۴: ۲۳۰.

۶. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۶۵؛ طبرسی، إعلام الوری، ۲۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۱: ۲۰۵.

کنید و با دشمن خدا و دشمن خودتان در شام بجنگید. در آنجا افرادی را می بینید که در صومعه‌ها به عبادت مشغولند، متعرض آنها نشوید ... و هرگز زنان و کودکان و سالخورده‌گان را نکشید و نخل‌ها را به آتش نکشید و درخت‌ها را قطع نکنید و خانه‌ها را ویران نکنید».^۱

مسلمانان از مدینه خارج شدند تا به منطقه وادی القُری رسیدند. در این هنگام، حاکم منطقه یعنی شُرَحِبیل بن عمرو و عَسَّانی، از حرکت مسلمانان آگاه شد. او سپاهی را به فرماندهی برادرش سَدُوس به جنگ مسلمانان فرستاد. سَدُوس در جنگ کشته شد و شُرَحِبیل برادر دیگرش وَبَر بن عمرو را به مقابله فرستاد. او ترسید و به قلعه‌ای پناه برد و مسلمانان پیشروی کردند تا در منطقه مَعان که از سرزمین‌های شام بود، اردو زدند.^۲

از سوی دیگر، هم‌پیمانان حاکم منطقه به سوی منطقه مَشَارَف حرکت کردند.^۳ مسلمانان پس از آن که متوجه کثرت لشکریان دشمن شدند، در مَعان اقامت کردند تا چاره‌ای بیندیشند. برخی گفتند که: «نامه‌ای به رسول خدا بفرستیم و او را از تعداد کفار آگاه کنیم تا نیروی کمکی بفرستد یا فرمان دیگری دهد».^۴ اما عبدالله بن زَوَاحَه مردم را دلداری داد و گفت: «به خدا قسم، آن چیزی که از آن کراهت دارید، همان چیزی است که برای آن خارج شده و در طلب آن هستیم و آن شهادت است. ما با تکیه بر کثرت افراد و سلاح نمی‌جنگیم، بلکه با قدرت ایمانی که خداوند ما را بدان مفتخر کرده است، می‌جنگیم. به سوی دشمن بروید که به یکی از دو خوبی دست می‌یابید. پیروزی یا شهادت».^۵

دو لشکر به هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت. جعفر بن ابی طالب که پرچم سپاه را به دست داشت، شجاعانه می‌جنگید. یکی از افراد سپاه دشمن، دست راست او را قطع کرد. او پرچم را به دست چپ گرفت ولی دست دیگر او را نیز قطع کردند. جعفر، پرچم را با بازوهای

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۵۷-۷۵۸؛ صالحی شامی، سبیل الهدی، ۶: ۱۴۶.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۶۰-۷۵۷.

۳. همان، ۲: ۷۶۰.

۴. طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۲-۱۰۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۱: ۲۰۵.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۶۰؛ همچنین، نک: ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۳۷۵؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۳۳۹-۳۴۰.

خویش به سینه چسبانده بود و در حالی که بدنش پر از زخم شمشیر بود، به شهادت رسید.^۱ فرماندهان سپاه اسلام، یکی پس از دیگری کشته شدند تا این که عبدالله بن رواحه پرچم را به دست گرفت. او نیز پس از مدتی نبرد، به شهادت رسید.^۲ با شهادت او، عملاً مسلمانان شکست خوردند و به هر سو گریختند. مشرکان به تعقیب آنها پرداختند و بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند.

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۸۰؛ واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۶۱؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۳.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۷۹.

از فتح مکه تا رحلت

فتح مکه

بین دو قبیله بنی خُزاعه و بنی نُفثاه دشمنی دیرینه‌ای بود. بنی خُزاعه با توجه به معاهده‌ای که از قدیم با جدّ رسول خدا ﷺ عبدالمطلب ﷺ داشتند، هم‌پیمان پیامبر ﷺ بودند. ولی بنی نُفثاه با مشرکان قریش هم‌پیمان بودند. به همین سبب پس از صلح حُدَیبیّه، درگیری‌ها بین این دو قبیله متوقف شد.^۱

در سال ۸هـ چند ماه پس از جنگ مُؤتّه، در حالی که هنوز دو سال از پیمان صلح نگذشته بود، فردی از بنی خُزاعه با یکی از مردان بنی نُفثاه درگیر شد و او را مجروح کرد. افراد بنی نُفثاه نزد قریشیان آمدند و از آنان برای انتقام از بنی خُزاعه کمک خواستند. بزرگان قریش، بدون مشورت با ابوسفیان، با این تصور که کسی آنان را در تاریکی شب نخواهد شناخت، همراه بنی نُفثاه در منطقه وَتیر، به بنی خُزاعه حمله کردند و افرادی از این قبیله را کشتند. قریش با این اقدام، پیمان صلح را نقض کرد.^۲

رسول خدا ﷺ، صبح روزی که این جنگ اتفاق افتاد، به عایشه فرمود: «برای خُزاعه اتفاقی افتاده است!». عایشه گفت: «ای رسول خدا! آیا قریش جرأت دارد پیمانی که با تو دارد بر هم زند، در حالی که جنگ آنان را از پای درآورده؟». پیامبر ﷺ فرمود: «عهد را به دلیلی که خداوند

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۸۱-۷۸۲.

۲. همان، ۲: ۷۸۲-۷۸۴؛ ابن اثیر، الکامل، ۲: ۲۳۹-۲۴۴.

می خواهد، نقض خواهند کرد». عایشه گفت: «ای رسول خدا! آنچه پیش می آید خیر است؟» پیامبر فرمود: «خیر است».^۱

قریشیان که از کمک کردن به بنی نِفْثَته و نقض پیمان، پشیمان شده بودند و از حمله مسلمانان هراس داشتند، در جلسه ای گرد هم آمدند. در این جلسه، سهیل بن عمرو گفت: «راحت ترین راه برای ما نقض پیمان با بنی نِفْثَته است». شیبّه بن عثمان عبّدری گفت: «تو در اندیشه مصلحت نزدیکان خود هستی!». سهیل گفت: «کدام یک از قریش است که با بنی خُزاعه خویشاوند نباشد؟». شیبّه گفت: «آسان ترین راه برای ما آن است که خون بهای کشتگان خُزاعه را پرداخت کنیم». در این هنگام، قُرَظَة بن عبد عمرو گفت: «به خدا قسم! نه خون بها می دهیم و نه پیمان خود را با بنی نِفْثَته مُلغی می کنیم. چرا که همه ما در نقض پیمان صلح، به یک اندازه مقصریم». ابوسفیان گفت: «این سخن بسیار نابجاست، بهترین راه آن است که نقض پیمان را از اساس انکار کنیم». همه حاضران گفتند: «این بهترین راه است».^۲

ابوسفیان همراه یکی از غلامانش، سواره به سوی مدینه حرکت کرد. قبل از این که او به سوی مدینه برود، پیامبر ﷺ فرمود: «گویی ابوسفیان به مدینه آمده تا صلح نامه را تجدید نماید و مدت آن را تمدید کند، ولی ناکام باز خواهد گشت».^۳

ابوسفیان، پس از ورود به مدینه، به خانه دخترش ام حبیبیه، که همسر پیامبر بود، رفت. هنگامی که خواست بر زیراندازی که گسترده بودند، بنشیند، دخترش آن را جمع کرد. ابوسفیان گفت: «ای دختر! آیا نشستن بر این زیرانداز را از من دریغ می کنی؟ آیا من عیبی دارم؟». ام حبیبیه گفت: «این زیراندازی است که پیامبر بر آن می نشیند. تو مشرک و ناپاک هستی، به همین سبب نمی خواهم بر این زیرانداز بنشینی». ابوسفیان گفت: «دخترم! در غیاب من، گمراه شده ای!». ام حبیبیه گفت: «چنین نیست. بلکه خداوند مرا هدایت کرده است. ولی تو!

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۸۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۷: ۲۶۱.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۸۷-۷۸۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۷: ۲۶۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۰۴.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۸۶-۷۸۷ و ۷۹۱؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۹۵-۳۹۶.

از فتح مکه تا رحلت ۱۶۳

ای پدر! که رهبر و بزرگ قریش هستی! چگونه از وارد شدن در اسلام جا مانده‌ای و سنگی را می‌پرستی که نه می‌بیند و نه می‌شنود؟».

ابوسفیان از منزل دخترش خارج شد و نزد رسول خدا ﷺ در مسجد رفت و گفت: «ای محمد! من در صلح حُدیبیّه غایب بودم، اگر ممکن است با حضور من، عهد را تجدید کن و مدت آن را بیشتر کن!». پیامبر ﷺ فرمود: «آیا برای این آمده‌ای ای ابوسفیان؟»، گفت: «آری!»، فرمود: «آیا از جانب شما اقدامی شده که پیمان صلح را نقض کند؟». ابوسفیان گفت: «پناه بر خدا! ما بر سر آنچه در حُدیبیّه صلح کردیم، هستیم و آن را تغییر نداده‌ایم». پیامبر فرمود: «ما نیز بر همان صلح و مدت آن هستیم و هیچ تغییری در آن نمی‌دهیم». ابوسفیان چند مرتبه گفته خود را تکرار کرد و از رسول خدا ﷺ پاسخی نشنید.^۱

ابوسفیان پس از آن، به سراغ بسیاری از اصحاب پیامبر ﷺ رفت و از آنان درخواست کرد که با پیامبر ﷺ صحبت کنند تا نسبت به تجدید و تمدید صلح نامه متقاعد شود، ولی هیچ یک درخواست او را نپذیرفتند. ابوبکر، عمر، عثمان بن عفان، حضرت علیؓ و سعد بن عبّاده از جمله کسانی هستند که ابوسفیان از ایشان درخواست وساطت نمود.^۲

ابوسفیان وقتی که از وساطت همه افراد مأیوس شد، نزد حضرت فاطمه زهراؓ که امام حسنؓ را در آغوش داشت، رفت و گفت: «ای دختر محمد! می‌توانی به مردم امان دهی؟». آن حضرت نیز خواسته ابوسفیان را نپذیرفت.^۳ ابوسفیان گفت: «به فرزندان حسن بگو که به مردم امان دهد و تا آخر عمر بزرگ ایشان باشد!». فاطمهؓ پاسخ داد: «هیچ کس برخلاف نظر رسول خدا به کسی امان نخواهد داد». ابوسفیان دوباره نزد علیؓ رفت و گفت: «ای علی! اوضاع بر من سخت شده، مرا راهنمایی کن!». آن حضرت پاسخ داد: «به خدا قسم!

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۹۲-۷۹۳؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۸: ۷۹؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۳۲۱.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۹۳؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۳۲۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۰۱-۱۰۲ و ۱۲۶.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۹۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۷: ۲۶۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۰۷.

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۹۶؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۲۶.

چیزی تو را از این وضع نجات نمی‌دهد. اما تو بزرگ بنی‌کنانه^۱ هستی. برو و از طرف خود به مردم اعلام صلح کن و به سرزمین خود برگرد!». ابوسفیان از سر ناچاری به مسجد رفت و فریاد برآورد: «ای مردم! من از جانب مردم خود، به شما اعلام می‌کنم که ما با شما جنگ نداریم و گمان ندارم که در این صورت، کسی از شما به ما حمله کند!». سپس نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: «ای محمد! من بین مردم صلح برقرار کردم». پس از این، ابوسفیان سوار بر مرکب خویش، از مدینه خارج شد.^۲

ابوسفیان مدت زیادی در مدینه مانده بود و غیبت طولانی او سبب شده بود که مشرکان به وی مشکوک شوند. آنان گمان می‌بردند که وی دین خود را تغییر داده و مخفیانه اسلام آورده است. شب هنگام، وقتی که ابوسفیان از سفر بازگشت و نزد هند همسر خود رفت، هند گفت: «آن قدر دیر آمدی که یارانت به تو مشکوک شدند، حال اگر پیروز آمده باشی از این تهمت‌ها خواهی رست». ابوسفیان برای او اتفاقات مدینه را تعریف کرد و گفت: «چاره‌ای جز آنچه علی گفت، نیافتم». هند بر سینه او زد و گفت: «تو بدترین فرستاده یاران خود هستی و خبر خوشی نیاوردی». صبح روز بعد، ابوسفیان به کنار بت‌های اساف و نائله رفت. سر خود را تراشید و برای آنان قربانی کرد. خون قربانی را بر سر بت‌ها کشید و گفت: «هرگز عبادت شما را ترک نخواهم کرد تا وقتی که مانند پدر خود بت‌پرست بمیرم». هنگامی که قریشیان این کار او را دیدند، گفتند: «چه خبری با خود داری؟ آیا با نامه‌ای از محمد آمدی و یا صلح را تجدید و تمدید نموده‌ای؟». ابوسفیان آنچه را در مدینه پیش آمده بود برای مشرکان تعریف کرد. آنها گفتند: «به آنچه که نباید، راضی شدی و کاری کردی که نه ما را در امان می‌دارد و نه تو را. به خدایان سوگند که امان دادن تو بی‌فایده است و کمین نهادن شان برای کشتن تو ساده است و علی هم فقط تو را به بازی گرفته است». ابوسفیان گفت: «راهی جز این نیافتم».^۳

۱. کنانه، نام جد اعلای قریشیان است و بنی‌کنانه بر تمامی قریش اطلاق می‌شود.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۹۴-۷۹۵؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۳۹۷؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۱: ۱۷۷.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۹۵؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۳۹۷؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۱۳۴.

حرکت به سمت مکه

پیامبر ﷺ مدتی پس از بازگشت ابوسفیان، تصمیم گرفت برای غافلگیری مشرکان، مخفیانه به سمت مکه حرکت کند.^۱ آن حضرت به عایشه گفت: «بار سفر ببند و کسی را مطلع نکن!». همچنین فرمود: «پروردگارا، اخبار را بر قریش و جاسوسان ایشان پوشیده بدار تا ما ناگهانی بر آنها وارد شویم».^۲

هنگامی که رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، حاطب ابن ابی بلتعنه نامه‌ای به قریش نوشت تا به ایشان خبر دهد. او نامه را به زنی از قبیله مُزَینه سپرد تا به مکه برساند.^۳ حاطب از جمله مسلمانانی بود که به مدینه هجرت کرده بود ولی همسر و خانواده‌اش در مکه باقی مانده بودند. قریشیان خانواده حاطب را وادار ساخته بودند که نامه‌ای به وی بنویسند و از او بخواهند که مشرکان را از قصد پیامبر ﷺ آگاه کند.^۴

پیامبر ﷺ که به واسطه وحی از این اتفاق مطلع شد، امیرالمؤمنین را فراخواند و به وی فرمود: «یکی از یاران من نامه‌ای به اهل مکه نوشته تا آنها را از حرکت ما باخبر کند. نامه همراه زنی سیاه‌چهره است که از کوره راه به سوی مکه در حرکت است. برو فقط نامه را از او بگیر و رهایش کن!». پیامبر سپس زیربن عَوّام را فراخواند و فرمود: «برای انجام این کار همراه علی برو!». علی و زیر از کوره راه به سوی مکه حرکت کردند تا به آن زن رسیدند و نامه را از او گرفتند و به نزد پیامبر بازگشتند.^۵

رسول خدا ﷺ دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آن حضرت بالای منبر رفت و در حالی که نامه را به دست داشت فرمود: «ای مردم! من از خداوند خواسته بودم اخبار ما را از

۱. مفید، الإرشاد، ۱: ۵۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۱۹.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۷۹۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۷: ۲۶۵-۲۶۶؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۳۵۱-۳۵۲.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۹۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۱۹.

۴. قمی، تفسیر القمی، ۲: ۳۶۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۱۲ و ۷۲: ۳۸۸.

۵. مفید، الإرشاد، ۱: ۵۷؛ همچنین، نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۹۹؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۳۵۲ و ۱۳: ۳۷۶.

قریشیان پنهان دارد، اما کسی از شما نامه‌ای به اهل مکه نوشته تا اخبار ما را به آنان بدهد. نویسنده این نامه خود برخیزد و گرنه وحی الاهی او را رسوا خواهد ساخت». هیچ کس برنخواست. پیامبر گفته خود را دوباره تکرار کرد. در این هنگام حاطب بن ابی بلتعہ در حالی که از ترس می‌لرزید، برخاست و گفت: «ای رسول خدا! من نویسنده آن نامه هستم و هرگز پس از مسلمان شدن، منافق نشده‌ام». پیامبر فرمود: «پس چرا این نامه را نوشتی؟». گفت: «ای رسول خدا! خانواده من در مکه هستند و هیچ قبیله و پناهی در آنجا ندارند، ترسیدم که مشرکان در صورت حمله ما، بلایی بر سر آنان بیاورند». عمر برخاست و گفت: «ای پیامبر! دستور بده که او را بکشم، زیرا او منافق است»، ولی پیامبر مانع شد. او را از مسجد بیرون راندند، اما رسول خدا ﷺ دستور داد او را بازگردانند و به وی فرمود: «از تو گذشتم و تو را بخشیدم. از درگاه پروردگارت طلب بخشش کن و دیگر چنین کارهایی نکن!».^۱

پیامبر ﷺ، ثبابة بن عبد المُنذر^۲ یا کلثوم بن حُصَین غِفاری^۳ را جانشین خود در مدینه قرار داد و عصر روز چهارشنبه دهم رمضان، با سپاه بزرگ ۱۰ هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد.^۴ آن روز، مسلمانان در روزه داشتن و یا افطار آن مخیر شدند، ولی پیامبر ﷺ روزه گرفت. رسول خدا ﷺ همراه مهاجرین، انصار و برخی از طوایف عرب در حالی که سوار بر اسب و شتر بودند، به سمت مکه حرکت می‌کردند و زیرین عوام همراه با ۲۰۰ تن جلوی ایشان در حرکت بود.^۵

هنگامی که به صحرا رسیدند، جلوداران لشکر پیامبر ﷺ، در محلی بین عَج و طَلُوب، در میانه راه مکه، یکی از جاسوسان هَوازِن را دستگیر کردند و نزد رسول خدا ﷺ آوردند. او گفت که قبیله هَوازِن، برای مقابله با مسلمانان با ثقیف متحد شده‌اند و از یمن، منجنیق و ادوات

۱. مفید، الإرشاد، ۱: ۵۸-۵۹؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۴-۱۰۵؛ اربلی، کشف الغمة، ۱: ۲۱۷.

۲. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۲: ۵۸؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۲۷.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۳۹۹؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۲۸؛ مسعودی، التنبيه والإشراف، ۲۳۱.

۴. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۲: ۴۵۸.

۵. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۰۱؛ صنعانی، المصنف، ۲: ۵۶۹؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۳۹۹-۴۰۰.

از فتح مکه تا رحلت ۱۶۷

سنگین جنگی تهیه کرده‌اند.^۱ پیامبر ﷺ فرمود: «خدا با ما است و این برای ما کافی است، او راست می‌گوید». آنگاه دستور داد جاسوس را حبس کنند تا به قوم خود خبر رسیدن پیامبر ﷺ را ندهد. هنگامی که پیامبر ﷺ به منطقه قُدَید رسید، قبیله سُلَیم نیز به آنجا رسیدند. رسول خدا ﷺ همان جا پرچم‌ها را بین قبایل مختلف تقسیم نمود.^۲

عباس عموی پیامبر ﷺ که همراه خانواده خود از مکه به سمت مدینه حرکت کرده بود، در جُحَفَه یا ذی الحُلَیفَه با لشکر اسلام مواجه شد.^۳ او خانواده خود را به سمت مدینه فرستاد و همراه ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن ابی‌امیّه برای دیدار با پیامبر ﷺ به سمت چادر ایشان رفتند.

ابوسفیان بن حارث، پسر عمو و برادر رضاعی پیامبر ﷺ بود چرا که حلیمه سعدیه چند روزی به وی شیر داده بود. او هم‌سن پیامبر ﷺ بود و تا قبل از نبوت پیامبر ﷺ از دوستان ایشان بود. ولی پس از آن به مدت ۲۰ سال از هیچ کاری برای آزار و اذیت و مقابله با پیامبر فروگذار نکرد.^۴ عبدالله بن ابی‌امیّه نیز پسر عمه و برادر ام‌سلمه همسر پیامبر ﷺ بود. یعنی فرزند عاتکه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا ﷺ. این دو، از بزرگترین آزاردهندگان پیامبر در مکه بودند.^۵

وقتی که عباس و این دو دشمن دیرینه مسلمانان برای توبه و اسلام آوردن نزد پیامبر ﷺ آمدند، ابوسفیان بن حارث به توصیه علیؓ، خطاب به پیامبر ﷺ سخنی را به صدای بلند بر زبان آورد که برادران حضرت یوسفؑ پس از شناختن او در مصر گفتند و آن سخن این بود: «به خدا سوگند، که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم». ^۶ پیامبر ﷺ نیز در پاسخ آنها، جواب حضرت یوسفؑ را بیان کرد که: «امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را

۱. پیامبر ﷺ پس از فتح مکه، در ماه شوال همان سال به جنگ هوازن رفت. این جنگ به «غزوه حُنین» معروف شد.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۰۱ و ۸۰۴-۸۰۶؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۰۲؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۸: ۳۸۵.

۳. ابن اثیر، الکامل، ۲: ۲۴۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۱۸.

۴. مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۳۵۶؛ حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۷۷.

۵. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۰۶-۸۰۷؛ ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ۴: ۱۳۷-۱۳۸.

۶. «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتٰكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ» (یوسف: ۹۱).

می‌آمزد و او مهربانترین مهربانان است».^۱

اخبار سپاه اسلام از قریشیان مخفی مانده بود و هیچ خبری از نحوه حرکت و قصد پیامبرﷺ نداشتند و از حمله ناگهانی سپاه اسلام به شدت نگران بودند. از همین جهت، ابوسفیان را برای دریافت خبر روانه کردند.^۲ رسول خداﷺ همراه ۱۰ هزار نفر از مسلمانان در منطقه مَرَّالْظَهْران توقف کردند. پیامبرﷺ به یاران خود دستور داد آتش‌های بسیاری روشن کنند و عمر را مسئول نگهبانان قرار داد.^۳ ابوسفیان که همراه حکیم بن حِزام از مکه خارج شده بودند، در راه به بُدَیل بن وَرْقَاء برخورد کرد و با هم برای به دست آوردن خبری از وضعیت سپاه اسلام حرکت کردند. قریشیان به ابوسفیان گفته بودند: «اگر محمد را ملاقات کردی از وی امان بگیر. اما اگر یارانش را سست یافتی، بگذار بجنگد». هنگامی که آن ۳ نفر شبانه به مَرَّالْظَهْران رسیدند، با دیدن انبوه آتش‌ها و چادرها که سراسر بیابان را پر کرده بود و همچنین با شنیدن صدای سم اسبان و شتران به شدت هراسان شدند.^۴

از سوی دیگر، عباس عموی پیامبرﷺ که در اندیشه اهل مکه بود، بر مرکب رسول خداﷺ سوار شد و در پی کسی می‌گشت تا خبر حضور لشکر اسلام را به مکه برساند و ساکنان مکه بتوانند پیش از رسیدن پیامبرﷺ و فتح مکه، از او امان بگیرند. او در مسیر خود به ابوسفیان و بُدَیل بن وَرْقَاء برخورد کرد و پس از آن که قصد آنان را دانست، ابوسفیان را برای امان گرفتن از پیامبرﷺ بر مرکب خود سوار کرد.

در راه، هرگاه به آتشی از آتش‌های برپاشده می‌رسیدند، مسلمانان، مرکب رسول خداﷺ و عباس عموی ایشان را که سوار بر مرکب بود می‌شناختند و متعرض آنها نمی‌شدند. هنگامی که عباس به نزدیکی آتشی که عمر برافروخته بود، رسید، عمر برخواست و گفت: «کیستی؟».

۱. ﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (یوسف: ۹۲). مجلسی، بحار الأنوار،

۲۵۹: ۲۲؛ همچنین نک: واقدی، کتاب المغازی ۲: ۸۱۰-۸۱۱؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۰۰-۴۰۱.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۳۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۰۳ و ۱۲۷.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۱۴.

۴. همان، ۲: ۸۱۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۳: ۴۴۸؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۳۳۳.

او گفت: «عباس هستم». ناگهان نگاه عمر به ابوسفیان که پشت مرکب او نشسته بود، افتاد. فریاد زد: «ای دشمن خدا! خدا را شکر که تو را در راه من قرار داد! در حالی که عهد و پیمانی دست مرا نبسته است» و به سمت چادر رسول خدا ﷺ شروع به دویدن کرد. عباس به سرعت مرکب خود را هی کرد و هم‌زمان به خیمه رسول خدا ﷺ رسیدند. عباس از مرکب پایین پرید و قبل از عمر وارد خیمه شد و عمر پس از او داخل شد. عمر گفت: «ای رسول خدا! این ابوسفیان است و در حالی آمده که هیچ عهدی با او نداریم. اجازه بده سر او را قطع کنم». در این هنگام، عباس گفت: «ای رسول خدا! من به او امان داده‌ام». عمر، بر کشتن ابوسفیان اصرار کرد و درباره‌اش بسیار سخن گفت. عباس گفت: «صبر کن ای عمر! به خدا اگر ابوسفیان از مردان بنی‌عدی بن‌کعب که پسر عموهای تو هستند، بود، این سخن را نمی‌گفتی. اما حال که وی از بنی‌عبدمناف است این‌گونه سخن می‌گویی». عباس به پیامبر ﷺ گفت: «ای رسول خدا! ابوسفیان بن‌حرب، حکیم بن‌حزام و بُدیل بن‌ورقاء را من امان داده‌ام و می‌خواهند به محضر شما بیایند». پیامبر ﷺ فرمود: «اجازه دهید وارد شوند».

آنان به محضر رسول خدا ﷺ وارد شدند و بیشتر شب را نزد پیامبر ﷺ گذراندند. پیامبر ﷺ از ایشان درباره اخبار مکه سؤال می‌کرد و آنان را به اسلام فرا می‌خواند. آنان گفتند: «شهادت می‌دهیم که خدایی جز الله نیست». پیامبر ﷺ فرمود: «شهادت دهید که خدایی جز الله نیست و من فرستاده او هستم». بُدیل و حکیم بن‌حزام شهادت دادند، اما ابوسفیان گفت: «من، این را که تو فرستاده خدا باشی، نمی‌دانم و دلم به این امر گواهی نمی‌دهد. این شهادت را به بعد واگذار». به حکیم بن‌حزام گفته شد: «بیعت کن»، گفت: «بیعت می‌کنم اما هرگز به خاک ذلت نخواهم افتاد و سر فرو نخواهم آورد». پیامبر ﷺ فرمود: «از جانب ما هرگز به خاک نخواهی افتاد».

عباس به دستور پیامبر ﷺ ابوسفیان را به خیمه خود برد و فردا صبح با ندای اذان از خواب برخاستند. ابوسفیان با شنیدن صدای اذان هراسان شد و به عباس گفت: «آیا به مردم دستوری درباره من داده شده؟». عباس گفت: «نه! اینان برای به جای آوردن نماز برخاسته‌اند». ابوسفیان گفت: چقدر نماز می‌خوانند؟». عباس گفت: «۵ نوبت در شبانه‌روز». وقتی

ابوسفیان دید که مسلمانان آب وضوی پیامبرﷺ را برای تبرک جمع می‌کنند، گفت: «هیچ پادشاهی را چون محمد ندیدم، نه کسری و نه قیصر را».

عباس به ابوسفیان گفت که وضو سازد و او را نزد پیامبرﷺ برد. پیامبرﷺ به نماز ایستاده بود و مسلمانان به او اقتداء کرده بودند. ابوسفیان وقتی که پیروی مسلمانان را در نماز دید که با رکوع پیامبرﷺ رکوع می‌کنند و با سجده او به سجده می‌روند، گفت: «تا به حال چنین اطاعتی را ندیده‌ام، آن هم از چنین قومی که هر یک اهل جایی هستند. این‌گونه اطاعت کردن را نه نزد پارسیان که به پادشاه خود احترام بسیار می‌گذارند و نه نزد رومیان که به قدرت شهره‌اند، نمی‌توان دید. ای عباس! حقا که برادرزاده تو پادشاه بزرگی شده است!». عباس پاسخ داد: «این پادشاهی نیست، نبوت است»، ابوسفیان که گویا در تصور خویش این شکوه را با نبوت ناسازگار می‌دید، با تعجب گفت: «نبوت؟!».

هنگامی که پیامبرﷺ از نماز فارغ شد، فرمود: «ای ابوسفیان! همچنان در نیافتی که خدایی جز الله نیست؟!». ابوسفیان گفت: «پدر و مادرم به فدایت! چه بردبار و کریمی! اگر همراه الله، خدایی وجود داشت، حتما مرا در بدر و احد یاری می‌کرد. من از خدایم یاری خواستم و تو خدایت را به مدد طلبیدی. به خدا تو را در هیچ جنگی ملاقات نکردم مگر این که بر من پیروز شدی. اگر خدای من حق بود و خدای تو باطل، بر تو پیروز می‌شدم». پیامبرﷺ فرمود: «وای بر تو ای ابوسفیان! آیا در نیافتی من فرستاده خدا هستم؟!». ابوسفیان گفت: «پدر و مادرم به فدایت! چه بردبار و کریم هستی! و چه بسیار از خطاها می‌گذری! این که تو فرستاده خدا باشی را همچنان باور ندارم و دلم به آن راضی نشده است». پس از این سخنان، پیامبرﷺ به او امان داد. ابوسفیان دوباره نزد رسول خداﷺ آمد و به پیامبری ایشان شهادت داد و گفت: «ای محمد، با مردم فرومایه و شناخته و ناشناخته به جنگ خویشان و تبار خود آمدی؟!». پیامبرﷺ فرمود: «شما گناهکار و ستمکارید. پیمان حدیبیه را زیر پا گذاشتید، به حرم خداوند تجاوز کردید و ظالمانه به بنی‌کعب حمله کردید». ابوسفیان گفت: «راست گفתי ای رسول خدا! ای پیامبر! اگر جدیت خود را در مقابل هوازن به کار می‌بردی بهتر بود. زیرا آنان هم نسبتی با تو ندارند و هم دشمنی‌شان بیشتر است». پیامبرﷺ فرمود: «من از خدا می‌خواهم که همه اینها را برای من

از فتح مکه تا رحلت ۱۷۱

محقق سازد: فتح مکه، انتشار اسلام در آن و شکست هَوازَن. من در تحقق اینها به خداوند امیدوارم».

ابوسفیان و حکیم بن حِزام گفتند: «ای رسول خدا! آیا اگر قریشیان از منازعات کناره‌گیری کنند و دست از کارشکنی بکشند، در امانند؟» رسول خدا ﷺ فرمود: «بله!»، عباس گفت: «ای رسول خدا! تو ابوسفیان و علاقه او به افتخار و شرف را می‌دانی، برای وی امتیازی قرار بده!» پیامبر فرمود: «هر کس در خانه ابوسفیان داخل شود، در امان است». ابوسفیان گفت: «مگر خانه من چقدر وسعت دارد؟». فرمود: «هر کس داخل مسجد باشد، در امان است». ابوسفیان گفت: «مگر مسجد چقدر وسعت دارد؟» پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس در خانه خود را ببندد، در امان خواهد بود». ابوسفیان گفت: «این همه را شامل می‌شود».^۱

ورود به مکه

رسول خدا ﷺ دستور داد همه قبایل در قالب لشکریایی نزد فرماندگان خود جمع شوند و سلاح‌ها و ادوات جنگی خود را به نمایش بگذارند. ابوسفیان پس از این که لشکریان اسلام را به چشم دید، راهی مکه شد. بخش عمده لشکر نیز پس از وی به سوی مکه حرکت کردند و در منطقه ذی طوی منتظر پیامبر ﷺ ماندند. رسول خدا ﷺ با لشکری سبزی پوش سوار بر شتر در حالی که عمامه بر سر نهاده و صورت خود را با پارچه‌ای سرخ پوشانده بود، وارد مکه شد.^۲

همین که سعد بن عُبَادَة با پرچم رسول خدا ﷺ از برابر ابوسفیان گذشت، فریاد کشید: «ای ابوسفیان! امروز، روز خون ریختن است و خدا قریش را خوار و ذلیل می‌کند!». وقتی رسول خدا ﷺ به ابوسفیان رسید، او گفت: «آیا شما دستور داده‌اید که خویشاوندان تان را بکشند؟ تو را سوگند می‌دهم که با قوم خود چنین نکنی! تو نیکوکارترین و وفادارترین کسی هستی که می‌شناسم». پیامبر ﷺ فرمود: «امروز روز رحمت و مهربانی است. امروز روزی است که

۱. برای اطلاع تفصیلی از این اتفاقات، رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۱۶-۸۱۹؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۰۲-۴۰۴؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۰۶-۱۰۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۱۶-۲۱۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۲۱۸-۲۱۶.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۲۳؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۰۴؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۱۹.

خداوند قریش را با ایمان، عزیز و گرامی خواهد داشت». پس از آن، پیامبر ﷺ دستور داد تا حضرت علی ﷺ پرچم را از سعد بن عبادۀ بگیرد و خود حمل کند.^۱ همچنین پیامبر ﷺ پرچمی را به دست ابورؤیحه داد و به وی دستور داد که اعلام کند هر کس زیر پرچم او باشد، در امان خواهد بود.^۲

خیمه پیامبر ﷺ را در منطقه حَجون در شعب ابی طالب برپا ساختند و ایشان همراه دو همسر خود ام سلمه و میمونه در آنجا مستقر شدند.^۳ پیامبر ﷺ در منطقه اَذَاخِر که بر مکه مشرف بود، ایستاد و خانه‌های مکه را نگاه کرد، سپس رو به محل استقرار خیمه خود نمود و به جابر، که برپاکننده خیمه ایشان بود، فرمود: «این منزلگاه ماست، جایی که مشرکان بر کفر هم قسم شدند». جابر می‌گوید در آن هنگام به یاد سخنی از رسول خدا ﷺ در مدینه افتادم که فرموده بود: «اگر خداوند فتح را آسان کند، ما در همان جایی فرود خواهیم آمد که مشرکان بر کفر هم قسم شدند». و ما همان جا بودیم، در مقابل شعب ابی طالب که در آن رسول خدا ﷺ و بنی‌هاشم محصور شده بودند.^۴

طواف پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ که بدون احرام و با سلاح وارد مکه شده بود، پس از مدتی که در منزلگاه خود ماند و از استقرار مسلمانان و در امان بودن ایشان اطمینان یافت، غسل کرد و دستور داد که شتر را آماده سازند و نزدیک خیمه بیاورند. ایشان سلاح خود را حمایل کرد و کلاهخود بر سر نهاد و مردم دور ایشان حلقه زدند. آنگاه سوار بر شتر، به سرعت از منطقه حَجون خارج شد. هنگامی که چشم رسول خدا ﷺ به کعبه افتاد، رکن را استلام کرده و تکبیر گفت، مسلمانان نیز با تکبیر پیامبر ﷺ تکبیر گفتند تا جایی که مکه از بانگ الله اکبر مسلمانان به لرزه درآمد.

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۲۱-۸۲۲؛ ابن‌هشام، السیره النبویه، ۲: ۴۰۶-۴۰۷؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۸: ۳۸۶.

۲. حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۸۰.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۲۹؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۳۰.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۲۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۳۰؛ حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۸۵.

از فتح مکه تا رحلت ۱۷۳

آنگاه با اشاره پیامبر ﷺ همه ساکت شدند. مشرکان از فراز کوه‌ها نظاره‌گر ایشان بودند. رسول خدا ﷺ شروع به طواف کرد. سپس حجرالأسود را استلام نموده و به طواف ادامه داد.^۱ مشرکان، ۳۶۰ بت سرب‌اندود شده در اطراف کعبه قرار داده بودند. هُبَل بزرگترین بتی بود که مقابل کعبه قرار داشت. اساف و نائله نیز بت‌هایی بودند که در قربانگاه قرار داشتند.^۲ حضرت علیؓ درباره آن روز می‌گوید: «رسول خدا مرا با خود به کنار کعبه برد و فرمود: «ای علی! بر شانه من بایست» ... [برفراز کعبه رفتم و] رسول خدا ﷺ فرمود: «بت بزرگشان را بیاندا!». آن بت، از جنس سرب بود و با میخ‌هایی آهنین به سقف متصل شده بود. پیامبر فرمود: «آنها را از جای برکن!» من مشغول کندن میخ‌ها شدم و پیامبر ﷺ فرمود: «آری! آری! حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است». پس از آن که میخ‌ها کنده شد، پیامبر ﷺ فرمود: «آن را به پایین بیاندا!» بت را پایین انداختم و همچون شیشه شکست و خرد شد».^۳

خطبه پیامبر ﷺ و اعلان عفو عمومی

پیامبر ﷺ پس از فراغت از طواف کعبه، در میان مردم مکه ایستاد. او خطبه خود را با حمد و ثنای الهی آغاز کرد و با خواندن آیه «امروز بر شما سرزنی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است»^۴ اعلان عفو عمومی نمود که شامل تمامی مردم مکه می‌شد. برخی فزاینده‌های آن خطبه چنین است:

- وظیفه‌های مهم در اداره کعبه از جمله وظیفه پرده‌داری، آب‌رسانی به حجاج و دیگر وظایف را در اختیار خاندان‌هایی که پیش از این آن وظایف را به عهده داشتند، باقی گذاشت.

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ۲۴۴: ۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۳۳؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۳: ۸۸.

۲. واقدی، کتاب المعازي، ۲: ۸۳۲.

۳. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲: ۷۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۳۶؛ همچنین، نک: ابن طاووس، الطرائف،

۱: ۸۱-۸۰.

۴. «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف: ۹۲).

• تمامی مدایح جاهلیت و اختلاف طبقاتی را که میان مردم به دلیل اصل و نسب وجود داشت، ملغی نموده و بیان داشت که همه مردم از یک پدر و مادر زاده شده‌اند و تفاوتی از نظر منزلت اجتماعی در میان ایشان نیست. وی سپس این آیه را تلاوت نمود: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است».^۱

• مسلمانان با یکدیگر برادرند و همه چون دستی واحد در مقابل دشمنان به شمار می‌آیند.

- مردم در مقابل دیگران مسئولند و متمولان باید به فقرا یاری برسانند.
- صدقات با احترام از مسلمانان گرفته خواهد شد و میان تهی‌دستان تقسیم خواهد شد.
- منطقه مکه را حرم امن الاهی معرفی ساخته و اعلام داشت که این حرمت برای هیچ کس حلال نخواهد بود، حیوانات و گیاهان آن، از دست مردم در امان خواهند بود و کسی حق ندارد در این منطقه حیوانی را شکار کند و یا به درختان آن آسیب رساند.
- هر شخص فقط در یک سوم اموال خود می‌تواند وصیت نماید.
- زنا از اعمال ناشایست است و انجام دهنده آن شایسته عقاب خواهد بود.^۲

بیعت مردم مکه با پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ روز فتح مکه محلی نزدیک کوه ابوقُبیس جلوس کرد^۳ و مردم از بزرگ و کوچک، زن و مرد با ایشان بر اطاعت و فرمانبرداری از خدا و رسولش بیعت کردند و بر یگانگی خداوند و

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات: ۱۳).

۲. برای اطلاع تفصیلی از متن خطبه رسول خدا ﷺ، رک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۸۳۵-۸۳۹؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۴۱۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ۵۱-۵۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۰؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۹: ۱۱۸.

۳. ازرقی، أخبار مکه، ۲: ۲۹۰.

پیامبری محمد ﷺ شهادت دادند.^۱

رسول خدا ﷺ، روز جمعه بیستم ماه رمضان، مکه را فتح نمود و طبق گزارش های منابع، حدود ۱۰ الی ۲۰ روز در مکه باقی ماند.^۲

جنگ حنین

پیروزی مسلمانان بر قریش، در دل سایر مشرکان هراس افکند. از جمله این مشرکان، دو قبیله ثقیف و هوازن بودند. به همین جهت، بزرگان ایشان که همه از مبارزان و جنگاوران بودند،^۳ برای هم فکری گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که پیش دستی کنند و قبل از این که به ایشان حمله ای شود، برای نابودی مسلمانان به ایشان یورش برند. آنها سربازان خود را جمع کردند و آماده شدند. قبیله هوازن به ریاست مالک بن عوف بن سعد بن زبیه که جوانی ۳۰ ساله بود، مهیای جنگ شدند. همراه آنها، تمام قبیله ثقیف و قبایل نصر، جشم و سعد بن بکر گرد هم آمدند. اما عشایر کعب و کلاب که از هوازن به شمار می رفتند در این جنگ حضور نیافتند، از این روی تعداد آنان کم بود.^۴

از این سو، پیامبر ﷺ با خبر شد که هوازن برای جنگ، سپاهی جمع کرده است و در منطقه اوطاس^۵ مستقر شده اند. ایشان نیز قبایل مختلف را جمع کرد و مردم را به جهاد ترغیب کرد و به آنها وعده پیروزی داد. پیامبر ﷺ، پرچم اصلی لشکر را به دست علی بن ابی طالب ﷺ سپرد. پیامبر در روز ششم ماه شوال سال ۸ هـ همراه ۱۲ هزار نفر به سوی اوطاس حرکت کرد.^۶

هنگامی که پیامبر ﷺ به سمت حنین حرکت کرد، تمام اهل مکه، سواره و پیاده با او خارج شدند. حتی زنانی که هنوز ایمان نیاورده بودند نیز برای تماشای جنگ و به دست آوردن غنائم

۱. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳: ۴۱۵؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۲۴۷؛ حلبی، السيرة الحلیة، ۳: ۹۴.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۳۷؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۴۳؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۲: ۳۲۲.

۳. دیاربکری، تاریخ الخمیس، ۲: ۹۹؛ حلبی، السيرة الحلیة، ۳: ۱۰۵.

۴. ابن هشام، السيرة النبویة، ۲: ۴۳۷. عدم حضور آنان به این دلیل بود که عشایر کعب و کلاب در اجداد خود (مضر) با قریش مشترک بوده و ارتباط خونی داشته اند (نک: ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، ۲۴۳).

۵. منطقه ای در سکونتگاه قبیله هوازن (حموی، معجم البلدان، ۱: ۲۸۱).

۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۵۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۶۲؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۴۱۰.

همراه لشکر شدند. حدود ۸۰ نفر از مشرکان نیز همراه مسلمانان به مصاف هوازن رفتند.^۱

جاسوسان مالک

مالک بن عوف، ۳ نفر از یاران خود را برای جاسوسی به سمت لشکر مسلمانان فرستاد، ولی آنان هراسان به نزد وی بازگشتند. مالک گفت: «چه اتفاقی برای شما افتاده؟». گفتند: «ما اشخاصی سپیدروی را دیدیم که بر اسبانی سیاه و سفید سوار بودند. با دیدن آنها، ترس شدیدی بر ما غالب شد که نتوانستیم بر خود مسلط شویم. به خدا که ما به جنگ زمینیان نمی‌رویم، بلکه قصد جنگ با اهل آسمان را داریم! اگر از ما می‌پرسی، می‌گوییم که یاران خود را بازگردان. اگر مردم آنچه را ما دیدیم، ببینند، از ترس قالب تهی می‌کنند». مالک گفت: «ننگ بر شما! شما از همه ترسو ترید». وی آنها را نزد خود محبوس کرد تا این خبر بین لشکر منتشر نشود و خطاب به سربازان خود گفت: «مرد شجاعی بین شما نیست؟». آنها شخصی را معرفی کردند تا به سوی سپاه اسلام حرکت کند. او نیز با همان حال، هراسان نزد مالک بازگشت و همان را گفت که دو نفر قبلی گفته بودند.^۲

به رغم خبرهایی که برای مالک آورده بودند، او مهيای جنگ شد و دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند. مالک بن عوف به یاران خود گفت، غلاف شمشیرهای خود را بشکنید تا دشمن با ۲۰ هزار شمشیر آخته مواجه شود.^۳

آغاز جنگ

اولین مواجهه لشکر اسلام با دشمن، هنگام سحر در دره‌ای روی داد. مسلمانان به مشرکان هوازن حمله‌ور شدند و آنها عقب‌نشینی کردند. مسلمانان که خود را پیروز میدان می‌دیدند، به سوی غنائم بر جای مانده یورش بردند که ناگهان در کمین تیراندازان هوازن افتادند. مردان قبیله هوازن که تیراندازان ماهری بودند، لشکریان را چنان تیر باران کردند که آسمان سیاه شد.

۱. ذهبی، تاریخ الإسلام، ۲: ۵۷۷؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۳۷۷.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۸۹۲-۸۹۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۵: ۱۲۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۱۶.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۸۹۳.

مشرکانی که در مکه مورد عفو پیامبر ﷺ قرار گرفته بودند، وقتی که اوضاع جنگ را چنین دیدند، به یکدیگر گفتند: «محمّد را تنها بگذارید و او را یاری نکنید! که الان فرصت مناسبی است». آنان اولین گروهی بودند که پا به فرار گذاشتند. همچنین برخی از یاران پیامبر ﷺ و نیز تازه مسلمانان به پیروی از آنها، فرار کردند و لشکر مجبور به عقب‌نشینی شد.^۱

هنگامی که برخی مکیان همراه رسول خدا ﷺ دیدند که چگونه مردم بزدلانه فرار می‌کنند، از روی کینه‌ای که از پیامبر ﷺ و یارانش در دل داشتند لب به سرزنش گشودند. از جمله این افراد، ابوسفیان بود که با لحنی تمسخرآمیز به سرزنش مسلمانان پرداخت. جَبَلَةُ بْنُ حَنْبَلٍ که بعدها ایمان آورد، فریاد زد: «امروز سحر و جادو باطل شد».^۲

وقتی پیامبر ﷺ دید که مسلمانان این‌گونه فرار می‌کنند، به عباس، که صدای بلندی داشت، فرمود: «فریاد بزن! و به مردم عهدی را که بسته‌اند یادآوری کن!». عباس با تمام توان فریاد زد: «ای کسانی که زیر درخت با رسول خدا بیعت کردید! ای کسانی که سوره بقره در مورد شما نازل شده! به کجا فرار می‌کنید؟ عهدی را که با رسول خدا بسته‌اید، به یاد آورید!». ولی مردم بدون توجه به فریادهای او همچنان فرار می‌کردند. پیامبر ﷺ در آن دره تنها مانده بود و تنها کسی که برای یاری رسول خدا ﷺ ایستادگی نمود، حضرت علیؓ بود.

البته این اوضاع چندان طول نکشید و به تدریج همه مسلمانانی که گریخته بودند، به سمت رسول خدا ﷺ بازگشتند.^۳ انصار غلاف شمشیرهای خود را شکستند و لیبک‌گویان از مقابل رسول خدا ﷺ عبور کردند. ولی از آنجا که شرم داشتند در کنار رسول خدا ﷺ بایستند، در کنار علیؓ که پرچم سپاه را در دست داشت، جمع شدند. سپس به مصاف سربازان هَوازِن رفتند.^۴ سعد بن عُبَادَة، خزرجیان را فراخواند. اُسَید بن حُضَیر نیز اوسیان را فراخواند. افراد این دو قبیله،

۱. دیاربکری، تاریخ الخميس، ۲: ۱۰۱؛ حلبی، السيرة الحلیبة، ۳: ۱۰۸. از ظاهر برخی از گزارش‌ها بر می‌آید که عمر بن خطاب نیز از جمله فراریان بوده است (نک: بخاری، صحيح البخاري، ۵: ۱۵۵؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۳۲۹؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۲: ۱۰۶).

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۱۰؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۴۳-۴۴۴.

۳. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۴۲؛ إربلی، كشف الغمة، ۲: ۲۲۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۶۷.

۴. قمی، تفسیر القمی، ۱: ۲۸۷-۲۸۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۵۱.

گرد بزرگان خود جمع شدند. مسلمانان، دایره محاصره را بر دشمن تنگ کردند. در این جنگ، تنها ۵ نفر از سپاهیان اسلام به شهادت رسیدند.^۱ سربازان هَوازَن به هر سو که فرار می کردند، مسلمانان در پی آنان می رفتند. مالک بن عوف با سربازان خود فرار کرد و به دژ طائف پناه برد.^۲

غزوه طائف

مشرکانی که از معركة حنین گریخته بودند، در شهر طائف خود را مهیای جنگ با مسلمانان کردند. آنها قلعه خود را محکم کرده و آذوقه یک سال را برای زندگی در حصر جمع کردند. صخره‌های بسیاری برای دفاع از قلعه و پایه‌های فلزی برای نصب منجنیق آماده ساختند. همچنین قبیله عقیل و برخی دیگر از قبایل عرب را با خود همراه کردند. چهارپایان خود را در موضعی امن قرار دادند و درهای شهر را بسته و برای جنگ آماده شدند.

پیامبر، خالد بن ولید را همراه هزار نفر از مسلمانان به سوی طائف گسیل داشت. خالد پس از رسیدن به آن منطقه، در کنار قلعه اردو زد و مشرکان نیز سربازان مسلح را بر فراز قلعه مستقر ساختند. خالد با جمعی از سربازانش اطراف قلعه را واری کرد. پس از آن، نزدیک قلعه ایستاد و با صدایی بلند گفت: «اگر کسی از شما برای مذاکره بیرون بیاید، تا هنگام بازگشت در امان خواهد بود. یا این که اجازه دهید من در امنیت کامل برای مذاکره وارد قلعه شوم». آنها نپذیرفتند و گفتند: «ای خالد! فرمانده تو تا به حال با جنگجویانی مثل ما، روبرو نشده است». خالد گفت: «سخن مرا گوش کنید! رسول خدا ﷺ با اهل دژهای مستحکم و سربازان قدرتمند آن در یثرب و خیبر پیکار کرده است. او کسی را برای میانجی‌گری به خیبر فرستاد و به حکم او راضی شدند. به شما هشدار می‌دهم که به سرنوشت بنی قریظه دچار نشوید. او کسی است که مکه را فتح کرد و بینی هَوازَن را به خاک مالید. بدانید قلعه‌ای که در آن پنهان شده‌اید، در سرزمینی است که اگر ما هم شما را رها کنیم، به دست آنان که اسلام آورده‌اند، کشته خواهید شد». آنان در پاسخ گفتند: «ما دین خود را رها نخواهیم کرد». پس

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۲۲؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۵۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵: ۳۸۰.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۱۷.

از آن، خالد بن ولید به اردوگاه خویش بازگشت.^۱

پیامبر ﷺ در ماه شوال سال ۸ هـ پس از جنگ حنین، اسرای پر شمار آن جنگ را به مکه فرستاده بود. آنگاه بی آن که به مکه بازگردد، همراه لشکر اسلام به سوی طائف حرکت کرد. هنگام حرکت پیامبر ﷺ، غنائم جنگ حنین نیز هنوز بین مسلمانان تقسیم نشده بود. مسیر رسول خدا ﷺ از حنین به طائف، از منطقه نَحْلَةُ الْيَمَانِيَّة، قَرْن، مُلَيْح و بَحْرَةَ الرُّغَاء از سمت منطقه لِيَّة گذشت. ایشان در بحره الرغاء مسجدی بنا کرد و در آن نماز خواند. قلعه مالک بن عوف در منطقه لِيَّة قرار داشت. پیامبر ﷺ وقتی به آن منطقه رسید، دستور داد تا آن قلعه را ویران کنند و نماز ظهر را آنجا به جای آورد.^۲

محاصره طائف

پیامبر ﷺ در نزدیکی طائف اردوی خود را را برپا ساخت. اهل ثقیف نیز ۱۰۰ نفر از تیراندازان ماهر را بالای قلعه خود مستقر ساختند. آنها هر کس را که در تیررس بود، با تیر و سنگ مورد حمله قرار می دادند و بر سپاهیان اسلام که پای قلعه موضع گرفته بودند، آهن گداخته می ریختند. مسلمانان زیر هجمه سنگین تیر و سنگ قرار گرفته بودند. تعدادی از مسلمانان در این حملات مجروح شدند و ۱۲ نفر از آنان به شهادت رسیدند. پیامبر ﷺ در محلی که بعدها مسجد ثقیف ساخته شد، مستقر شد. عمرو بن أمیه ثقفی، که پس از جنگ اسلام آورد، یکی از زیرک ترین افراد عرب بود. او پیشنهاد داد که کسی برای مبارزه از قلعه خارج نشود و اگر یکی از مسلمانان نیز فردی را به مبارزه طلبید، هیچ کس پاسخ ندهد. خالد بن ولید به نزدیکی قلعه آمد و فریاد زد: «چه کسی با من مبارزه می کند؟». او ۳ بار سخن خود را تکرار کرد اما کسی از قلعه برای مبارزه با او بیرون نیامد. عبدیلیل از درون قلعه فریاد زد: «هیچ کس برای مبارزه از قلعه خارج نخواهد شد! ما در این قلعه که آذوقه چند ساله خود را در آن انداخته ایم، خواهیم ماند. حال اگر می خواهی با تو بجنگیم تا زمانی که آذوقه مان تمام شود، اینجا بمان!». چون کسی از

۱. رک: صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۸۲-۳۸۳؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۲: ۱۱۰.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۲۵؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۸۳.

قلعه بیرون نیامد، جنگ بین دو گروه تنها با تیراندازی ادامه داشت. رفته رفته مجروحان اهل طائف زیاد شد و تنی چند از مسلمانان نیز شهید شدند.^۱

پیامبر ﷺ درباره چگونگی حمله به قلعه طائف، با یاران خود مشورت کرد. سلمان فارسی گفت: «ای رسول خدا! ما در بلاد پارس برای حمله به قلعه‌ها و دژهای مستحکم از منجنیق استفاده می‌کردیم و تلفات بسیاری از دشمن می‌گرفتیم. به نظر من باید با این اسلحه به قلعه آنان حمله کنیم در غیر این صورت باید مدت زیادی در اینجا بمانیم». رسول خدا ﷺ به وی دستور داد که منجنیقی بسازد. سلمان نیز اولین منجنیقی را که مسلمانان به کار گرفتند، ساخت. مسلمانان مدتی اهل طائف را با این منجنیق سنگ باران کردند. همچنین مسلمانان برای فتح قلعه، در پناه دژکوبی که روکشی از پوست گاو داشت و آنها را از تیرهای تیراندازان در امان می‌داشت، به سوی دیوار قلعه رفتند تا با شکستن آن به قلعه نفوذ کنند. اما سربازان دشمن از بالای قلعه، آهن گداخته بر سر مسلمانان ریختند که در اثر آن، دژکوب آتش گرفت. مسلمانان دژکوب را رها کردند و با چند مجروح، مجبور به عقب‌نشینی شدند. در حین عقب‌نشینی نیز تیراندازان ثقیف مسلمانان را تیرباران کردند و چند نفر از ایشان را به شهادت رساندند. از این جهت، این روز به «یوم الشَّدَّة» (روز جراحت) معروف شد.^۲

در مدت محاصره قلعه، ۴۰ نفر از اهالی، بیرون آمده و به رسول خدا ﷺ پیوستند.^۳ از آنجا که پیامبر ﷺ به ساکنان قلعه اعلام کرده بود که هر کس از بردگان به ما بپیوندد آزاد خواهد بود، بیشتر این افراد از بردگانی بودند که به امید آزادی به مسلمانان پیوستند. پیامبر ﷺ هرکدام از آن بردگان آزاد شده را نزد یکی از یاران خود فرستاد تا به او رسیدگی کند و مایحتاج زندگی او را تأمین سازد. همچنین رسول خدا ﷺ دستور داد به تازه مسلمانان، قرآن و احکام شریعت را آموزش دهند.^۴ هنگامی که قبیله ثقیف اسلام آوردند، بزرگان ایشان از جمله حارث بن کَلَدَه از

۱. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۸۳-۳۸۴؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۲: ۱۱۰؛ حلبی، السيرة المحلّية، ۳: ۱۱۵-۱۱۶.

۲. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۲۷؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۸۳؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۲۳.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۶۴.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۳۱؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۲۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ،

پیامبر ﷺ درخواست کردند که این بردگان به بندگی و غلامی بازگردند. پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «آنان آزادشدگان خدا هستند و راهی برای به بندگی گرفتن آنان وجود ندارد».^۱

ترک محاصره طائف

روزی پیامبر ﷺ با نوفل بن معاویه دلیلی^۲ مشورت کرده و فرمود: «ای نوفل! نظرت درباره ادامه محاصره چیست؟» او پاسخ داد: «ای رسول خدا! آنان مانند روباهی هستند که در لانه خود پنهان شده. اگر منتظرش بمانی او را خواهی گرفت و اگر او را ترک کنی، به تو ضرری نخواهد رساند».^۳ خوله دختر حکیم سلمی که همسر عثمان بن مظعون بود، گفت: «ای رسول خدا! اگر خداوند برای تو طائف را فتح کرد، زیورآلات بادیه دختر غیلان و فارغه دختر عقیل^۴ را به من ببخش!». پیامبر ﷺ فرمود: «ای خوله! اگر خدا اجازه فتح را به من نداده باشد چه؟». خوله از محضر رسول خدا ﷺ خارج شد و آنچه را از پیامبر ﷺ شنیده بود، برای عمر بن خطاب بازگو کرد. عمر نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: «ای رسول خدا! خداوند فتح طائف را مقدر ننموده است؟» فرمود: «خیر!». عمر گفت: «به مردم بگویم که برای بازگشت آماده شوند؟». فرمود: «آری!». عمر ندای بازگشت به مدینه را میان سپاهیان اعلام کرد.^۵ در این جنگ، ۱۲ نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند.^۶ اهل طائف در این جنگ نزدیک به ۳۰ روز در محاصره بودند و

۱: ۶۰۶-۶۰۵.

۱. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۳۸۴-۳۸۵؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۲: ۱۱۱.

۲. نوفل بن معاویه از کسانی بود که در زمان فتح مکه اسلام آورد. او مورد مشورت پیامبر ﷺ قرار گرفت زیرا به دلیل مسن بودن، از تجربه بالایی در جنگ‌ها برخوردار بود (نک: ذهبی، تاریخ الإسلام، ۵: ۲۶۲-۲۶۳؛ عسقلانی، الإصابة، ۶: ۳۸۰).

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۳۷.

۴. این دو، از زیباترین زنان قبیله ثقیف به شمار می‌رفته‌اند (واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۳۵).

۵. همان، ۳: ۹۳۵-۹۳۶؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۸۴؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۸۵.

۶. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۴۸۶-۴۸۷؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۵۸؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ۵۶.

تقدیر الاهی چنین بود که کاروان آنها رمضان سال بعد نزد رسول خداﷺ آمدند و همه اسلام آوردند.^۱

اسلام اهل طائف پس از آن اتفاق افتاد که تمامی قبایل عربی اطراف مسلمان شدند. تاریخ اسلام آوردن آنان، رمضان سال ۹ هـ گزارش شده است. با مسلمان شدن قبایل اطراف طائف، دیگر آنان توان مقابله با لشکر اسلام را نداشتند. از طرف دیگر احتمالاً باقی ماندن اهل طائف بر کفر بر مراودات تجاری آنان با سایر مناطق و قبایل تأثیر گذاشته بود. به همین سبب با فرستادن هیأتی به مدینه، اسلام خود را اعلام داشتند. پیامبرﷺ نیز عثمان بن ابی العاص را برای تعلیم احکام به اهل طائف فرستاد.^۲

سدّ الابواب

برخی از صحابه در مدینه، خانه‌هایی را جنب مسجد نبوی و در مجاورت منزل رسول خداﷺ ساخته بودند. این خانه‌ها علاوه بر دری که رو به بیرون داشتند، دری نیز به داخل مسجد داشتند که مسیر تردد آنها به مسجد بود. پیامبرﷺ به فرمان خدا، مأمور شد همه آن درها را غیر از در خانه علی بن ابی طالبﷺ مسدود کند. این واقعه به «سدّ الأبواب» به معنای مسدود کردن درها معروف شد.^۳ به این واقعه در بسیاری از مصادر اشاره شده است.^۴

برخی از مسلمانان، پس از شنیدن این دستور ناراحت شدند و اعتراض کردند. حضرت

۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۴۰۲؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۲۴.

۲. نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۵۳۷-۵۴۰؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۲: ۷۹-۸۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۹۷-۹۹.

۳. تاریخ ابن رخداد مورد اختلاف است. این واقعه به صورت متواتر در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده و ضمن فضایل امام علیﷺ ذکر شده است. امیرالمؤمنین در شورای شش نفره تعیین خلافت، به این فضیلت خود استناد کرده است (رک: امینی، الغدير، ۳: ۲۱۳).

۴. رک: ابن ابی شیبة، المصنف، ۶: ۳۶۹؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳: ۹۸-۹۹ و ۵: ۱۷۸-۱۸۹ و ۶: ۹۰ و ۸: ۴۱۶ و ۳۲: ۴۱؛ أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۲: ۵۶۷؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۱۰۶؛ ابن ابی عاصم، السنة، ۲: ۵۹۹؛ نسائی، السنن الکبری، ۷: ۴۱۷ و ۴۲۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالبﷺ، ۲: ۱۹۰-۱۹۲؛ طوسی، الأمالي، ۵۵۸.

از فتح مکه تا رحلت ۱۸۳

فرمود: «من مأمور بستن این درها غیر از در خانه علی علیه السلام شده‌ام. شما در این موضوع، سخنانی گفتید. به خدا سوگند! من از نزد خود دستوری ندادم. من به وظیفه‌ای مأمور شدم و از آن تبعیت کردم».^۱

نظر به این که عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله معترضان به بستن در خانه‌ها بود^۲ و همچنین با توجه به مهاجرت عباس به مدینه پس از فتح مکه،^۳ می‌توان تاریخ این ماجرا را پس از فتح مکه و در حدود سال ۹ هـ دانست.

ماجرای مباحله

رسول خدا صلی الله علیه و آله، در سال ۹ هـ^۴ برای اهل نجران، که غالباً مسیحی بودند، نامه نوشت و ایشان را به اسلام دعوت نمود. اسقف ابو حارثه بن علقمه، رئیس مسیحیان نجران، مخاطب این نامه بود. هنگامی که نامه به دست او رسید، نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مردم خواند و از ایشان مشورت خواست. آنان به این نتیجه رسیدند که گروهی را برای مذاکره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستند. نمایندگان مسیحیان در قالب یک گروه ۶۰ نفره، سواره به مدینه آمدند. ۱۳ نفر از بزرگان نجران در این کاروان حضور داشتند، از جمله آنان معاون اسقف (عاقب) که نامش عبدالمسیح بود، سید که نامش ایهم بود^۵ و ابو حارثه بن علقمه بودند.

عاقب، بزرگ نمایندگان نجران بود و هیچ کاری را بدون مشورت او انجام نمی دادند. ایهم، مسئول تدارکات بود. ابو حارثه بن علقمه از قبیله بنی بکر بن وائل، اسقفی دانشمند و مسئول مدارس و مکتب‌خانه‌های مسیحیان بود. او در احاطه بر آموزه‌ها و منابع مسیحی

۱. نسائی، السنن الکبری، ۷: ۴۲۴؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۷: ۳۴۲.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۷۶؛ ابن ابی عاصم، السنة، ۲: ۶۰۹؛ بزار، البحر الزخار، ۲: ۱۴۴؛ نسائی، السنن الکبری، ۷: ۴۲۴.

۳. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۵۵؛ ابن اثیر، أسد الغابة، ۳: ۶۱.

۴. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۶۶-۱۷۱.

۵. «سید» و «عاقب» دو مقام از مقام‌های دینی مسیحیان نجران است که در منابع اسلامی از آنها سخن رفته است (ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث والأثر، ۳: ۲۶۸).

سرآمد بود. پادشاهان روم، که خود نیز مسیحی بودند، به او توجه وافری داشتند و از هیچ پشتیبانی و حمایتی برایش دریغ نمی‌کردند. برای وی کلیساها و مدارس بنا کرده و به دلیل آنچه از علم و فضل وی می‌شناختند، او را بسیار تکریم می‌کردند.^۱

نمایندگان نجران، در مدینه نزد رسول خدا ﷺ آمدند و ایشان، آیات الاهی را برای آنها خواند، ولی آنها نپذیرفتند. از این جهت، خدای متعال به پیامبرش دستور داد با مسیحیان نجران مباحله کند: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ» (پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آری، داستان درست [مسیح] همین است و معبودی جز خدا نیست و خداست که در واقع، همان شکست‌ناپذیر حکیم است. پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به [حال] مفسدان داناست».^۲

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن ﷺ و حسین ﷺ را فراخواند و فرمود: «خداوند! اینها اهل بیت من هستند».^۳ آنگاه به نمایندگان نجران فرمود: «خدای متعال به من دستور داده است که اگر اسلام را قبول نکنید، با شما مباحله کنم». آنان گفتند: «ای محمد! ما باز می‌گردیم تا بیندیشیم». هنگامی که مهلت مسیحیان برای تفکر و مشورت به پایان رسید، پیامبر ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ را در آغوش گرفت و همراه علی بن ابی طالب ﷺ و فاطمه ﷺ برای مباحله آمدند. در زمان این واقعه، پیامبر ﷺ همسرانی نیز داشت، ولی در مباحله آنها را همراه نیاورد. پیامبر ﷺ به همراهانش فرمود: «اگر من دعا کردم،

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۵۷۳.

۲. آل عمران: ۶۱-۶۳.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۲: ۶۶؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۶: ۴۱۹؛ مجلسی، بحار الأنوار،

۳۷: ۲۶۴-۲۶۵ و ۲۷۰.

شما آمین بگویید».^۱

اسقف نجرانیان وقتی همراهان رسول خدا ﷺ را برای مباحله دید، گفت: «او با اهل بیت خود به مباحله آمده است، من کسانی را می بینم که اگر از خدا بخواهند گروهی را از زمین محو کند، خداوند چنین خواهد کرد. با آنان مباحله نکنید که هلاک می شوید و بر زمین یک مسیحی باقی نخواهد ماند. به خدا که هیچ قومی با هیچ پیامبری مباحله نکرد، مگر این که هلاک شد. اگر همچنان بر دین خود اصرار می ورزید، با او پیمانی ببندید و بازگردید». اهل نجران به پیامبر ﷺ گفتند: «ای محمد! ما با تو مباحله نخواهیم کرد». پیامبر ﷺ فرمود: «پس اسلام بیاورید! آنچه برای مسلمانان است، برای شما نیز خواهد بود». آنان از اسلام آوردن امتناع ورزیدند. پیامبر ﷺ با ایشان مصالحه کرد و فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، عذاب بر سر اهل نجران بود. اگر مباحله می کردند، نابود می شدند».^۲

غزوه تبوک

غزوه تبوک آخرین غزوه رسول اکرم ﷺ بود که در ماه های رجب و شعبان سال ۹ هـ در منطقه تبوک روی داد. هدف پیامبر اکرم ﷺ از این غزوه، مقابله با تحرکات و تدارکات نظامی رومیان در نواحی شام بود.

بر اساس اخباری که به مسلمانان رسید، هرقل، فرمانروای روم، سپاهی بزرگ فراهم آورده و قبایل لخم، جذام، غسان و عامله را نیز با خود همراه کرده بود. پیشانی سپاه رومیان در بلقاء در شمال تبوک اردو زده و فرمانروای روم به حمص آمده بود.^۳ پیامبر ﷺ برای مقابله با آنان، نخست در ثنیة الوداع در نزدیکی مدینه اردو زد و سپس با سپاهی بالغ بر ۳۰ هزار تن به سوی شمال مدینه و مرزهای روم به راه افتاد.^۴ پیامبر اکرم ﷺ پیش از آغاز سفر، علی را برای

۱. سیوطی، الدر المنثور، ۲: ۳۹؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۶: ۴۱۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۵: ۲۶۴.

۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۵۸۳-۵۸۴؛ ابن أبي شيبه، المصنف، ۷: ۴۲۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۲۷۷.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۸۹-۹۹۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۲۵-۱۲۶؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۶۸.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۹۲ و ۹۹۶ و ۱۰۰۲.

جانشینی خود در مدینه تعیین نمود.^۱ منافقان با این هدف که در غیاب پیامبر ﷺ در مدینه آشوب بیافرینند، شایع کردند که پیامبر ﷺ از همراه نمودن علی ﷺ با سپاه راضی نبوده است و بدین سبب، او را با خود همراه نکرده است. آن حضرت پس از این فتنه‌ها، در منطقه جُرف در نزدیک مدینه به دیدار پیامبر ﷺ رفت و رسول خدا ﷺ خطاب به ایشان فرمود: «جایگاه تو نسبت به من، مانند نسبت هارون به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد».^۲

سپاه مسلمانان به تبوک رسید و پس از توقف در آن منطقه به مدت ۲۰ روز^۳ و بدون درگیری با سپاه رومیان، به دستور پیامبر ﷺ، در رمضان سال ۹ هـ به مدینه بازگشتند.^۴ درباره علت بازگشت رسول خدا ﷺ از تبوک، گزارش‌های تاریخی مختلف است. بر اساس نقل برخی منابع، هرقل فرستادگانی را به اردوگاه مسلمانان فرستاده و از رسول خدا ﷺ خواست تا از جنگ صرف نظر نماید. ایشان نیز فرستادگان را تکریم نموده و به مدینه بازگشتند.^۵

اصحاب عقبه و ترور پیامبر ﷺ

گروهی از منافقان هم‌پیمان شدند که رسول خدا ﷺ را در مسیر بازگشت از تبوک به قتل برسانند. آنها منتظر فرصتی مناسب برای این کار بودند. راه‌های صعب‌العبور کوهستانی که در مسیر وجود داشت، فرصت مغتنمی برای منافقان بود تا با انداختن پیامبر ﷺ به درون دره، به هدف خود برسند. ولی خداوند از طریق وحی، پیامبرش را از نیت آنان آگاه ساخت. وقتی رسول خدا ﷺ از این توطئه آگاهی یافت، دستور داد به همراهان اعلام شود پیامبر ﷺ به تنهایی از معبر کوهستانی (عقبه) خواهد رفت و سایر لشکر از مسیر دره بروند. منافقان هنگامی که از تنها بودن پیامبر در کوره راه کوهستان مطلع شدند، روی خود را پوشاندند و برای برنامه شوم

۱. مسعودی، التنبیه والإشراف، ۲۷۰-۲۷۱.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۵۱۹-۵۲۰. این فرموده رسول خدا ﷺ با عنوان «حدیث المَزَلَّة» شهرت یافته و به عنوان یکی از مناقب علی ﷺ، در آثار روایی اهل سنت به طرق گوناگون روایت شده است (برای نمونه، رک: معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۲۲۶؛ صنعانی، المصنف، ۵: ۴۰۵-۴۰۶؛ ابن ابی شیبة، المصنف، ۶: ۳۶۶).

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۹۹۹ و ۱۰۱۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۲۵-۱۲۶.

۴. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۰۵۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۶۸.

۵. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲: ۵۲۴-۵۲۵؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۶۸.

خود آماده شدند.

پیامبر ﷺ در معبر کوهستان، همراه عَمَّار بن یاسِر، که زمام شتر را به دست داشت و حُذِیفَةُ بنِ یَمَان که به دنبال شتر حرکت می‌کرد، در حال طی مسیر بودند. در اثنای حرکت، رسول خدا ﷺ صدای پای منافقان را شنید و متوجه حضور آنها شد. منافقان، شتر پیامبر ﷺ را رم دادند و مقداری از بارِ مرکبِ پیامبر به پایین دره سقوط کرد. حذیفه به دستور پیامبر ﷺ به سوی منافقان شتافت و منافقان، ناکام از نقشه خویش، با شتاب از دره پایین رفته و خود را میان لشکریان پنهان ساختند.

پیامبر ﷺ پس از این واقعه، همراه حذیفه و عَمَّار با سرعت مسیر را ادامه دادند تا به بالای کوه رسیدند. آنها از معبر کوهستانی عبور کرده و بیرون دره، منتظر سایر لشکریان ماندند. آن حضرت به حذیفه فرمود: «آیا کسی از آنان را شناختی؟» حذیفه گفت: «ای رسول خدا! مرکب‌های آنان را شناختم که از مسلمانان بودند، ولی چون در شب تاریک، صورت‌های خود را پوشانده بودند، نتوانستم چهره آنان را ببینم».^۱ پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند نام آنها و نام پدران شان را به من خبر داده و به شما خواهم گفت». حذیفه گفت: «آیا دستور نمی‌دهید که وقتی لشکریان آمدند، گردن آنان را بزنم؟». پیامبر ﷺ فرمود: «نمی‌خواهم که مردم بگویند: محمد یاران خود را به قتل می‌رساند». سپس نام آنان را به حذیفه و عَمَّار گفت و فرمود: «این نام‌ها را نزد خود پنهان بدارید».^۲

پیامبر ﷺ از مجازات آن منافقان که به اصحاب عقبه شهرت یافتند، درگذشت و تنها آن خائنان را نفرین کرد.^۳ ایشان به حذیفه فرمود: «در میان یاران من ۱۲ منافق وجود دارد که اهل بهشت نخواهند بود».^۴ خداوند در خصوص این خائنان می‌فرماید: «به خدا سوگند می‌خورند که [سخن ناروا] نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۴۲-۱۰۴۳.

۲. بیهقی، دلائل النبوة، ۵: ۲۵۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۴۶۶-۴۶۷.

۳. بیهقی، دلائل النبوة، ۵: ۲۶۱؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۲: ۶۴۸.

۴. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۱: ۱۸۰؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۲۱۴۳.

ورزیده‌اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند، همت گماشتند».^۱

در برخی منابع تعداد شرکت‌کنندگان در سوءقصد به پیامبر ﷺ ۱۴ یا ۱۵ نفر دانسته شده است،^۲ اما در منابع تاریخی فهرست کاملی از این افراد یافت نمی‌شود.^۳ می‌توان احتمال داد، این امر ناشی از تلاش برای مخفی نگه‌داشتن هویت برخی از این افراد باشد.

مسجد ضرار

مسجد ضرار بنایی بود که برخی منافقان عشیره بنی غنم بن عوف در منطقه قُباء ساخته بودند. افراد این عشیره نزد رسول خدا ﷺ رفته و از ایشان درخواست کردند که در این مکان نماز به جای آورد. آنان هدف خود از بنای این مسجد را تهیه محلی برای افراد بی‌خانمان و یا مسافران در راه مانده و بی‌پناه اظهار نمودند.^۴ رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از غزوه تبوک، به وسیله وحی و با نزول آیه ۳۷ سوره توبه از نیت شوم سازندگان این بنا آگاهی یافت و دستور داد تا آن را ویران کنند. «و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان (ضرار) و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود^۵ و سخت سوگند یاد می‌کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم. و [لی] خدا گواهی

۱. ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾ (توبه: ۷۴).

۲. برای نمونه، رک: مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۲۱۴۴.

۳. رک: بیهقی، دلائل النبوة، ۵: ۲۵۸-۲۵۹؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۴۶۷-۴۶۸؛ همچنین، نک: ابن حزم، المحلی بالآثار، ۱۲: ۱۶۰.

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۵۲۹.

۵. برخی اشاره کرده‌اند که مقصود از کسی که قبلاً با خدا و رسولش ﷺ جنگیده، ابوعامر است (صنعانی، تفسیر عبد الرزاق، ۲: ۱۶۵). نام وی عبد عمرو بن صیفی (د. ۱۰هـ) می‌باشد. ابوعامر از قبیله اوس بود که از بت‌پرستی دست کشیده و به آیین مسیحیت درآمده بود و از این جهت به «راهب» معروف شد. ابوعامر پیش از جنگ اُحد به همراه چند تن از جوانان قبیله اوس مدینه را ترک کرده و به مکه نزد مشرکان رفته بود تا تحت تأثیر دعوت رسول خدا ﷺ به اسلام قرار نگیرد. وی در جنگ اُحد در سپاه مشرکان حضور داشت. در میانه جنگ خود را ابوعامر راهب معرفی کرد و اوسیان را بر ضد پیامبر ﷺ تحریک می‌کرد. در این واقعه بود که مسلم‌انان وی را «ابو عامر فاسق» خواندند. ابوعامر در سال ۱۰هـ در شام بر کیش مسیحیت درگذشت (رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۸۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ۱: ۸۸-۸۹؛ ابن اثیر، الکامل، ۲: ۱۵۰-۱۵۱؛ کحالة، معجم قبائل العرب، ۱: ۵۱). بر اساس برخی

می‌دهد که آنان قطعاً دروغگو هستند».^۱ از این جهت که در این آیه، این بنا مسجدی مایه زیان (مَسْجِدًا ضَرَارًا) خوانده شده، در منابع تاریخی به نام «مَسْجِدِ ضَرَار» معروف شد.

پیش از این اشاره شد که مسجد قُباء در جنوب مدینه، اولین مسجدی بود که رسول خدا ﷺ در بدو هجرت خویش در این منطقه بنا کرد. این مسجد که در زمین‌های عشیره بنی عمرو بن عوف، از خویشاوندان عشیره بنی غَنَم ساخته شده بود^۲ مورد توجه ویژه پیامبر ﷺ قرار گرفت. ایشان هر شب به این مسجد آمده و در آنجا نماز به جای می‌آورد.^۳ جایگاه مسجد قُباء نزد رسول خدا ﷺ موجب حسادت بنی غَنَم بن عوف شده و بدین سبب تصمیم گرفتند در رقابت با بنی عمرو، در زمین‌های خود مسجدی بنا کنند.^۴ افراد عشیره بنی غَنَم، برای این که بتوانند برای مسجد خویش جایگاهی ایجاد کنند و به آن مشروعیت ببخشند، نزد رسول خدا ﷺ رفته و از ایشان درخواست کردند که در این مکان نماز به جای آورند.^۵

بنای این مسجد باعث شد که دو دستگی در میان ساکنان منطقه قُباء به وجود آید، بخشی از مردم دیگر در مسجد قُباء نماز نمی‌خواندند و به مسجد بنی غَنَم می‌رفتند.^۶ همچنین بر اساس برخی گزارش‌ها، این مسجد پایگاهی برای منافقان شده بود و در آن محل، پیامبر ﷺ و مسلمانان را به سخره می‌گرفتند.^۷

گزارش‌ها، ابوعامر که از جمله دشمنان اسلام بود، با خبردار شدن از نیت منافقان برای ساختن مسجد ضرار به آنان گفت: «برای خود مسجدی بسازید و هر آنچه می‌توانید از سلاح و سرباز در آن جمع کنید، من به نزد قیصر روم می‌روم و به همراه لشکر آنان به اینجا خواهم آمد و محمد و یارانش را از این شهر بیرون خواهیم ساخت» (حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۲۰۳).

۱. ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (توبه: ۱۰۷).

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ۱: ۴۹۴.

۳. برای گزارش‌ها در این خصوص، نک: سمهودی، وفاء الوفا، ۳: ۸۰۲-۸۰۵.

۴. صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۴۷۰.

۵. ابن هشام، السیره النبویه، ۲: ۵۲۹.

۶. حلبی، السیره الحلبیه، ۳: ۲۰۳.

۷. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۸۳.

رسول خدا ﷺ پس از اطلاع از نیت شوم سازندگان مسجد ضرار، جمعی را همراه مالک بن دُخْشُم که خود از بنی غنم بن عوف بود^۱ فرستاده و دستور داد که این پایگاه فتنه را تخریب کنند.^۲

ماجرای سوره براءت

فتح مکه در سال ۸ هـ به معنای پایان یافتن بت پرستی و اسلام آوردن همه ساکنان مکه و دیگر مناطق شبه جزیره نبود و کماکان برخی از قبایل، در برابر اسلام مقاومت می کردند و در نهایت در سال نهم هجری که به «عام الوفود» مشهور شد، قبایل بسیاری هیأت هایی را به سوی پیامبر ﷺ فرستادند و اسلام آوردن خویش را اعلام کردند.^۳

آیات ابتدای سوره براءت در پایان سال ۹ هـ نازل شد^۴ و پیامبر ﷺ از جانب خداوند مأموریت یافت تا در ذی الحجه و هنگام اجتماع مشرکان در مکه، آیات را به آنان ابلاغ کند.^۵ پس از نزول این ۱۰ آیه نخستین، پیامبر ﷺ، ابوبکر را به مکه فرستاد تا این آیات را برای مردم بخواند. آن حضرت پس از نزول آیات، امام علی (ع) را فراخواند و مرکب خود را در اختیار او گذاشت تا به دنبال ابوبکر برود و هر کجا به او رسید، نوشته را از او بگیرد و مأموریت محول شده از سوی پیامبر ﷺ را خود انجام دهد.^۶ امیرالمؤمنین (ع) در جُحْفَه به او رسید و نوشته را گرفت.

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳: ۴۱۴. احتمالاً رسول خدا ﷺ با این کار خواسته که مسجد به دست یکی از اهل همان عشیره ای که مسجد را ساختند خراب شود، به این صورت دیگر بنی غنم بن عوف (با توجه به عرف قبیله ای) نمی توانند ادعای دشمنی با قبایل دیگر داشته باشند.

۲. بیهقی، دلائل النبوة، ۵: ۲۵۹-۲۶۰.

۳. نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۵۵۹-۵۶۰.

۴. همان، ۲: ۵۴۳-۵۴۴؛ عیاشی، التفسیر، ۲: ۷۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۵: ۳.

۵. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۵: ۳۶-۳۷.

۶. برخی از اهل سنت گفته اند عزل ابوبکر در این واقعه و اعزام علی (ع)، دلیلی بر برتری ایشان نیست. چرا که این اعزام به این سبب بود که لغو پیمان باید به دست کسی که آن را منعقد کرده است یا یکی از خویشاوندان او صورت بگیرد. اما نظر علمای شیعه آن است که این مأموریت فقط براءت جستن از مشرکان نبود، که براءت جستن از مشرکان وظیفه و رسالت همه مؤمنان است. بلکه افزون بر آن، اعلام و ابلاغ احکام الاهی جدید نیز بود (نک: طباطبائی، المیزان، ۹: ۱۶۴-۱۶۸).

از فتح مکه تا رحلت ۱۹۱

ابوبکر به سوی پیامبر ﷺ بازگشت و گفت: «ای پیامبر خدا! آیا در حق من چیزی نازل شده است؟». فرمود: «نه! اما جبرئیل نزد من آمد و گفت: پیام تو را جز خودت یا مردی از خاندان تو نمی‌رساند».^۱

امام علی ﷺ بعد از ظهر روز عید قربان به مکه رسید و خود را به عنوان فرستاده پیامبر ﷺ به مردم معرفی کرد. او آیات آغازین سوره براءت (توبه) را قرائت کرد و سپس فرمود: «از این پس، کسی نباید عریان طواف کند و هیچ مُشرکی حق ندارد سال آینده به زیارت بیاید. هر کس با رسول خدا ﷺ پیمان ۴ ماهه دارد، آن حضرت بر پیمان خود استوار است و هر کس عهد و پیمانی ندارد، او را ۵۰ شب مهلت داده است».^۲

از جمله فضایل مهمی که برای حضرت علی ﷺ در آثار شیعه^۳ و اهل سنت^۴ برشمرده شده، ابلاغ این آیات است. این واقعه را منابع حدیثی و تاریخی بسیاری نقل کرده‌اند.^۵ امیرالمؤمنین ﷺ نیز برای اثبات برتری خویش بر دیگر صحابه و استحقاقش برای خلافت، به این واقعه استدلال کرده است.^۶

ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ

در ذی‌الحجه سال هشتم هجری، خداوند فرزندی به نام ابراهیم به پیامبر ﷺ عطا فرمود. مادر ابراهیم، ماریه قبطیه بود. قابله ماریه، سلمی همسر ابورافع بود. وقتی که این قابله خبر تولد فرزند پیامبر ﷺ را به ایشان داد، آن حضرت به او مزدگانی داد. رسول خدا ﷺ، هفت روز پس از تولد

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۵۴۵-۵۴۶؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۲۸؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲: ۴۲۷؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۶۵-۶۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲: ۲۴۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۲: ۱۲۶.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۷۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۵: ۳۷.

۳. مفید، الإرشاد، ۱: ۶۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۲: ۱۲۶.

۴. خوارزمی، المناقب، ۱۶۴؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۷: ۳۵۷.

۵. علامه امینی نام ۷۳ منبع را ذکر می‌کند که این حدیث را نقل کرده‌اند و همچنین می‌نویسد: «این حدیث به صورت مُتواتر از روایان گوناگون نقل شده است» (امینی، الغدير، ۶: ۳۳۸-۳۴۱).

۶. ابن مغازلی، مناقب أمير المؤمنين، ۱۷۰؛ طبرسی، الإحتجاج، ۱: ۱۴۴.

فرزندش، برای او گوسفندی را به رسم عقیقه سر برید. موی ابراهیم را تراشید و به وزن آن نقره صدقه داد و بین فقیران مدینه تقسیم فرمود. سپس دستور داد آن مور را در زمین دفن کنند. همسران رسول خدا ﷺ به ماریه از این جهت که برای پیامبر ﷺ فرزند آورده، رشک می بردند. وقتی که ابراهیم به دنیا آمد، جبرئیل پیامبر ﷺ را با کنیه ابوابرهیم خطاب کرد و گفت: «سلام بر تو ای ابوابراهیم!»^۱

اما به تقدیر الهی، این فرزند، دهم ربیع الاول سال دهم هجری از دنیا رفت.^۲ رسول خدا ﷺ در رثای فرزندش فرمود: «چشم گریان است و قلب اندوهگین. چیزی جز آنچه مورد رضایت خدا باشد نمی گوئیم. به خدا قسم ای ابراهیم! ما از فراق تو سخت اندوهگین هستیم».^۳

اسلام آوردن قبایل یمنی

رسول خدا ﷺ، سال ۱۰هـ، خالد بن ولید را مأمور کرد تا به یمن برود و مردم را به اسلام دعوت کند. او و یارانش ۶ ماه آنجا اقامت کردند و در این مدت، اهل یمن را به اسلام دعوت می کردند، ولی هیچ کس در اثر این دعوت ها مسلمان نشد. پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب ﷺ را به یمن فرستاد تا این مأموریت را برعهده گیرد و خالد را به مدینه بازگرداند. پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: «از یاران خالد، هر که خواست، همراه تو بماند و هر که خواست، همراه خالد به مدینه بازگردد».

علی بن ابی طالب ﷺ در آن سرزمین نماز را با یارانش به جماعت برگزار کرد و پس از آن، همه همراهانش را در یک صف قرارداد و جلوی آنها ایستاد. آنگاه پیام رسول خدا ﷺ را برای مردم خواند. اخلاص امیر المؤمنین ﷺ در ابلاغ پیام رسول الله ﷺ، تأثیر عمیقی بر حاضران داشت و موجب ایمان آوردن بزرگان قبیله همدان شد و با ایمان آوردن آنها، تمام قبیله همدان مسلمان شدند. علی ﷺ طی

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۴۴۸-۴۵۰؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۱: ۲۱-۲۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۸۳.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۱۴-۱۱۵.

۳. همان، ۱: ۱۱۴؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۳: ۶۲؛ کلینی، الکافی، ۳: ۲۶۲.

از فتح مکه تا رحلت ۱۹۳

نامه‌ای خبر اسلام ایشان را به پیامبر ﷺ رساند. هنگامی که این پیام به رسول خدا ﷺ رسید، به سجده افتاد. سپس سر از سجده برداشت و فرمود: «سلام بر همدان! سلام بر همدان!»^۱.

رسول خدا ﷺ نوبتی دیگر علی بن ابی طالب ﷺ را در ماه رمضان به یمن فرستاد و به او دستور داد که در منطقه قنّه^۲ اردو بزند. پیامبر ﷺ از عمامه‌ای که بر سر داشت برای علی ﷺ پرچمی درست کرد و آن را به دست وی داد. همچنین با دستان خود عمامه‌ای پیچید و بر سر ایشان نهاد و فرمود: «اگر در منطقه آنان فرود آمدی، تا با تو نجنگیدند با آنان پیکار نکن! آنان را به گفتن لا اله الا الله و محمد رسول الله فراخوان، اگر قبول کردند، آنگاه آنان را به نماز خواندن دعوت کن. اگر آن را نیز پذیرفتند، ایشان را به پرداخت زکات دعوت کن. اگر قبول کردند، دیگر چیزی از آنان طلب نکن! به خدا اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، بهتر از آن است که تمام دنیا را به دست آوری».

علی ﷺ همراه ۳۰۰ سوار از مدینه خارج شد. اولین مکانی که به آن رسیدند، محل سکونت قبیله مذحج بود. علی ﷺ یاران خود را به صورت گروه‌های جداگانه در منطقه مستقر نمود. سپس با مردم آن دیار روبرو شد و آنان را به اسلام فراخواند، اما آنان قبول نکردند و به مسلمانان با تیر و سنگ حمله کردند. پس از هجوم آنها به مسلمانان، حضرت، سپاه خود را سامان داد و پرچم را به دست مسعود بن سنان سلمی داد. شخصی از قبیله مذحج مبارز طلبید و اسود بن خزاعی به مصاف او رفت و او را کشت. سپس سپاه اسلام به فرماندهی علی بن ابی طالب ﷺ به مذحجیان حمله بردند و ۲۰ نفر از آنان را کشتند. سربازان دشمن پراکنده شده و پرچم خود را رها کرده و فرار کردند. حضرت علی ﷺ آنان را تعقیب نکرد و ایشان را به اسلام دعوت کرد و همه این دعوت را اجابت کردند. برخی از سران قبیله مذحج، به نمایندگی از تمام افراد قبیله، با علی ﷺ بیعت کردند و گفتند: «این صدقات ما است. آنچه حق خدای متعال است از آن بردار!».

علی بن ابی طالب ﷺ غنایم به دست آمده را جمع نمود و به پنج بخش تقسیم کرد: قسمتی

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۳۸۴؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۱۳۱-۱۳۲؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۶۲.

۲. «قنّه»، دشتی در جنوب مدینه بوده است (بکری، معجم ما استعجم، ۳: ۱۰۹۶).

را به عنوان سهم الله جدا ساخت. سپس سهم رسول خدا ﷺ را با قرعه انتخاب کرد و بقیه را بین سپاهیان تقسیم نمود. معمولاً در این گونه جنگ‌ها، فرماندهان دیگر، غنایم ویژه و ارزشمند را که باید در سهم خدا و رسول ﷺ قرار می‌گرفت، به سواران خاص و شجاع خود می‌دادند، سپس به پیامبر ﷺ گزارش این عطایا را اعلام می‌کردند و ایشان نیز آن اشیاء را از افراد بازپس نمی‌گرفت. طبق همین شیوه، برخی از سواران و شجاعان سپاه، این سهم را از علی ﷺ مطالبه کردند. اما او از این کار ابا و ورزید و گفت: «خمس را نزد رسول خدا می‌برم تا خود ایشان تصمیم بگیرند».^۱

علی بن ابی طالب ﷺ مدتی را نزد مذحجیان ماند تا به آنان قرآن و احکام دین را آموزش دهد و در نامه‌ای که همراه عبدالله بن عمرو مَزْنِی برای رسول خدا ﷺ فرستاد، اخبار آنجا را به ایشان اطلاع داد. عبدالله نامه را نزد پیامبر ﷺ برد. پیامبر از طریق او به علی ﷺ پیام داد که برای موسم حج به ایشان بپیوند. علی ﷺ پس از دریافت پیام رسول خدا ﷺ، به حجاز بازگشت. علی ﷺ در مسیر بازگشت، هنگامی که به منطقه فَتَق رسید، ابورافع را مسئول خمس و فرمانده سپاه کرد و خود به سرعت نزد رسول خدا ﷺ شتافت. آن حضرت در مکه با پیامبر ﷺ که برای ادای مناسک حج به آن شهر رفته بود، دیدار نمود.

از سوی دیگر، سربازان به ابورافع اصرار کردند که پارچه‌های یمنی را که به عنوان خمس از غنائم جدا شده بود، به ایشان بدهد تا برای بستن احرام از آن استفاده کنند. او نیز به هر یک از سربازان دو پارچه داد. هنگامی که در منطقه سِدْره برای ورود به حرم آماده می‌شدند، علی بن ابی طالب ﷺ به استقبال ایشان آمد و آن لباس‌ها را بر تن ایشان دید. آن حضرت به ابورافع گفت: «چرا چنین کردی؟». ابورافع گفت: «چندین بار با من در این موضوع سخن گفتند و از ایشان به ستوه آمدم. گمان کردم که با این کار مخالف نخواهی بود، زیرا فرماندهان قبل از تو نیز چنین می‌کردند». علی ﷺ گفت: «تو خود دیدی که من از اموال خمس چیزی به آنها ندادم، با این حال به آنان از اموال خمس دادم. به تو دستور داده بودم که از آنچه در اختیار

۱. رک: واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۰۸۲-۱۰۷۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۲۸-۱۲۹؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۶: ۲۳۸-۲۳۹.

داری، حفاظت کنی. ولی تو اموال خمس را به سربازان دادی؟». آنگاه علی علیه السلام آن پارچه‌ها را از کسانی که با آن احرام بسته بودند، پس گرفت. آنها از این اقدام به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردند. آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: «چرا یارانت از تو شکایت می‌کنند؟». علی علیه السلام گفت: «من کاری نکردم که باعث شکایت آنها شود. آنچه را به غنیمت گرفته بودند، بین آنها تقسیم کردم و سهم خمس را نگه داشتم تا شما درباره آن تصمیم بگیرید».^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به کسانی که شکایت کرده بودند، فرمود: «درباره علی بدگویی نکنید. او از من است و من از اویم. او پس از من، ولی شمامست».^۲

حجّة الوداع

پیامبر صلی الله علیه و آله، مدت ۱۰ سال در مدینه اقامت داشت. گرچه ایشان هر سال در موسم حج، قربانی می‌کرد ولی در این مدت حج به جای نیاورده بود. تا این که در ذی القعدة سال دهم هجری به مردم اعلام کرد که در آن سال قصد انجام حج دارد. این خبر به اطلاع اهالی مدینه و مناطق مجاور آن رسید و هر که می‌خواست همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حج به جای آورد و توان طی نمودن این مسافت را به صورت پیاده و یا سواره داشت، به مدینه آمد.

شهر مدینه، مملو از جمعیت شد و در راه‌های منتهی به مدینه، تعداد بسیاری از مردم گرد آمدند. اطراف کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله، تا جایی که چشم می‌دید، جمعیت بود. همگان می‌خواستند حج را به رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای آورند و تمامی مناسک را همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد، انجام دهند.^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در مدینه به جای آورد و برای مردم سخنرانی کرد و به آنها آموخت چه مناسکی در حج باید انجام دهند. سپس غسل فرمود و احرام بست.^۴

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۰۸۱؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۲: ۹۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۶: ۳۳۹.
 ۲. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۸: ۱۱۷-۱۱۸؛ أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۲: ۶۸۸؛ نسائی، السنن الكبرى، ۷: ۴۴۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲: ۱۸۹-۱۹۰ و ۱۹۹.
 ۳. صالحی شامی، سبل الهدی، ۸: ۴۵۰.
 ۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۷۳؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۲: ۱۰۲.

پیامبر ﷺ ظهر ۲۵ ذی القعدة از مدینه خارج شد.^۱ او در ذی الحلیفه (۸ کیلومتری جنوب مسجد النبی)، در شبستان مسجد، منتظر یاران خویش ماند و با آنان نماز عصر را به جای آورد و به مردم امر نمود که در آن محل نماز بخوانند. پیامبر ﷺ به یاران خود فرمود: «جبرئیل از جانب خداوند نزد من آمد و گفت: در این مکان مقدس نماز به جای آور». سپس فرمود: «عمره را همراه حج به جای خواهیم آورد و عمره در حج داخل شد تا روز قیامت».^۲

ایشان سپس از ذی الحلیفه خارج شد تا به منطقه ذی طوی رسید که اکنون به نام «آبَارُ الزَّاهِر» شناخته می‌شود. در این منطقه، شب یکشنبه ۲۶ ذی القعدة را توقف نمود و در همان جا نماز صبح را به جای آورد. سپس غسل کرد و به سوی مکه روانه شد. آن حضرت در تَعْمِیم (مکانی در دوفرسخی مکه) احرام خود را تعویض کرد و بر مرکبی ساده سوار شد. آنگاه فرمود: «خداوند! این حج را حجتی مقبول قرار ده! حجتی که نه از برای ریا و نه از برای حسن شهرت باشد و آن را قبول فرما!».^۳

پیامبر ﷺ از جانب ثُبَّةِ الْعُلَیَا که مشرف به حَجُّون است، وارد مکه شد.^۴ سپس سحرگاه به مسجد الحرام رفت. رسول خدا ﷺ از باب عبدمناف که مردم به آن باب بنی شیبیه می‌گفتند، وارد شد. وقتی پیامبر ﷺ نگاهش به کعبه افتاد، رو به کعبه، دستان خود را به آسمان برد و فرمود: «خداوند! تو خود سلامی و سلام از توست! ما را با سلام بپذیر! خداوند! با هر که گرد این خانه، عمره و حج به جای آورد، بر شرافت و بزرگی و هیبت و کرامت این خانه بیافزای!». ایشان از باب بنی مخزوم به سوی کوه صفا رفت.^۵

۱. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۷۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۸: ۴۵۱.

۲. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۱: ۲۹۹؛ بخاری، صحیح البخاری، ۲: ۱۳۵-۱۳۶ و ۳: ۱۰۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۸: ۴۵۱. گفتنی است، اعراب در دوران پیش از اسلام، انجام هم‌زمان عمره و حج را بسیار بد می‌پنداشتند (نک: عینی، نخب الأفكار، ۹: ۲۳۸).

۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۴: ۱۳۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۸: ۴۶۸.

۴. ایشان در عمره، از پایین مکه، وارد این شهر شد اما در حج، از بالای مکه وارد و از پایین آن شهر خارج شد.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۰۹۷؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۱۳۱.

خطبه منّا

رسول خدا ﷺ در منّا، در قالب خطابه‌ای برای جمعیت فراوان حج‌گذار، سخن گفت. سوره نصر همان روز نازل شده بود و پیامبر ﷺ دریافت که این آخرین حجی است که به جای خواهد آورد.

فرازهایی از این سخنان، چنین نقل شده است:

- ای مردم، خدای شما یکی است و پدر شما نیز یکی است. هیچ برتری میان عرب و عجم، سیاه و سرخ وجود ندارد. تنها وجه برتری، تقوای الهی و پرهیزکاری است. شایسته‌ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شماست.

- خداوند، خون و اموال و آبروی شما را چون حرمت این ماه (ذی‌الحجه) و این سرزمین و این روز محترم دانسته است. این حرمت تا وقتی که به لقای الهی برسید، پابرجاست. هر کس امانتی در دست دارد، آن را به صاحبش بازگرداند. هرآنچه از ربا در زمان

جاهلیت رواج داشت، ملغی و ممنوع است.

- خون هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است. این سخن را از من بشنوید تا به راحتی زندگی کنید. ظلم نکنید. ظلم نکنید. ظلم نکنید. اموال هیچ مسلمانی جز با رضایت خاطر او حلال نخواهد شد.

- ای مردم، زنان بر شما حق دارند، همان گونه که شما حقی بر آنها دارید. زنان، یار و همدم شما و امانت الهی نزد شما هستند. آنان را مراقبت کنید و همان گونه که با نام خدا بر شما حلال شده‌اند، در رفتار با ایشان، تقوای الهی پیشه کنید و خیر آنان را بخواهید.

- ای مردم! شیطان از این که در سرزمین شما پرستش شود، مأیوس شده است، اما در اموری که از پرستش پایین‌تر است، همچنان به اطاعت شما طمع دارد. خداوند به من دستور داده که مردم را به پرستش او دعوت کنم. به خود ظلم نکنید و پس از من، به کفر بازنگردید.^۱

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۰۳-۶۰۴؛ صدوق، الخصال، ۲: ۸۴؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۸: ۴۸۲-۴۸۳.

واقعۀ غدیر

پیامبر ﷺ پس از به جای آوردن حج، به سوی مدینه حرکت کرد. پنجشنبه ۱۸ ذی‌الحجه سال ۱۰هـ کاروان حاجیان به منطقه غدیر خُم رسید که در آن، راه اهل مدینه، عراق و مصر از یکدیگر جدا می‌شد. آن روز، جبرئیل این آیه را بر پیامبر ﷺ نازل کرد: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن! و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».^۱ جبرئیل همچنین از جانب خداوند به پیامبر ﷺ دستور داد تا علی را به مردم بشناساند و آنچه را درباره ولایت او نازل شده، ابلاغ نماید و به ایشان بگوید که اطاعت از علی بن ابی طالب ﷺ بر همگان واجب است.

پیامبر ﷺ پس از این فرمان الاهی، امر کرد تا کاروان حجاج توقف کند و گروهی از مسلمانان که جلوتر از دیگران حرکت کرده و به نزدیکی جُحفه رسیده بودند، به غدیر خم بازگردند.

پیامبر ﷺ همراه اهالی کاروان‌های حجاج نماز ظهر را به جای آوردند. ایشان پس از اقامه نماز، بر فراز محمل‌های شتران که روی هم چیده شده بود، ایستاد و با صدای بلند، شروع به سخنرانی کرد و فرمود:

«سپاس خدایی را که از او کمک خواسته و به او ایمان آورده و هر امری را به او می‌سپاریم. به خدا پناه می‌بریم از شرّ نفسِ خود و از بدی‌های اعمال مان، آن که هر که را گمراه کند، او را هدایت کننده‌ای نیست و هر که را هدایت کرده، او را گمراه کننده‌ای نیست. شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. ای مردم! خداوند به من خبر داده است که به زودی نزد او خواهم رفت. من مورد سؤال قرار خواهم گرفت، شما نیز مورد سؤال قرار خواهید گرفت، چه خواهید گفت؟».

حاضران گفتند: «شهادت می‌دهیم که تو آنچه را به آن مأمور بودی، ابلاغ نمودی و در این

۱. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مانده: ۶۷).

مسیر، خیرخواهی کردی و مجاهدت ورزیدی. خداوند جزای خیر به تو دهد!». فرمود: «آیا شهادت نمی‌دهید که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت خدا و جهنم خدا حق است و روز قیامت بی‌شک خواهد رسید و خداوند همه را از قبرها زنده خواهد ساخت؟». همه گفتند: «آری! شهادت می‌دهیم». فرمود: «خداوند شاهد باش!».

پیامبر ﷺ فرمود: «ای مردم آیا می‌شنوید؟». گفتند: «آری!». فرمود: «من بر حوض کوثر حاضر و ناظم و شما بر من و بر آن حوض، وارد خواهید شد. پهنای آن، مسافت بین صنعاء و بُصری^۱ است. در آن به تعداد ستارگان قدح‌هایی از نقره است. ببینید که چگونه پس از من با ثقلین (آن دو شیء گران‌بها) رفتار خواهید کرد». شخصی با صدای بلند پرسید: «آن دو چیستند؟». فرمود: «یکی کتاب خداست. یک سوی آن در دستان خداوند و سوی دیگر آن در دست شماست. به آن تمسک جوئید تا گمراه نشوید. و دیگری، عترت و اهل بیت من است. خدای متعال به من خبر داده که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من دوباره وارد شوند. از آنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آنان عقب نمانید که گمراه می‌گردید».

سپس دست علی بن ابی‌طالب ﷺ را گرفت و آن را کاملاً بالا برد و همه حاضران، پیامبر ﷺ و علی ﷺ را دیدند و شناختند. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «ای مردم، چه کسی از بین مردم بر خود ایشان مقدم است؟». حاضران گفتند: «خدا و رسولش آگاه‌تر هستند». فرمود: «خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم. من مقدم بر ایشان از خودشان هستم. هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». پیامبر ﷺ این گفته را ۳ بار تکرار کرد و سپس فرمود: «خداوند! هر که ولایت او را پذیرفت، مولای او باش! و هر که با او دشمنی ورزید، با او دشمن باش! هر که او را یاری داد یاری ده! و هر که او را یاری نداد، او را یار و یاور مباش! حق را به هر سوی که او گشت بگردان!». رسول خدا ﷺ در پایان این سخنان، فرمود: «شاهدان به غایبان خبر دهند».^۲

۱. «صنعاء» و «بُصری» نام دو شهر است. صنعاء در یمن و بُصری در شام (سوریه کنونی) قرار دارد.

۲. برای اطلاع از متن خطبه غدیر، رک: طوسی، الأمالی، ۲۴۷؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۲: ۲۳۷؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۳: ۲۹؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۲: ۴۹؛ سیوطی، الدر المنثور، ۲:

هنوز مردم به طور کامل پراکنده نشده بودند که این آیات نازل شد: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم».^۱ مطابق برخی گزارش‌ها، رسول خدا ﷺ فرمود: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت! خدای من از رسالت من و ولایت علی پس از من، راضی شد». سپس همه مسلمانان با رسول خدا ﷺ و علی بیعت کردند. اولین نفراتی که بیعت کردند، ابوبکر و عمر، طلحه و زبیر و سپس بقیه مهاجران بودند. پس از ایشان، انصار و سایر مردم بیعت کردند. ابوبکر و عمر، هریک در بیعت با علی بیعت کردند: «مبارک است! مبارک است! ای فرزند ابوطالب! امروز مولای من و مولای همه زنان و مردان شدی». ابن عباس در این باره گفت: «به خدا که این ولایت بر گردن همه مردم واجب شد».^۲

مردم تا سه روز همچنان برای بیعت نزد پیامبر ﷺ و علی بن ابی طالب بیعت می‌آمدند و رسول خدا ﷺ پس از بیعت با هر گروه از مردم، می‌فرمود: «شکر خدایی را که ما را بر همه جهانیان برتری داد». این شکل بیعت و دست دادن برای آن، از آن روز، به سنت تبدیل شد و حتی کسانی نیز که استحقاق خلافت نداشتند، بیعت را بر همین شیوه برگزار نمودند.^۳

رسول خدا ﷺ پس از آن دستور داد گروه گروه به خیمه علی بروند و به او تبریک بگویند. وقتی مردم از این امر فراغت یافتند، رسول خدا ﷺ به همسران خود دستور داد که به خیمه علی بروند و به او تبریک بگویند.^۴

۲۹۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۷: ۱۲۴ و ۱۸۴-۱۸۵؛ امینی، الغدير، ۱: ۳۴-۳۵.

۱. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳). نزول این آیه در روز غدیر در این منابع آمده است: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۸: ۲۹۰؛ ابن مغازلی، مناقب أمير المؤمنين، ۴۶؛ خوارزمی، المناقب، ۱۳۵ و ۱۵۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدينة دمشق، ۱۲: ۲۳۷؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۵: ۲۱۰؛ سیوطی، الدر المنثور، ۲: ۲۵۹.

۲. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۷۷؛ ابن مغازلی، مناقب أمير المؤمنين، ۴۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۷: ۱۸۰؛ امینی، الغدير، ۳۵: ۱.

۳. طبرسی، الإحتجاج، ۱: ۶۶؛ امینی، الغدير، ۱: ۵۰۸-۵۰۹.

۴. مرتضی عاملی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ۳۱: ۲۳۴. حدیث غدیر از جمله روایاتی است که به طور متواتر از رسول خدا ﷺ نقل شده است و جمع کثیری آن را روایت کرده‌اند. برخی از اصحاب راوی این حدیث عبارت‌اند

سوره معارج

در گزارش‌هایی آمده است، هنگامی که واقعه غدیر رخ داد، شخصی به نام جابر بن نضر بن حارث بن عبد‌ری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «ای محمد! از جانب خدا به ما دستور دادی که شهادت دهیم خدایی جز الله نیست و تو فرستاده‌ای. سپس به نماز و روزه و حج و زکات امر نمودی و ما آن را از تو قبول کردیم. اما تو به این حد بسنده نکردی و دست پسر عم خود را بلند کردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. این سخن را از جانب خود گفتی یا دستور خداوند است؟». رسول خدا ﷺ فرمود: «قسم به کسی که خدایی جز او نیست، این سخن از جانب خدای متعال است». جابر برگشت و به سمت مرکب خود رفت و در همین حال گفت: «خدایا! اگر آنچه را محمد می‌گوید، درست است، یا بر ما از آسمان سنگ بیار یا عذابی دردناک بر ما نازل فرما!». وی هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و او را کشت. خداوند این آیه را نازل فرمود: «پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید».^۱

سریه أسامة

آخرین سپاهی که به دستور پیامبر اسلام ﷺ برای دفاع در برابر حملات امپراتوری روم تشکیل شد، سپاه أسامة بود. این عنوان بر اساس نام فرمانده این لشکر، أسامة بن زید شهرت یافته است. پدر أسامة، زید بن حارثه، آزادشده رسول خدا ﷺ و از نخستین مسلمانان بود و به همین سبب زید و فرزندش أسامة را از موالی پیامبر ﷺ خوانده‌اند. او در سال چهارم بعثت/۶۱۴ م به

از: ابوبکر، عمر بن الخطاب، طلحة بن عبیدالله، زبیر بن عوّام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، زید بن أرقم، براء بن عازب، بُریدة بن حُصیب، ابوهریره، ابوسعید خُدَری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، حَبِیْه بن جُنَادَه، عبدالله بن مسعود، عمران بن حُصَین، عبدالله بن عمر، عَمّار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، اسعد بن زُرّاره، خُزَیمَة بن ثابت، ابویوب انصاری، سَهْل بن حُتَیف، حُذَیفَة بن یمان، سَمُرَة بن جُنْدَب، زید بن ثابت، آنس بن مالک و برخی دیگر از صحابه پیامبر ﷺ (رک: امینی، الغدیر، ۱: ۲۹۸-۲۹۹).

۱. ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ (معارج: ۱). رک: حسکانی، شواهد التنزیل، ۲: ۳۸۱-۳۸۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ۳: ۴۰؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۱۸: ۲۷۸؛ حلبی، السيرة الحلبية، ۳: ۳۰۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۷: ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۶۳-۱۷۶.

دنیا آمده بود و به هنگام وفات پیامبرﷺ ۱۹ سال داشت.^۱

اواخر محرم سال یازدهم هجری^۲، پیامبرﷺ مسلمانان را به جنگ با روم امر فرمود و اسامه را به عنوان فرمانده این لشکر تعیین نمود. اسامه در منطقه جُرف، در نزدیکی مدینه اردو زده بود و مسلمانان به سوی او می‌شتافتند.^۳ تعداد سپاهیان جیش اسامه را متفاوت و از ۷۰۰ نفر تا ۴۰۰۰ نفر و حتی ۱۲۰۰۰ نفر گزارش کرده‌اند.^۴ مقصد سپاه، بَلقاء و دارُوم در سرزمین فلسطین بود.^۵

بیشتر افرادی که به حضور در سپاه اسامه فراخوانده شده بودند، از مهاجران بودند و تقریباً همه مهاجران نخستین، همراه با سپاه اسامه از مدینه خارج شدند.^۶ افراد سرشناسی از مهاجران و انصار از جمله ابوبکر، عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح نیز به حضور در این سپاه فراخوانده شدند.^۷ ولی عده‌ای با انتصاب اسامه مخالفت کردند.^۸ علت مخالفت آنان سن کم اسامه بود. آنان می‌گفتند: «جوانی تازه به دوران رسیده را بر بزرگان مهاجرین و انصار امیر کرده است».^۹

۱. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۱۲۵.

۲. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۱۸۴.

۳. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۸۴؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۵۰.

۴. نک: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۰: ۱۳۹؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۶: ۳۰۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۸: ۱۰۷.

۵. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۱۸۴.

۶. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۱۸؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۱۸۴.

۷. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۱۱۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۴۵-۱۴۶؛ ابن سید الناس، عیون الأثر، ۲: ۳۵۰.

۸. واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۱۱۸؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۱۱۵.

۹. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۵۰. در برخی منابع آمده است، رسول خداﷺ برای تأکید بر همراهی با لشکر اسامه فرمود: «خداوند متخلفان از لشکر اسامه را لعنت کند» (ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۶: ۵۲؛ همچنین نک: شهرستانی، الملل والنحل، ۱: ۳۰؛ آمدی، أبکار الأفكار، ۵: ۳۷). برخی با قبول تخلف ابوبکر و عمر از لشکر اسامه، این اتفاق را ناشی از اجتهاد آنان در مقابل کلام رسول خداﷺ به دلیل مصلحت‌اندیشی دانسته‌اند (ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱۲: ۸۳؛ همچنین، رک: آمدی، أبکار الأفكار، ۵: ۲۵۰).

رَزِيَّةُ الْخَمِيسِ

اوایل سال ۱۱ هجری، پیامبر بیمار شد و در خانه خویش در بستر افتاد. پیامبر ﷺ روز پنجشنبه و در آخرین روزهای زندگی، وقتی بیماری ایشان شدت یافته بود، فرمود: «کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی را بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید». در این هنگام، در کنار بستر رسول خدا همه‌های به پا شد. عمر در این هنگام گفت: «درد بر پیامبر غالب شده. ما کتاب خدا را داریم و همان برای ما کافی است».^۱ در این هنگام، حاضران با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و بین کسانی که موافق کتابت بودند و آنان که مخالف بودند، مجادله شد. پیامبر، از این وضعیت خشمگین شده و فرمودند: «از نزد من برخیزید!».

ابن عباس پس از وفات پیامبر ﷺ همواره به یاد این واقعه که به «رَزِيَّةُ الْخَمِيسِ» (مصیبت روز پنجشنبه) مشهور شده بود، آن گونه می‌گریست که اشک بر محاسنش جاری می‌شد و می‌گفت: «تمام مصیبت اختلاف و سروصدای ایشان بود که نگذاشت پیامبر ﷺ آن نوشته را بنویسد».^۲

رحلت پیامبر ﷺ

بیماری پیامبر ﷺ شدت یافته بود و یاران ایشان گرد وی حلقه زده بودند. عَمَّار برخواست و به رسول خدا ﷺ گفت: «پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! چه کسی شما را غسل خواهد داد؟». فرمود: «علی بن ابی طالب، زیرا هیچ عضو از اعضای مرا غسل نمی‌دهد مگر این که فرشتگان او را یاری می‌کنند». عَمَّار گفت: «پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! چه کسی

۱. این مطلب در مصادر اهل سنت با تعبیرات مختلفی آمده است. در بیشتر مصادر آمده: «درد بر پیامبر مستولی شد» (نک: صنعانی، المصنف، ۵: ۴۳۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۸۷؛ بخاری، صحیح البخاری، ۱: ۳۶-۳۷ و ۷: ۹؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۵: ۷۶). اما تعبیر «هذیان می‌گوید» هم در منابعی همچون صحیح بخاری آمده است (بخاری، صحیح البخاری، ۷: ۱۳۷).

۲. رک: صنعانی، المصنف، ۵: ۴۳۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۱۸۸؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۵: ۱۳۴-۱۳۵؛ بخاری، صحیح البخاری، ۱: ۳۴ و ۹: ۱۱۱؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۱۸۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ﷺ، ۱: ۲۳۲ و ۲۳۵؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۵: ۲۲۷ و ۲۵۱؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱۴: ۴۴۶-۴۴۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۱۴۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۴۶۸.

بر شما نماز خواهد گزارد؟» فرمود: «رحمت خدا بر تو باد! صبر کن!». ^۱ سپس رو به علی ﷺ کرد و به ایشان فرمود: «ای علی! سر مرا در آغوش بگیر! چون اجلم فرا رسید، مرا رو به قبله بگردان و امور غسل و کفن مرا خود به عهده بگیر و نخست تو بر من نماز بگزار و از من جدا نشو تا مرا در خاک بگذاری و در این کار از خداوند یاری بطلب». ^۲

آن حضرت به یاران خود فرمود: «جسد مرا کنار قبرم قرار دهید و مدتی مرا ترک کنید، زیرا خداوند نخستین کسی است که بر من درود خواهد گفت و پس از او، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و در آخر عزرائیل، فرشته مرگ. آنان همراه لشگری از فرشتگان بی شمار، بر من نماز خواهند گزارد. سپس ساکنان عرش بر من نماز می گزارند. پس از آنان، ساکنان آسمان. ای علی! تو و دخترم، فاطمه و حسن و حسین بر من نماز گزارید. در نماز ابتدا ۷۵ تکبیر گفته و سپس ۵ تکبیر بگو و برو. اینها پس از آن است که جبرئیل به تو اجازه دهد. پس از آن، دسته دسته بر من وارد شوید و نماز گزارید!». در این هنگام، ابوبکر گفت: «چه کسی وارد قبر شما خواهد شد؟». فرمود: «نزدیکانم از اهل بیت، همراه فرشتگانی که آنان را نخواهید دید. برخیزید و آنان را که بیرون هستند نیز باخبر سازید!». ^۳

علی بن ابی طالب ﷺ سر پیامبر ﷺ را در آغوش کشید، سپس در حالی که دست علی ﷺ زیر چانه پیامبر ﷺ بود، روح از بدن ایشان جدا شد. سپس پیکر بی جان پیامبر را به سوی قبله قرار داد و چشمان ایشان را بست و ردای ایشان را بر وی کشید و مشغول آماده کردن جسد رسول خدا ﷺ برای دفن شد. ^۴

آن روز تلخ، روز دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری بود. ^۵ پیامبر ﷺ در زمان رحلت،

۱. صدوق، الأمالی، ۶۳۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۵۰۷.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۴۷۰.

۳. صدوق، الأمالی، ۶۳۴؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۵: ۲۵۳؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۱: ۲۵۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۵۰۷ و ۵۳۱؛ ۷۸: ۳۷۹-۳۸۰.

۴. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۸۷؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۳۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۱: ۲۰۳.

۵. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۸۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲: ۲۱۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۵۱۴ و ۵۳۱.

مراسم تدفین پیامبر

علی بن ابی طالب علیه السلام مشغول غسل دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و می گفت: «تو در مرگ نیز مانند زندگی ات معطری!»، سپس بوی خوشی که مانند آن به مشام هیچ کس نرسیده بود، فضا را عطرآگین کرد.^۲ طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام ایشان را با ۷ سطل آب از چاه غُرس (چاهی در مدینه) غسل داد^۳ و از سدر و کافوری که جبرئیل از آسمان آورده بود، استفاده کرد. این سدر و کافور به وزن ۴۰ درهم (حدود ۱۴۰ گرم) بود و پیامبر آن را به سه قسمت تقسیم کرده بود: یک قسمت برای خود، یکی برای علی علیه السلام و یک قسمت نیز برای فاطمه علیها السلام.^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرده بود در کفن من از پارچه گران بها استفاده نکن.^۵ علی بن ابی طالب علیه السلام که به تنهایی وظیفه تکفین رسول خدا صلی الله علیه و آله را برعهده داشت،^۶ پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد، در حالی که بر ایشان پیراهنی بود و ایشان را با سه پارچه کفن نمود.^۷

درباره محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف شد. برخی گفتند در بقیع و برخی دیگر صحن مسجد را پیشنهاد دادند. ولی علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «خداوند جان فرستاده خویش را نمی گیرد، مگر این که وی در مطهرترین مکان باشد. پس باید در همان جایی که در گذشته است، دفن

۱. ابن قتیبه، المعارف، ۷۵؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۴۵۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۵۵: ۳۶۲ و ۳۶۴.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۲۱۴-۲۱۵؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱۴: ۵۷۲؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۲۲.

۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۱: ۴۷۱؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳: ۱۱۲؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۲۳.

۴. از هارون بن سعید گزارش شده: مقداری مسک نزد علی بن ابی طالب علیه السلام بود که وصیت کرد از آن به عنوان سدر و کافور استفاده کنند و می گفت: «این باقی مانده سدر و کافور رسول خداست» (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۲۸۸؛

بیهقی، دلائل النبوة، ۷: ۲۴۹؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱۴: ۵۸۰؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۲۴).

۵. کلینی، الکافی، ۳: ۱۵۱؛ صدوق، علل الشرائع، ۱: ۳۰۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۵۴۴-۵۴۵.

۶. مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲: ۴۹۳-۴۹۴.

۷. طوسی، الأمالی، ۵۵۵-۵۵۶.

۸. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۶۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲: ۲۸۵؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۱۴.

شود». پس از این، همه متفق شدند که پیامبر ﷺ در منزل خویش دفن گردد.^۱

علی ﷺ بر پیکر کفن شده پیامبر ﷺ پارچه‌ای کشید و سپس خود بر در خانه ایستاد.^۲ سپس اجازه داد مردم، ده نفر، ده نفر، بر ایشان وارد شوند. آنان بر پیکر مطهر پیامبر ﷺ حلقه می‌زدند و علی بن ابی طالب ﷺ که در میانه جمع ایستاده بود، این آیه را تلاوت می‌کرد: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید».^۳ حاضران نیز این آیه را تکرار می‌کردند.^۴

علی بن ابی طالب ﷺ، عباس بن عبدالمطلب، الفضل بن عباس و أسامة بن زید، برای تجهیز و دفن رسول خدا ﷺ وارد منزل ایشان شدند. در این هنگام، گروهی از انصار از پشت در خانه فریاد برآوردند: «ای علی! تو را به خدا قسم، حق ما از رسول خدا در حال از بین رفتن است. اجازه بده کسی از ما داخل خانه شود تا انصار نیز در تدفین پیامبر سهیم باشند». علی ﷺ گفت: «اوس بن خولی وارد شود». وی از کسانی بود که در بدر حاضر بود و از بزرگان بنی عوف از قبیله خزرج به شمار می‌رفت. وقتی که اوس وارد شد، علی ﷺ به او گفت: «وارد قبر شو!». وی داخل قبر شد و امیرالمؤمنین ﷺ پیکر پیامبر ﷺ را به دست او داد و وقتی پیکر مطهر به زمین رسید، به او گفت: «از قبر بیرون بیا». اوس از قبر بیرون آمده و علی ﷺ وارد قبر شد و پارچه را از صورت رسول خدا ﷺ کنار زد و صورت ایشان را در حالی که بر پهلوی راست و رو به قبله قرار داشت، بر خاک نهاد. سپس لحد را گذاشت و بر آن خاک ریخت.^۵ علی ﷺ، قبر رسول خدا ﷺ را چنان که وصیت کرده بود، اندازه یک وجب و چهار انگشت از زمین ارتفاع داد و بر آن آب ریخت و فرمود: «آب ریختن روی قبر، سنت رسول خدا است».^۶

۱. طبرسی، إعلام الوری، ۱۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۱: ۵۰۵-۵۰۶.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۵۱۷: ۲۲ و ۵۴۰ و ۷۸: ۳۰۲.

۳. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب: ۵۶).

۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۲۳۰؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۲۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ﷺ، ۱: ۲۰۶.

۵. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۸۸-۱۸۹؛ طبرسی، إعلام الوری، ۱۴۳-۱۴۴؛ همچنین، نک: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲:

۳۲۸؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۷: ۲۵۲؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۳۴.

۶. حمیری، قرب الإسناد، ۱۵۵.

هنگامی که پیامبر ﷺ در خاک آرمید، فاطمه زهرا علیها السلام کنار مدفن پدر آمد و خود را بر خاک انداخت و مقداری از آن را برداشت و بر چشم گذاشت و ابیاتی به این مضمون خواند:

«آن که خاک رسول خدا را استشمام کند، تا آخر عمر، عطری چنین گران بها نخواهد یافت. بر ما مصیبت‌هایی چنان ناگوار و سنگین گذشت که روز روشن را شبی تاریک گرداند».^۱

شمار اندکی از مسلمانان، شاهد دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و بسیاری نیز در نماز بر آن ایشان، حضور نداشتند. چرا که بیشتر مردم در سقیفه بنی ساعده برای تعیین خلیفه جمع شده بودند. از این روی پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «چه بد صبحی است!». ابوبکر صدای ایشان را شنید و گفت: «صبح تو، صبح بدی است».^۲

سقیفه

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، در حالی که امام علی علیه السلام و معدودی از اصحاب، مشغول مراسم تدفین ایشان بودند، عده‌ای از انصار به رهبری سعد بن عباده بزرگ قبیله خزرج در سقیفه^۳ بنی ساعده جمع شدند تا برای انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله مشورت نمایند.

در آغاز این جلسه سعد بن عباده، جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را حق انصار دانست. حاضران، سخنان وی را تأیید کردند. برخی از حاضران نیز بر اساس احتمال مخالفت مهاجران با این تصمیم، پیشنهاد انتخاب امیری از انصار و امیری از مهاجران مطرح کردند.^۴ خبر برگزاری این اجتماع به ابوبکر و عمر رسید و این دو به اتفاق ابو عبیده جراح در سقیفه حاضر شدند. ابوبکر مدعی برتری مهاجرین و اولویت قریش برای جانشینی پیامبر شد.^۵ سخنان او، رد و

۱. ابن سید الناس، عیون الآثار، ۲: ۴۰۶؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۳۷.

۲. مفید، الإرشاد، ۱: ۱۸۹.

۳. سَقِیْفَه به محلی در قالب سکو یا سایبان اطلاق می‌شد که قبایل عرب برای مشورت در برخی امور مشترک در آنها اجتماع می‌کردند. یکی از این موارد، متعلق به بنی ساعده (تیره‌ای از قوم خزرج) بود.

۴. ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة، ۱: ۲۲.

۵. ابن اثیر، الکامل، ۲: ۳۲۷.

قبول حاضران را برانگیخت و برخی نیز شایستگی علی ﷺ برای جانشینی پیامبر را اظهار داشتند.^۱

در نهایت ابوبکر، عمر و ابوعبیده را به عنوان افراد شایسته برای این مقام معرفی کرد. این دو تن با پیشنهاد ابوبکر مخالفت کردند. به گزارش منابع، عمر بن خطاب درباره این ماجرا گفته است: «همه حاضران از هر طرف برخاست و سخنان نامفهوم از هر گوشه شنیده می شد. تا آنجا که ترسیدم اختلاف، موجب از هم گسیختگی شیرازه کار ما بشود. این بود که به ابوبکر گفتم: دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم!». اما پیش از آن که دست عمر در دست ابوبکر قرار بگیرد، بشیر بن سعد خزرجی از رقبای سعد بن عباده، پیش دستی کرده و با ابوبکر بیعت کرد.^۲ سپس، حاضران در سقیفه برای بیعت با ابوبکر هجوم بردند تا جایی که نزدیک بود سعد بن عباده که بیمار بود، لگد مال شود.^۳

از براء بن عازب یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ، نقل شده که: «پس از سقیفه، ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح و گروهی چماق به دست را دیدم که به هر کس می رسیدند، وی را کتک می زدند و به زور دست او را گرفته، به عنوان بیعت، بر روی دست ابوبکر می کشیدند».^۴ به روایت طبری (د. ۳۱۰هـ)، قبیله اسلم همگی در مدینه گرد آمدند تا با ابوبکر بیعت کنند. آن قدر جمعیت زیاد بود که حتی بازارها نیز گنجایش ایشان را نداشت. نقش قبیله اسلم در گرفتن بیعت برای ابوبکر، قابل کتمان نیست. تا آنجا که عمر بن خطاب می گوید: «زمانی که قبیله اسلم را دیدم، یقین کردم که پیروزی ما قطعی است».^۵

به روایت شیخ مفید (د. ۴۱۳هـ): «گروهی از بادیه نشینانی به مدینه آمده بودند تا آذوقه تهیه کنند. هنگامی که وارد مدینه شدند، عمر به آنان گفت: در مقابل کمک برای بیعت با ابوبکر به عنوان خلیفه پیامبر بیعت، آذوقه به شما خواهم داد. به سوی مردم بروید و آنان را

۱. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۲۰۲؛ ابن اثیر، الكامل، ۲: ۳۲۵؛ ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۲: ۲۲.

۲. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۲۰۶؛ ابن اثیر، الكامل، ۲: ۳۲۷.

۳. ابن قتیبه، الإمامة والسياسة، ۱: ۲۷.

۴. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ۱: ۲۱۹.

۵. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۲۲۲.

برای بیعت تشویق کنید و هر کس امتناع ورزید به زور متوسل شوید. آنان دامن به کمر زده و در سراسر کوچه‌های مدینه هر کس را می‌یافتند برای بیعت با ابوبکر می‌بردند».^۱

عمر بن خطاب در سال آخر زندگی، در خطبه‌ای عمومی گفت: «بیعت با ابوبکر لغزش و اشتباهی بود که انجام گرفت و گذشت، ولی خداوند مردم را از شر آن لغزش حفظ فرمود. بعد از این هر کس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل نمود، او را بکشید».^۲

معاویه بن ابی سفیان سال‌ها پس از واقعه سقیفه، در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر گفته است:

«در حیات رسول خدا، ما به همراه پدرت حق فرزند ابوطالب را بر خود لازم می‌دانستیم و فضل او را بر خویش واضح می‌پنداشتیم ... وقتی خداوند جان پیامبرش را گرفت، پدر تو و عمر اولین کسانی بودند که حق علی را غصب کردند و با وی مخالفت نمودند. این دو، دست یاری به یکدیگر دادند. سپس علی را به بیعت خود خواندند. چون علی خودداری کرد و استنکاف ورزید، تصمیم‌هایی ناروا گرفتند و اندیشه‌هایی خطرناک درباره او نمودند تا علی با آنان بیعت کند».^۳

اعتراضات به خلافت ابوبکر

بر اساس گزارش منابع، انتخاب ابوبکر مورد پذیرش عمومی نبود. پس از این واقعه، اهل بیت پیامبر ﷺ یعنی علی و فاطمه زهرا و همچنین چهره‌های مهمی از اصحاب رسول خدا ﷺ، به سقیفه و تصمیم آنها اعتراض کردند. از جمله آنها، فضل و عبدالله پسران عباس عموی پیامبر ﷺ، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن عمرو، خالد بن سعید، ابی بن کعب، مقداد بن أسود، زبیر بن عوّام و حذیفه بن یمان بوده‌اند. چه این که سقیفه و نتایج آن، اقدامی بود بر

۱. المفید، الجمل، ۴۳.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۵۸؛ همچنین، نک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۵۸۱؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۲۰۵؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۳: ۸.

۳. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ۱۱۹-۱۲۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ۳: ۱۲-۱۳؛ همچنین، نک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۳۹۶-۳۹۷. طبری (د. ۳۱۰ هـ) وقتی به ذکر نامه‌نگاری بین محمد بن ابی بکر و معاویه می‌رسد، به دلیل وجود برخی مطالب در این نامه‌ها که مردم عوام تحمل آن را ندارند، از ذکر آن را ناپسند شمرده است (طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۴: ۵۵۷).

خلاف سخنان صریح و متعدد پیامبر اسلام ﷺ در مواقف مختلف مبنی بر جانشینی امام علی ﷺ و به‌ویژه سخنان ایشان در واقعه غدیر خم در خصوص ولایت و وصایت علی ﷺ.

دوازده نفر از بزرگان مهاجرین و انصار علیه خلافت ابوبکر در مسجد پیامبر سخن گفتند. شش نفر از مهاجرین که عبارت‌اند از: خالد بن سعید بن عاص که از بنی‌امیه بود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود و بریده اسلمی و عمار بن یاسر و شش نفر از انصار که عبارت‌اند از: خزیمه بن ثابت و سهل بن حنیف و ابوالهیثم بن تیهان و قیس بن سعد بن عباده خزرجی^۱ و ابی‌بن کعب و ابویوب انصاری. این افراد در روز جمعه به مسجد رفتند و یکایک در حالی که ابوبکر بر فراز منبر مشغول خطبه نماز جمعه بود، برخاستند و دلایل خود را بر رد خلافت او و تأیید خلافت امیرالمؤمنین ﷺ به تفصیل بیان کردند.^۲

علی بن ابی‌طالب ﷺ در همان روزهای نخستین که عاملان سقیفه سعی در اجبار وی به بیعت با ابوبکر داشتند، در سخنانی خطاب به آنان گفت: «من از شما به خلافت سزاوارترم، من با شما بیعت نخواهم کرد و شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار گرفتید و به قربات و نزدیکی با رسول خدا ﷺ بر آنها احتجاج کردید و آنها نیز روی همین اساس، پیشوایی و امامت را به شما دادند. من نیز با همان امتیاز و خصوصیت که شما بر انصار احتجاج کرده‌اید، با شما احتجاج می‌کنم. پس اگر از خدا می‌ترسید با ما از در انصاف درآیید و همان چیزی را که انصار از شما پذیرفتند، شما نیز از ما بپذیرید و گرنه دانسته به ستم و ظلم دست زده‌اید».^۳

۱. شیخ صدوق (د. ۳۸۱هـ) در کتاب الخصال با سند از زید بن وهب نقل کرده است که او گفت: «افرادی که بر جلوس ابوبکر در مقام خلافت و بر تقدم او بر علی بن ابی‌طالب ﷺ ایراد و انکار داشتند، از مهاجر و انصار دوازده نفر بودند». البته در نقل او به جای قیس بن سعد بن عباده، عبدالله بن مسعود ذکر شده است (صدوق، الخصال، ۲: ۴۶۵-۴۶۶).
۲. برقی، کتاب الرجال، ۶۶-۶۳: طبرسی، الإحتجاج، ۱: ۹۷-۱۰۵. سید بن طاووس (د. ۶۶۴هـ) می‌گوید: «این نقل در مصادر شیعه به صورت متواتر نقل شده است. اگر روایت آن منحصر به شیعه بود، ما آن را ذکر نمی‌کردیم. زیرا رجال شیعه، نزد عامه متهم هستند. لیکن این مطلب را از طریق کسانی که اهل سنت به آنها اعتماد دارند، نقل می‌کنیم». وی در ادامه، این ماجرا را به نقل از احمد بن محمد طبری (د. قرن ۴هـ) و با عین عبارات او می‌آورد (ابن طاووس، الیقین، ۳۳۵-۳۴۲).

۳. ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة، ۱: ۲۸-۲۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶: ۱۱.

آن گونه که گزارش شده است، هنگامی که علی علیه السلام مناظره‌ای مفصل و صریح با ابوبکر در موضوع خلافت انجام داد و طی آن، ابوبکر را به تخلفش در واقعه سقیفه و نادیده گرفتن حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله محکوم نمود. ابوبکر با شنیدن سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام منقلب شد و تا مرز بیعت با علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر نیز پیش رفت.^۱

علی علیه السلام به مناسبت‌های مختلف و در سخنان متعددی به قضیه سقیفه اعتراض کرده و حقانیت خود را در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله یادآوری نموده است. خطبه شَقَشَقِیَّه از معروف‌ترین خطبه‌های باقی مانده از ایشان است که در آن به این واقعه اشاره کرده است. در ابتدای این خطابه می‌گوید: «به خدا قسم! فرزند ابوقحافه (ابوبکر) خلافت را مانند پیراهن در بر کرد، هر چند که علم داشت من برای خلافت سزاوارترم. من مانند سرچشمه‌ای هستم که سیل از من نشأت گرفته و سرازیر می‌شود و پرندگان هوا به اوج مقام من نمی‌رسند».^۲

علی علیه السلام پس از واقعه سقیفه، همراه فاطمه زهرا علیها السلام به خانه‌های انصار می‌رفت و یاری می‌خواست. آنها در پاسخ، عدم حضور علی علیه السلام در سقیفه را بهانه می‌آوردند. علی علیه السلام نیز پاسخ می‌داد: «آیا پیامبر را دفن نکرده، درباره خلافت نزاع می‌کردم؟».^۳

فاطمه زهرا علیها السلام پس از واقعه سقیفه و تصمیم بر خلافت ابوبکر، به شدت با آن مخالفت کرد و این امر را مخالفتی آشکار با وصایا و نظرات پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد. یکی از بارزترین این مخالفت‌ها، سخنانی است که ایشان هنگام اجبار نمودن علی علیه السلام بر بیعت با ابوبکر و محاصره خانه‌اش توسط عمر و اطرافیانش ایراد کرد.^۴ خطبه ایشان معروف به فَدَکِیَّه نیز که در مسجد مدینه ایراد شد، از دیگر اعتراضات آشکار آن حضرت به‌شمار می‌رود.^۵ ایشان همچنین هنگامی که در بستر بیماری، آخرین روزهای زندگی را می‌گذراند، در سخنانی با زنان مهاجران

۱. رک: طبرسی، الإحتجاج، ۱: ۱۱۵-۱۳۰.

۲. صدوق، علل الشرائع، ۱: ۱۵۰؛ مفید، الإرشاد، ۱: ۲۸۷؛ شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۳.

۳. ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة، ۱: ۲۹-۳۰؛ ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶: ۱۳.

۴. ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة، ۱: ۳۰-۳۱.

۵. رک: ابن طیفور، بلاغات النساء، ۱۹-۲۳.

و انصار که به عیادتش آمده بودند، به سقیفه اشاره کرد و آن را خروج از دستورات پیامبر خدا ﷺ دانست و درباره زیان‌هایی که در آینده برای اسلام به بار خواهد آورد، هشدار داد.^۱

درباره نحوه و زمان بیعت امام علی در منابع اختلاف وجود دارد. به اعتقاد برخی عالمان شیعی، علی نه در روز سقیفه و نه پس از آن، هرگز با ابوبکر بیعت نکرد.^۲ به گزارش برخی منابع شیعی، علی با وجود همه تهدیدها، حاضر نشد دست خود را برای بیعت پیش ببرد و اطرافیان ابوبکر با تلاش و اجبار، به لمس دستان علی اکتفا کرد.^۳ در مقابل اما برخی منابع اهل سنت، بیعت علی را پس از وفات حضرت زهرا دانسته‌اند.^۴

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۶: ۲۳۳-۲۳۴؛ إربلی، كشف الغمة، ۱: ۴۹۲.

۲. مفید، الفصول المختارة، ۵۶.

۳. هلالی، کتاب سلیم، ۲: ۵۹۳؛ مسعودی، إثبات الوصية، ۱۴۶؛ طبرسی، الإحتجاج، ۱: ۱۳۰.

۴. برای نمونه، نک: بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۱۳۹؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۳: ۱۳۸۰.

•————بخش دوم————•

————مقالات————•

منابع سیره نبوی

محمد رضا خاقانی

مقدمه‌ای درباره تاریخ‌نگاری اسلامی

تاریخ برای جامعه عربی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. پیروزی‌ها و اتفاقات مهم، همواره با نام‌هایی در یادها باقی می‌ماند و قبایل پیروز به آن افتخار می‌کردند. این روزهای مهم که با نام «أَيَّامُ الْعَرَبِ» شناخته می‌شد، جایگاه مهمی در حافظه تاریخی جامعه عربی داشته است. به عنوان مثال، در کتابی کهن در علم أنساب نوشته هشام بن محمد کلبی (د. ۲۰۴هـ)، به موارد بسیاری از این گونه وقایع، ذیل عنوان ایام العرب اشاره شده است.^۱

پس از بعثت پیامبر ﷺ در حجاز، مسأله تاریخ مهم‌تر شد. برخی ادعا کرده‌اند توجه مسلمانان به تاریخ، نشأت گرفته از مضامین تاریخی قرآن بوده است.^۲ شاید بتوان گفت مهمترین و اصلی‌ترین موضوع در میان نخستین نگارش‌های تاریخی مسلمانان، نقل و تدوین وقایع تاریخی با محوریت زندگی و شخصیت پیامبر ﷺ بوده است.

می‌توان مراحل تدوین علوم در جامعه اسلامی از جمله تاریخ‌نگاری را به این ترتیب در سه مرحله می‌توان سامان داد:

۱. نگارش علوم بر اساس ذوق شخصی و کنجکاوی علمی، بدون این که تبویب یا

۱. برای نمونه نک: ابن کلبی، جمهرة النسب، ۷۲۶.

2. Rosenthal, *A History of Muslim Historiography*, 27-28.

سامان‌دهی منظم و مشخصی در کار باشد. این مرحله تا ابتدای قرن دوم هجری ادامه داشت.

۲. نگارش علوم مختلف بر اساس ترتیب و تبویبی مشخص و طبق ساختاری معلوم، این مرحله طی قرن دوم هجری در جریان بود.

۳. نگارش علوم و به خصوص تاریخ‌نگاری به ترتیب زمان، طی قرن سوم هجری.^۱ تاریخ‌نگاری پس از طی مراحل سه‌گانه، از نظر قالب و ترتیب به شکلی استاندارد رسیده بود. با بررسی سیر تطور تاریخ‌نگاری اسلامی، می‌توان دریافت که این دانش، نخست در بستر علم حدیث شکل گرفته است و از این جهت، بسیاری از تاریخ‌نگاران از جرگه محدثان و حفاظ بوده‌اند و تاریخ‌نگاری مسلمانان ابتدا به صورت گردآوری مجموعه احادیث بوده است. نکته قابل توجه این است که اندیشه‌های کلامی و گرایش‌های سیاسی، تأثیر مهمی بر گزارش‌های تاریخی و خصوصاً سیره‌نگاری داشته است. یک نمونه از این تأثیرات، ماجرای تقدیم سیره أبان بن عثمان بن عفان (د. ۱۰۵هـ) به سلیمان بن عبد الملک (د. ۹۹هـ) در زمان ولی عهدی وی است. در این ماجرا سلیمان به این دلیل که آنچه را أبان جمع‌آوری کرده بود به مصلحت حکومت نمی‌دانست، دستور داد نسخه‌های آن سیره را به آتش بیاندازند.^۲ نمونه دیگر دستور خالد بن عبدالله قسری (د. ۱۲۰هـ) به ابن شهاب زهری (د. ۱۲۴هـ) مبنی بر جهمی جلوه دادن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ است.^۳ نمونه‌های متعدد تأثیر همین جهت‌گیری‌ها و مبانی اعتقادی بر تدوین سیره، در آثار کسانی همچون ابن هشام (د. ۲۱۴هـ)، طبری (د. ۳۱۰هـ) و ابن کثیر (د. ۷۷۴هـ) نیز ملاحظه می‌شود.

می‌دانیم که در جامعه اسلامی و با نزول قرآن کریم، پرداختن به اشعار و تفاخر به حکایات گذشته عرب، تا حد زیادی به حاشیه رفت و نگاه تاریخی معطوف به دو بخش شد:

۱. مصطفی، التاریخ العربی والمؤرخون، ۱: ۹۲-۱۰۱.

۲. نک: زبیر بن بکار، الأخبار الموفقیات، ۳۳۱-۳۳۳.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ۲۲: ۲۸۱.

یکی تفسیر اشارات تاریخی قرآن به پیامبران یا امت‌های پیشین و دیگری ثبت وقایع زندگانی پیامبر و اتفاقات عصر ایشان که بعدها با عنوان «السير والمغازی» یا «السيرة» نامیده شد. با این که تعالیم اسلامی با تفاخر میان قبایل و تبعیض‌های ناروای اجتماعی سخت در تعارض بود، اما پس از رحلت رسول خدا ﷺ این گونه‌ها تبعیض‌ها در اموری همچون تقسیم غنائم فتوحات مجدداً پدیدار شد. هنگامی که عمر (حاکم ۱۳ - ۲۳ هـ) زمام حکومت را در دست گرفت، نظام قبیله‌ای و اختلاف طبقاتی را اساس اداره امور قرار داد. بر این اساس، سهم افراد از بیت المال، بر اساس قبیله و جایگاه اجتماعی آنان تعیین شد. از جمله این که سهم انصار از بیت‌المال با مهاجرین یکسان نبود. این رویه حتی در ساماندهی لشکرها برای فتوحات نیز پدید آمد. این گونه، نظام قبیله‌ای و انساب به جهت تبعات اقتصادی و اجتماعی آن، دوباره اهمیت یافت و در نقل روایات و مباحث تاریخی نیز مورد توجه قرار گرفت. پس از فتوحات و توسعه دامنه سرزمینی حکومت اسلامی، جامعه اسلامی شامل تیره‌های مختلفی از عرب شمال و جنوب، پارسیان، یهودیان و مسیحیان شد. هر یک از این اقوام نیز، برای تقابل با تفاخر عربی، به گردآوری و تدوین تاریخ خود پرداختند.^۱ سیر پیدایش و تحولات تاریخ‌نگاری اسلامی در ۳ منطقه کلیدی مدینه، شام و عراق قابل تقسیم‌بندی و بررسی است:

مدرسه مدینه (از قرن اول تا اواخر قرن سوم هجری)

شهر مدینه، مرکز حکومت اسلامی در دوران پیامبر ﷺ و روزگار خلفاء بود و همچنین بسیاری از صحابه نیز در آن اقامت داشتند. افراد از جوامع مختلف سرزمین‌های اسلامی، برای کسب دانش‌های دینی همچون احکام شریعت و تفسیر راهی این شهر می‌شدند و این گونه، مدینه به عنوان اولین مدرسه برای تمامی علوم اسلامی از جمله فقه و حدیث و تفسیر شناخته شد و دانش تاریخ نیز از این مسئله مستثنی نبود. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در این مرحله، عبدالله بن عباس (د. ۶۸ هـ) بوده است. وی نه تنها از فقهای بارز به حساب می‌آمد، بلکه به

۱. مصطفی، التاريخ العربي والمؤرخون، ۱: ۱۱۴-۱۱۸.

جهت تسلط به سایر دانش‌ها همچون تفسیر، لغت، شعر، نسب و اخبار عرب به وی لقب «بحر» داده بودند.

نخستین چهره‌های مهم در میان راویان اخبار تاریخی در این مدرسه عبارت‌اند از: سهل ابن ابی خُثیمه انصاری (د. در دوران حکومت معاویه ۴۱ — ۶۰ هـ)، سعید بن مُسیّب مخزومی (د. ۹۴ هـ)، ابان بن عثمان بن عَفَّان (د. ۱۰۵ هـ) و عروقه بن زبیر بن عوّام (د. ۹۴ هـ)، سعید بن سعد بن عباده خَزَرَجی (د. ۱۲۳ هـ). در دوره‌های بعدی نیز، این اسامی قابل ذکر هستند: محمد بن مسلم بن شهاب زُهری (د. ۱۲۴ هـ)، محمد بن اسحاق (د. ۱۵۱ هـ)، ابو معشر سِنْدی (د. پس از ۱۷۰ هـ) و محمد بن عمر واقدی (د. ۲۰۷ هـ).^۱

در این مدرسه تاریخی می‌توان سه زمینه تاریخننگاری را شاهد بود: سیر و مغازی، انساب و تاریخ جهان شمول.^۲ و در این میان، سیره‌نگاری نسبت به انساب، سهم بیشتری داشته و تاریخ عام نیز در مدینه گاه با مخالفت‌هایی مواجه بود. میراث تاریخی مدینه توسط ابن شهاب زُهری و عروقه بن زبیر به شام انتقال یافت.^۳ همچنین این میراث توسط ابن اسحاق، ابو معشر سِنْدی و محمد بن عمر واقدی به مدرسه عراق انتقال یافت.^۴ از جمله مهم‌ترین کتب تاریخی نوشته شده در این مدرسه، می‌توان از السیر والمغازی ابن اسحاق نام برد. شیوه نگارش تاریخ در این مدرسه، شیوه‌ای روایی بوده و اخبار تاریخی با ذکر سلسله اسناد روایت می‌شده است. مدرسه علمی مدینه پس از انتقال پایتخت حکومت اسلامی به بغداد، رفته رفته از مرکزیت علمی دور شده و اواخر قرن سوم هجری، مرکزیت علمی خود را از دست داد.

۱. همان، ۱: ۱۵۱-۱۵۵؛ دوری، نشأة علم التاريخ عند العرب، ۶۶-۵۳.

See also Horowitz, "The Earliest Biographies of the Prophet and Their Authors (I)," 536-52.

۲. مقصود از تاریخ جهان شمول، تاریخی است که از ابتدای خلقت آغاز شده و تا عصر مؤلف ادامه دارد و به تاریخ مناطق مختلف جهان نیز پرداخته است.

۳. مصطفی، التاريخ العربي والمؤرخون، ۱: ۱۲۴-۱۲۷.

See also Horowitz, "The Earliest Biographies of the Prophet and Their Authors (I)," 544-47;

Josef Horowitz, "The Earliest Biographies of the Prophet and Their Authors (II)," 35-36.

۴. مصطفی، التاريخ العربي والمؤرخون، ۱: ۱۶۰ و ۱۶۲-۱۶۳.

مدرسه شام (از اواسط قرن اول تا اوایل قرن چهارم هجری)

هنگامی که پایتخت حکومت اسلامی به شام منتقل شد، این سرزمین میزبان علمای بسیاری شده و مدرسه‌ای علمی در این بلاد تشکیل شد. معاویه (حاکم ۴۱ - ۶۰ هـ) تأثیر بسیاری در دعوت از علمای بلاد اسلامی به شام داشت. هم چنان که عبدالملک بن مروان (حاکم ۶۵ - ۸۶ هـ)، ولید بن عبدالملک (حاکم ۸۶ - ۹۶ هـ) و هشام بن عبدالملک (حاکم ۱۰۵ - ۱۲۵ هـ) نیز سهمی در این جریان داشته‌اند.

از جمله نقاط تمایز این مدرسه، توجه به تخصص تاریخی در آن است. این ویژگی، در مدارس تاریخی مدینه و عراق در دوره‌های بعدی پدید آمد. در شام، اضافه بر انساب، سیره نبوی و فتوحات اسلامی، تاریخ جاهلی نیز مورد توجه قرار گرفت. یکی از نشانه‌های ظهور تخصص تاریخی در شام، دعوت معاویه از عبید بن شریه جُرهمی (د. ۶۷ هـ) از یمن به دمشق بود. خلیفه اموی به وی دستور داد تا دانسته‌های خویش درباره تاریخ عرب پیش از اسلام و یمنیان را کتابت کند. وی همچنین عبید و دُغفل نَسَّابه (د. ۷۰ هـ) را به آموزگاری فرزندش یزید گماشت. از جمله اموری که اهتمام معاویه به تاریخ را نشان می‌دهد، حاضر ساختن شبانه دفاتر و غلام‌ها برای خواندن سیره پادشاهان و امت‌های پیشین است، کاری که تبدیل به برنامه‌ای روزانه برای وی شده بود.^۱

از دیگر عوامل زمینه‌ساز برای پرداختن به تاریخ فتوحات و انساب و عرب پیشین این بود که، برخی از کسانی بوده است که پیشتر خود در فتوحات مشارکت کرده بودند، در شام حضور داشتند. اشخاصی مانند: ابوامامه باهلی (د. ۸۶ هـ) و عباده بن صامت (د. ۳۴ هـ). پس از اینها، افرادی همچون ابوعثمان صنعانی (د. ؟) و جبیر بن نفیر حَضَرَمی (د. ۸۰ هـ) و بسیاری دیگر که دانسته‌هایی درباره تاریخ گذشتگان داشتند، یا به شام دعوت شدند و یا به این دیار هجرت نمودند.^۲

از جمله مهم‌ترین چهره‌های این مدرسه می‌توان به: عبید بن شریه، عروقه بن زبیر، ابن

۱. مسعودی، مروج الذهب، ۳: ۳۱.

۲. همان، ۲: ۲۵۰-۲۵۱.

شهاب زهری و آوزاعی (د. ۱۵۷هـ) اشاره کرد. این مدرسه شاهد تألیف اولین کتاب با نام «تاریخ» بود. این کتاب، کتاب التاریخ نام داشته و تألیف عَوَانَة بن حَكَم کَلْبی (د. ۱۴۷ یا ۱۵۷هـ) است. قبیله «کَلْب»، قبیله‌ای یمنی بوده که در جنوب شام ساکن بودند و تأثیر بسیاری در به قدرت رسیدن امویان در آن سامان داشتند. همچنین تأثیر آنان در تدوین تاریخ یمن را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.^۱

منابع تألیف مواد تاریخ در مدرسه شام را می‌توان در سه مورد خلاصه نمود: عالمان یمنی، عالمانی از مدینه و افرادی احتمالاً رومی و آشنا با تاریخ رومیان. شیوه تاریخ‌نگاری در این مدرسه، مانند مدرسه مدینه و عراق، شیوه‌ای روایی همراه با ذکر سلسله اسناد بوده است. اما در موضوعات تاریخی، گاهی متعصبان اموی چون سعید بن یحیی اُموی (د. ۲۴۹هـ) و خالد بن هشام (د. ؟) قلم به دست گرفته و تاریخ امویان را نگاشته‌اند. همچنین گاه انساب موضوع تألیف بوده و کسانی چون دغفل نَسَابه و اَبَرش کَلْبی (د. ؟) اقدام به تألیف نموده‌اند. در موضوع سیره نبوی و مغازی نیز در این مدرسه، در اواخر حکومت امویان و اوایل حکومت عباسیان، تألیفاتی صورت گرفته است که در آنها، تقابل تفکر اموی و عباسی کاملاً مشهود است.

فعالیت‌های علمی این مدرسه با انتقال حکومت به عباسیان و تغییر پایتخت به بغداد، رفته رفته کم شده، با نگارش تاریخ‌های محلی بین قرن‌های چهار و هشتم هجری پی گرفته می‌شود. از جمله مهم‌ترین تألیفات تاریخی این دوره، البدایة والنهایة نوشته ابن کثیر (د. ۷۷۴هـ) است که از زمره تاریخ‌های جهان‌شمول به حساب می‌آید.^۲

مدرسه عراق (از نیمه قرن دوم تا قرن هفتم هجری)

عراق، قبل از فتح توسط مسلمانان، جولانگاه تقابل فرهنگ‌های مختلفی بوده است. فرهنگ یونانی از شمال، فرهنگ پارسی از شرق و فرهنگ عربی از جنوب، هر یک دارای تابعانی

۱. مصطفی، التاریخ العربی والمؤرخون، ۱: ۱۲۳ و ۱۲۶-۱۳۳.

۲. همان، ۱: ۱۱۹-۱۳۵.

بوده‌اند. با ورود اسلام به این سرزمین بعد از فتح، فرهنگ‌های یونانی و پارسی کم‌رنگ شده و فرهنگ عربی و اسلامی مسلط شد.^۱ در این میان، تاریخ و تاریخ‌نگاری مستثنی نبود. پیشینه علم انساب از شام و تاریخ جهان شمول از حجاز، به این دیار وارد شد. اضافه بر اینها، تعریف امامت و خلافت اموی نیز در این سامان رواج بسیار داشت. از این جهت، نگاه‌ها، اهداف و شیوه‌های تاریخی در این سرزمین تنوع داشت. یکی از اسباب این تنوع، فراهم آمدن زمینه فعالیت عالمان تحت حمایت عباسیان به خصوص دوره اول عباسی (۱۳۲ - ۲۳۲هـ) بوده است. به عنوان مثال، واقدی که در مدینه شغل گندم‌فروشی داشت، با استقبال وزیر عباسی مواجه شده و در منطقه گرّخ در بغداد به عنوان قاضی انتخاب شد.^۲

نگاه‌ها به تاریخ در مدرسه عراق نگاه‌های مختلف و گاه متقابل بود. گاهی این نگاه‌ها قبیله‌ای بود مانند سیف‌بن عمر تمیمی (د. ۱۸۰هـ) که تمایل به قبیله بنی‌تمیم داشت، گاهی نیز این نگاه مذهبی بود، مانند ابومخنف (د. ۱۵۷هـ) که دارای تمایلاتی علوی بود. تاریخ‌نگاران در این مدرسه، مانند مدرسه‌های مدینه و شام، اعتقادات مذهبی و کلامی یکپارچه‌ای نداشتند. در عراق، شاهد فعالیت مورخان شیعی چون نصر بن مزاحم (د. ۲۱۲هـ)، حسن بن فضال (د. ۲۲۴هـ) و أحمد بن محمد بن خالد برقی (د. ۲۷۰ یا ۲۷۴هـ) هستیم.

فقها و محدثان در مدرسه عراق، همچون دو مدرسه دیگر سهم وافر در تدوین تاریخ داشته‌اند. اما آنچه در این مدرسه جالب توجه است، پیوستن اصحاب مشاغل و حرفه‌های مختلف به جرگه تاریخ‌نگاران بوده است. از این جمله، حتی وزرایی چون فتح‌بن خاقان (د. ۲۴۷هـ) نیز بوده‌اند. همچنین از جمله نکات مهم در این مدرسه، ظهور متخصصان در امر تاریخ است. این مورخان، چون مسعودی (د. ۳۴۶هـ) و مسکویه (د. ۴۲۱هـ) در نیمه قرن چهارم هجری جریانی به نام جریان نقد تاریخی را به راه انداختند که از مهم‌ترین محصولات

۱. همان، ۱: ۱۶۹.

۲. نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵: ۴۹۳-۴۹۹؛ وکیع، أخبار القضاة، ۶۶۰-۶۶۱؛ ابن ندیم، الفهرست، ۱۴۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳: ۲۱۴-۲۱۳.

See also Brockelmann, History of the Arabic Written Tradition, 1:204-5.

مدرسه تاریخی عراق به شمار می‌آید. در این دوره، جریان تاریخ‌نگاری از «اخباریان» به «مورخان» سپرده شد.

در این مدرسه، شاهد ایجاد نگاهی جهان‌شمول نیز هستیم. این نگاه، مرزهای قبیله‌ای را کنار زده و جامعه عربی و اسلامی را جامعه‌ای واحد در نظر می‌گیرد. مهم‌ترین شخصیت‌های مورخ‌دارای این نگاه، عبارت‌اند از: مدائنی (د. ۲۲۵هـ)، خلیفه بن خیاط (د. ۲۴۰هـ)، ابن قتیبه (د. ۲۷۶هـ)، یعقوبی (د. ۲۹۲هـ) و محمد بن جریر طبری (د. ۳۱۰هـ)، طبری صاحب مهم‌ترین اثر تاریخی در این مدرسه بوده است. تا جایی که بزرگی و اهمیت تألیف وی، نگارش آثار جدید و تاریخ‌نگاری را تا اواسط قرن چهارم هجری به مدت حدود ۳۰ سال تحت تأثیر خویش، دچار کندی نمود.^۱

منابع اولیه

می‌توان منابع اولیه تدوین سیره نبوی را در دو منبع اصلی خلاصه نمود: قرآن کریم و احادیث. با توجه به نزول آیات در مواقع مختلف و ارتباط آنها با وقایع عصر نبوی، این آیات از جمله مصادر مهم سیره نبوی به شمار می‌آید. در بسیاری از آیات، به حوادث اتفاق افتاده در دوره رسول خداﷺ اشاره شده است. این اشارات، گاه در حد محتوای کامل یک سوره نیز هست. به عنوان مثال در سوره انفال به جنگ بدر اشاره شده است. در سوره بقره نیز از تغییر قبله یاد شده است و همچنین در سوره توبه وقایع جنگ تبوک و هجرت پیامبر به مدینه، موضوع آیات است. این آیات، همچنین مورد توجه برخی از تاریخ‌نگاران چون ابن هشام و واقدی نیز قرار گرفته است. با توجه به این امور، می‌توان کتب تفسیر را نیز از جمله مصادر سیره‌نگاری برشمرد. در مصنفات تفسیری فریقین، به شأن نزول آیات اشاره شده است. البته میزان پرداختن به این گونه مباحث در تفاسیر مختلف، یکسان نیست.

منبع اولیه مهم دیگر در تدوین سیره نبوی، احادیث بوده است. با توجه به جایگاه پیامبرﷺ

۱. مصطفی، التاريخ العربي والمؤرخون، ۱: ۲۸۶. درباره مدرسه تاریخ عراق نک: همان، ۱: ۱۶۹-۲۶۴؛ دوری، نشأة علم التاريخ عند العرب، ۱۰۳-۱۱۳؛ ترحینی، المؤرخون والتاريخ عند العرب، ۶۹-۵۹.

در شریعت اسلامی، قول و فعل ایشان جزء مصادر تشریع و حاکی از احکام اسلامی است. از این جهت، تمامی حرکات ایشان مورد توجه قرار گرفته و اقوال و افعال ایشان از جانب مسلمانان ثبت شده است. اهمیت احادیث و مصادر روایی در بحث سیره نبوی از این جایگاه نشأت گرفته است.

با توجه به محوریت پیامبر ﷺ در جامعه اسلامی و مرجعیت دینی ایشان به خصوص در احکام، قول و فعل ایشان در مجموعه هایی حدیثی جمع آوری شد. این مجموعه ها که گاه از آن به «کتب سنن» تعبیر می شود، حاوی روایاتی است که افراد مختلف از رسول خدا ﷺ درباره احکام نقل کرده اند. در این مصادر، اضافه بر روایاتی که در احکام از جانب پیامبر صادر شده است، می توان گزارش های بسیاری را نیز درباره سیره و زندگانی ایشان یافت. در میان کتب حدیثی، گاهی به ضرورت بحث فقهی به برخی از جوینب سیره نبوی به طور مستقیم اشاره می شود. اما در برخی از مجامع حدیثی، این اشارات از این حالت فراتر رفته و یک باب را به خود اختصاص می دهد. از این میان، می توان به برخی از آنها اشاره داشت.

مُصَنَّف عبد الرزاق صناعی (د. ۲۱۱ هـ)، وی در کتاب خود، بابی را به مغازی رسول خدا ﷺ اختصاص داده است. عبدالرزاق در این بخش از «حفر زمزم» آغاز کرده و به ترتیب جنگ های رسول خدا ﷺ را بر می شمرد و تا بیماری و وفات ایشان ادامه می دهد و پس از آن به تاریخ خلفا می پردازد.^۱ کتاب دیگر، مُصَنَّف ابن أبي شیبَة (د. ۲۳۵ هـ) است. وی در دو بخش از کتاب خود به تاریخ اشاره می کند: «کتاب التاریخ» و «کتاب المغازی». در کتاب التاریخ، به فتوحات در زمان عمر (حاکم ۱۳ - ۲۳ هـ) اشاره شده^۲ اما در «کتاب المغازی» از عام الفیل آغاز کرده و تا وفات رسول خدا را گزارش می کند و سپس درباره تاریخ خلفا گزارش هایی را ارائه کرده است.^۳ مورد دیگر در بین مجامع حدیثی، صَحیح البخاری (د. ۲۵۶ هـ) است. وی در کتاب خود، بابی را به نام «کتاب المغازی» گنجانده است. در این

۱. صناعی، المصنف، ۵: ۳۱۳-۴۹۲.

۲. نک: ابن أبي شیبَة، المصنف، ۶: ۵۶۴ و ۷: ۲۷.

۳. همان، ۷: ۳۲۶-۴۴۶.

بخش، از «غزوة العسيرة أو العسيرة» آغاز کرده و با وفات پیامبر به بحث تاریخی خود درباره سیره نبوی پایان می‌دهد.^۱ در الکافی نوشته محمد بن یعقوب کلینی (د. ۳۲۹ هـ) نیز بخشی به نام «أبواب التاريخ» وجود دارد. در این بخش به مولید و وفیات معصومین ﷺ پرداخته و در ضمن به سیره نبوی نیز اشاراتی داشته است.^۲ شیخ مفید (د. ۴۱۳ هـ) نیز در الأمالی به سیره نبوی اشاره داشته است.^۳

علاوه بر این منابع در سیره نبوی که به روش روایی و به صورت عام تدوین شده‌اند، برخی از مصنفات حدیثی بر اساس موضوعاتی خاص نیز درباره سیره نبوی تدوین شده است. در این آثار هر کدام با تقسیم‌بندی موضوعی، احادیثی را که مربوط به جوانب مختلف شخصیت رسول خداست، جمع‌آوری کرده‌اند. این آثار را می‌توان بر اساس موضوعات آنها، این‌گونه سامان داد:

کتب شمائل

شمائل نگاری‌ها نوشته‌هایی است که بر ویژگی‌های ظاهری و شخصیتی پیامبر تمرکز دارد. همچنین در این آثار، توصیف متعلقات شخصی رسول خدا ﷺ از جمله لباس، شمشیر، زره و دیگر وسایل ایشان آمده است. نمونه‌هایی از این گونه آثار، عبارت‌اند از: ۱. الشَّمَائِلُ النَّبَوِيَّةُ وَالْخَصَائِصُ الْمُصْطَفَوِيَّةُ نوشته محمد بن عیسیٰ ترمذی (د. ۲۷۹ هـ). ۲. أَخْلَاقُ النَّبِيِّ وَأَدَابُهُ نوشته ابن حیان اصفهانی (د. ۳۶۹ هـ). ۳. الشَّفا بتعريف حقوق المصطفى نوشته قاضی عیاض بن موسیٰ یحصبی (د. ۵۴۴ هـ). ۴. الأنوار في شمائل النبي المختار نوشته بَغَوی (د. ۵۱۶ هـ). ۵. الوفا بتعريف فضائل المصطفى نوشته ابن جوزی (د. ۵۹۲ هـ). ۶. الشمائل الشريفة نوشته سُيُوطی (د. ۹۱۱ هـ). ۷. مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ نوشته حسن بن فضل طبرسی (د. ؟). ۸. الْمَوَاهِبُ اللَّذَنِيَّةُ بِالْمِنْحِ الْمَحْمَدِيَّةِ نوشته قَسْطَلَانِي (د. ۹۲۳ هـ). ۹. حُدُوقُ الْأَنْوَارِ وَمَطَالَعُ الْأَسْرَارِ فِي سِيرَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ نوشته بَحْرَقِ حَضَرَمِي (د. ۹۳۰ هـ).

۱. نک: بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۷۱ و ۶: ۱۶.

۲. نک: کلینی، الکافی، ۱: ۴۳۹-۵۴۹.

۳. نک: مفید، الأمالی، ۳۵-۴۲.

کتاب دلائل النبوة و معجزات

این دسته از آثار، آثاری است که با موضوع نشانه‌های نبوت پیامبران به طور عام و پیامبر اکرم به طور اختصاصی نوشته شده است.^۱ در این آثار، گاهی به بحث‌های کلامی در رابطه با اثبات نبوت نیز پرداخته شده است. برخی مصادر از این گونه، عبارت‌اند از: ۱. أمارات النبوة^۲ نوشته جُوزْجانی (د. ۲۹۵هـ). ۲. دلائل النبوة نوشته فریابی (د. ۳۰۱هـ). ۳. دلائل النبوة نوشته ابونعیم اصفهانی (د. ۴۳۰هـ). ۴. أعلام النبوة نوشته ماوردی (د. ۴۵۰هـ). ۵. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة نوشته بیهقی (د. ۴۵۸هـ). ۶. الثاقب فی المناقب نوشته ابن حمزه طوسی (د. بعد از ۵۶۶هـ). ۷. قصص الأنبياء و الخرائج و الجرائح نوشته قطب‌الدین راوندی (د. ۵۷۳هـ).

کتاب خصائص

در این گونه آثار، ویژگی‌های اختصاصی تکوینی و تشریعی رسول خدا ﷺ، به ویژه احکام مختص ایشان مورد توجه قرار گرفته است.^۳ البته گاه در این آثار به معجزات رسول خدا نیز اشاره می‌شود. از جمله این کتاب‌ها، می‌توان از غایة السؤل فی خصائص الرسول نوشته ابن مُلقن (د. ۸۰۴هـ) و کفایة الطالب اللیب فی خصائص الحبيب نوشته سیوطی یاد نمود.

مباحث فقهی در سیره

در برخی از آثار حدیثی، سیره رسول خدا ﷺ از منظر فقهی بررسی شده است. این آثار عمدتاً تنها در یک باب فقهی، سیره پیامبر ﷺ را مورد بررسی قرار داده‌اند. موضوعات این آثار موضوعاتی اجتماعی است. از اولین نمونه‌های این نگاه، کتاب اموال است. در این آثار به بیان حکم زمین‌هایی که توسط مسلمانان فتح شده، همچنین احکام خمس و صدقات پرداخته می‌شود. طبیعتاً گرچه بیان سیره رسول خدا ﷺ در این موارد، مورد اهتمام ویژه بوده است، اما

۱. مهدوی دامغانی، «دلائل النبوة».

۲. این کتاب با نام احادیث منتخبه من کتاب أمارات النبوة چاپ شده است.

۳. حسینی سمنانی، «خصائص النبی».

۴. این کتاب به الخصائص الکبری معروف است.

برخورد خلفا در این ابواب نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله مهم‌ترین آثار در اموال نگاری، دو اثر کتابُ الأموال نوشته قاسم بن سلام (د. ۲۲۴هـ) و الأموال نوشته ابن رنجویه (د. ۲۵۱هـ) است.

نمونه دیگر از نگاه فقهی به سیره نبوی کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد نوشته ابن قیم جوزیه (د. ۷۵۱هـ) است. وی در این کتاب با بررسی زندگانی پیامبر ﷺ، سعی بر استخراج احکام فقهی از سیره ایشان دارد. البته این اثر تا حدی به شمایل نگاری شباهت دارد، اما اختلاف این اثر با دیگر آثار در شمایل نگاری، غلبه نگاه فقهی و بحث فقهی در آن است. در برخی تألیفات فقهی نیز به مناسبت به بخشی از سیره نبوی اشاره شده است. شیخ مفید (د. ۴۱۳هـ) در الْمُقْنَعَة^۱ و به تبع شیخ طوسی (د. ۴۶۰هـ) در تَهْذِیْبُ الْأَحْکَامِ^۲ که شرحی بر مقنعه است، به سیره نبوی نیز اشاراتی داشته‌اند.

منابع تمدنی و دیوانی به سیره نبوی

برخی از آثار، به سیره رسول خدا از دید امور دیوانی حکومت اسلامی پرداخته‌اند. این گونه آثار گاه به صورت جامع تألیف شده و گاه فقط به گزارش احوال کاتبان و مکاتبات پیامبر ﷺ بسنده کرده‌اند. از جمله آثاری که به صورت جامع نوشته شده می‌توان به تَخْرِیج الدَّلَالَاتِ السَّمْعِیَّةِ علی ما کان فی عهد رسول الله ﷺ من الحَرْفِ والصَّنَائِعِ وَالْعَمَالَاتِ الشَّرْعِیَّةِ نوشته علی بن محمد خُزَاعِی (د. ۷۸۹هـ) و نظام الحکومة النبویة المسمی بالتراتبِ الإداریَّةِ نوشته عبدالحی کَتَّانِی (د. ۱۳۸۲هـ) اشاره نمود. در این آثار نویسندگان کوشیده‌اند با وام گرفتن از روایات نبوی و آنچه در سیره آن حضرت آمده است، نظامی اداری را برای حکومت اسلامی تعریف کنند.

از جمله تک‌نگاری‌ها در این بخش، می‌توان به المصباحُ المُضِیء فی کُتُبِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ وَرُسُلِهِ إِلَى مُلُوکِ الْأَرْضِ مِنْ عَرَبِیٍّ وَعَجَمِیٍّ نوشته ابن حَْدِیْدَه (د. ۷۸۳هـ) اشاره کرد. وی در

۱. نک: مفید، المقنعة، ۴۵۵-۴۶۰.

۲. نک: طوسی، تهذیب الأحکام، ۶: ۱۹-۲.

کتاب خود پس از ذکر کیفیت اسلام آوردن برخی از قبایل، به ذکر فرستادگان پیامبر ﷺ و برخی مکاتبات صورت گرفته بین ایشان و پادشاهان یا رؤسای قبایل مناطق مختلف می‌پردازد. کتاب دیگر از این دست، إعلام السائلین عن کُتُبِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ نوشته ابن طُولُون (د. ۹۵۳هـ) است. وی در این کتاب به نقل نامه‌های پیامبر ﷺ به برخی پادشاهان و قبایل مختلف می‌پردازد. یکی دیگر از این گونه آثار، الْوُزَرَاءُ وَالْکُتَّابُ نوشته جَهشپاری (د. ۳۳۱هـ) است. وی بخشی از کتاب خود را به ذکر کُتَّاب رسول خدا ﷺ اختصاص داده است.

سایر تک‌نگاری‌ها درباره سیره

برخی آثار به جوانبی خاص از حیات رسول اکرم ﷺ پرداخته‌اند. تَرْکَةُ النَّبِيِّ نوشته حَمَّاد بن إِسْحَاق (د. ۲۶۷هـ) به ذکر سرنوشت اموال رسول خدا پس از وفات ایشان پرداخته است. در کتاب أَزْوَاجُ النَّبِيِّ وَأَوْلَادُهُ نوشته مَعْمَر بن مُثَنَّى (د. ۲۰۸هـ) نویسنده به بیان همسران رسول خدا ﷺ در دو دوره پیش و پس از نبوت پرداخته و فرزندان ایشان را بر می‌شمارد. همچنین زُبَیْر بن بَکَّار (د. ۲۵۶هـ) در اثر خود الْمُتَنَخَّبُ مِنْ کُتَابِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ که خلاصه‌ای است از کتابی به همین نام که اصل آن در دسترس نیست، به بیان چگونگی ازدواج پیامبر ﷺ با همسران خود و ماجراهای آن اشاره می‌کند. مشابه این اثر، کتاب عِشْرَةِ النِّسَاءِ نوشته أَحْمَد بن شُعَیْبِ نِسَائِي (د. ۳۰۳هـ) است. وی در این کتاب به زندگی شخصی پیامبر ﷺ پرداخته و رفتار ایشان با همسران را مورد بررسی قرار داده است. بخشی دیگر از تک‌نگاری‌ها درباره وفات پیامبر اسلام ﷺ نوشته شده است، از جمله این کتاب‌ها می‌توان به کُتَابُ الْوَفَاةِ نوشته نِسَائِي و سَلَوَةُ الْکُتَّابِ بِوَفَاةِ الْحَبِیْبِ نوشته ابن ناصر الدین دمشقی (د. ۸۴۲هـ) اشاره داشت.

منابع تاریخی

یکی از تفاوت‌های آثار تاریخی با تألیفات حدیثی در سیره نبوی، این است که منابع حدیثی، به جنبه‌هایی از زندگانی رسول الله ﷺ پرداخته‌اند که قابلیت مبنا قرار گرفتن برای استخراج حکم شرعی داشته است. حال آن که در نگاشته‌های تاریخی تنها این مورد لحاظ نشده و

جنبه‌های حکومتی و گاه زندگی شخصی پیامبرﷺ نیز مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت دیگر در جرح و تعدیل اخبار است. در تألیفات حدیثی، ارزیابی احادیث با سخت‌گیری و دقت بیشتری همراه است. در حالی که در تألیفات تاریخی - که عمدتاً بر پایه همان احادیث تدوین شده‌اند - این دقت و سخت‌گیری کمتر است.

کتاب سیر و مغازی

در این نگارش‌ها، مغازی و جنگ‌های رسول خداﷺ و نه سایر بخش‌های زندگی ایشان، مورد توجه قرار می‌گیرد. از این نمونه می‌توان به کتاب المَغَازِی نوشته واقدی (د. ۲۰۷هـ) و فُتُوحُ الْبُلْدَانِ نوشته بلاذری (د. ۲۷۹هـ) اشاره کرد.^۱ بخش دیگر از نگاشته‌های تاریخی درباره سیره نبوی، شامل زندگانی رسول خداﷺ به طور کلی می‌شود. این نوشته‌ها گاه به صورت مستقل و گاه به صورت خلاصه‌ای از کتب دیگر نوشته شده است. نوشته‌های مستقل در سیر و مغازی نبوی عبارت‌اند از:

۱. السَّيَرُ وَالْمَغَازِی نوشته محمد بن اسحاق (د. ۱۵۱هـ): این کتاب اولین و مهم‌ترین نگاشته درباره سیره نبوی است. این کتاب دارای بخش‌های مبتدأ، مبعث و مغازی بوده است.^۲ البته تنها بخشی از این کتاب به روایت یونس بن بکر (د. ۱۹۹هـ) باقی مانده است.^۳
۲. السَّيَرَةُ النَّبَوِيَّةُ نوشته ابن هشام (د. ۲۱۸هـ): این اثر تلخیصی است از سیره ابن اسحاق. ابن هشام در مقدمه کتاب خود اشاره می‌کند که برخی شعرها را که از ارزش ادبی کمی برخوردار بوده یا برخی اتفاقات را که موجب سرافکندگی عده‌ای می‌شود، در اختصار خود حذف کرده است.^۴ کتاب ابن هشام، اولین اثری است که

۱. البته در فتوح البلدان، علاوه بر غزوات پیامبرﷺ، به فتوحات اسلامی در زمان خلفا نیز پرداخته است.

2. Brockelmann, *History of the Arabic Written Tradition*, 1:202-3.

۳. البته با توجه به نام این اثر «المبتدأ والمبعث و المغازی» این کتاب باید از جمله تاریخ‌های عام شمرده شود، اما با توجه به آنچه از این اثر باقی مانده است، در ضمن سیره نبوی قرار گرفته است.

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴.

با نام «سیره» شناخته شده است.^۱ وی در کتاب خود، وقایع زندگی پیامبر ﷺ را از ولادت تا وفات ثبت کرده است.

۳. جَوَامِعُ السَّيَرَةِ النَّبَوِيَّةِ نوشته ابن حزم (د. ۴۵۶هـ): ابن حزم در کتاب خود با نسب رسول خدا ﷺ شروع کرده، سپس به بیان شمایل و خصائص ایشان پرداخته است. پس از آن، با ذکر مختصری از تاریخ غزوات ایشان، کتاب را با وفات رسول اکرم ﷺ پایان داده است.

۴. الدُّرَرُ فِي اخْتِصَارِ الْمَغَازِي وَالسَّيَرِ نوشته ابن عبد البر (د. ۴۶۳هـ).

۵. الإِكْتِفَاءُ بِمَا تَصَمَّنُهُ مِنْ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ وَالثَّلَاثَةِ الْخُلَفَاءِ نوشته ابوالربیع کلاعی (د. ۶۳۴هـ): کلاعی در این کتاب سعی داشته است خلاصه‌ای از سیره ابن اسحاق ارائه دهد. وی در ادامه به مغازی سه خلیفه اول نیز پرداخته است.^۲

۶. عُيُونُ الْأَثَرِ فِي فَنُونِ الْمَغَازِي وَالشَّمَائِلِ وَالسَّيَرِ نوشته ابن سَیِّدِ النَّاسِ یَعْمُرِی (د. ۷۳۴هـ): وی در اثر خود اضافه بر پرداختن به زندگانی رسول خدا ﷺ و حوادث آن، به ذکر معجزات، فرزندان و شمایل النبی ﷺ پرداخته است.

۷. الْمُخْتَصَرُ الْكَبِيرُ فِي سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ نوشته ابن جَمَاعَه کِنَانِی (د. ۷۶۷هـ).

۸. الْفُصُولُ فِي السَّيَرَةِ نوشته ابن کثیر (د. ۷۷۴هـ).

۹. إِمْتَاعُ الْأَسْمَاعِ بِمَا لِلنَّبِيِّ مِنَ الْأَحْوَالِ وَالْأُمُوالِ وَالْحَفَدَةِ وَالْمَتَاعِ نوشته مقریزی (د. ۸۴۵هـ): وی موضوعات کتاب خود را از ولادت رسول خدا آغاز تا وفات ایشان به پایان می‌برد. سپس به شمائل، خصائص، فضائل و علامات نبوت ایشان می‌پردازد. پس از آن به ذکر فرزندان پیامبر ﷺ پرداخته و پس از آن موالی، خدام، نگهبانان و... آن حضرت را بر می‌شمرد. در خاتمه به ذکر برخی پیش‌گویی‌های رسول خدا پرداخته و مصادیق آن را ذکر می‌کند.

۱۰. سُبُلُ الْهُدَى وَالرَّشَادِ فِي سِيرَةِ خَيْرِ الْعِبَادِ نوشته صَالِحِی شامی (د. ۹۴۲هـ): نویسنده

1. Raven, "Sīra," *EI*² 9:660.

۲. نک: کلاعی، الإکتفاء، ۱: ۹۰۵.

علاوه بر سیره نبوی، به ذکر شمایل، خصائص، معجزات و مکاتبات و فرستادگان پیامبر ﷺ نیز پرداخته است. همچنین برخی بحث‌های کلامی را نیز در اثر خود گنجانده است.

۱۱. السَّيْرَةُ الْحَلَبِيَّةُ الْمُسَمَّي بِإِنْسَانِ الْعُيُونِ فِي سِيَرَةِ الْأَمِينِ الْمَأْمُونِ نُوشْتَه نُوْرَالْدِينِ حَلَبِي (۱۰۴۴هـ).

کتاب تاریخی عام

در کتب تاریخی عام حوادث تاریخ اسلام، از زمان رسول خدا ﷺ تا زمان حیات مؤلف، به صورت سال‌شمار جمع‌آوری شده است.

۱. تَارِيخُ خَلِيفَةِ بْنِ خَيْطٍ (د. ۲۴۰هـ): وی در کتاب خود به بیان مهم‌ترین حوادث، از سال اول هجری تا سال ۲۳۲هـ پرداخته است. نویسنده ضمن بررسی حوادث سال‌های اول تا ۱۱هـ، به سیره نبوی نیز پرداخته است.

۲. الْمُحَبَّرُ نُوشْتَه ابْنِ حَبِيبِ بَغْدَادِي (د. ۲۴۵هـ): ابن حبیب در اثر خود ابتدا مروری اجمالی بر عصر نبوی تا عصر خود داشته است.^۱ پس از آن به بیان نسب مادری پیامبر ﷺ، دختران ایشان و خلفا تا بنی العباس و دامادهای آنان و سپس دختران و دامادهای برخی از بنی هاشم پرداخته است. پس از آن، با ذکر همسران پیامبر ﷺ در مکه و مدینه، برخی از غزوات ایشان را نیز گزارش کرده است. ابن حبیب با نگاهی دایره‌المعارفی، به بیان نکاتی قابل توجه در تاریخ اسلامی می‌پردازد.

۳. السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ وَأَخْبَارُ الْخُلَفَاءِ نُوشْتَه ابْنِ حَبِيبٍ (د. ۳۵۴هـ): ابن حبیب اثر خود را با بیان لزوم حفظ اخبار پیامبر ﷺ آغاز کرده است. سپس از تولد ایشان آغاز کرده و به صورت سال‌شمار تا وفات پیامبر ﷺ پیش رفته است. وی همچنین مهم‌ترین وقایع حکومت‌های پس از پیامبر ﷺ را تا سال ۴۰هـ به صورت سال‌شمار مورد بررسی قرار داده است. پس

۱. البته در کتاب، تا زمان معتضد عباسی (حاکم ۲۷۹-۲۸۹هـ) آمده است که به احتمال زیاد از اضافات راوی یا ناسخ کتاب است (نک: ابن حبیب، المحبر، ۴۴).

از آن به ذکر خلافت حاکمان پرداخته و تا زمان مُطیع لله عباسی (حاکم ۳۳۴-۳۶۴هـ) مهم‌ترین وقایع را ذکر نموده است. پس از آن و به عنوان خاتمه، به ذکر اسامی صحابه پیامبر ﷺ پرداخته است.

۴. العَبَرُ فِي خَبَرِ مَنْ عَبَرَ وَتَارِيخُ الْإِسْلَامِ نُوشْتَه ذَهَبِي (د. ۷۴۸هـ): ذهبی در العَبَر ابتدا به مهم‌ترین وقایع اتفاق افتاده بین سال‌های اول هجری تا سال ۷۰۰هـ پرداخته، سپس به عنوان تکمله‌ای وقایع سال ۷۰۰هـ تا ۷۴۱هـ را گزارش کرده است یعنی تا هنگامی که بینایی خود را از دست داد. پس از او و در تکمیل کتاب ذهبی، محمدبن علی حُسَینی (د. ۷۶۵هـ) گزارش وقایع را تا سال ۷۶۴هـ ادامه داده است.^۱ ذهبی در تاریخ الإسلام خویش نیز همین رویه را پی گرفته اما به شکلی مفصل‌تر از کتاب العَبَر، به تراجم متوفیان هر سال نیز پرداخته است. وی در این کتاب تا سال ۷۰۰هـ وقایع و متوفیان هر سال و تراجم آنان را آورده است.

کتاب تاریخی جهان‌شمول

در کتب تاریخی جهان‌شمول، وقایع تاریخی از ابتدای خلقت آدم ﷺ تا زمان حیات مؤلف نگاشته شده است. این منابع همچنین شامل احوال امت‌های پیشین و تمدن‌های مختلف در جهان نیز می‌شود. نخستین اثر اسلامی در مقوله تاریخ‌های جهان‌شمول را می‌توان المُبْتَدَأُ وَالْمَبْعَثُ وَالْمَغَازِي ابن‌اسحاق دانست. اما با توجه به این که تنها قطعاتی از بخش سیر و مغازی وی به دست ما رسیده، آن را ذیل «سیر و مغازی» ذکر کردیم. دیگر آثار در این باب را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. تاریخ یعقوبی (د. ۲۹۲هـ): در این کتاب از زمان حضرت آدم ﷺ تا سال ۲۵۸هـ به وقایع تاریخی بر اساس سیر زمانی اشاره شده است. در این کتاب بخشی نیز به سیره نبوی اختصاص دارد.

۲. تاریخُ الْأُمَمِ وَالْمُلُوكِ نُوشْتَه ابن جَریر طبری (د. ۳۱۰هـ): در این کتاب از ابتدای

۱. نک: ذهبی، العبر، ۱: ع.

خلقت تا هجرت پیامبرﷺ با رعایت ترتیب زمانی، به امت‌ها و حکومت‌های مختلف اشاره شده است. پس از هجرت پیامبرﷺ به صورت سال‌شمار، وقایع مهم تا سال ۳۰۲ هـ مورد اشاره قرار گرفته است. البته تزییل و تکمیل‌هایی نیز بعدها برای این کتاب نوشته شده است.^۱

۳. *مُرُوجُ الذَّهَبِ وَمَعَادِنُ الْجَوْهَرِ وَ التَّنْبِيهِ وَالْإِشْرَافُ* نوشته مسعودی (د. ۳۴۶ هـ): مسعودی در *مروج الذهب* از خلقت آدم آغاز می‌کند و کتاب خود را با ذکر اخبار مُطِيعَ لِلَّهِ عَبَّاسِي (حاکم ۳۳۴ - ۳۶۳ هـ) به پایان می‌برد. وی در کتاب خود به سیره نبوی به شکلی خلاصه و موجز اشاره دارد. او کتاب *التنبیه والإشراف* خود را به عنوان خلاصه‌ای بر *أَخْبَارُ الزَّمَانِ وَمَنْ أَبَادَهُ الْحَدَّثَانِ* و *مُرُوجُ الذَّهَبِ* نوشته است.^۲ در این کتاب گزارش وقایع تاریخی تا سال ۳۴۵ هـ که زمان نگارش کتاب بوده، آمده است.^۳ مسعودی در کتاب خود، حوادث پس از هجرت پیامبرﷺ را به صورت سال‌شمار آورده و قسمتی را نیز به بیان سیره‌ای مختصر از رسول خداﷺ اختصاص داده است.

۴. *الْبَدْءُ وَالتَّارِيخُ* نوشته مُطَهَّرُ بْنُ طَاهِرٍ مَقْدِسِي (د. بعد ۳۵۵ هـ): مقدسی کتاب خود را با مباحث کلامی درباره توحید، صفات و اثبات رسالت آغاز کرده است. وی در ادامه از خلقت آدمﷺ آغاز کرده و با ذکر انبیاء و پادشاهان، حکومت‌ها و امت‌های پیشین، بحث خود را ادامه می‌دهد. او سپس با اشاره به ادیان پیشینیان به ذکر کره زمین و اقلیم‌ها و عجایب آن می‌پردازد و انساب عرب را بر می‌شمارد. پس از آن به ذکر زندگانی رسول اکرمﷺ پرداخته و بحث‌هایی در شمایل و خصائص النبیﷺ ارائه کرده است. وی کتاب خود را با وقایع حکومت خلیفه عباسی، مُطِيعَ لِلَّهِ به پایان می‌برد.

۵. *الْمُنْتَظَمُ فِي تَارِيخِ الْأُمَمِ وَالْمُلُوكِ* نوشته ابن جوزی (د. ۵۹۲ هـ): ابن جوزی اثر خود را با بحثی کلامی در اثبات خالق آغاز می‌کند، سپس به بیان انبیای الهی پرداخته و

1. see Brockelmann, *History of the Arabic Written Tradition*, 1:214-15.

۲. مسعودی، *التنبیه والإشراف*، ۱.

۳. همان، ۵.

پادشاهان مناطق مختلف را بر می‌شمارد. حوادث حیات پیامبر ﷺ را از ابتدای تولد ایشان به صورت سال‌شمار ذکر می‌کند. پس از آن و با رسیدن به بحث هجرت نبوی حوادث را به صورت سال‌شمار از مبدأ هجرت بر می‌شمارد تا وفات پیامبر ﷺ ادامه می‌دهد. پس از آن و به صورت سال‌شمار، تاریخ خود را در سال ۵۷۴ هـ به پایان می‌رساند.

۶. الکامل فی التاریخ نوشته ابن‌اثیر (د. ۶۳۰ هـ): الکامل به اعتراف مؤلف بر پایه تاریخ الأمم والملوک طبری نوشته شده و تنها شرح و اضافاتی بر آن داشته است.^۱ ابن‌اثیر کتاب خود را با بیان زمان و معنای آن آغاز می‌کند، سپس وقایع تاریخی از خلقت آدم ﷺ تا زمان رسول خدا ﷺ را گزارش کرده است. در سیره نبوی از بیان نسب پیامبر ﷺ آغاز کرده و پس از هجرت به صورت سال‌شمار به بیان حوادث عهد نبوی پرداخته و سیره رسول خدا ﷺ را با رحلت ایشان خاتمه می‌دهد. پس از بیان رحلت پیامبر ﷺ، با حفظ شیوه سال‌شماری تا حوادث سال ۶۲۸ هـ به بیان اهم حوادث و درگذشتگان هر سال می‌پردازد.

۷. البدایة والنهایة نوشته ابن‌کثیر (د. ۷۷۴ هـ): البدایة والنهایة با روایت تاریخی خلق آسمان‌ها و زمین آغاز می‌شود و سپس به بیان انبیای الهی تا زمان رسول اکرم ﷺ می‌پردازد. بحث سیره نبوی در کتاب ابن‌کثیر نسبت به دیگر تاریخ‌های جهان‌شمول مفصل‌تر است. او سیره را با ولادت پیامبر ﷺ آغاز کرده تا وفات ایشان ادامه می‌دهد. پس از بیان رحلت پیامبر ﷺ به بیان شمایل، فضائل و خصائص النبی ﷺ می‌پردازد. سبک تاریخ‌نگاری ابن‌کثیر پس از هجرت نبوی به صورت سال‌شمار است و با ذکر وقایع سال ۷۶۷ هـ اثر خود را پایان می‌دهد.

کتاب جغرافیا

کتاب جغرافیا یا «بلدان‌نگاری» کتاب‌هایی است که به بیان مسافت‌ها، خصوصیات جغرافیایی

۱. ابن‌اثیر، الکامل، ۱: ۳.

و گاه محدثان و صحابه‌ای که در هریک از مناطق حضور داشته‌اند، می‌پردازد. در این آثار، گاه به مناسبت پرداختن به دو شهر مکه و مدینه، اشاراتی به سیره نبوی نیز شده است. این آثار گاه به صورت جامع نوشته شده است و گاه تنها به بیان تاریخ مکه یا مدینه و یا حرمین مکه و مدینه یکجا پرداخته‌اند. از این جهت، می‌توان این آثار را به تاریخ شهرها، تاریخ مکه، تاریخ مدینه و تاریخ حرمین تقسیم نمود.

تاریخ شهرها

از میان آثار جامعی که به تاریخ شهرها پرداخته‌اند و در آن به بخشی از سیره رسول خداﷺ اشاره شده است، می‌توان به کتاب البلدان نوشته ابن‌فقیه (د. ۳۴۰هـ) و مُعْجَمُ البلدان نوشته یاقوت حَمَوِی (د. ۶۲۶هـ) اشاره داشت. ابن‌فقیه در کتاب خود در بخش‌هایی که به مکه و مدینه پرداخته است، به بخشی از سیره نبوی اشاره داشته است.^۱ یاقوت نیز در اثر خود در بخش مربوط به مکه و مدینه، به سیره نبوی اشاراتی دارد.^۲

تاریخ مکه

با توجه به جایگاه خاص شهر مکه در فرهنگ اسلامی و قرار داشتن قبله مسلمانان در این شهر، کتاب‌هایی در تاریخ و اخبار این شهر تألیف شده است. اهمیت این شهر و ولادت رسول اکرمﷺ در آن سبب شده است که بخشی از سیره نبوی در این‌گونه آثار ذکر شود. از این جمله می‌توان به برخی از آثاری که در باب تاریخ مکه نوشته شده و در بر گیرنده بخشی از سیره رسول خداست، اشاره نمود:

۱. أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار نوشته أَرْقِي (د. ۲۵۰هـ): این اثر شامل تاریخ مکه از بدو خلقت و ماجرای بنای کعبه به دست ابراهیمؑ است. همچنین به بازسازی‌ها و تاریخ حضور قریش در آن دیار نیز پرداخته است. عمده آنچه در این کتاب درباره سیره

۱. نک: ابن‌فقیه، البلدان، ۷۸۷۴ و ۸۰-۸۴.

۲. نک: حموی، معجم البلدان، ۵: ۸۸-۸۲ و ۱۸۱-۱۸۸.

پیامبر ﷺ آمده به تاریخ حضور پیامبر ﷺ در این شهر و شیوه به جای آوردن حج در «حجّة الوداع» بوده است.

۲. أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه نوشته فاکهي (د. ۲۷۵هـ): محتوای این کتاب همانند کتاب پیشین است و تفاوت چندانی وجود ندارد.

۳. عَرَفُ الطَّيِّبِ مِنْ أَخْبَارِ مَكَّةَ وَمَدِينَةِ الْحَبِيبِ نوشته ابن العاقولي (د. ۷۹۷هـ): این کتاب بر خلاف آنچه از نامش بر می آید، فقط شامل تاریخ مکه است و تنها حاوی اشاراتی به فضیلت مدینه است. در این اثر به بنای کعبه، به جای آوردن حج توسط پیامبران و بنا و بازسازی های مسجد الحرام اشاره شده است. همچنین اشاراتی به حیات پیامبر ﷺ در مکه، محل تولد ایشان و منزل خدیجه ۱۱ همسر ایشان و غارهای حراء و ثور دارد.

۴. شِفَاءُ الْغَرَامِ بِأَخْبَارِ الْبَلَدِ الْحَرَامِ نوشته فاسي (د. ۸۳۲هـ): در این کتاب اضافه بر ذکر فضائل مکه و مجاورت در آن، بازسازی ها و بناهای مسجد الحرام، اشاراتی به سیره نبوی از جمله ماجرای فتح مکه شده است.

تاریخ مدینه

یثرب/مدینه اولین پایتخت حکومت اسلامی بوده و پیامبر ﷺ، سرزمین های اسلامی را از این شهر اداره می نموده است. این شهر شاهد اتفاقات بسیاری در دوران زندگانی ایشان و پس از ایشان بوده است. از این جهت، دارای جایگاه ویژه ای در تاریخ اسلامی است. همین امر سبب شده تألیفاتی مختص به تاریخ این شهر تدوین شود. این تألیفات با توجه به مدت حضور پیامبر ﷺ در این شهر، حاوی اطلاعات بسیاری درباره سیره نبوی است. از این میان می توان به چند اثر در این موضوع اشاره داشت:

۱. تاریخ المدینة نوشته ابن شَبَّه (د. ۲۶۲هـ): در این کتاب اضافه بر شمردن قبور و سکونت گاه های قبایل مختلف شهر و همچنین بر شمردن مهم ترین اتفاقات در تاریخ مدینه، شامل بخش هایی از زندگانی رسول خدا ﷺ است. از این جمله می توان به ذکر غزوات رسول خدا ﷺ، اموال و ترکه ایشان، شمایل و دیگر جوانب حیات پیامبر ﷺ اشاره

کرد.

۲. أَخْبَارُ مَدِينَةِ الرَّسُولِ الْمَعْرُوفِ بِالذَّرَّةِ الثَّمِينَةِ نُوشْتَه ابْنِ النَّجَّار (د. ۶۴۳هـ): این کتاب با ذکر نام‌های مدینه و سکونت یهودیان و اعراب آغاز می‌شود. همچنین مناطق و چاه‌های مدینه را بر می‌شمرد و ساخت و گسترش مسجد نبوی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این کتاب به هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، خانه‌های پیامبر ﷺ در اطراف مسجد و برخی دیگر از خصوصیات حیات پیامبر ﷺ در این شهر پرداخته است.

۳. تَحْقِيقُ النُّصْرَةِ بِلَخِيصِ مَعَالِمِ دَارِ الْهِجْرَةِ نُوشْتَه مَرَاغِي (د. ۸۱۶هـ): این اثر با فضل مدینه و سکان آن آغاز شده و سپس به بیان تاریخ مسجد نبوی، فضل و آداب زیارت پیامبر ﷺ و اهل بقیع و برخی حوادث مهم در تاریخ این شهر می‌پردازد. در این کتاب به هجرت رسول خدا ﷺ، خانه‌های پیامبر ﷺ و وفات ایشان اشاره شده است.

۴. التَّحْقِيقُ اللَّطِيفُ فِي تَارِيخِ الْمَدِينَةِ الشَّرِيفَةِ نُوشْتَه سَخَاوِي (د. ۹۰۲هـ): این کتاب از جمله کتب تراجم به حساب می‌آید. سخاوی در این کتاب به شرح احوال افراد مهمی که در مدینه حضور داشته‌اند، از صحابی و تابعی و... پرداخته است. در مقدمه کتاب، تاریخی موجز از شهر مدینه و مسجد نبوی آمده و ضمن آن، به بخشی از سیره رسول خدا ﷺ نیز اشاره شده است.

۵. وَفَاءُ الْوَفَا بِأَخْبَارِ دَارِ الْمَصْطَفَى وَ خِلَاصَةُ الْوَفَا بِأَخْبَارِ دَارِ الْمَصْطَفَى نُوشْتَه سَمَهودی (د. ۹۱۱هـ): وَفَاءُ الْوَفَا، دومین کتاب از سه کتابی است که سمهودی در باب تاریخ مدینه نوشته است: او ابتدا اِئْتِفَاءُ الْوَفَا را تألیف نمود. پیش از پایان یافتن این کتاب، سمهودی وفاء الوفا را نوشت که خلاصه‌ای بود از اِئْتِفَاء. اولین کتاب در آتش‌سوزی مسجد نبوی طعمه حریق شد و اثری از آن باقی نماند. پس از وفاء الوفا، سمهودی خلاصه‌ای از آن را با نام خلاصه الوفا تألیف نمود.^۱ وفاء الوفا سمهودی را می‌توان مفصل‌ترین و مهم‌ترین کتاب درباره تاریخ مدینه به شمار آورد. وی در کتاب

۱. سمهودی، خلاصه الوفا، ۱: ۲.

خود دقتی کم نظیر را در تعیین اماکن مختلف مدینه به کار بسته و با ترتیبی مناسب، به تمامی ابعاد تاریخ مدینه پیش و پس از هجرت رسول خدا ﷺ پرداخته است. وی کتاب خویش را با ذکر نام‌های مدینه آغاز کرده و به بیان خصائص آن سرزمین می‌پردازد. سپس به بیان جغرافیای طبیعی مدینه پرداخته و در ادامه، احکام مسجد نبوی را بر می‌شمرد. وی با دقتی کم نظیر محله‌های مختلف مدینه و خانه‌های صحابه و دیگر اشخاص مهم مدینه را بر می‌شمرد و سعی دارد مکان آنها را با توصیفات معین سازد. سمهودی در اثر خود بخشی را به مروری اجمالی بر سیره نبوی اختصاص داده است. این امر تنها فایده این اثر در سیره‌نگاری پیامبر ﷺ نیست. بلکه ضمن کتاب و در بخش‌های مختلف، اطلاعات مفیدی در این موضوع می‌توان یافت. سمهودی در خلاصة الوفان نیز همین ترتیب را - با اختصار - رعایت کرده است.

تاریخ حرمین

در این باب می‌توان به تاریخ مکه المُشَرَّفَة والمسجد الحرام والمدینة الشریفة والقبر الشریف نوشته ابن ضیاء (د. ۸۵۴هـ) اشاره کرد. در این کتاب به تاریخ مکه، کعبه و مسجد الحرام پرداخته است. همچنین با تمرکز بر تاریخ مسجد نبوی، تاریخ مدینه بیان شده است. در این کتاب، در بخش‌های مختلف اطلاعاتی درباره حیات پیامبر ﷺ نیز ارائه شده است.

کتب طبقات، تراجم و انساب

از جمله تصنیفات که گاه شامل سیره نبوی نیز می‌شوند، کتب طبقات، تراجم و انساب است. در کنار رسول خدا ﷺ، صحابه ایشان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. این جایگاه باعث شد مصنفاتی درباره آنان نوشته شود. این مصنفات در قالب دو نوع «طبقات» و «تراجم» تدوین شدند. در کتب طبقات، صحابه با توجه به زمانی که در آن می‌زیسته‌اند، طبقه‌بندی شده‌اند. اما در کتب تراجم بر اساس ترتیب الفبایی نام افراد، گزارش احوال آنها آمده است. در کتب طبقات و تراجم، وقایع زندگانی افراد، تاریخ تولد و وفات و همچنین گاهی به روایاتی که از طریق آنان روایت شده، ارائه شده است. البته این «طبقات‌نگاری» و «تراجم‌نگاری»

مخصوص صحابه نبوده است بلکه شامل طبقه بعدی آنها از جمله تابعین و روات حدیث نیز می‌شود. همچنین گاهی این تألیف‌ها تنها شامل اهل یک منطقه خاص و یا اصحاب یک صنف خاص نیز می‌شده است.

پیش از این اشاره شد که نسب و خانواده در میان عرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. از این جهت، قسمتی از تألیفات تاریخی به «انساب‌نگاری» اختصاص یافته است. در کتب طبقات، تراجم و انساب، گاهی برای تیمن و تبرک سیره‌ای از رسول خداﷺ در ابتدای کتاب قرار می‌گیرد. البته این تنها سبب برای قرار گرفتن این مصنفات در مصادر سیره نبوی نیست بلکه در این نوع تألیفات و ضمن بیان تراجم و انساب افراد مختلف، می‌توان به اطلاعات بسیاری درباره زندگانی پیامبر اسلامﷺ نیز دست یافت.

کتب طبقات و تراجم

در موضوع طبقات، می‌توان به الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى نوشته ابن سعد (د. ۲۳۰هـ) اشاره داشت که بهترین و جامع‌ترین تألیف در این موضوع است. در این کتاب، بخشی به بیان سیره نبوی اختصاص داده شده است. این بخش با بیان نسب و فرزندان رسول خداﷺ آغاز شده و تا وفات ایشان، مهم‌ترین اتفاقات حیات نبوی را به بحث می‌گذارد. ابن سعد در این اثر همچنین به شمایل، خصائل و دیگر جوانب حیات پیامبرﷺ می‌پردازد. بخش دیگری از تألیفات که در این قسم جای می‌گیرد، کتاب‌هایی است که به ذکر تاریخ ولادت و وفات معصومینﷺ اختصاص دارد. از این میان می‌توان به تاجُ المَوالید نوشته فضل‌بن حسن طبرسی (د. ۵۴۸هـ) اشاره داشت. این کتاب به بررسی تاریخ ولادت و وفات معصومینﷺ پرداخته است. به تبع، بخشی از کتاب به تاریخ ولادت، وفات، نام‌ها و القاب، فرزندان و همسران رسول خداﷺ اختصاص یافته است.

کتب تراجم را می‌توان به دو بخش «صحابه‌نگاری» و «تراجم عام» تقسیم کرد. در بخش صحابه‌نگاری، مهم‌ترین منابع را بدین ترتیب می‌توان سامان داد:

۱. الإِستیعاب فی معرفة الأصحاب نوشته ابن عبد البر (د. ۴۶۳هـ): ابن عبد البر کتاب خود

را با اختصاص بخشی در ترجمه رسول خدا ﷺ آغاز کرده است. وی در این بخش با ذکر نسب، عشیره و خاندان رسول خدا ﷺ، به بیان ولادت و وفات ایشان می‌پردازد. وی در این بخش از مهم‌ترین اتفاقات زندگی پیامبر ﷺ سخن گفته است.

۲. *أسد الغابة في معرفة الصحابة* نوشته ابن‌اثیر (د. ۶۳۰هـ): ابن‌اثیر همچون ابن‌عبدالبر کتاب خود را با ترجمه رسول خدا ﷺ آغاز کرده است. وی در این بخش پس از بررسی نسب پیامبر ﷺ، مهم‌ترین اتفاقات زندگی ایشان را آورده است. همچنین به شمایل، معجزات و برخی جوانب حیات رسول اکرم نیز اشاره کرده و با وفات ایشان این بخش را پایان می‌دهد.

از جمله تألیفات تراجم عام می‌توان به این آثار اشاره کرد:

۱. *المعارف* نوشته ابن‌قُتیبة (د. ۲۷۶هـ): ابن‌قُتیبة اثری دایرة‌المعارف درباره دانستنی‌های اسلامی نوشته است. آنچه این کتاب را در عداد تراجم قرار داده است، پیش رو نهادن تراجم برخی از صحابه، تابعین و فقها است. وی در کتاب خود ابتدا از اخبار انبیا آغاز کرده و تا زمان بعثت پیامبر ﷺ ادامه می‌دهد. در بخش پیامبر ﷺ، با اشاره به نسب ایشان، شمایل و خصائص، مهم‌ترین اتفاقات زندگی پیامبر ﷺ را گزارش کرده است. پس از آن، به بیان تراجم خلفا، صحابه، تابعین و فقها می‌پردازد.
۲. *المعرفة والتاريخ* نوشته یعقوب‌بن‌سفیان فسوی (د. ۲۷۷هـ): فسوی در کتاب خود ابتدا حوادث بین سال‌های ۱۳۵هـ تا ۲۴۱هـ را بیان نموده، پس از آن به بیان تراجم صحابه پرداخته است. همچنین در پایان کتاب، بخشی به عنوان سیره نبوی آورده است.
۳. *سیر أعلام النبلاء* تألیف ذهبی (د. ۷۴۸هـ): ذهبی در این اثر به ذکر تراجم صحابه، تابعین، فقها و حفاظ در ۳۵ طبقه می‌پردازد. ابتدای کتاب به سیره نبوی اختصاص یافته و از ولادت تا وفات ایشان را گزارش کرده است.

برخی از کتب تراجم عام، به ترجمه صحابه، تابعین و فقهای که در منطقه‌ای خاص حضور داشته‌اند، اختصاص یافته است. از جمله این آثار که اشاره‌ای به سیره نبوی نیز

داشته‌اند، تاریخ مدینه دمشق نوشته ابن عساکر (د. ۵۷۱هـ) است. ابن عساکر در این کتاب، پس از ذکر ابنیه، فضایل و خصائص شام و دمشق، بخشی را به بیان سیره رسول خدا ﷺ اختصاص داده است. در این بخش به نام‌ها، نسب، فرزندان، شمایل، خصائص و دیگر جوانب زندگی شخصی پیامبر ﷺ پرداخته است. همچنین ترجمه برخی از صحابه ایشان را نیز در این بخش گنجانده است.

اثر دیگر از این گونه، تاریخ أبي زُرعة دمشقی (د. ۲۸۰هـ) است. وی در این کتاب ترجمه برخی اشخاص را با تمرکز بر حضور آنان در شام و فلسطین آورده است. ابتدای کتاب به ذکر سیره نبوی اختصاص یافته است.

برخی از تألیفات در تراجم، شامل بیان تراجم بخشی خاص از جامعه می‌شود. تاریخ زندگی عباد و زهاد از صحابه، تابعین و فقها جایگاه ویژه‌ای در این نوع آثار دارد. از جمله این مجموعه‌ها که در آن به سیره نبوی نیز پرداخته شده است، صِفَةُ الصَّفوة نوشته ابن جوزی (د. ۵۹۷هـ) است. ابن جوزی در این کتاب، پس از ذکر فضل اولیا و صالحان به بیان ترجمه رسول خدا ﷺ می‌پردازد. در این بخش، نسب، تولد، نام‌ها و دیگر جوانب و وقایع حیات پیامبر مورد توجه قرار گرفته است.

کتاب انساب

در این گونه تألیفات، نسب و خانواده افراد مورد بررسی قرار می‌گیرد. برخی از این آثار یا درباره نسب پیامبر ﷺ تألیف شده‌اند و یا ضمن پرداختن به انساب، به سیره نبوی نیز اشاره می‌شود. از این جمله می‌توان عناوین ذیل را یاد کرد:

۱. أُمّهات النبی نوشته ابن حبیب بغدادی (د. ۲۴۵هـ): تمرکز ابن حبیب در این کتاب بر نسب مادران پیامبر ﷺ است. وی با ذکر پدر و اجداد پدری ایشان، نسب مادران آنان را بررسی می‌نماید.

۲. أنساب الأشراف نوشته بلاذری (د. ۲۷۹هـ): بلاذری در این کتاب با تأکید بر اشراف عرب، نسب آنان را بیان نموده است. وی ضمن بیان نسب آنان به قسمتی از سیره هر

شخص نیز پرداخته است. در مقدمه اشراف عرب، رسول اکرم ﷺ است و بلاذری از نسب پیامبر ﷺ آغاز نموده است. وی کتاب خود را با اخبار آدم ﷺ آغاز کرده و سپس از جد اعلای رسول خدا ﷺ، عدنان آغاز کرده و تا رسول خدا ﷺ نسب ایشان را بیان می‌دارد. پس از بیان نسب، بلاذری به سیره نبوی می‌پردازد و مهم‌ترین وقایع عصر ایشان را بر می‌شمرد. پس از پرداختن به غزوات پیامبر ﷺ و بیان سیره ایشان، شمایل و اختصاصات ایشان و سایر جوانب حیات نبی مکرم اسلام ﷺ را مورد بررسی قرار داده و این بخش را با وفات ایشان به پایان می‌برد.

۳. الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة نوشته بُری (د. ۶۴۵هـ): بُری در این کتاب به بیان نسب پیامبر ﷺ و ده نفر از صحابه ایشان می‌پردازد. وی کتاب خود را با بیان نسب رسول خدا ﷺ آغاز کرده است.

کتاب تاریخ امامان و خلفا

در بعضی کتب، ضمن پرداختن به تاریخ امامان شیعه و خلفا، به سیره رسول خدا ﷺ نیز اشاره شده است. برخی از این گونه آثار عبارت‌اند از:

۱. الإرشاد في معرفة حُجَجِ الله على العباد نوشته شیخ مفید (د. ۴۱۳هـ): شیخ مفید در کتاب خود، بخشی را مستقلاً به حیات پیامبر ﷺ اختصاص نداده است. اما ضمن بیان رشادت‌های علی بن ابی‌طالب ﷺ در جنگ‌ها، بخشی مهم از سیره نبوی نیز بیان شده است. ۲. رَوْضَةُ الْوَاعِظِينَ وَبَصِيرَةُ الْمُتَعَطِّينَ نوشته مُحَمَّد بن فَتَّال نیشابوری (د. ۵۰۸هـ): نویسنده، بخش‌هایی را به تولد و وفات پیامبر ﷺ اختصاص داده است.

۳. إعلَامُ الْوَرَى بِأَعْلَامِ الْهُدَى نوشته فضل بن حسن طبرسی (د. ۵۴۸هـ): طبرسی یکی از ارکان چهارگانه کتاب خویش را به بیان سیره نبوی اختصاص داده است. وی در این بخش به نسب، ولادت، معجزات و مغازی رسول خدا ﷺ پرداخته است.

۴. مَنَاقِبُ آلِ أَبِي طَالِب نوشته ابن شهر آشوب (د. ۵۸۸هـ): ابن شهر آشوب در این کتاب بخشی را به رسول خدا ﷺ اختصاص داده است. وی به بخشی از معجزات و خصائص

پیامبر ﷺ پرداخته، نسب و سیره ایشان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۵. الإِكتفاء في أخبار الخلفاء نوشته ابن کَرْدَبُوس (د. پس از ۵۷۵هـ): ابن کَرْدَبُوس با بیان نسب پیامبر ﷺ کتاب خود را آغاز نموده است. پس از اشاره‌ای به شمایل و خصائص ایشان، به بیان مهم‌ترین اتفاقات عصر نبوی پرداخته است. بخشی را نیز به معجزات، فرزندان و همسران ایشان اختصاص داده است. سپس حاکمان را یاد کرده و با ذکر خلافت مُسْتَنجِد بالله عباسی (حاکم ۵۵۵-۵۶۶هـ) کتاب را پایان داده است.

۶. کَشْفُ الغُمَّة في مَعْرِفَةِ الأَئِمَّة نوشته علی بن عیسی اربلی (د. ۶۹۲هـ): این کتاب در باب فضایل و تاریخ زندگانی ائمه شیعه ﷺ نوشته شده است. اربلی ابتدا بخشی از وقایع زندگی و معجزات رخ داده پیش و پس از تولد رسول خدا ﷺ و فضائل بنی‌هاشم را آورده است.

منابع ادبی

ادبیات و علی الخصوص شعر، جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ عربی و اسلامی دارد. مصادر تاریخی و روایی، شامل ابیات بسیاری درباره حوادث و وقایع عصر نبوی است. تألیفات ادبی نیز بعضاً حاوی بخش‌هایی از سیره نبوی بوده و اقوال و افعال رسول خدا ﷺ ضمن برخی آثار ادبی، مورد توجه قرار گرفته و نقل شده‌اند. از این میان می‌توان به البیان والتبیین و الحیوان نوشته جاحظ (د. ۲۵۵هـ) اشاره داشت که ضمن مطالب آن، می‌توان برخی گزارش‌ها را درباره سیره نبوی یافت.^۱ الکامل فی اللغة والأدب نوشته مُبرِّد (د. ۲۸۶هـ) نیز با وصف رسول خدا ﷺ آغاز شده است و می‌توان برخی از جزئیات حیات نبوی را در ضمن مطالب آن یافت. در نَهْجُ البلاغة اثر سید رضی (د. ۴۰۶هـ)، بیش از ۲۰ مورد درباره رسول خدا ﷺ یاد شده و افزون بر ۳۵ مورد از سخنان ایشان مورد استناد قرار گرفته است. کتاب المَجَازَاتُ النَّبَوِیَّة او نیز مشتمل بر تحلیل ادبی سخنان پیامبر ﷺ بوده و در آن به بیان وجوه بلاغی کلام آن حضرت پرداخته است.

۱. أحمد، السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، دراسة تحليلية، ۴۴.

روایاتی درباره اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ^۱

علامه سید محمد حسین طباطبایی *

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: از پدرم از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل سؤال کردم، فرمود: ... چون به منزل تشریف می برد، اوقات خویش را به سه بخش قسمت می کرد: قسمتی را برای عبادت خدا و قسمتی برای اهل بیت خود و جزئی را به خود اختصاص می داد. و آن جزئی را که مربوط به خودش بود، بین خود و مردم تقسیم می کرد. ابتدا خواص به محضر ایشان رسیده و پس از آنها، عموم مردم نزد ایشان می آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیزی از آنها دریغ نمی کرد. از جمله روش آن جناب این بود که اهل فضل را از روی ادب مقدم می داشت و وقت خود را میان افراد به مقدار فضیلتی که در دین داشتند، تقسیم می نمود. بعضی یک حاجت و بعضی دو حاجت و بعضی حاجت های بیشتری داشتند [هریک به فراخور وقت، حاجت های خویش را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله طلب می کردند]. رسول خدا صلی الله علیه و آله به [برطرف ساختن حاجت های] اصحاب مشغول می شد، با پرسش از آنها و بیان مطالب لازم، آنان را به کارهایی می گماشت که صلاحشان و صلاح امت در آن بود. ایشان می فرمود: باید حاضران به غایبان ابلاغ کنند. حاجت کسانی را که به من دسترسی ندارند، به من ابلاغ کنید و بدانید که هر کس حاجت اشخاص ناتوان را نزد سلطان برد، خدا قدم های او را در روز قیامت

۱. مرحوم علامه طباطبایی (د. ۱۳۶۰ ش) در تفسیر المیزان، منتخبی از آداب و سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کتاب دیگر خود به نام سنن النبی صلی الله علیه و آله آورده است (طباطبائی، المیزان، ۶: ۳۳۸-۳۰۲). آنچه در این بخش خواهد آمد گزینشی از این روایات است. لازم به ذکر است که ترجمه فارسی این روایات، از ترجمه محمد هادی فقهی از کتاب سنن النبی صلی الله علیه و آله، که به کوشش سید هادی خسروشاهی توسط انتشارات بوستان کتاب چاپ شده، وام گرفته شده است.

ثابت و استوار سازد. در مجلس آن جناب غیر از این گونه مطالب ذکر نمی شد، لغزش هیچ کس را مورد مواخذه قرار نمی داد. آنان برای درک فیض و طلب علم به حضورش می رسیدند و بی این که [از فیض و علم] شیرین کام شوند، متفرق نمی شدند. و چون [از محضر پیامبرؐ] خارج می شدند، [همچون] رهنمایانی [برای دیگران] بودند.

و از پدرم امیر مؤمنانؑ از سیره رسول خداﷺ در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: رسول خداﷺ ... با مردم انس می گرفت و آنان را از خود دور نمی کرد. بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و او را بر قومش حاکم می نمود. همواره مردم را [از معصیت خداوند] بر حذر می داشت. با احتیاط با آنان برخورد می کرد، بدون آن که روی خوش و اخلاق خوش خویش را از آنان دریغ کند. از اصحاب خود تفقد می نمود و از مردم، حالشان را می پرسید. هر کار نیکی را تحسین و تقویت می کرد و هر کار زشتی را تقبیح کرده و مایه و هن می شمرد. در همه امور میانه رو بود و هرگز تندروی نمی کرد. [از یاد خداوند] غفلت نمی نمود تا مبادا مردم غافل و منحرف گردند. درباره حق کوتاهی نداشت و از حق نیز تجاوز نمی کرد. اطرافیان آن حضرت نیکان مردم بودند. برترین آنان نزدش کسانی بودند که بیشتر خیرخواه مسلمانان باشد و بزرگترین شان کسانی بودند که برادران دینی خویش را بیشتر موااسات و یاری کنند.

حسینؑ گفت: از پدرم از رفتار رسول خداﷺ در مجالس [عمومی] پرسیدم، فرمود: در هیچ مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر به یاد خدا. و در مجالس، جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی کرد بلکه از این کار نهی می فرمود. وقتی به مجلسی وارد می شد، هر جا که خالی بود می نشست، به اصحاب خود نیز دستور می داد که چنان کنند. به هر یک از اهل مجلس به طور مساوی توجه می کرد به گونه ای که کسی از آنان احساس نمی کرد که دیگری نزد آن حضرت، محترم تر از اوست. آن حضرت با هر کس که می نشست، به قدری صبر می کرد تا خود آن شخص برخیزد. هر کس حاجتی از او می طلبید، یا به حاجت خود می رسید و یا [چنان که حاجتش میسر نبود] با بیان شیرین آن حضرت تسلی می یافت. همگان از اخلاق خوش ایشان بهره مند بوده و برای آنان چون پدر

شده بود و همه نزد او در اخلاق و منش یکسان بودند [و به ایشان احترام می گذاشتند]. مجلس، مجلسِ حلم، حیا، صداقت و امانت بود. در آن صدایی بلند نشده و حرمتی هتک نمی شد. اگر از کسی لغزشی سرمی زد، جای دیگر گفته نمی شد. [اهل مجلس] همه با هم رفتاری متعادل داشتند و با یکدیگر از روی تقوا و تواضع تعامل می کردند؛ بزرگسالان را احترام می کردند و با کوچک ترها مهربان بودند، محتاجان را بر خود مقدم داشته و [حرمت] غریبان را نگه می داشتند.

سپس پرسیدم: روش رسول خدا ﷺ درباره هم نشینان خود چگونه بود؟ فرمود: دائماً خوش رو، خوش خوی و نرم بود. سنگ دل، درشت خو، پُر صدا، فحاش و عیب جو نبود. کسی را زیاد مدح نمی کرد ... خود را از سه چیز دور می داشت: جدال، پرحرفی و آنچه به او مربوط نبود. و نسبت به مردم نیز از سه چیز پرهیز می کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی کرد، و لغزش و عیب های کسی را جست و جو نمی نمود. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن می داشت ... اهل مجلس اگر از چیزی که به خنده می افتادند، وی نیز می خندید ... بر اسائه ادب شخص غریب در پرسش و گفتار صبر می کرد ... می گفت وقتی صاحبان حاجت را دیدید آنان را کمک و یاری کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر این که ثنایش به عنوان تشکر از آن حضرت باشد. کلام احدی را نمی برید، مگر آنکه از حد تجاوز کند که در آن صورت با نهی و یا برخاستن، کلام او را قطع می نمود.

امام حسین علیه السلام فرمود: سپس، از سکوت رسول خدا ﷺ پرسیدم. پدرم فرمود: سکوت آن جناب از روی چهار چیز بود: حلم، حذر، تقدیر و تفکر. سکوتش در تقدیر و اندازه برای آن بود که همه مردم را یکسان نگاه کند و به گفتار همه به یک نحو گوش دهد. اما سکوتش در تفکر، آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. در او حلم، صبر و بردباری جمع شده بود، به طوری که هیچ چیز [غیر از برای خدا] او را خشمگین نمی کرد و بر نمی آشفست. حذر و پرهیز نزد او در چهار مورد بود: به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به آن حضرت اقتدا کنند، از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن پرهیز نمایند، در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت جدیت می نمود و آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، انجام

می داد.^۱

۲. رسول خدا ﷺ فرمود: من به اخلاق نیک و پسندیده برانگیخته شدم.^۲

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ: سَأَلْتُ أَبِي ﷺ عَنْ مَدْخَلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: ... فَإِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَأَ دُخُولَهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْءٌ لِلَّهِ، وَجُزْءٌ لِأَهْلِهِ، وَجُزْءٌ لِنَفْسِهِ، ثُمَّ جُزْءٌ جُزْأَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، فَيَرُدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ وَلَا يَدْخُرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئًا. وَكَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِتْيَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ، وَقِسْمُهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ، فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ، فَيَتَسَاعَلُ بِهِمْ وَيَسْأَلُهُمْ فِي مَا أَصْلَحَهُمْ وَالْأُمَّةُ مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُمْ وَيُخَبِّرُهُمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي، وَيَقُولُ: لِيُبْلِغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَأُبْلِغُوَنِي حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِ حَاجَتِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِهَا، ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. لَا يَذْكُرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يَقِيدُ مِنْ أَحَدٍ عَثْرَةً. يَدْخُلُونَ رُودَادًا وَلَا يَفْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ وَيُخْرِجُونَ أَدْلَةً.

قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ؟ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخْرِجُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ، وَيُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُفَرِّقُهُمْ، وَيُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَيُؤَلِّيهُ عَلَيْهِمْ، وَيُحَذِّرُ النَّاسَ وَيَحْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ شُرَّهُ وَلَا خُلُقَهُ، وَيَتَقَدَّدُ أَصْحَابَهُ وَيَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ، وَيُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَيُقَوِّيهِ وَيُقَبِّحُ الْقَبِيحَ وَيُؤَنِّتُهُ، مُعْتَدِلٌ الْأَمْرَ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ، لَا يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمْلُوا وَلَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُهُ، الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ، أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمَهُمْ نَصِيحَةُ لِلْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَةُ أَحْسَنُهُمْ مُؤَاسَاةً وَمُؤَازَرَةً.

فَسَأَلْتُهُ عَنْ جُلُوسِهِ فَقَالَ: كَانَ ﷺ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ، وَلَا يُوطِئُ الْأَمَّاكِنَ وَيَنْهَى عَنْ إِيْطَانِهَا، وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ، وَيُعْطِي كُلَّ جُلُوسَاتِهِ نَصِيحَةً وَلَا يَحْسَبُ مِنْ جُلُوسَاتِهِ أَنْ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ، مَنْ جَالَسَهُ صَابِرَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفُ عَنْهُ، مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِثْلٍ مِنْ الْقَوْلِ، قَدْ وَسَّعَ النَّاسُ مِنْهُ خُلُقَهُ وَصَارَ هُمْ أَبَا وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْخُلُقِ سَوَاءً، مَجْلِسُهُ جُلُوسٌ جَلَمٌ وَحَيَاءٌ وَصِدْقٌ وَأَمَانَةٌ وَلَا تَرْتَفِعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا تُؤْبَنُ فِيهِ الْحُرْمُ وَلَا تُنْتَنَى فَلَتَانَتُهُ، مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ، يُوقِرُونَ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَيُؤَثِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَيَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

فَقُلْتُ: فَكَيْفَ كَانَ سِيرَتُهُ فِي جُلُوسَاتِهِ؟ فَقَالَ: كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِقَطِّ وَلَا غَلِيطٍ وَلَا صَحَابٍ وَلَا فَحَاشٍ وَلَا عَيَابٍ وَلَا مَدَاحٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ وَلَا يُحَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءَ وَالْإِكْتَارَ وَمَا لَا يَعْنِيهِ، وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَلَا يَعْبُرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثْرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ، وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِي مَا رَجَا ثَوَابَهُ ... يَضْحَكُ بِمَا يَضْحَكُونَ مِنْهُ وَيَتَعَجَّبُ بِمَا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ وَيَصْبِرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْحَقْوَةِ فِي مَسْأَلَتِهِ وَمَنْطِقَتِهِ حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَهُمْ وَيَقُولُ إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ الْحَاجَةِ يَطْلُبُهَا فَارْذَلُوهُ وَلَا يَقْبَلِ الشَّاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ: عَلَى الْجُلْمِ وَالْحَذَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ، فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيَةِ النَّظَرِ وَالِاسْتِجَاعِ بَيْنَ النَّاسِ، وَأَمَّا تَفَكُّرُهُ فَمِمَّا يَبْقَى أَوْ يَنْقُصُ، وَجَمْعُ لَهُ الْجُلْمِ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْتَفْزُهُ، وَجَمْعُ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ: أَخَذَهُ بِالْحَسَنِ لِيُقْتَدَى بِهِ وَتَرْكِهِ الْقَبِيحِ لِيُنْتَهَى عَنْهُ وَاجْتِنَاهِهِ الرَّأْيِ فِي صَلَاحِ أَمْرِهِ وَالْقِيَامِ فِيمَا جَمَعَ هُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (صدوق، معاني الأخبار، ٨١-٨٣).

۲. «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا» (طوسی، الأمالی، ۵۹۶).

۳. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: به پیامبر پاک و پاکیزه خود تأسی کن ... تا آنجا که فرمود: [پیامبر (ص)] از دنیا به حداقل اكتفا کرد و چشمان را به آن خیره نساخت. لاغرترین اهل دنیا و گرسنه‌ترین آنان بود. دنیا بر وی عرضه شد، ولی قبول نفرمود. چون دانست که خدا چیزی را دوست نمی‌دارد، او نیز آن را دوست نداشت ... و [چون دانست خداوند] چیزی را کوچک دانسته او نیز آن را کوچک دانست ... همانا رسول خدا (ص) بر روی زمین غذا میل می‌کرد، همچون بندگان می‌نشست، کفش خود را به دست خویش پینه می‌زد، بر مرکب بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را هم‌ردیف خود سوار می‌کرد. چون دید بر پرده در خانه‌اش نقش تصویر وجود دارد، به یکی از زنان خود فرمود: «این پرده را از من پنهان کن، زیرا هر وقت به آن نگاه می‌کنم به یاد دنیا و زیبایی‌های آن می‌افتم». پس رسول خدا (ص) قلباً از دنیا اعراض کرد و ذکر دنیا را در نفس خود محو نمود و دوست داشت زینت‌های دنیا از نظر او پنهان باشد؛ تا این که از لباس‌های فاخر آن بر تن نکند و دنیا را خانه همیشگی برای خود نپندارد و امید اقامت دائم در آن را نداشته باشد. پس دنیا را از دل خارج کرد، یاد آن را از قلب بیرون نمود و از نظر خویش پنهان ساخت.^۱

۴. روایت شده است که رسول خدا (ص) از ترس خداوند، بی‌آن که گناهی مرتکب شده باشد، آن قدر گریه می‌کرد که محل نمازش تر می‌شد.^۲

۱. «فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ - إِلَى أَنْ قَالَ -: قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفاً أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحاً وَأَحْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ وَحَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَلَقَدْ كَانَ ﷺ بِأَكْلٍ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَنَحْصُفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ وَيَكُونُ السُّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فَلَانُ لِي خَدَى أَرْوَاجِهِ غَيْبِهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَّرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّارُهَا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً وَلَا يَعْتَدِلَهَا قَرَاراً وَلَا يَرْجُو فِيهَا مَقَاماً فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَأَشْحَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأَنْ يُذَكَّرَ عَنْهُ» (شريف رضى، نهج البلاغة، خطبه ۱۶۰).

۲. «كَانَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ مُصْلَاهُ حَشِيَّةً مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ» (طبرسى، الإحتجاج، ۱: ۲۲۳).

۵. روایت شده است که چون آیه شریفه «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»^۱: «خداوند را به کثرت یاد کنید» نازل شد، رسول خدا ﷺ [آن چنان] به ذکر خدا مشغول گردید که کفار گفتند: او جن زده شده و دیوانه گشته است.^۲

۶. از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: رسول خدا ﷺ در هر روز هفتاد بار توبه می کرد. راوی حدیث به آن حضرت عرض کرد، آیا رسول خدا ﷺ «أستغفر الله و أتوب إليه» می گفت؟ فرمود: نه، بلکه می گفت «أتوب إلى الله» من گفتم: رسول خدا توبه می کرد و [از توبه خویش] بر نمی گشت، ولی ما توبه می کنیم و دوباره [از توبه خود] باز می گردیم. امام صادق ﷺ فرمود: از خدا کمک می خواهیم.^۳

۷. امیرالمؤمنین ﷺ هر وقت رسول خدا ﷺ را توصیف می کرد، می فرمود: رسول خدا، بخشنده تر از همه مردم و باجرات تر از همه آنان بود. از همه راست گوتر و از همه باوفا تر، اخلاقش از همه نرم تر و خوش معاشرت ترین مردم بود. کسی که ابتدا ایشان را می دید هیبتش در او اثر می کرد و چون با آن جناب از روی معرفت معاشرت می نمود به ایشان علاقه مند می شد. در گذشته و آینده نظیر وی سراغ ندارم و مانند او را ندیده ام.^۴

۸. رسول خدا ﷺ لباس خود را وصله می زد و کفش خود را می دوخت، گوسفندان خود را می دوشید و با بردگان هم غذا می شد. بر زمین می نشست و بر مرکب سوار می شد و دیگری را هم با خود سوار می کرد. حیا و خجالت سبب نمی شد که ما یحتاج خانه اش را از بازار تهیه کرده و به سوی اهل خانه حمل نماید. با غنی و فقیر مصافحه می کرد و دست خود را

۱. احزاب: ۴۱.

۲. «لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا اسْتَعْلَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى قَالَ الْكُفَّارُ إِنَّهُ جُنٌّ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۵: ۲۹۶).

۳. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً فَقُلْتُ: أَكَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ كَانَ يَقُولُ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتُوبُ وَلَا يَعُودُ وَنَحْنُ نَتُوبُ وَنَعُودُ، فَقَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» (کلینی، الکافی، ۲: ۴۳۸).

۴. «أَنَّهُ كَانَ إِذَا وَصَفَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ كَفًّا وَأَجْرًا النَّاسِ صِدْرًا وَأَصْدَقَ النَّاسِ هَفْجَةً وَأَوْفَاهُمْ ذِمَّةً وَالْيَنَّهُمْ عَرَبَكَةً وَأَكْرَمَهُمْ عَشْرَةً مَنْ رَأَاهُ بِدِيَّةٍ هَابَةٍ وَمَنْ خَالَطَهُ مَعْرِفَةً أَحَبَّهُ لَمْ أَرْ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ ﷺ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۱۸).

نمی‌کشید تا طرف مقابل دست خود را بکشد. به هر کس می‌رسید، سلام می‌کرد؛ چه توان‌گر و درویش، چه کوچک و بزرگ. اگر به سفره‌ای دعوت می‌شد آن [چه در آن بود] را کوچک نمی‌شمرد، هر چند خرمایی خشک باشد.

مخارج زندگی آن جناب سبک بود. ایشان طبعی بلند داشت، خوش‌معاشرت و خوش‌رو بود. بی آن‌که بخندد، همیشه تبسمی بر لب داشت. و بدون این‌که چهره در هم کشد، اندوهگین بود. همواره متواضع بود، بی آن‌که ذلیل باشد. بدون اسراف، گشاده‌دست بود. دل‌نازک بود و با همه مسلمانان مهربان. هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نفرمود.^۱

۹. رسول خدا ﷺ عادتش این بود که به آینه نگاه می‌کرد و موی سرش را صاف می‌کرد و شانه می‌زد. و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد و در آن موی سر خود را درست می‌کرد. نه تنها برای خاندان خود، بلکه برای اصحاب خویش نیز خویش را می‌آراست. فرمود: «خدا دوست دارد که بنده‌اش وقتی برای [دیدن] برادران از خانه بیرون می‌رود، خود را آماده کرده، زینت سازد».^۲

۱۰. رسول خدا ﷺ فرمود: «از پنج چیز تا هنگام مرگ دست برنمی‌دارم: روی زمین با بردگان غذا خوردن، بر مرکب بی‌پالان سوار شدن، بُز را با دست خود دوشیدن، لباس پشمینه پوشیدن و به کودکان سلام کردن، تا این‌که پس از من به سنت بدل شود».^۳

۱۱. از حضرت عبد العظیم قدس سره روایت شده که آن جناب سه جور می‌نشست: «(قرصاء)؛

۱. «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَرَقَعُ نَوْبَهُ وَيُخْصِفُ نَعْلَهُ وَيَحْلُبُ شَاتَهُ وَيَأْكُلُ مَعَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ وَيُرْدِفُ وَلَا يَمْنَعُهُ الْحَيَاءُ أَنْ يَحْمِلَ حَاجَةً مِنَ السُّوقِ إِلَى أَهْلِهِ وَيُصَافِحُ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرَ وَلَا يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْ يَدِ أَحَدٍ حَتَّى يَنْزِعَهَا هُوَ وَيُسَلِّمَ عَلَى مَنْ اسْتَقْبَلَهُ مِنْ غَنِيٍّ وَفَقِيرٍ وَكَبِيرٍ وَصَغِيرٍ وَلَا يُحَقِّرُ مَا دُعِيَ إِلَيْهِ وَلَوْ إِلَى حَشَفِ التَّمْرِ وَكَانَ خَفِيفَ الْمُتُونَةِ كَرِيمِ الطَّبِيعَةِ جَمِيلِ الْمَعَاشِرَةِ طَلَّقَ الْوَجْهَ بَسَامًا مِنْ غَيْرِ ضَحْكٍ مَحْزُونًا مِنْ غَيْرِ غُبُوسٍ مُتَوَاضِعًا مِنْ غَيْرِ مَذَلَّةٍ جَوَادًا مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ رَفِيقَ الْقُلُوبِ رَحِيمًا بِكُلِّ مُسْلِمٍ وَلَمْ يَمْدِدْ يَدَهُ إِلَى طَمَعٍ قَطُّ» (دبلمی، إرشاد القلوب، ۱: ۱۱۵).

۲. «كَانَ يَنْظُرُ فِي الْمِرْآةِ وَيُرْجِلُ هِمَّتَهُ وَيَمْسِطُ وَرُبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَسَوَى جَمَّتِهِ فِيهِ وَلَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلًا عَلَى تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِهِ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عَبْدَهُ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَيَتَجَمَّلُ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۳۴-۳۵).

۳. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَرُكُوبِي الْحِمَارَ مُؤَكَّفًا وَحَلْيِي الْأَعْنَزَ بِيَدِي وَتَبَسُّ الصُّوفِ وَالتَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبْيَانِ لِتَكُونَ سَنَةً مِنْ بَعْدِي» (صدوق، الأمالي، ۷۲).

و آن عبارت از این بود که ساق‌های پا را بلند می‌کرد و دو دست خود را از جلو بر آن حلقه می‌زد. گاهی دوزانو می‌نشست و گاهی یک پا را زیر ران خود گذاشته و پای دیگر را روی آن می‌خواباند. و هرگز دیده نشد که آن حضرت چهار زانو [به شکل متکبران] بنشیند.^۱

۱۲. از علی رضی الله عنه روایت شده که فرمود: هرگز نشد رسول خدا ﷺ با کسی مصافحه کند و آن حضرت قبل از آن شخص دست خود را از دست وی بکشد، [بلکه صبر می‌کرد] تا این که آن فرد دست خود را بکشد. هرگز نشد که با کسی در کار یا سخنی مذاکره کند و خود از او روی گرداند، [بلکه منتظر می‌ماند] تا آن شخص خود روی گردان شود [و برود]. همیشه هر کس که با او در سخن منازعه می‌کرد و ساکت نمیشد، حضرت زود ساکت می‌گشت. هرگز دیده نشد [آن حضرت] پیش روی کسی پای خود را دراز کند. و هرگز بین دو امر معیر نشد، مگر این که دشوارترین آن دو را اختیار فرمود. در ظلمی که به او می‌شد هرگز به مقام انتقام در نمی‌آمد، مگر این که محارم خدا هتک شود که در این صورت خشمش برای خدای متعال بود. تا زنده بود در حال تکیه دادن، غذا میل نفرمود. چیزی از آن حضرت درخواست نشد که ایشان پاسخ رد بدهد. و هرگز حاجت سائلی را رد نکرد، تا جایی که ممکن بود، حاجت او را برمی‌آورد و گرنه به زبان نرم و شیرینی او را راضی می‌ساخت. نمازش در عین تمامیت از همه نمازها سبک‌تر و خطبه‌اش از همه خطبه‌ها کوتاه‌تر و از بیهوده‌گویی پیراسته بود. آن جناب به بوی خوشی که از وی به مشام می‌رسید، شناخته می‌شد. چون با دیگران بر سفره می‌نشست، اول کسی بود که شروع به غذا خوردن می‌کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می‌کشید. هنگام غذا خوردن از آن چه پیش روی خود بود میل می‌کرد. تنها در موقعی که رطب و خرما [در سفره] بود که دست به جانب دیگر هم می‌برد.

آشامیدنی را با سه نفس می‌آشامید و آن را می‌مکید و نمی‌بلعید. دست راستش به خوردن [و آشامیدن] اختصاص داشت و دست چپ را برای غیر از آن استفاده می‌کرد. در جمیع کارها، با دست راست انجام دادن (تِیَامُن) را دوست داشت، در پوشیدن لباس و

۱. «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْلِسُ ثَلَاثًا الْقُرْفُصَا وَهُوَ أَنْ يُقِيمَ سَاقِيهِ وَيَسْتَقْبِلُهَا بِدَيْتِهِ وَيُشَدِّدُهُ فِي ذِرَاعِهِ وَكَانَ يَجْنُو عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَكَانَ يَنْبِي رَجُلًا وَاحِدَةً وَيَسْطُ عَلَيْهِمَا الْأُخْرَى وَلَمْ يُرْصِ مُتَرَبِّعًا قَطُّ» (کلینی، الکافی، ۲: ۶۶۱).

کفش و در شانه کردن مو. وقتی کسی را صدا می‌زد، سه بار تکرار می‌کرد. در کلام خود تکرار نداشت. اگر اذن دخول می‌گرفت، سه بار تکرار می‌نمود. [معانی] کلامش واضح و روشن بود، به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید ... نگاه کردنش کوتاه بود و به کسی خیره نمی‌شد. با هیچ کس سخنی که مورد پسند طرف نبود، نمی‌گفت ... می‌فرمود: «بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شماست». هیچ خوراکی را مذمت و یا تعریف نمی‌کرد. اصحابش در حضور آن جناب در امور نزاع نمی‌کردند. هر کس ایشان را یاد می‌کرد، می‌گفت: «هیچ کس را مانند آن جناب تا به حال ندیده‌ام و نخواهم دید».^۱

۱۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ نگاه‌های خویش را بین اصحاب خود، به طور مساوی تقسیم کرده و به آنان یکنواخت نظر می‌افکند. و فرمود: رسول خدا هرگز پای خود را بین اصحاب دراز نکرد. اگر شخصی با آن جناب مصافحه می‌کرد، حضرت دست خود را، از دست طرف نمی‌کشید تا این که او خود دست بکشد. و چون مردم این مطلب را فهمیدند، وقتی با آن حضرت مصافحه می‌کردند، فوری دست خود را از دست آن حضرت می‌کشیدند.^۲

۱. «مَا صَاحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا قَطُّ فَنَزَعَ صَ يَدَهُ مِنْ يَدِهِ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزِعُ يَدَهُ، وَمَا فَاوَضَهُ أَحَدًا قَطُّ فِي حَاجَةٍ أَوْ حَدِيثٍ فَأَنْصَرَفَ حَتَّى يَكُونَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي يَنْصَرِفُ، وَمَا نَازَعَهُ أَحَدًا الْحَدِيثَ فَيَسْكُتُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَسْكُتُ، وَمَا رَمَى مُقَدِّمًا رِجْلَهُ بَيْنَ يَدَيَّ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ، وَلَا خَيْرَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا، وَمَا انْتَصَرَ لِنَفْسِهِ مِنْ مَظْلَمَةٍ حَتَّى يُبْتَهِكَ مَخَارِمُ اللَّهِ فَيَكُونَ حِينَئِذٍ غَضَبُهُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَمَا أَكَلَ مُتَكِنًا قَطُّ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا، وَمَا سُئِلَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ: لَا، وَمَا رَدَّ سَائِلَ حَاجَةٍ قَطُّ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِيسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ، وَكَانَ أَخَفَّ النَّاسِ صَلَاةً فِي تَمَامٍ وَكَانَ أَقْصَرَ النَّاسِ خُطْبَةً وَأَقْلَهُهُمْ هَذَرًا، وَكَانَ يُعْرِفُ بِالرَّيْحِ الطَّبِيبَ إِذَا أَقْبَلَ، وَكَانَ إِذَا أَكَلَ مَعَ الْقَوْمِ كَانَ أَوَّلَ مَنْ يُبْدَأُ وَآخِرَ مَنْ يَرْفَعُ يَدَهُ، وَكَانَ إِذَا أَكَلَ أَكَلَ مِمَّا يَلِيهِ فَإِذَا كَانَ الرُّطْبُ وَالتَّمَرُ جَالَتْ يَدُهُ، وَإِذَا شَرِبَ شَرِبَ ثَلَاثَةَ أَنْفَاسٍ وَكَانَ يَمُصُّ الْمَاءَ مَصًّا وَلَا يَبْعُهُ عَبًّا، وَكَانَ يَمِينُهُ لَطْعَامِهِ وَشَرَابِهِ وَأَخِذُهُ وَإِعْطَائِهِ فَكَانَ لَا يَأْخُذُ إِلَّا بِيَمِينِهِ وَلَا يُعْطِي إِلَّا بِيَمِينِهِ، وَكَانَ شِمَالُهُ لِمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ بَدَنِهِ، وَكَانَ يُحِبُّ التَّيْمَنَ فِي كُلِّ أَمْرٍ، فِي لُبْسِهِ وَتَعَلُّهِ وَتَرْجُلِهِ، وَكَانَ إِذَا دَعَا دَعَا ثَلَاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ وَثَرًا، وَإِذَا اسْتَأْذَنَ اسْتَأْذَنَ ثَلَاثًا، وَكَانَ كَلَامُهُ فَصْلًا يَسْبِيحُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ ... وَكَانَ نَظَرُهُ اللَّحْظَ بَعِينَهُ، وَكَانَ لَا يُكَلِّمُ أَحَدًا بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ، وَكَانَ إِذَا مَسَى كَانَتْهَا يَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ، وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا، وَكَانَ لَا يَدُمُ ذَوْاقًا وَلَا يَمْدَحُهُ، وَلَا يَتَنَازَعُ أَصْحَابُهُ الْحَدِيثَ عِنْدَهُ وَكَانَ الْمُحَدِّثُ عَنْهُ يَقُولُ: لَمْ أَرِ بَعِينِي مِثْلَهُ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۲۳).

۲. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ لِحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَيَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ قَالَ وَلَمْ يَسْطُرْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۱۴. رسول خدا ﷺ هنگام سخن گفتن تبسم می کرد.^۱
۱۵. از یونس شیبانی روایت شده که امام صادق ﷺ به من فرمود: شوخی کردنتان با یکدیگر چگونه است؟ گفتم: کم. فرمود: چرا با هم مزاح نمی کنید؟ مزاح از خوش اخلاقی است، همانا با شوخی می توانی برادر دینی ات را مسرور نمایی. رسول خدا ﷺ با دیگران شوخی می کرد و قصدش این بود که آنان را مسرور سازد.^۲
۱۶. از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: مؤمنی نیست مگر این که از مزاح بهره ای دارد. و رسول خدا ﷺ مزاح می فرمود و جز حق، چیزی نمی گفت.^۳
۱۷. از معمر بن خلاد روایت شده که گفت: از حضرت رضا ﷺ پرسیدم: قربانت گردم، انسان در میان جمعی قرار می گیرد و سخنی پیش می آید، مزاح می کنند و می خندند! فرمود: مانعی نیست، اگر [ناسزا] نباشد ... سپس فرمود: مرد عربی پیش رسول خدا ﷺ می آمد و برای حضرت هدیه می آورد و همان جا می گفت: بهای هدیه مرا بده و رسول خدا ﷺ می خندید. آن حضرت هر وقت غمناک می گردید، می فرمود: اعرابی چه شد، کاش نزد ما می آمد.^۴
۱۸. از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: رسول خدا ﷺ بیشتر اوقات رو به قبله می نشست.^۵
۱۹. چون طفل صغیری را برای دعا، یا نام گذاری به حضور پیغمبر اکرم می آوردند. حضرت

رَجُلَيْهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ قَطُ وَإِنْ كَانَ لِيَصَافِحُهُ الرَّجُلُ فَمَا يَتْرُكُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ مِنْ يَدِهِ حَتَّى يَكُونَ هُوَ التَّارِكُ فَلَمَّا فَطَنُوا لِذَلِكَ كَانَ الرَّجُلُ إِذَا صَافِحَهُ قَالَ بِيَدِهِ فَتَزَعَهَا مِنْ يَدِهِ» (كلینی، الكافي، ۲: ۶۷۱).

۱. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا حَدَّثَ بِحَدِيثٍ تَبَسَّمَ فِي حَدِيثِهِ» (طبرسی، مكارم الأخلاق، ۲۱).
 ۲. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ مُدَاعَبَةُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؟ قُلْتُ: قَلِيلٌ، قَالَ: فَلَا تَفْعَلُوا، فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا الشُّرُورَ عَلَى أَحْيَاكَ، وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ» (كلینی، الكافي، ۲: ۶۶۳).

۳. «عَنِ الصَّادِقِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُدَاعِبُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۸: ۴۰۸).

۴. «عَنْ مُعْمَرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ يَكُونُ مَعَ الْقَوْمِ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ كَلَامٌ يَمْرُحُونَ وَيَضْحَكُونَ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَكُنْ ... ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْتِيهِ الْأَعْرَابِيُّ فَيَهْدِي لَهُ الْهَدِيَّةَ ثُمَّ يَقُولُ مَكَاتَهُ: أَعْطِنَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا، فَيَضْحَكُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ إِذَا اعْتَمَّ يَقُولُ مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ لَيْتَهُ أَتَانَا» (كلینی، الكافي، ۲: ۶۶۳).

۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَكْثَرَ مَا يَجْلِسُ مُجَاهَ الْقِبْلَةِ» (همان، ۲: ۶۶۱).

روایاتی درباره اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ ۲۵۳

برای احترام بستگان آن طفل، او را در دامن خود می‌گذازد. گاهی اتفاق می‌افتاد که طفل در دامن پیغمبر ادرار می‌کرد. از کسانی که ناظر بودند، بر کودک فریاد می‌زدند. نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «با تندی از ادرار کودک جلوگیری نکنید». طفل را آزاد می‌گذاشت تا ادرار کند. موقعی که دعا، یا نام‌گذاری تمام می‌شد، نزدیکان طفل در نهایت مسرت کودک خود را می‌گرفتند و آزرده‌گی و ملالت‌خاطر در پیغمبر احساس نمی‌کردند. موقعی که آنان می‌رفتند، حضرت لباس خود را تطهیر می‌فرمود.^۱

۲۰. رسول خدا ﷺ هنگامی که سواره بود، نمی‌گذاشت کسی پیاده با آن حضرت حرکت کند و او را با خود سوار می‌کرد.^۲

۲۱. در آثار و اخبار آمده که رسول خدا ﷺ برای خود از کسی انتقام نگرفت، بلکه عفو می‌فرمود و گذشت می‌کرد.^۳

۲۲. روایت شده: رسول خدا ﷺ اگر سه روز یکی از اصحاب خویش را نمی‌دید، از حال وی جويا می‌شد. اگر غایب [و در مسافرت] بود در حقش دعا می‌کرد و اگر در شهر بود به دیدارش می‌رفت و اگر مریض بود از او عیادت می‌کرد.^۴

۲۳. از انس بن مالک نقل شده که گفت: نه سال خدمت‌گزاری رسول خدا ﷺ را می‌کردم، هرگز به یاد ندارم در این مدت به من فرموده باشد: چرا فلان کار را انجام ندادی! و هرگز در کارها به من ایراد نگرفت.^۵

۱. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُؤْتِي بِالصَّبِيِّ الصَّغِيرِ لِيَدْعُو لَهُ بِالْبَرَكَةِ أَوْ يُسَمِّيهِ فَيَأْخُذُهُ فَيَضَعُهُ فِي حَجَرِهِ تَكْرِمَةً لِأَهْلِهِ. قَرَّبًا بِأَلِ الصَّبِيِّ عَلَيْهِ فَيَصْبِيحُ بَعْضُ مَنْ رَأَاهُ حِينَ يَبُولُ فَيَقُولُ ﷺ: لَا تُزْرِمُوا بِالصَّبِيِّ. فَيَدْعُوهُ حَتَّى يَفْضِيَ بَوْلَهُ ثُمَّ يَفْرُغُ لَهُ مِنْ دُعَائِهِ أَوْ تَسْمِيَّتِهِ وَيُبْلِغُ سُرُورَ أَهْلِهِ فِيهِ وَلَا يَرُونَ أَنَّهُ يَتَأَذَى بِبَوْلِ صَبِيهِمْ، فَإِذَا انْصَرَفُوا غَسَلُوا ثَوْبَهُ بَعْدَهُ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۲۵).

۲. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمْشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ» (همان، ۲۲).

۳. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَنْتَقِمْ لِنَفْسِهِ مِنْ أَحَدٍ قَطُّ بَلْ كَانَ يَعْفُو وَيَصْفَحُ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۹: ۷).

۴. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا فَقَدَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ، فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ وَإِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ وَإِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۱۹).

۵. «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: خَدَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ تِسْعَ سِنِينَ فَمَا أَعْلَمُهُ قَالَ لِي قَطُّ: هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا، وَلَا عَبَّ عَلَيَّ شَيْئًا قَطُّ» (همان، ۱۶).

۲۴. از عجلان روایت شده که گفت: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که سائلی آمد. آن جناب بلند شد و از زنبیلی که در آن خرما بود، دست خود را پر کرد و به سائل داد. بعد سائل دیگری آمد دوباره امام بلند شد، مستی از خرما برداشت و به وی داد. و همچنین سائل سومی آمد، باز مستی از خرما به او داد. مرتبه چهارم سائل دیگری آمد، این دفعه به او فرمود: خدا به ما و شما روزی دهد. بعد به من فرمود: از رسول خدا کسی چیزی سؤال نمی کرد مگر این که عطا می فرمود. تا این که زنی پسر خود را نزد آن حضرت فرستاد و به او گفت: پیش حضرت برو و از وی چیزی بخواه. اگر فرمود: چیزی در دست ما نیست، بگو پیراهن خود را به من بده. امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن خویش را درآورد و به او داد. خداوند رسولش را به میانه روی سفارش نمود و این آیه را فرستاد ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۱: «دست خود را بسته به گردن خود میفکن و به طور کلی هم باز مکن تا این که ملول و تهی دست نشوی»^۲.

۲۵. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزی که هدیه بود، میل می کرد ولی از صدقه نمی خورد.^۳

۲۶. از موسی بن عمران بن بزیع روایت شده که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، مردم چنین روایت کرده اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از راهی می رفت، در مراجعت از راه دیگری برمی گشت. آیا این مطلب درست است؟ امام فرمود: بلی، همین طور است. من خیلی از اوقات چنین می کنم، تو نیز چنین کن. بعد به من فرمود: این کار روزی بیشتری

۱. اسراء: ۲۹.

۲. «عَنْ عَجْلَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَجَاءَ سَائِلٌ، فَقَامَ إِلَيَّ مَكْتَلٌ فِيهِ تَمْرٌ فَمَلَأَ يَدَهُ فَنَآوَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَسَأَلَهُ فَقَامَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَنَآوَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَسَأَلَهُ فَقَامَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَنَآوَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَقَالَ: اللَّهُ رَازِقُنَا وَإِيَّاكَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ لَا يَسْأَلُهُ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ ابْنًا لَهَا فَقَالَتْ: انْطَلِقْ إِلَيْهِ فَاسْأَلْهُ، فَإِنْ قَالَ لَكَ: لَيْسَ عِنْدَنَا شَيْءٌ فَقُلْ: أَعْطِنِي قَمِيصَكَ. قَالَ: فَأَخَذَ قَمِيصَهُ فَرَمَى بِهِ إِلَيْهِ وَفِي نُسْخَةٍ أُخْرَى فَأَعْطَاهُ. فَأَذْبَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْقَصْدِ فَقَالَ: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾» (کلینی، الکافی، ۴: ۵۵-۵۶).

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ الْهَدِيَّةَ وَلَا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ» (همان، ۵: ۱۴۳).

برایت در پی خواهد داشت.^۱

۲۷. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از طلوع آفتاب از خانه بیرون می آمد.^۲

۲۸. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می خواست موی سر و محاسن خود را بشوید، با سدر می شست.^۳
۲۹. از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله موی خود را شانه می زد و اغلب با آب صاف می کرد و می فرمود: «آب برای خوشبو کردن مؤمن کافی است».^۴

۳۰. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام درباره خضاب کردن سؤال نمود. آن جناب فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خضاب می کرد و هم اکنون موی [خضاب شده] آن حضرت نزد ماست.^۵
۳۱. از علی علیه السلام در حدیث اربع مائة ذکر شده که فرمود: مسواک نمودن موجب خشنودی خدا و از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و نیز دهان را خوش بو می سازد.^۶

۳۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مشک دانی بود که پس از هر وضو، بلافاصله آن را به دست گرفته، خود را معطر می ساخت. [در نتیجه] چون از خانه بیرون می آمد [مردم] از بوی خوش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شناختند.^۷

۱. «عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيعٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ النَّاسَ رَوَوْا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَخَذَ فِي طَرِيقٍ رَجَعَ فِي غَيْرِهِ، فَكَذًا كَانَ يَفْعَلُ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ، وَأَنَا أَفْعَلُهُ كَثِيرًا فَأَفْعَلُهُ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَمَّا إِنَّهُ أَرْزُقُ لَكَ (همان، ۵: ۳۱۴).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» (ابن طاووس، إقبال الأعمال، ۱: ۲۸۱).

۳. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا غَسَلَ رَأْسَهُ وَخِيتَهُ غَسَلَهَا بِالسِّدْرِ» (طبرسی، مکرم الأخلاق، ۳۲).

۴. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرَجِّلُ شَعْرَهُ، وَأَكْثَرُ مَا كَانَ يُرَجِّلُ شَعْرَهُ بِالْمَاءِ وَيَقُولُ: كَفَى بِالْمَاءِ طَيِّبًا لِلْمُؤْمِنِ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱: ۴۰۸).

۵. «سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنِ الْخَضَابِ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَضِّبُ وَهَذَا شَعْرُهُ عِنْدَنَا» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۱: ۱۲۲).

۶. «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ - فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعَاءِ - السَّوَاكُ مَرْضَاةُ اللَّهِ وَشَنَّةُ النَّبِيِّ وَمَطْهَرَةٌ لِلنِّفَمِ» (برقی، المحاسن، ۲: ۵۶۲).

۷. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُسَكَّةٌ، إِذَا هُوَ تَوَضَّأَ أَخَذَهَا بِيَدِهِ وَهِيَ رَطْبَةٌ، فَكَانَ إِذَا خَرَجَ عَرَفُوا أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَائِحَتِهِ» (کلینی، الکافی، ۶: ۵۱۵).

۳۳. از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می‌کرد، برای عطر هزینه می‌نمود.^۱

۳۴. از امام باقر ﷺ روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ روز پنجشنبه مسافرت می‌کرد.^۲

۳۵. رسول خدا ﷺ هر وقت به سفر می‌رفت، پنج چیز همراه خود برمی‌داشت: آینه، سرمه‌دان، شانه و مسواک.^۳

۳۶. از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ در سفر، چون از بلندی‌ها سرازیر می‌شد «سبحان الله» می‌گفت و چون از بلندی بالا می‌رفت «الله اکبر» می‌گفت.^۴

۳۷. رسول خدا ﷺ از منزلی به منزل دیگر کوچ نمی‌کرد، مگر آنکه در آن دو رکعت نماز می‌خواند و می‌فرمود: «تا برایم به نماز خواندن گواهی دهد».^۵

۳۸. روایت شده که رسول خدا ﷺ با مؤمنانی که می‌خواستند به مسافرت روند، خدا حافظی می‌کرد و می‌فرمود: «خداوند تقوا را توشه شما قرار دهد، هر خیری را به سوی شما پیش آورد، حاجات شما را برآورده سازد، دین و دنیای شما را سلامت دارد و شما را به سوی من سالم برگرداند».^۶

۳۹. از علی ﷺ روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ به کسانی که از مکه باز می‌گشتند، می‌فرمود: «خدا اعمال حج شما را قبول کند و گناهانتان را بپارزد و آنچه خرج کرده‌اید را به شما باز رساند».^۷

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ فِي الطَّعَامِ» (کلینی، الکافی، ۶: ۵۱۲).

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَافِرُ يَوْمَ الْحُمَيسِ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲: ۲۶۶).

۳. «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا سَافَرَ حَمَلَ مَعَهُ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ: الْمِرْآةَ وَالْمُكْحَلَةَ وَالْمَذْرَىَّ وَالسَّوَاكَ» (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۱: ۴۲۶).

۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرِهِ إِذَا هَبَطَ سَبَّحَ وَإِذَا صَعِدَ كَبَّرَ» (کلینی، الکافی، ۴: ۲۸۷).

۵. «أَنَّهُ ﷺ لَمْ يَزُجُلْ مِنْ مَنْزِلٍ إِلَّا وَصَلَ عَلَيْهِ رُكْعَتَيْنِ وَقَالَ: حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيَّ بِالصَّلَاةِ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۸: ۲۴۵).

۶. «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَدَعَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: زَوَّدَكُمْ اللَّهُ التَّقْوَى وَوَجَّهَكُمْ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَقَضَى لَكُمْ كُلَّ حَاجَةٍ، وَسَلَّمَ لَكُمْ دِينَكُمْ وَدُنْيَاكُمْ وَرَدَّكُمْ سَالِمِينَ إِلَى سَالِمِينَ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲: ۲۷۶).

۷. «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ لِلْقَادِمِ مِنْ مَكَّةَ: تَقَبَّلَ اللَّهُ سُكَّكَ وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَأَخْلَفَ عَلَيْكَ نَفَقَتَكَ»

روایاتی درباره اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ ۲۵۷

۴۰. روایت شده که آن حضرت عمامه سیاهی داشت که به سر می‌بست و با آن نماز می‌خواند.^۱

۴۱. امیر مؤمنان ﷺ فرمود: لباس پنبه بپوشید، زیرا لباس رسول خدا ﷺ از پنبه بود و لباس ما [اهل بیت نیز] از پنبه است.^۲

۴۲. از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: انگشتری رسول خدا ﷺ از نقره بود.^۳

۴۳. از ابی‌خدیجه روایت شده: نگین انگشتری [باید] مدور باشد، نگین انگشتری رسول خدا ﷺ همین طور بود.^۴

۴۴. از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ دو انگشتری داشت که بر یکی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و بر دیگری «صدق الله» حک شده بود.^۵

۴۵. روایت شده که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، در حالی که خشتی روی خشتی نگذاشت.^۶

۴۶. از حضرت خدیجه ﷺ روایت شده: وقتی رسول خدا ﷺ وارد خانه می‌شد، ظرف آب می‌خواست و برای نماز وضو می‌گرفت و بعد دو رکعت نماز کوتاه می‌گذاشت، سپس به رخت خواب خود می‌رفت.^۷

۴۷. از عباد بن صهیب روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: رسول خدا ﷺ هرگز بر دشمن شیبخون نزد.^۸

(محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۸: ۲۳۲).

۱. «روي أنه كان له ﷺ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ يَتَعَمَّمُ بِهَا وَيُصَلِّي فِيهَا» (ابن أبي جمهور أحسانی، عوالي اللئالی، ۲: ۲۱۴).

۲. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: الْبُسُورُ ثِيَابُ الْقُطْنِ، فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لِبَاسُنَا» (کلینی، الکافی، ۶: ۴۴۶).

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ خَاتَمُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ وَرَقٍ» (کلینی، الکافی، ۶: ۴۶۸).

۴. «عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: الْفَصُّ مُدَوَّرٌ، وَقَالَ: هَكَذَا كَانَ خَاتَمُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» (همان، ۶: ۴۶۸).

۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاتِمَانِ: أَحَدُهُمَا عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَالْآخَرُ صَدَقَ اللَّهُ» (صدوق، الخصال، ۱: ۶۱).

۶. «تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا وَضَعَ كَبِئْتَهُ عَلَى كَبِئْتِهِ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۳: ۴۶۶).

۷. «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ، دَعَا بِالْإِنَاءِ فَتَطَهَّرَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ يُوجِزُ فِيهِمَا، ثُمَّ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ» (همان، ۳: ۴۷۱).

۸. «عَنْ عِبَادِ بْنِ صُهَيْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَدُوًّا قَطُّ» (کلینی، الکافی، ۵: ۲۸).

۴۸. از امام باقر ﷺ روایت شده که فرمود: هیچ وقت رسول خدا ﷺ از خواب بیدار نشد، مگر آنکه بر زمین افتاده و برای خدا سجده می کرد.^۱

۴۹. از علی ﷺ روایت شده که فرمود: جماعتی از اصحاب رسول خدا ﷺ هم‌بستر شدن با همسر، غذا خوردن در روز و خوابیدن در شب را بر خود حرام کرده بودند. ام سلمه داستان‌شان را به رسول خدا ﷺ نقل کرد. آن حضرت به سراغ آنان رفت و فرمود: «آیا به زنان بی رغبتید؟ در صورتی که من با همسرانم هم‌بستر می شوم. و روز غذا می خورم و شب می خوابم! پس هر کس از سنت من روگردان شود، از من نیست».^۲

۵۰. از علی ﷺ روایت شده که فرمود: فرزندان خود را روز هفتم ولادت عقیقه کنید و به وزن موی سرشان، به مسلمانی نقره صدقه دهید، رسول خدا ﷺ درباره حسن و حسین و سایر فرزندان خویش چنین کرد.^۳

۵۱. از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: نزد رسول خدا ﷺ چیزی محبوب‌تر از این نبود که پیوسته گرسنه و خائف از خدا باشد.^۴

۵۲. از عیص بن قاسم روایت شده که گفت: به امام صادق ﷺ عرض کردم: حدیثی از پدر شما روایت شده که رسول خدا ﷺ، از نان گندم سیر نشد، آیا این مطلب درست است؟ فرمود: نه، زیرا رسول خدا ﷺ هرگز نان گندم نخورد و از نان جو سیر نشد.^۵

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: مَا اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نَوْمٍ إِلَّا خَرَّ لَهِ سَاجِدًا» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۳۹).
 ۲. «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: إِنَّ جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ كَانُوا حَرَمُوا عَلَى أَنْفُسِهِمُ النِّسَاءَ وَالْإِفْطَارَ بِالنَّهَارِ وَالنَّوْمَ بِاللَّيْلِ، فَأَخْبَرَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَا تَرَعُبُونَ عَنِ النِّسَاءِ؟ إِنْ آتَى النِّسَاءَ وَأَكَلَ بِالنَّهَارِ وَأَنَا مِنَ اللَّيْلِ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۰: ۲۱).
 ۳. «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِيَّةِ، قَالَ: عَقُّوا عَنْ أَوْلَادِكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ، وَتَصَدَّقُوا بِوِزْنِ شُعُورِهِمْ فَضَةً عَلَى مُسْلِمٍ، وَكَذَلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَسَائِرِ وَلَدِهِ» (صدوق، الخصال، ۲: ۶۱۹).
 ۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا كَانَ نَبِيٌّ أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَنْ يَظُلَّ جَائِعًا خَائِفًا فِي اللَّهِ» (کلینی، الکافی، ۸: ۱۲۹).

۵. «عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ حَدِيثُ بُرْوَى عَنْ أَبِيكَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَا شَبِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ خُبْزٍ بَرُّ قَطُّ، أَوْ هُوَ صَحِيحٌ؟ فَقَالَ: لَا، مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُبْزَ بَرِّ قَطُّ، وَلَا شَبِعَ مِنْ خُبْزٍ شَعِيرٍ قَطُّ» (صدوق، الأمالي، ۳۲۰).

۵۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از روزی که خداوند وی را به نبوت مبعوث کرد، تا روزی که از دنیا رحلت فرمود، در حال تکیه دادن غذا نخورد، مانند بردگان غذا می خورد و مثل آنان می نشست. گفتم: چرا؟ فرمود: برای تواضع در برابر خدای عز و جل.^۱

۵۴. بشیر دَهان، از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که به دست راست، یا چپ تکیه کرده باشد، غذا میل می کرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال تکیه دادن به دست راست یا چپ غذا میل نمی فرمود، آن حضرت مانند فقیران می نشست. گفتم: چرا؟ فرمود: برای تواضع و فروتنی در برابر خدای عز و جل.^۲

۵۵. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند بردگان غذا می خورد و مثل آنان می نشست و بر روی زمین غذا می خورد و می خوابید.^۳

۵۶. از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین می نشست، گوسفندانش را خودش می بست و دعوت غلامان را برای خوردن نان جو می پذیرفت.^۴

۵۷. روایت شده رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر جور غذا میل می فرمود و هر غذایی را که خدا برایش حلال کرده بود، با اهل بیت و خدمتگزاران خود می خورد و همچنین با کسانی که آن حضرت را دعوت می کردند. و روی زمین و یا هر چه فرش شده بود می نشست و هر جور غذایی که داشتند با آنان

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما أكل رسول الله صلی الله علیه و آله مُتَكِيًا مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى أَنْ قَبِضَهُ، وَكَانَ يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ. قُلْتُ: وَلَمْ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (كلینی، الکافی، ۶: ۲۷۰).

۲. «سَأَلَ بَشِيرُ الدَّهَّانُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ مُتَكِيًا عَلَى يَمِينِهِ وَعَلَى يَسَارِهِ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ مُتَكِيًا عَلَى يَمِينِهِ وَلَا عَلَى يَسَارِهِ، وَلَكِنْ كَانَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ. قُلْتُ: وَلَمْ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (همان، ۶: ۲۷۲).

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ، وَكَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْخَضِيضِ وَيَنَامُ عَلَى الْخَضِيضِ» (برقی، المحاسن، ۲: ۴۵۷).

۴. «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَعْتَقِلُ الشَّاةَ، وَجَيِّبُ دَعْوَةِ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْرِ الشَّعِيرِ» (طوسی، الأمالی، ۳۹۳).

تناول می‌کرد. لیکن وقتی مهمان برای آنان می‌آمد، حضرت با مهمان خود غذا میل می‌کرد و بهترین طعام نزد آن حضرت، غذایی بود که حاضران بر آن بیشتر باشند.^۱

۵۸. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ چون با مردم غذا می‌خورد، نخستین کسی بود که دست به غذا دراز می‌کرد و آخر از همه دست می‌کشید، تا مردم [بدون خجالت غذا] بخورند.^۲

۵۹. از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نزد رسول خدا ﷺ طعامی حاضر نشد که در آن خرما باشد، مگر این که از خرما شروع می‌کرد.^۳

۶۰. نقل شده رسول خدا ﷺ میان هر دو لقمه، حمد خداوند را به جای می‌آورد.^۴

۶۱. از وهب بن عبدربه روایت شده که گفت: دیدم امام صادق علیه السلام خلال می‌کند، چون به آن حضرت نگاه کردم فرمود: رسول خدا ﷺ خلال می‌کرد، خلال دهان را خوشبو می‌کند.^۵

۶۲. از علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: چند بار تجربه کرده، دیدم رسول خدا ﷺ هنگام نوشیدن آب، آن را با سه نفس می‌آشامید. و در هر بار نام خدا (بسم الله) را می‌برد و در آخر حمد خدا می‌کرد. از سبب آن پرسیدم، فرمود: «یا علی، حمد به منظور ادای شکر خدا و بردن نام خدا (بسم الله) برای ایمنی از بیماری است».^۶

۶۳. رسول خدا ﷺ در روز عید قربان دو قوچ ذبح می‌کرد: یکی از طرف خود و دیگری را از

۱. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ كُلَّ الْأَصْنَافِ مِنَ الطَّعَامِ وَكَانَ يَأْكُلُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ مَعَ أَهْلِهِ وَخَدَمِهِ إِذَا أَكَلُوا وَمَعَ مَنْ يَدْعُوهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْأَرْضِ وَعَلَى مَا أَكَلُوا عَلَيْهِ وَمَا أَكَلُوا إِلَّا أَنْ يَنْزِلَ بِهِمْ صَيْفٌ فَيَأْكُلُ مَعَ صَيْفِهِ وَكَانَ أَحَبَّ الطَّعَامِ إِلَيْهِ مَا كَانَ عَلَى صَفَفٍ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۲۶-۲۷).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَكَلَ مَعَ قَوْمٍ طَعَامًا كَانَ أَوَّلَ مَنْ يَضَعُ يَدَهُ وَآخِرَ مَنْ يَرْفَعُهَا، لِيَأْكُلَ الْقَوْمُ» (کلینی، الکافی، ۶: ۲۸۵).

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا قُدِّمَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَعَامٌ فِيهِ تَمْرٌ، إِلَّا بَدَأَ بِالْتَّمْرِ» (همان، ۶: ۳۴۵).

۴. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَحْمَدُ اللَّهَ بَيْنَ كُلِّ لُقْمَتَيْنِ» (ابن طاووس، إقبال الأعمال، ۱: ۱۱۶).

۵. «عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَتَخَلَّلُ، فَتَنَظَّرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَخَلَّلُ وَهُوَ يُطَيِّبُ الْفَمَ» (کلینی، الکافی، ۶: ۳۷۶).

۶. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: تَفَقَّدْتُ النَّبِيَّ ﷺ غَيْرَ مَرَّةٍ وَهُوَ إِذَا شَرِبَ تَنَفَّسَ ثَلَاثًا، مَعَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا تَسْمِيَةٌ إِذَا شَرِبَ، وَتَحْمِيدٌ إِذَا انْقَطَعَ. فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، شَكَرُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْحَمْدِ وَتَسْمِيَةِ مِنَ الدَّاءِ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱۷: ۱۲).

طرف فقرای امت خویش.^۱

۶۴. از زرارة نقل شده که گفت: حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی خواهید وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایتان حکایت کنم؟ گفتیم: آری. حضرت دستور داد ظرفی آوردند که مقدار کمی در آن آب بود، آن را جلوی خود نهاد و دو دستش را بالا زد. سپس دست راست خود را در آن فرو برد و گفت: این برای وقتی است که دست پاک باشد. آن گاه دستش را پر از آب کرده و بر پیشانی خود نهاده «بسم الله» گفت و آن را به اطراف محاسن خود جریان داد. سپس دست خود را با آب بر صورت و پیشانی کشید تا به یک باره تمام روی خود را شسته باشد. آن گاه دست چپ را در آب فرو برده و یک مشت آب برداشت و به آرنج دست راست خود ریخت و با کف دست چپ، آن آب را به ساعد دست راست و اطراف انگشتان رسانید. آن گاه با دست راست مشت از آب پر کرده، به آرنج چپ ریخت و همچنان دست چپ را تا نوک انگشتان را شست. سپس جلوی سر و پشت و روی پاها را با تری دست چپ و بقیه تری دست راست مسح کرد. زرارہ گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا تک است و تک را دوست می دارد. از این جهت در وضو گرفتن نیز سه مشت آب کافی است؛ یکی برای صورت و دوتای دیگر برای دست ها و با تری دست راست جلوی سر و پشت پای راست را مسح کن و با دست چپ، پشت پای چپ را.

زراره گفت: حضرت فرمود که مردی از امیر مؤمنان علیه السلام چگونگی وضو گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را پرسید، حضرت همین طور که من برای شما حکایت کردم، برای آن شخص بیان داشت.^۲

۱. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَذِيحُ يَوْمَ الْأَضْحَى كَبِشَيْنِ أَحَدَهُمَا عَنْ نَفْسِهِ وَالْآخَرَ عَمَّنْ لَمْ يَحِذْ مِنْ أُمَّتِهِ» (کلینی، الکافی، ۴: ۴۹۵).

۲. «عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقُلْنَا: بَلَى. فَدَعَا بِقَعْبٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ ثُمَّ وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ ثُمَّ غَمَسَ فِيهِ كَفَّهُ الْيُمْنَى ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا إِذَا كَانَتْ الْكَفُّ طَاهِرَةً. ثُمَّ عَرَفَ فَمَلَأَهَا مَاءً فَوَضَعَهَا عَلَى جَبِينِهِ ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَسَدَّكَ عَلَى أَطْرَافِ جَبِينِهِ، ثُمَّ أَمَرَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَظَاهِرِ جَبِينِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَعَرَفَ بِهَا مَلَأَهَا، ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُمْنَى وَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ عَرَفَ بِيَمِينِهِ مَلَأَهَا فَوَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُسْرَى، وَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ

۶۵. از حضرت رضا ﷺ در ضمن حدیثی طولانی نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: ... صدقه بر ما اهل بیت حلال نیست. و دستور داریم که [دائماً] وضو بگیریم ...^۱

۶۶. از فضیل بن یسار و عبد الملک و بکیر نقل شده که گفتند: شنیدیم امام صادق ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ دو برابر نمازهای واجب، نماز مستحبی می خواند. همچنین دو برابر روزه واجب، روزه مستحبی می گرفت.^۲

۶۷. از معاویه بن وهب روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق ﷺ ضمن بیان چگونگی نماز رسول خدا ﷺ می فرمود: شبها چون می خواست بخوابد، ظرف آبی را، پوشیده بالای سرش می گذاشتند. آن جناب مسواک خود را هم زیر رخت خواب می نهاد و می خوابید، آن قدر که خدا بخوابد. چون از خواب بیدار می شد، می نشست و به آسمان نگاه می کرد و آیات ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ را که در [آخر] سوره آل عمران است، می خواند. سپس دندانها را مسواک کرده، وضو می گرفت و به مسجد می رفت و چهار رکعت نماز می خواند، رکوع هر رکعتش به قدر قرائت و سجودش به قدر رکوع آن طول می کشید؛ به حدی که مردم می گفتند: کی سر از رکوع بر می دارد و به سجده می رود؟ و همچنین سجده اش به حدی طولانی بود که گفته می شد چه وقت سر بر می دارد؟ آن گاه به بستر خود بر می گشت و آن قدر که مشیت الاهی بود، می خوابید. سپس بیدار شده، می نشست و چشمان خود را به آسمان دوخته، [همان] آیات را تلاوت می فرمود. آن گاه مسواک می کرد و وضو می گرفت و به مسجد می رفت و به

عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ وَمَسَحَ مَقْدَمَ رَأْسِهِ وَظَهَرَ قَدَمَيْهِ بِلَهِّ يَسَارِهِ وَبَقِيَّةِ بِلَهِّ يُمْنَاهُ. قَالَ: وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ وَثَرُ يُحِبُّ الْوُثْرَ، فَقَدْ يُخْرِجُكَ مِنَ الْوُضُوءِ ثَلَاثُ غُرَفَاتٍ: وَاحِدَةً لِلْوُجْهِ وَاثْنَتَانِ لِلذَّرَاعَيْنِ وَتَمَسُّحُ بِلَهِّ يُمْنَاكَ نَاصِيَتِكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ بِلَهِّ يَمِينِكَ ظَهَرَ قَدَمِكَ الْيُمْنَى وَتَمَسُّحُ بِلَهِّ يَسَارِكَ ظَهَرَ قَدَمِكَ الْيُسْرَى. قَالَ زُرَّارَةُ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: سَأَلَ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنْ وَضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَحَكَى لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ» (کلینی، الکافی، ۳: ۲۵).

۱. «عن الرضا، عن آبائه ﷺ في حديث طويل - قال: قال رسول الله ﷺ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا حِلَّ لَنَا الصَّدَقَةُ وَقَدْ أُمِرْنَا بِإِسْبَاغِ الطَّهُّورِ ...» (صدوق، عيون أخبار الرضا ﷺ، ۲: ۲۹).

۲. «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَالْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَبَكِيرٍ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ، وَيُصُومُ مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ» (کلینی، الکافی، ۳: ۴۴۳).

۳. آل عمران: ۱۹۰-۲۰۰.

روایاتی درباره اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ ۲۶۳

خواندن چهار رکعت دیگر نماز مشغول می‌شد، به همان نحو که قبلاً چهار رکعت خوانده بود. مجدداً به بستر خود باز می‌گشت و مقداری می‌خوابید، سپس بیدار می‌شد، نگاه به آسمان کرده، همان آیات را تلاوت می‌نمود. باز مسواک کرده، وضو می‌گرفت و سه رکعت نماز «وتر» را می‌خواند و بعد از آن دو رکعت نافله صبح را می‌خواند و برای ادای فریضه صبح آماده می‌شد.^۱

۶۸. از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز «وتر»، هفتاد بار استغفار می‌کرد و سپس هفت بار می‌گفت: «هذا مقام العائذ بك من النار» [این توقف‌گاه کسی است که از آتش به تو پناه برده است].^۲

۶۹. نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قنوت نماز «وتر» می‌گفت: خدایا مرا در زمره کسانی رهبری فرما که هدایت کرده‌ای، از کسانی قرار ده که عافیتشان دادی، مرا به آن سوی بگردان که تو می‌خواهی، به آن چه به من عطا فرمودی برکت ده، از شرور حتمی محافظت نما، زیرا که فرمان تنها از آن توست و بر تو کسی حکومت نمی‌کند. پاک و منزهی ای پروردگار خانه کعبه، از تو آمرزش می‌خواهم به سوی تو باز می‌گردم، به تو ایمان می‌آورم و بر تو توکل می‌نمایم، هیچ توانایی و نیرویی جز به [اراده] تو برپا نیست، ای [خدای] مهربان.^۳

۱. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ وَذَكَرَ صَلَاةَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ يُؤْتِي بِطَهَوْرٍ فَيَخْمَرُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَيُوضَعُ سِوَاكُهُ تَحْتَ فِرَاشِهِ ثُمَّ يَنَامُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَإِذَا اسْتَيْقَظَ جَلَسَ ثُمَّ قَلَبَ بَصَرَهُ فِي السَّمَاءِ، ثُمَّ تَلَا الْآيَاتِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ الْآيَةَ، ثُمَّ يَسْتَنُّ وَيَطَهَّرُ ثُمَّ يَقُومُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَرْكَعُ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عَلَى قَدَرِ قِرَاءَتِهِ رُكُوعَهُ وَسُجُودَهُ عَلَى قَدَرِ رُكُوعِهِ يَرْكَعُ حَتَّى يُقَالَ مَتَى يَرْفَعُ رَأْسَهُ وَيَسْجُدُ حَتَّى يُقَالَ مَتَى يَرْفَعُ رَأْسَهُ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى فِرَاشِهِ فَيَنَامُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَسْتَيْقِظُ فَيَجْلِسُ فَيَتْلُو الْآيَاتِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ وَيُقَلِّبُ بَصَرَهُ فِي السَّمَاءِ ثُمَّ يَسْتَنُّ وَيَطَهَّرُ وَيَقُومُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ كَمَا رَكَعَ قَبْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى فِرَاشِهِ فَيَنَامُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَسْتَيْقِظُ فَيَجْلِسُ فَيَتْلُو الْآيَاتِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ وَيُقَلِّبُ بَصَرَهُ فِي السَّمَاءِ ثُمَّ يَسْتَنُّ وَيَطَهَّرُ وَيَقُومُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيُوتِرُ وَيُصَلِّي الرَّكَعَتَيْنِ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ» (طوسی، تهذیب الأحکام، ۲: ۳۳۴).

۲. «عن الصادق عليه السلام، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْوُتْرِ سَعِينَ مَرَّةً وَيَقُولُ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ، سَبْعَ مَرَّاتٍ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۱: ۴۸۹).

۳. «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي قُنُوتِ الْوُتْرِ: اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ وَعَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ وَتَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ وَأُؤْمِنُ بِكَ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ يَا رَحِيمٌ» (همان، ۱: ۴۸۷).

۷۰. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: چون ماه رمضان داخل می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز خود می‌افزود [بعد حضرت صادق علیه السلام فرمود:] من نیز به آن می‌افزایم، شما نیز بیفزایید.^۱

۷۱. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب‌هایی که باران می‌بارید، نماز مغرب را تأخیر می‌انداخت و نماز عشا را زودتر می‌خواند و آن دو را با هم یک جا به جای آورده و می‌فرمود: «کسی که [به دیگران] رحم نکند به او رحم نخواهد شد».^۲

۷۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در روزهای بسیار گرم چون مؤذن برای اذان گفتن اجازه می‌خواست، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بگذار هوا خنک شود.^۳

۷۳. از محمد بن مروان، نقل شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدا آن قدر روزه می‌گرفت که گفتند: «دیگر افطار نمی‌کند». سپس آن قدر پشت سرهم افطار کرد که گفتند: «دیگر روزه نمی‌گیرد». پس از آن یک روز در میان روزه می‌گرفت. بعد روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه از هر هفته را روزه می‌گرفت. در آخر سنت بر آن جاری شد که آن حضرت در هر ماه سه روز؛ یعنی پنج‌شنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنج‌شنبه آخر ماه را روزه می‌گرفت. و می‌فرمود: «اگر کسی چنین کند، مثل آن است که تمام عمرش روزه گرفته است» ...^۴

۷۴. از انس بن مالک نقل شده که گفت: طعام رسول خدا صلی الله علیه و آله یک نوشیدنی در افطار و یک نوشیدنی در سحر بود و بسیار اتفاق می‌افتاد که در شبانه‌روز جز یک‌بار چیزی نمی‌خورد.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا جَاءَ شَهْرُ رَمَضَانَ زَادَ فِي الصَّلَاةِ، وَأَنَا أَزِيدُ فَرِيدُوا» (طوسی، تهذیب الأحکام، ۳: ۶۰).

۲. «عن جعفر، عن أبيه عليها السلام: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الْمُطِيرَةِ، يُؤَخِّرُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَيُعَجِّلُ مِنَ الْعِشَاءِ فَيَصَلِّيهِمَا جَمِيعًا وَيَقُولُ: مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ» (همان، ۲: ۳۲).

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَ الْمُؤَذِّنُ يَأْتِي النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي الْحَرِّ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَبْرِدْ أَبْرِدْ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۱: ۲۲۳).

۴. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَصُومُ حَتَّى يُقَالَ: لَا يُفْطِرُ، ثُمَّ صَامَ يَوْمًا وَأَفْطَرَ يَوْمًا، ثُمَّ صَامَ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ، ثُمَّ آَلَ مِنْ ذَلِكَ إِلَى صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ: الْخَمِيسَ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَأَرْبَعَاءَ فِي وَسْطِ الشَّهْرِ وَخَمِيسٍ فِي آخِرِ الشَّهْرِ، وَكَانَ يَقُولُ ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ ...» (كلینی، الکافی، ۴: ۹۰).

روایاتی درباره اوصاف، احوال و سنن پیامبر گرامی اسلام ﷺ ۲۶۵

- گاهی این نوشیدنی شیر بود و گاهی نیز غذای آن حضرت، نان خیس شده بود.^۱
۷۵. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: رسول خدا (ص) زمانی که «رطب» وجود داشت با آن و در اوقات دیگر با خرما افطار می فرمود.^۲
۷۶. روایت شده که هنگامی که ماه رمضان فرا می رسید، رسول خدا (ص) تمامی اسیران را آزاد می کرد و به هر سائلی چیزی [صدقه] می داد.^۳

۱. «قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَرْبَةُ يُفْطِرُ عَلَيْهَا وَشَرْبَةٌ لِلْسَّحَرِ، وَرُبَّمَا كَانَتْ وَرُبَّمَا كَانَتْ لَبَنًا وَرُبَّمَا كَانَتْ الشَّرْبَةُ خُبْرًا يُهَاتُ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۳۲).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوَّلَ مَا يُفْطِرُ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ الرُّطْبِ الرُّطْبُ، وَفِي زَمَنِ التَّمْرِ التَّمْرُ» (کلینی، الکافی، ۴: ۱۵۳).

۳. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ، أَطْلَقَ كُلَّ أَسِيرٍ وَأَعْطَى كُلَّ سَائِلٍ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲: ۹۹).

پیامبر ﷺ و معارف کلامی^۱

سید هاشم میلانی^۲

مقدمه^۳

علم کلام در دوره نبوی ﷺ و به طور دقیق در ابتدای بعثت، ریشه دارد، چراکه تولد، رشد و استمرار هر دین، در گرو وجود منظومه‌ای کلامی است که متکفل تبیین مفاهیم و دفاع از کیان آن شود، منظومه‌ای که جواب پرسش‌ها و سؤالات مختلف درباره دین را در خود داشته باشد. البته باید توجه داشت که متکلمان با این که در پی مضمون واحد و مشخص هستند، اما می‌توانند به فراخور زمان و نیاز، از روش‌های مختلفی استفاده کنند. تبیین اعتقادات و دفاع از آن، دو هدف اصلی علم کلام است. از این روی مسلمانان، همواره تلاش داشته‌اند بهترین و کاربردی‌ترین روش‌های موجود در زمانه خویش را برای رسیدن به این دو هدف به کار ببندند. از این رو است که دوران ابتدایی علم کلام در عصر نبوی ﷺ را، در قیاس با شکوفایی علوم اسلامی و علم کلام در دوره‌های بعدی، دارای شیوه و روشی متفاوت، حتی در مباحث و سؤالات مطرح شده می‌یابیم. البته این تفاوت‌ها سبب نشده که درون‌مایه اساسی علم کلام، یعنی بحث از ذات و صفات الهی، دچار تغییر شود.

۱. این پژوهش با نام «أدوار الکلام عند الإمامية: الدور النبوي» (۱۳-۱۱ق) در شماره ۲۱ مجله العقيدة در سال ۲۰۲۰م منتشر شده است.

۲. رئیس مرکز اسلامی للدراسات الإستراتيجية.

۳. در این پژوهش از کتاب «موسوعة الحديث النبوي: عقيدة و شريعة و خلقاً» به اهتمام کاظم مدیر شانه‌چی و همچنین کتاب «موسوعة العقائد الإسلامية فی الکتاب و السنة» اثر مرحوم آیت الله ری‌شهری بهره فراوانی برده‌ایم.

علم کلام در دوره‌های مختلف همواره در حال تکامل بوده و با حرکتی تدریجی، از اجمال به تفصیل سوق یافته است. با این که اصول مسائل کلامی در قرآن آمده و این کتاب آسمانی را باید اولین منبع کلام اسلامی به شمار آوریم، اما در دوره‌های نخستین، این منبع از منظر اعتقادی و کلامی، آن‌چنان که باید مورد توجه قرار نگرفت و گوهرهای گران قرآنی و اسرار و معانی آن سر به مهر باقی مانده و فقط خواصی که باب علم الهی بودند از آن اطلاع داشتند. دیگران از این سرچشمه دانایی محروم بوده و به نور هدایت آن روشنی نیافته و در نتیجه به مذاهب مختلف درآمدند.

کلام امامیه، از حضور ۲۵۰ ساله معصومانؑ بهره‌مند بود. این حضور مستمر همچون دژی مستحکم، عقاید امامیه را با وجود تمامی فشارهای خارجی و چنددستگی‌های داخلی، از آسیب‌ها مصون داشت. سایر مدارس کلامی از این مصونیت بی‌بهره بودند، چراکه حضور معصوم را در میان خود با وفات رسول اللهؐ پایان یافته می‌دیدند.

چنان‌چه بخواهیم اطلاعی کامل از نقش آفرینی پیامبرؐ در منظومه کلامی اسلامی به دست آوریم، باید نگاهی به باورهای رایج در دوره بعثت نبوی داشته باشیم؛ چراکه برخی از موضوع‌گیری‌های اعتقادی در واکنش به آن باورها و اندیشه‌ها بوده است.

جریان اندیشه در دو جامعه مکی و مدنی آن دوره، آمیزه‌ای از اندیشه‌های دینی و اعتقادی مختلف بود. در این دو جامعه شاهد حضور مشرکان، یهودیان و مسیحیان هستیم. به علاوه، می‌توان از برخی جریان‌های اعتقادی تأثیر گذار از جمله ادیان زردشتی، مانوی و صابئی یاد کرد. این جریان‌ها از طریق ارتباطات تجاری و انجام مناسک دینی، تأثیرات مستقیم و غیر مستقیمی بر اندیشه اعتقادی عرب در آن سامان داشتند. امیرالمؤمنینؑ وضعیت آن دوره را این‌گونه بازگو نموده است: «در آن روزگار اهل زمین مللی پراکنده، دارای خواسته‌هایی متفاوت و روش‌هایی مختلف بودند. گروهی خدا را تشبیه به مخلوق کرده، عده‌ای در نام او از حق منحرف بوده و برخی غیر او را می‌پرستیدند».^۱

همه این امور باعث شده بود جامعه عرب آن روزگار، اندیشه و اعتقاد یک‌پارچه‌ای نداشته

۱. شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۱.

و جامعه را ملغمه‌ای از آراء و تفکرات مختلف سازد. تفکرات و اعتقاداتی که برخی آن را از پدران خود به یادگار داشته و برخی دیگر از ساکنان قدیمی حجاز به ارث برده بودند. بخش دیگری نیز اندیشه‌ها و اعتقادات خویش را از سفرهای تجاری تحفه آورده و یا از مسافران و تاجران مناطق دیگر آموخته بودند. یعقوبی (د. ۲۹۲هـ) می‌نویسد: «به دلیل مجاورت با اهل ادیان مختلف، کوچ به سرزمین‌های دیگر و یا سیاحت، ادیان عرب متفاوت بود».^۱

این جوامع اعتقادی مختلف، با هر اندیشه و اعتقادی که از پدران خویش به ارث برنده بودند، در مقابل رسول خدا ﷺ ایستادند. از این روی پیامبر ﷺ، ابتدا باید رسالت خویش را اثبات نموده و سپس به ادعاهای آنان پاسخ می‌داد. آنچه رسول الله ﷺ به این هدف بیان داشته، موضوع این نوشتار است که به بررسی آن خواهیم پرداخت.

پیش از ورود به اصل مطلب، باید به برخی نکات اشاره شود:

۱. روش این پژوهش روشی نقلی، متکی بر نصوص، اخبار و آنچه در منابع تاریخی و حدیثی آمده است، می‌باشد.

۲. روش نقلی در این جا بدین معنا نیست که هرآنچه به رسول خدا ﷺ منسوب و یا از ایشان روایت شده، مورد استناد و تأکید قرار گیرد. چراکه بی‌شک بخشی از این احادیث، اقوالی است که در حیات و یا پس از وفات رسول الله ﷺ به ایشان نسبت داده شده و دارای اصالت نیستند.

۳. اصل اولی در ارزیابی احادیث صحت آن است، به شرطی که مخالف با آیات قرآن، عقل سلیم و یا واقعه قطعی تاریخی نباشد.

۴. در این نوشتار سعی بر آن است که تنها به نقل ظاهر امور اعتقادی که از جانب رسول خدا ﷺ بیان شده است اکتفا کرده و از شرح و تحلیل آن خودداری شود. زیرا ممکن است آرای شخصی و مفروضات قبلی، باعث کژتابی و یا التباس در فهم احادیث و روایات مورد بحث شود.

۵. مسئله منع تدوین حدیث باعث از بین رفتن بخش زیادی از میراث حدیث نبوی ﷺ

شد. میراثی که بسیاری از قرائن حالی و مقالی درباره حوادث مختلف تاریخی را در خود داشته است. آن قرائن که می‌توانست در فهم بهتر احادیث نبوی و یا اتفاقات تاریخی، نقش مهمی ایفا نماید. اگرچه با نقل شفاهی بخشی از احادیث حفظ شد، اما بی‌شک در صورت عدم ممانعت از کتابت حدیث، امروز احادیثی بسیار بیشتر از احادیث موجود در اختیار داشتیم. از این جهت است که در منابع حدیثی، تعداد محدودی از احادیث نبویﷺ درباره اعتقادات را می‌یابیم، در حالی که انتظار می‌رود که تعداد آنها به هزاران حدیث برسد. چراکه رسول خداﷺ با توجه به این که دینی جدید با منظومه‌ای از معارف و اعتقادات آورده و به تبلیغ آن مشغول بود، بی‌گمان مشرکان و پیروان سایر ادیان را به چالش می‌کشید. به علاوه، تازه مسلمانان با پیش‌زمینه‌های دینی و فرهنگی گوناگون، قطعا در ذهن خود سؤالات اعتقادی بسیاری داشتند. این موارد نشان می‌دهد که بخش زیادی از میراث حدیث نبوی، به خصوص در باب مسائل اعتقادی و کلامی، به دلیل منع کتابت حدیث، برای همیشه از بین رفته است.

۶. موضوع بسیاری از آیات قرآن کریم، مبدأ، معاد، نبوت و دیگر مسائل کلامی است. این آیات گاهی در پاسخ به شبهات بر رسول خداﷺ نازل شده، و گاهی عقاید بنیادین و تأسیسی اسلام را بیان داشته است. از آنجا که هدف در این نوشتار بررسی احادیث رسول اکرمﷺ است، به این آیات به‌جز در مواردی اندک، نخواهیم پرداخت.

طی بررسی نقش رسول خداﷺ در بیان مباحث کلامی، به پنج اصل اعتقادی (اصول دین) خواهیم پرداخت: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد.

مبحث اول: خداشناسی

بی‌شک دعوت رسول خداﷺ به اسلام، دعوت به توحید بوده است. چنان که دین اسلام از جمله ادیان توحیدی بوده و پرستش خدای یگانه را سرلوحه‌ی تعالیم خود قرار داده است. همچنین عصر نبویﷺ، عصر پی‌ریزی اعتقادات توحیدی در منظومه کلام اسلامی می‌باشد. آنچه با این مضمون در آیات قرآنی و احادیث نبوی وارد شده، بهترین گواه این مدعاست. در

این بخش سعی بر آن است که تلاش‌های رسول اکرم ﷺ در راه تبیین توحید و دعوت به آن، از منظر احادیث نقل شده از ایشان، به تصویر کشیده شود.

۱. معرفت و اثبات ذات باری تعالی

نیازی نبود که رسول خدا ﷺ در خصوص اثبات ذات الهی و بدیهی بودن شناخت خداوند، تلاش بسیار نماید، چرا که در محیطی مبعوث شده بود که در اعصار گذشته، شاهد ظهور ادیان مختلفی بوده است. در زمانه ایشان، اصل الوهیت مورد انکار نبود بلکه مساله اصلی، شرک ورزیدن به خداوند بود. از این جهت نمی‌توان تعداد زیادی از احادیث نبوی را درباره اثبات وجود خدا یافت. آنچه از رسول اکرم ﷺ درباره‌ی مباحث خداشناسی روایت شده است را می‌توان بدین صورت دسته‌بندی کرد:

۱. ۱. اشاره به فطری بودن معرفت الاهی و این که انسان در ذات خود و در هنگامه خلقت این معرفت را به همراه دارد. این مضمون با تعابیر مختلفی در منابع حدیثی آمده است: «هیچ مولودی نیست مگر این که بر فطرت [معرفت الاهی] متولد می‌شود، اما پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌سازند».^۱ سپس راوی حدیث این آیه را تلاوت کرد: «... با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است...».^۲

در تعبیر دیگری از امام باقر علیه السلام از رسول خدا ﷺ آمده است: «هر مولودی بر فطرت متولد می‌شود، یعنی [با] معرفت به این که خدای عزوجل خالق اوست».^۳ در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم ﷺ آمده: «هر مولودی از پدری مسلمان یا کافر، بر فطرت اسلام متولد می‌شود. اما شیاطین نزد آنان می‌آیند و آنان را از دین خود باز می‌گردانند. پس آنان را یهودی، مسیحی یا مجوسی ساخته و به آنان امر می‌کنند که به خداوند شرک بورزند در حالی که خداوند هرگز به

۱. «ما من مولود إلا یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه أو ینصرانه أو یمجسانه» (بخاری، صحیح البخاری، ۲: ۹۴ و ۱۱۴: ۶).

۲. «... فُطِرَتِ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» (روم: ۳۰).

۳. «كل مولود يولد على الفطرة، يعني المعرفة بأن الله عزوجل خالقه» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۳).

آن امر ننموده است».^۱

برخی از آیات قرآنی نیز به بدیهی بودن این معرفت اشاره دارد، از جمله آیه فُلْک: «و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند».^۲ در آیه‌ای دیگر آمده است: «او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد. پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین بناحق سرکشی می‌کنند. ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. شما بهره زندگی دنیا را [می‌طلبید]. سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می‌دادید باخبر خواهیم کرد».^۳

آیات فوق به این مطلب اشاره دارد که انسان وقتی از اسباب مادی منقطع می‌شود و خود را در معرض خطری حقیقی می‌یابد، از روی غریزه به فطرت خویش رجوع کرده و از خدای متعال استمداد می‌نماید، اما پس از این که خویش را رها از خطر احساس می‌کند، به شرک و گم‌راهی بازمی‌گردد.

۱. ۲. بدیهی بودن ذات الاهی برای انسان و فطری بودن معرفت و شناخت باری تعالی به معنای عدم لزوم توجه دادن به شناخت خالق و تأکید بر آن نیست. از این روی رسول خدا ﷺ

۱. «کل مولود یولد من والد کافر أو مسلم، فإِنَّه یولد علی الفطرة علی الإسلام کلهم، ولكن الشیاطین أنتهم فاجتلتهم عن دینهم، فیهودتہم ونصرتہم ومجستہم، وأمرتهم أن یشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطاناً» (حکیم ترمذی، نوادر الأصول، ۱: ۱۳۰؛ متقی ہندی، کنز العمال، ۱: ۲۶۶).

۲. ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ الْمُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (عنکبوت: ۶۵).
 ۳. ﴿هُوَ الَّذِي يُسَبِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَا اللَّهُ الْمُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَجَبْنَاهُ مِنْ هَذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَجَّاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (یونس: ۲۲-۲۳).

همواره و در هر موقعیتی، بر لزوم معرفت خداوند تأکید می نمود. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است: «آن چه دین را استوار می سازد و اساس آن است، شناخت خداست».^۱ هنگامی که شخصی از رسول خدا ﷺ درباره بهترین اعمال سؤال کرد، ایشان فرمود: «علم به خدا».^۲ در ماجرای دیگر، شخصی صحرانشین از ایشان پرسید: «سرآمد علم چیست ای رسول خدا؟» حضرت فرمود: «شناخت خداوند، آن گونه که حق آن است»، صحرانشین پرسید: «شناخت خداوند آن گونه که حق آن است، چگونه است؟»، فرمود: «او را بدون قرار دادن مثل و شبیه و همسان بشناسی، و او را واحد و احد، ظاهر و باطن، اول و آخر و بی نظیر و بی همسان بدانی، این حق معرفت خداست».^۳

معرفت و شناخت خداوند در قلب و عقل انسان ها نهاده شده و انبیای الهی تنها راه رسیدن به آن را نشان می دهند و موانع را برطرف می سازند تا انسان نور الهی را بیاید. رسول خدا ﷺ به همین مطلب اشاره کرده است: «ای آن که خردها را به معرفت خویش شکوفا ساختی».^۴ و نیز در دعایی از ایشان ﷺ آمده: «شکر خدایی را که خود را به من شناساند و مرا کوردل رها ن ساخت».^۵

۱. ۳. در حدیثی دیگر، به وظیفه انبیای الهی در راهنمایی مردم به شناخت خداوند اشاره شده است: «و [خداوند] پیامبران را مبعوث داشت ... تا آنچه را بندگان در باره خدا به آن جهل داشتند به آنان بیاموزند، پس [بندگان] خداوند را به ربوبیت بشناسند پس از آن که انکار می کردند، و او را یگانه بدانند پس از آن که ستیزه می کردند».^۶ از این روی، نقش انبیای الهی کنار زدن پرده های شرک و نمایان ساختن توحید برای مردمانی است که از فطرت توحیدی

۱. «دعامة الدین وأساسه المعرفة بالله» (سیوطی، الجامع الکبیر، ۴: ۸۰۷؛ متقی هندی، کنز العمال، ۳: ۳۸۱).

۲. «العلم بالله» (زمخشری، ربیع الأبرار، ۴: ۲۶).

۳. سأله أعرابي: «ما رأس العلم يا رسول الله؟ قال: معرفة الله حق معرفته، قال الأعرابي: وما معرفة الله حق معرفته؟ قال: تعرفه بلا مثل ولا شبه ولا ند، وأنه واحد أحد، ظاهر باطن، أول آخر، لا كفو له ولا نظير، فذلك حق معرفته» (صدوق، التوحيد، ۲۸۵).

۴. «يا من فتق العقول بمعرفته» (طوسی، مصباح المجتهد، ۱: ۱۵۶).

۵. «الحمد لله الذي عرفني نفسه ولم يتركني عميان القلب» (مجلسی، بحار الأنوار، ۸۳: ۲۸۲).

۶. «وابتعث النبيين ... ليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه، فيعرفوه بربوبيتهم بعدما أنكروا، ويوحّدوه بالإلهية بعدما عضدوا» (صدوق، التوحيد، ۴۴-۴۵).

خویش دور شده‌اند.

۱. ۴. رسیدن به کُنه ذات باری تعالی و شناخت آن امری محال است، چراکه محدود هرگز نمی‌تواند نامحدود را بشناسد. این بحث در دوره رسول خدا ﷺ نیز متداول بوده است، از این روی از ایشان نقل شده است: «ای کسی که هیچ کس جز خودش نمی‌داند که چیست». ^۱ در حدیثی دیگر پیامبر اکرم ﷺ به عجز انسانی در شناخت خداوند اذعان داشته و فرمود: «پاک و منزهی، [که] تو را آن چنان که شایسته است نشناختیم». ^۲

محال بودن شناخت کامل خداوند توسط انسان‌ها، شامل نوع بشر بوده و تفاوتی از این جهت بین انبیا و اوصیا وجود ندارد. از این رو وقتی رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ کس به کُنه معرفت الاهی نخواهد رسید»، مردم متعجب شدند و پرسیدند که آیا این سخن در مورد خود پیامبر ﷺ نیز صادق است؟ ایشان در جواب فرمود: «من نیز! خداوند والاتر و بلندمرتبه‌تر از آن است که کسی به کُنه معرفتش برسد». ^۳

پیامبر ﷺ نه تنها به غیر ممکن بودن رسیدن به کُنه معرفت الاهی اقرار داشت، بلکه از تفکر در ذات الاهی نیز نهی می‌فرمود. از رسول اکرم ﷺ درباره آیه «و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست» ^۴ روایت شده است: «هیچ تفکری در خداوند [جایز] نیست»، ^۵ در حدیثی دیگر آمده است: «در خلق خداوند اندیشه کنید، [اما] در خداوند به تفکر نپردازید که هلاک می‌شوید». ^۶

عبدالله بن عباس اتفاقی را گزارش می‌کند که در آن اهتمام رسول خدا ﷺ به مسئله تفکر در ذات الاهی از جانب اصحاب، هویدا است. ابن عباس می‌گوید: «رسول خدا ﷺ، در حالی که ما در مسجد حلقه‌هایی تشکیل داده بودیم، بر ما وارد شد و فرمود: چه می‌کنید؟ گفتیم: در

۱. «یا من لا یعلم ما هو إلا هو» (ابن طاووس، إقبال الأعمال، ۱: ۳۴۳).

۲. «سبحانک، ما عرفناک حق معرفتک» (ابن ابی‌جمهور الأحسانی، عوالی اللالی، ۴: ۱۳۲).

۳. قال ﷺ: «لا یبلغ أحد کنه معرفته، فقیل: ولا أنت یا رسول الله؟ قال: ولا أنا، الله أعلی وأجل أن یطلع أحد علی کنه معرفته» (همان، ۴: ۱۳۲).

۴. «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهٰی» (نجم: ۴۲).

۵. «لا فکرة فی الرب» (أبو الشیخ الأصبهانی، العظمة، ۱: ۲۱۷؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۹: ۲۷۸).

۶. أبو الشیخ الأصبهانی، العظمة، ۱: ۲۱۴؛ سیوطی، الجامع الکبیر، ۴: ۴۰۹.

خورشید می‌اندیشیم که چگونه طلوع و غروب می‌کند. فرمود: احسنتم، این‌گونه باشید، در مخلوق بیاندیشید [اما] در خالق تفکر نکنید.^۱ این گزارش نشان‌دهنده شکل‌گیری مباحث کلامی و نحوه پرداختن به آن از جانب اصحاب در عصر نبوی است. مسلمانان با تشکیل حلقه‌های علمی در مسجد، به بحث درباره مسائل اعتقادی می‌پرداخته‌اند، که این کار مورد تأیید پیامبر اکرم ﷺ بود. آنان در این کار از هدایت و راهنمایی رسول الله ﷺ بهره‌مند بودند، چراکه آن حضرت به حلقه‌های علمی آنان سرکشی کرده و افکار ایشان را اصلاح و هدایت می‌نمود. این گزارش و گزارش‌هایی از این دست، بهترین گواه بر مشروعیت علم کلام در اندیشه و شریعت اسلامی است و از سوی دیگر نشان‌دهنده وجود حلقه‌های معرفتی در دوره نبوی است که در آن مسائل کلامی، هرچند به صورتی ابتدایی، طرح و بحث می‌شده است.

۵. ۱. از جمله دلایل عدم امکان شناخت ذات الاهی، روایاتی است که با عنوان «روایات حُجَب» در منابع حدیثی وارد شده است. مضمون این روایات آن است که ذات الاهی در پس هفتاد هزار پرده از نور و ظلمت قرار دارد، که کنایه از عدم امکان درک ذات خدا توسط انسان است. از جمله این روایت که رسول خدا ﷺ فرمود: «به راستی بین خداوند و مخلوقات هفتاد هزار پرده قرار دارد. نزدیک‌ترین مخلوقات به خداوند من و اسرافیل هستیم [که] بینمان چهار پرده وجود دارد: پرده‌ای از نور، پرده‌ای از ظلمت، پرده‌ای از آب و پرده‌ای از آب».^۲ و نیز: «به راستی که خدای عزوجل در پس هفتاد هزار پرده از نور و ظلمت است. هیچ کس از صدای آن پرده‌ها چیزی نمی‌شنود، مگر این که نابود شود».^۳

۶. ۱. از جمله دلایل فطری بودن شناخت خدا توسط انسان آیه میثاق است، که در آن به

۱. «دخل علينا رسول الله ﷺ ونحن في المسجد خلق، قال لنا رسول الله: فيم أنتم؟ قلنا: نتفكر في الشمس كيف طلعت وكيف غربت، قال: أحسنتم كونوا هكذا، تفكروا في المخلوق ولا تفكروا في الخالق» (أبو الشيخ الأصبهاني، العظمة، ۴: ۱۴۸۹-۱۴۹۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۵۴: ۳۴۸).

۲. «إن بين الله وبين خلقه سبعين ألف حجاب، وأقرب الخلق إلى الله أنا وإسرافيل، وبيننا وبينه أربعة حجب، حجاب من نور، وحجاب من ظلمة، وحجاب من الغمام، وحجاب من الماء» (قمی، تفسیر القمی، ۲: ۱۰).

۳. «إن الله عزوجل دون سبعين ألف حجاب من نور وظلمة، وما يسمع من نفس شيئاً من حس تلك الحجب إلا زهقت» (طبرانی، المعجم الكبير، ۶: ۱۴۸).

عالم ذر اشاره شده است: «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبدا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم. یا بگویند پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟»^۱

این آیه، چنان که محروم علامه طباطبایی ﷺ بیان کرده است «از دقیق‌ترین آیات قرآنی از نظر معنا، و از عجیب‌ترین آیات از نظر ترتیب است».^۲ اگرچه این آیه صراحتاً حاکی از گرفتن میثاق از آدمیان در عالم ذر است، اما کیفیت این اتفاق را مسکوت گذاشته و از این جهت است که منجر به تفاسیر مختلف و گاه متعارض میان متکلمان و محدثان شده است. علامه طباطبایی ﷺ در معنای این آیه می‌نویسد: «مراد آن است که: ذریه و فرزندان بشر را برگزینیم و آنان را بر خویش شاهد قرار دادیم، پس به ربوبیت ما اعتراف نمودند و حجت از جانب ما، در روز قیامت، بر آنان تمام شد. اگر این کار را نمی‌کردیم و هریک را پس از میثاق گرفتن بر خویش شاهد قرار نمی‌دادیم، و اگر این کار را در ابتدا انجام نمی‌دادیم، هیچ کس نه بر خود شهادت می‌داد و نه می‌دانست و نه اعتراف می‌کرد که الله خدای اوست. از این جهت انسان‌ها در روز قیامت بر ما محاجّه می‌کردند که در دار دنیا از ربوبیت ما غافل بودند و غافل را نمی‌توان تکلیف یا مؤاخذه کرد».^۳

۲. توحید

توحید، مبنای اصلی دین و برنامه اساسی رسول خدا ﷺ در دعوت به اسلام است. پیامبر اکرم ﷺ دعوت خویش را در جامعه‌ای که آلوده به انواع شرک و بت‌پرستی بود با توحید آغاز

۱. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۲-۱۷۳).

۲. طباطبایی، المیزان، ۸: ۳۰۶.

۳. همان، ۸: ۳۰۹.

کرده و فرمود: «بگوئید خدایی جز الله نیست، تا رستگار شوید».^۱ هم‌چنین از ایشان نقل شده است که «جبرئیل، بزرگ فرشتگان به من خبر داد و گفت: خدای عزوجل و بزرگ بزرگان فرمود: من الله هستم [و] خدایی جز من نیست، پس هر کس به یگانگی من اقرار کند در دژ و حصن من داخل شود، و هر کس در حصن من داخل شود از عذاب من امان یابد».^۲ در حدیث دیگری آمده است: «هیچ عملی بر [اقرار به این که] خدایی جز الله نیست سبقت نمی‌گیرد، و [اقرار به آن] هیچ گناهی را باقی نمی‌گذارد».^۳

در احادیث نبوی ﷺ، توحید اساس اعمال، کلید ورود به اسلام و علامت مؤمن معرفی شده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لا اله الا الله یعنی یگانگی خدا؛ اعمال تنها با آن پذیرفته خواهد شد، و آن کلمه تقوی است و میزان [اعمال بندگان] در روز قیامت با آن سنگین می‌شود».^۴ هم‌چنین توحید در برخی احادیث بهای بهشت دانسته شده است: «توحید بهای بهشت است»^۵، «هر کس بمیرد و بداند که خدایی جز الله نیست، وارد بهشت می‌شود».^۶

پیامبر اکرم ﷺ در دعوت توحیدی خویش، همواره بر صداقت در ابراز توحید و مشروط بودن پذیرش اسلام بر قبول قلبی این عقیده، تأکید داشت. اگرچه اسلام آوردن به زبان و بر خلاف اعتقاد قلبی، انسان را در زمره‌ی مسلمانان وارد ساخته و جان و مالش را مصونیت می‌بخشد، اما از جهتی دیگر او را به ورطه نفاق خواهد انداخت. ورطه‌ای که سزایش دوزخ است. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «به راستی لا اله الا الله کلمه‌ای عظیم و با کرامت نزد خدای عزوجل است، هر کس از روی اخلاص آن را بگوید بهشت بر او واجب می‌شود، و هر کس

۱. ابن اسحاق، کتاب السیر والمغازی، ۲۳۱؛ احمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲۵: ۴۰۴-۴۰۵.

۲. «حدّثني جبرائيل سيّد الملائكة قال: قال الله سيّد السادات عزّ وجل: إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن أقرّ لي بالتوحيد دخل حصني، ومن دخل حصني أمن من عذابي» (صدوق، عيون أخبار الرضا، ۲: ۱۳۵).

۳. «لا إله إلا الله لا يسبقها عمل، ولا تترك ذنباً» (ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۴: ۷۱۰).

۴. «قوله لا إله إلا الله يعني وحدانيته، لا يُقبل الأعمال إلا بها، وهي كلمة التقوى، يثقل بها الموازين يوم القيامة» (صدوق، الأمالي، ۱۸۸).

۵. «التوحيد ثمن الجنة» (طوسي، الأمالي، ۵۷۰).

۶. «من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة» (مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ۱: ۵۵).

آن را به دروغ بگوید جان و مالش در امان خواهد بود، [اما] سرنوشتش آتش دوزخ است».^۱ همچنین ایشان ﷺ در آخرین موعظه خویش به ابن مسعود فرمود: «اگر کلمه لا اله الا الله را، بی آن که حق آن را بشناسی بر زبان بیاوری، [پذیرفته نشده و] به تو بازگردانده خواهد شد».^۲

اقسام توحید

متکلمان توحید را به اقسام و مراتبی از جمله توحید ذات، صفات، خالقیت و غیره تقسیم نموده‌اند. این تقسیمات در کلام معصومان ﷺ نیامده است، بلکه این مفاهیم نتیجه عقلی احادیث ایشان ﷺ و وسیله‌ای برای فهم بهتر و دقت در به‌کارگیری این مفاهیم است. آن‌چه در ادامه خواهد آمد، مجموعه‌ای است از احادیث نبوی ﷺ که می‌توان آن را در تقسیمات پیش‌گفته دسته‌بندی کرد:

۱. توحید ذاتی

مقصود از توحید ذاتی، نفی هرگونه شریک برای خداوند است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هرچیزی نَسَب دارد و نسب خداوند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است».^۳ سوره اخلاص بالاترین مراتب توحید را معرفی می‌نماید. این سوره تمامی اقسام شرک را نفی، و خدا را یگانه‌ای معرفی می‌کند که نه زائیده شده و نه می‌زاید، و هیچ همسان و شریکی ندارد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ای الله که خدایی جز تو نیست، یگانه‌ای و شریکی نداری، خدایی جز تو نیست، تو سرور سرورانی، مالک انسان‌هایی، صاحب عفو و عقاب هستی. از تو می‌خواهم به حق ربوبیتی که در آن یکتا هستی، مرا با قدرت خویش از آتش دوزخ رهایی بخشی».^۴

۱. «إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَنْ قَالَهَا مُخْلِصًا اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ قَالَهَا كَاذِبًا عَصِمَتْ مَالَهُ وَدَمَهُ، وَكَانَ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ» (صدوق، الأمالي، ۲۳).

۲. «إِذَا تَكَلَّمْتَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ تَعْرِفْ حَقَّهَا فَإِنَّهُ مُرَدُّدٌ عَلَيْكَ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۴۵۵).

۳. «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ نِسْبَةً وَأَنَّ نِسْبَةَ اللَّهِ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (طبرانی، المعجم الأوسط، ۱: ۲۲۲).

۴. «يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ، أَنْتَ رَبُّ الْأَرْبَابِ، وَمَالِكُ الرِّقَابِ، وَصَاحِبُ الْعَفْوِ وَالْعِقَابِ، أَسْأَلُكَ بِالرَّبُوبِيَّةِ الَّتِي أَنْفَرْتَ بِهَا أَنْ تُعْتَقِنِي مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِكَ» (ابن طاووس، مهج الدعوات، ۷۴).

۲. توحید افعالی

مقصود از توحید افعالی آن است که هر چه در عالم اتفاق می افتد تحت قدرت و سلطنت حق تعالی بوده و هیچ فاعل مستقلی جز ذات مقدسش وجود ندارد. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای که خدایی جز تو نیست، هیچ آفریننده و روزی دهنده ای جز تو نیست. ای الله، تو را به نامت که در همه چیز آشکار است می خوانم، و به قدرت و کبریا و برهان و سلطنت. ای الله».^۱ همچنین از ایشان ﷺ در دعای جوشن کبیر نقل شده است: «ای کسی که بدی را جز او دور نمی کند. ای کسی که دل ها را جز او منقلب نمی کند. ای کسی که تدبیر امور جز به دست او نیست. ای کسی که جز او باران نازل نمی کند. ای کسی که جز او روزی نمی گستراند. ای کسی که جز او زنده کننده مردگان نیست».^۲

۳. توحید در عبادت

عرب پیش از اسلام بر عبادت بت ها خو گرفته بود، به گونه ای که هر قبیله برای خویش بتی ساخته و به پرستش آن مشغول بود. مسجد الحرام و اطراف کعبه پر از بت های مختلف بود که هریک از سوی قبیله ای بزرگ داشته می شد. در این فضا، مهم ترین مرحله در دعوت الاهی خاتم النبیین ﷺ، دعوت به پرستش خدای یگانه و یکتا بود. تأکید بر انکار بت ها و پرستش آنان، و اصرار بر توجّه مردم به عبادت خدای یگانه و دعا به ساحت مقدس او، یکی از اهداف مهمی بود که پیامبر ﷺ در صدد تحقّق آن بوده و به آن دعوت می نمود.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند همه مردم را از تمامی عصور در دشتی جمع نماید، در حالی که می توان همه آنها را دید و اگر سخنی گفته شود همه آنان خواهند شنید، می فرماید: من بهترین شریک هستم، امروز هر عملی که در دنیا برای من انجام شده اما در آن شریکی برایم قرار داده اند را رها خواهم کردم. امروز جز عمل خالص را نخواهم پذیرفت».

۱. «یا لا إله إلا أنت، ليس خالقًا ورازقًا سواك يا الله، وأسألك باسمك الظاهر في كل شيء، بالقدرة والكبرياء والبرهان والسلطان يا الله» (كفعمی، البلد الأمين، ۴۱۵).

۲. «یا من لا یصرف السوء إلا هو، یا من لا یقلب القلوب إلا هو، یا من لا یدبّر الأمر إلا هو، یا من لا ینزل الغیث إلا هو، یا من لا یبسط الرزق إلا هو، یا من لا یحیی الموتی إلا هو» (همان، ۴۱۰).

سپس رسول خدا ﷺ این دو آیه را تلاوت فرمود: «مگر بندگان پاکدل خدا»^۱، «بگو: من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد»^۲. در حدیثی دیگر آمده: «جز برای خیر نزد شما نیامده‌ام. آمده‌ام که خدای یگانه و یکتا را پرستش کنید ... ولات و عزّی را رها سازید»^۳.

دعوت به توحید در عبادت و پرستش خداوند یکتا، برای رسول الله ﷺ مشکلاتی پدید آورد. قریشیان چندان به دعوت نبوی به خدای یگانه و انجام اعمال عبادی اهمیت نمی دادند، اما وقتی پیامبر اکرم ﷺ خدایان و بت‌های آنان را انکار نمود و به امتناع از پرستش آنها دعوت کرد، مشرکان در مقابل ایشان ایستادند. از جهتی بت‌ها و بت‌پرستی برایشان مقدس بود و از طرفی آیین بت‌پرستی برای رؤسا و بزرگان آنان منافع اقتصادی در پی داشت. ابن هشام (د. ۲۱۴هـ) در این باره می نویسد: «ابن اسحاق می گوید: وقتی رسول خدا ﷺ به اسلام دعوت کرد و مطابق دستور خداوند دعوت خویش را آشکار ساخت، قوم او (قریشیان) از وی دوری نگزیدند، تا این که درباره بت‌های آنان سخن گفت و بر آنها خرده گرفت. وقتی [رسول الله ﷺ] این کار را انجام داد، [مشرکان] این کار را بزرگ و ناپسند شمردند و بر مخالفت و دشمنی [با پیامبر ﷺ] اجماع نمودند»^۴. این مورد از جمله شکایات مشرکان به حضرت ابوطالب ﷺ عموی پیامبر ﷺ بود: «خدای ما را دشنام داد، بر دین ما خرده گرفت و آرزوهای ما را سفیهانه پنداشت»^۵.

۱. ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ (صافات: ۴۰).

۲. «إِذَا جَعَلَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ بِقَبْعٍ وَاحِدٍ يَنْفَذُهُمُ الْبَصَرُ وَيَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي، قَالَ: أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ، كُلُّ عَمَلٍ كَانَ عُمَلِي لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا كَانَ لِي فِيهِ شَرِيكَ فَأَنَا أَدْعُهُ الْيَوْمَ، وَلَا أَقْبِلُ الْيَوْمَ إِلَّا خَالِصًا»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾، «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (كهف: ۱۱۰) (طبرانی، المعجم الكبير، ۷: ۲۹۰).

۳. «لَمْ أَتِكُمْ إِلَّا بِخَيْرٍ، أَتَيْتُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... وَأَنْ تَدْعُوا اللَّاتَ وَالْعِزَّى» (احمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۸: ۲۰۶).

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۲۶۴.

۵. همان، ۱: ۲۶۵.

۴. توحید در اسماء و صفات

مبحث اسماء و صفات الاهی از جمله مباحث مهم توحیدی است. صفات الاهی به صفات ذات، صفات فعل، صفات ثبوتی و سلبی تقسیم شده است. البته در تعداد این اقسام اقوال و نظرات مختلفی وجود دارد. این جا به احادیثی درباره اسماء و صفات الاهی از پیامبر اکرم ﷺ خواهیم پرداخت.

از رسول خدا ﷺ در تعیین ۹۹ اسم از اسماء الاهی روایت شده است: «به راستی برای خدای تبارک و تعالی ۹۹ اسم، صد منهای یک اسم، وجود دارد، [که] هر کس آنها را برشمرد وارد بهشت خواهد شد، آن اسماء این است: الله، الإله، الواحد، الأحد، الصمد، الأول، الآخر، السميع، البصير، القدير، القاهر، العلي، الأعلى، الباقي، البديع، البارئ، الأكرم، الظاهر، الباطن، الحي، الحكيم، العليم، الحليم، الحفيظ، الحق، الحسيب، الحميد، الخفي، الرب، الرحمن، الرحيم، الذاري، الرزاق، الرقيب، الرؤوف، الرائي، السلام، المؤمن، المهيمن، العزيز، الجبار، المتكبر، السيد، السبوح، الشهيد، الصادق، الصانع، الطاهر، العدل، العفو، الغفور، الغني، الغياث، الفاطر، الفرد، الفتاح، الفالق، القديم، الملك، القدوس، القوي، القريب، القيوم، القابض، الباسط، قاضي الحاجات، المجيد، المولى، المَنَّان، المحيط، المبين، المقيت، المصور، الكريم، الكبير، الكافي، كاشف الضر، الوتر، النور، الوهاب، الناصر، الواسع، الودود، الهادي، الوفي، الوكيل، الوارث، البر، الباعث، التَّوَّاب، الجليل، الجواد، الخبير، الخالق، خير الناصرين، الديان، الشكور، العظيم، اللطيف، الشافي».^۱

احادیث درباره اسماء و صفات الاهی، به مناسبت های مختلفی از رسول خدا ﷺ روایت شده است. بیشتر این نام ها در دعای «جوشن کبیر» و دعای «اسماء الحسنی» که منسوب به خاتم انبیاء ﷺ هستند وارد شده است. آن چه از برخی روایات برمی آید، توقیفی بودن اسماء و صفات الاهی از نگاه رسول خدا ﷺ است. یعنی خداوند را نمی توان جز به همان اسماء و صفاتی که خود بیان فرموده توصیف کرد. پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «به راستی خالق [هستی] جز با آن چه خود وصف نموده، وصف نمی شود. خالق که حواس از درک و شناخت او

عاجزند، چگونه وصف شود؟ اوهام نتوانند که به او برسند، گام‌ها نتوانند که محدوده‌اش را بشناسند، دیدگان نتوانند که او را در چشم آورند. والاتر از آن است که وصف کنندگان او را وصف نمایند. در قُرب دور است و در نزدیکی بعید. خودش چگونگی را چگونگی ساخته، پس چطور می‌توان از چگونگی او سؤال کرد؟ خودش مکان و کجایی را معین ساخته، پس چگونه می‌توان از جای او پرسید؟ همه این‌ها در حالی است که [وجود مقدسش] از کیفیت و مکان منقطع است. او اَحَد و صمد است، آن‌گونه که خود وصف کرده و توصیف کنندگان هرگز به وصفش نرسند. او نه می‌زاید و نه زاییده می‌شود و هیچ کس با او همسان نیست.^۱

اسماء و صفات الاهی مسئله‌ای بود که همواره از سوی مسلمانان و غیر مسلمانان مورد سؤال قرار می‌گرفت. همچنین، بر اساس برخی روایات، می‌توان گفت که مباحث ذات و صفات از مباحث پردامنه بین مسلمانان و غیر مسلمانان در عصر نبویﷺ بوده است. رسول خداﷺ می‌فرماید: «هم‌چنان مردم درباره همه چیز سؤال می‌پرسند تا این که می‌گویند: خداوند پیش از همه چیز بوده، چه چیزی پیش از خداوند بوده است؟ پس اگر این‌گونه گفتند، بگویند: او اول است، پیش از همه چیز است و پیش از او چیزی نیست، او ظاهر است و بالای همه چیز است، او باطن است و درون همه چیز است، او به همه چیز آگاه است».^۲

در حدیثی آمده، یکی از یهودیان نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و گفت: «درباره گفته خویش «خدا یکتاست و شبیهی برای او وجود ندارد» به من خبر بده. یکتایی خدا به یکتایی انسان شبیه است؟ فرمود: خداوند [در لفظ] یکی و در معنا نیز یکتاست، اما انسان [در لفظ] یکی اما در معنا دوگانه است: [مركب از] جسم و عَرَضِ بدن و روح است. تشبیه تنها در معانی

۱. «أَنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَكَيْفَ يُوصَفُ الْخَالِقُ الَّذِي تَعَجَزَ الْخَوَاسُ أَنْ تَدْرِكَهُ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ، وَالْخَطَوَاتُ أَنْ تُحَدَّهُ، وَالْأَبْصَارُ الْإِحَاطَةَ بِهِ، جَلَّ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، نَأَى فِي قَرْبِهِ، وَقَرَبٌ فِي نَائِهِ، كَيْفَ الْكَيْفِيَّةُ فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفٌ، وَأَيْنَ الْأَيْنُ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَيْنٌ، وَهُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفِيَّةِ فِيهِ وَالْأَيْنُونِيَّةِ، فَهُوَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، وَالْوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (خزاز، كفاية الأثر، ۱۲).

۲. «لَا يَزَالُ النَّاسُ يُسْأَلُونَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا كَانَ قَبْلَ اللَّهِ؟ فَإِنْ قَالُوا لَكُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا: هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ بَعْدَهُ شَيْءٌ، وَهُوَ الظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ، وَهُوَ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (أَبُو جَهْمٍ الْبَاهِلِيُّ، جَزْءُ أَبِي الْجَهْمِ، ۴۶-۵۰؛ سَيُوطِي، الْجَامِعُ الْكَبِيرُ، ۱۲: ۳۲).

است و لا غیر».^۱ در روایتی، طلحة بن عبیدالله می‌گوید: «از رسول خدا ﷺ درباره تفسیر «سبحان الله» پرسیدم، فرمود: منزّه داشتن خداوند از هر بدی».^۲

رسول خدا ﷺ همواره به صحابه خویش توصیه می‌داشت که برای رفع مصائب و بلاها، به اسماء و اوصاف الاهی تمسک بسته و در این اذکار کوشا باشند. در روایتی آمده است، شخصی نزد رسول خدا ﷺ از وحشت و ترس شکایت برد، ایشان ﷺ فرمود: «بسیار این ذکر را بگو، آن شخص ذکر را گفت و خداوند وحشت را از دل او برطرف ساخت، آن ذکر این بود: منزّه است خدای من، فرمانروای مقدّس، پروردگار فرشتگان و روح، آفریننده آسمان‌ها و زمین، صاحب عزّت و جبروت».^۳

پیامبر اکرم ﷺ، خود نیز در غزوات به صفات و اسماء الاهی متوسل شده و به وسیله آنها خداوند را خوانده و دعا می‌فرمود. در جنگ خندق دعای ایشان این‌گونه روایت شده است: «بارالها، تو خدایی پیش از هر چیز، تو خدایی پس از هر چیز، تو خدایی، باقی خواهی ماند و همه چیز فنا خواهد شد، خدای من تو بردباری هستی که جاهل نیست، تو بخشنده‌ای هستی که بخل نمی‌ورزد، تو عادل هستی که ظلم نمی‌کند، تو حکیمی هستی که جور نمی‌ورزد، تو بلند مرتبه‌ای هستی که هیچ کس به او نمی‌رسد، تو عزیزی هستی که خوار نمی‌شود، تو بلند مرتبه‌ای هستی که دیده نمی‌شود، تو باقی هستی و فنا نمی‌شوی، تو آنی که با علمت بر همه چیز احاطه داری، همه چیز را برشمرده‌ای، تو آن [خالق] بدیعی که پیش از همه چیز بوده‌ای و آن باقی هستی که پس از همه چیز خواهی بود، تو خالق دیدنی‌ها و نا دیدنی‌هایی، تو عالمی به

۱. «أخبرني عن قولك «أنّه واحد لا شبيه له» أليس الله واحد والإنسان واحد. فوحدانيّته أشبهت وحدانيّة الإنسان؟ فقال: الله واحد واحد المعنى، والإنسان واحد ثنوي المعنى، جسم وعرض بدن وروح، وإلّا التشبيه في المعاني لا غير» (خزاز، كفاية الأثر، ۱۲-۱۳).

۲. «سألت رسول الله ﷺ عن تفسير سبحان الله؟ قال: هو تنزيه الله عن كل سوء» (بزار، البحر الزخار، ۳: ۱۶۴؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱: ۶۸۰).

۳. «شكى إليه رجل الوحشة، فقال: أكثر أن تقول هذا، ففأذهب الله عنه الوحشة، وهو: «سبحان ربي الملك القدوس، رب الملائكة والروح، خالق السماوات والأرض، ذي العزة والجبروت» (طبرسي، مكارم الأخلاق، ۳۵۰-۳۵۱).

همه چیز بی آن که کسی به تو تعلیم داده باشد، هر که را بخواهی غلبه می‌بخشی، پادشاهان را از بین می‌بری و دیگران را به پادشاهی می‌رسانی، خیر در دست توست و بر همه کار توانایی، تو مولای ما هستی پس ما را در برابر قوم کافران یاری ده ...»^۱ همچنین دعایی از رسول الله ﷺ در جنگ حنین روایت شده: «پروردگارا، قبلاً بودی و زنده خواهی بود و نخواهی مُرد، چشم‌ها به خواب خواهند رفت و ستارگان کم‌نور خواهند شد، [اما] تو زنده و پاینده‌ای در حالی که نه خسته می‌شوی و نه به خواب می‌روی»^۲.

رسول خدا ﷺ همچنین برای دفع شیاطین و بلاها، از اسماء و صفات الهی به عنوان حرز استفاده می‌نمود. از حضرت زهرا[ؓ] روایت شده است: «(رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای فاطمه، آیا به تو دعایی نیاموزم که هیچ کس به آن خداوند را نخواند مگر این که دعایش مستجاب شد؟ ... گفتم: آری ای پدر، به خدا که این [دعا] برای من محبوب‌تر از دنیا و آنچه در خود دارد است. فرمود: [این گونه] می‌گویی: ای خدا، ای عزیزترین یادشده و ای کهن‌ترین کهن در عزّت و جبروت! ای خدا، ای رحم‌کننده بر هر طالبِ رحم و پناه‌گاه هر اندوهگین! ای خدا، ای رحم‌کننده بر هر غمگینی که به او غم و اندوهش را شکایت برده است! ای خدا، ای کسی که از او خوبی خواسته می‌شود و به سرعت عطا می‌کند ...»^۳.

۱. «اللهم أنت الله قبل كل شيء، وأنت الله بعد كل شيء، وأنت الله تبقى ويفنى كل شيء، إلهي أنت الحليم الذي لا يجهل، وأنت الجواد الذي لا يبخل، وأنت العدل الذي لا يظلم، وأنت الحكيم الذي لا يجور، وأنت المنيع الذي لا يرام، وأنت العزيز الذي لا يستذل، وأنت الرفيع الذي لا يُرى، وأنت الدائم الذي لا يفنى، وأنت الذي أحطت بكل شيء علماً، وأحصيت كل شيء عدداً، أنت البديع قبل كل شيء، والباقي بعد كل شيء، خالق ما يرى وخالق ما لا يرى، عالم كل شيء بغير تعليم أنت الذي تعطي الغلبة من شئت، تهلك ملوكاً وتملك آخرين، بيدك الخير وأنت على كل شيء قدير، أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين ...» (ابن طاووس، مهج الدعوات، ۷۰).
 ۲. «ربّ كنت وتكون حيّاً لا تموت، تنام العيون، وتتكدر النجوم، وأنت حيّ قيّوم لا تأخذك سنة ولا نوم» (همان، ۷۱).

۳. «قال لي رسول الله ﷺ: يا فاطمة ألا أعلمك دعاء لا يدعو به أحد إلّا استجيب له، ولا يحبك في صاحبه سم ولا سحر ولا يعرض له الشيطان بسوء ... قلت: أجل يا أبة، لهذا والله أحبّ إليّ من الدنيا وما فيها، قال: تقولين: يا الله يا أعزّ مذکور، وأقدمه قدماً في العزّة والجبروت، يا الله يا رحيم كل مسترحم، ومغفر كل ملهوف، يا الله يا راحم كل حزين يشكو بثّه وحزنه إليه، يا الله يا خير من طلب المعروف منه وأسرعه إعطاء ...» (طبری الأملی الصغیر، دلائل الإمامة، ۷۳).

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان دریافت که اسماء و صفات الاهی در زندگی روزمره، در جنگ و صلح، در خواب و بیداری و در خوشی و اندوه به طور کامل جاری و نقش‌آفرین بوده است. این همان جریان داشتن یاد خدا در جامعه است که از مهم‌ترین تلاش‌های اعتقادی رسول اکرم ﷺ به شمار می‌رود.

مبحث دوم: عدل

مبحث عدل از جمله مباحث پیچیده کلامی به شمار می‌رود که سبب پدید آمدن مدارس و نحله‌های کلامی متعددی در طول تاریخ شده است. متکلمان ذیل این موضوع به مباحث کلامی متعددی پرداخته‌اند: قضا و قدر، حسن و قبح، جبر و اختیار، قاعده لطف و دیگر مباحث کلامی مرتبط. با وجود همه اختلافات در مدارس کلامی، آنچه همگان بر آن اتفاق دارند این است که خدای تبارک و تعالی عادل است. اما آن‌چه مورد اختلاف است، نحوه رسیدن به این نتیجه می‌باشد. عدلیه، عدل الاهی را پیش از شرع، به وسیله عقل اثبات می‌کنند، اما اشاعره و اهل حدیث در اثبات عدل الاهی به نقل تمسک جسته‌اند. آن‌چه دسته دوم را با چالش جدی مواجه ساخته، پیامدهای اثبات نقلی عدل الاهی است. از جمله این پیامدها مسئله جبر است که با تمسک به شیوه نقلی اثبات عدل، نمی‌توان از آن رهایی یافت.

با نگاه به آیات قرآن، می‌توان دریافت که اعتقاد به جبر و مسئله قضا و قدر، از جمله مسائل فکری مطرح شده در جامعه عرب مشرک پیش از اسلام بوده است. در قرآن این‌گونه آمده: «و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»^۱ «کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند، تا عقوبت ما را چشیدند.

۱. ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اعراف: ۲۸).

بگو: آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید و جز دروغ نمی گوئید.»^۱ «و کسانی که شرك ورزیدند گفتند: اگر خدا می خواست - نه ما و نه پدرانمان - هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی شمردیم. پیش از آنان [نیز] چنین رفتار کردند، و [لی] آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه ای] است؟»^۲

این آیات نشان می دهد که مسئله جبر، ریشه در صمیم اعتقادات مشرکان در دوره جاهلی داشته است. آیه ۳۵ سوره نحل اطلاعات بیش تری نیز در اختیار ما قرار می دهد، چراکه در آن آمده است: «پیش از آنان [نیز] چنین رفتار کردند» که نشان می دهد این اعتقاد، کهن تر از جامعه عرب معاصر رسول خدا ﷺ بوده است. این آیه همچنین اشاره به سنت الاهی دارد و مهم ترین وظیفه انبیای الاهی را مبارزه با این اعتقاد معرفی می کند: «و [لی] آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه ای] است؟». در این بخش به نقش رسول الله ﷺ در تبیین مسائل مربوط به عدل الاهی خواهیم پرداخت. نقشی که در دوره های بعدی اساس نظریه پردازی در باب عدل شد.

۱. عدل

رسول خدا ﷺ بارها و در مواقع مختلف از جمله در خطبه ها، دعاها و پرسش و پاسخ ها خداوند را به عدل توصیف نموده است. در دعای معروف رسول خدا ﷺ «جوشن کبیر» آمده است: «ای بزرگی که به وصف نمی آید، ای عادل که ستم نمی کند».^۳ همچنین در خطبه غدیر خم فرمود: «و شهادت می دهم که خداوند .. عادل است که هرگز ستم نمی کند».^۴

۱. ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى دَافَعُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾ (انعام: ۱۴۸).

۲. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نحل: ۳۵).

۳. «يا عظيمًا لا يوصف، يا عدلاً لا يحيف» (كفعمى، البلد الأمين، ۴۱).

۴. «أشهد بأن الله ... العدل الذي لا يجرور» (طبرسى، الإحتجاج، ۱: ۵۸).

در مسیر اثبات عدالت الهی، نفی ظلم از ساحت مقدّس باری تعالی نیز مورد توجه قرار گرفته است. از رسول خدا ﷺ روایت شده که خداوند فرمود: «بندگان من، من ظلم را بر خویش حرام ساختم و آن را در میان شما حرام قرار دادم، پس به یکدیگر ظلم نکنید».^۱ در حدیثی از جابر بن عبدالله انصاری آمده که جندب بن جنادة یهودی از خیبر به محضر رسول خدا ﷺ رسید و گفت: «ای محمّد، به من از آن چه برای خدا نیست [و] آن چه نزد خدا نیست ... خبر ده. رسول خدا ﷺ فرمود: اما آن چه برای خدا نیست، شریک است که برای خدا شریکی نیست؛ آن چه نزد خدا نیست [ظلم است] که نزد خداوند ظلم به بندگان وجود ندارد».^۲

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «آسمان ها و زمین به عدل استوار شده است».^۳ همچنین در دعاهای مختلف از زبان خاتم الانبیاء ﷺ وصف خداوند به عدل وارد شده است: «عادل ترین عادلان»، «ای کسی که امر او عدالت است»، «پاک و منزّه است کسی که در عطوفت چه عادل است و پاک و منزّه کسی که در عدالت اتقان دارد»، «حکم او عدالت است» و «قضاوتش عادلانه است».^۴

۲. قضا و قدر

مسائل کلامی مربوط به قضا و قدر از جمله مهم ترین مسائل مربوط به عدل الهی به شمار رفته و سبب پدیدارشدن مدارس فکری متنوعی در تاریخ کلام اسلامی شده است. روایات نبوی ﷺ در این باره متعدد و متنوع است، از این روی برای فهم بهتر و دقیق تر و همچنین نفی تصور تعارض میان آنها، این احادیث را ضمن مجموعه هایی دسته بندی می کنیم.

دسته اول: روایاتی که از تعمّق در مسائل قضا و قدر نهی می کنند.

۱. «عبادي أنّي حرّمت الظلم على نفسي، وجعلته بينكم محرّمًا فلا تظالموا» (معمر بن راشد، جامع، ۱۱: ۱۸۲؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۹۹۴).

۲. «يا محمد أخبرني عمّا ليس لله وعمّا ليس عند الله... فقال رسول الله ﷺ: أمّا ما ليس لله فليس لله الشريك، وأمّا ما ليس عند الله فليس عند الله ظلم للعباد...» (خزاز، كفاية الأثر، ۵۷).

۳. «بالعدل قامت السماوات والأرض» (ابن أبي جمهور الأحسائي، عوالي اللئالي، ۴: ۱۰۳).

۴. «أعدل العادلين»، «يا من العدل أمره»، «سبحان من متعطف ما أعدل له وسبحانه من عادل ما أتقنه»، «حكمه عدل» و «عدل القضاء» (رك: ریشه‌ری، موسوعة العقائد الإسلامية، ۶: ۳۱-۳۵).

رسول خدا در این باره فرمود: «قَدَر راز خداوند است، خود را برای دانستن آن به زحمت نیاندازید».^۱ «هر کس در قَدَر سخنی بگوید در روز قیامت درباره آن از وی سؤال خواهد شد و هر کس در این باره سخن نگفته باشد از او سؤال نخواهد شد».^۲ «عزم من بر آن است که اَمِّم در باره قَدَر سخن نگویند».^۳ همچنین از ایشان روایت شده که اصرار بر فهم این موضوع، جز ضلال و گمراهی در پی نخواهد داشت. در تشبیهی، از رسول خدا روایت شده است: «نظر کننده در امر قدر، مانند کسی است که به خورشید نگاه کند، هرچه بیشتر نظر کند بینایی اش بیشتر از بین می رود».^۴ از جمله دلایلی که برای نهی از تفکر و تعمق در قضا و قدر در احادیث نبوی به آن اشاره شده، گرایش به مذاهب منحرف است. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است: «از قدر بترسید که آن شعبه ای از نصرانیت است».^۵

در منابع حدیثی شیعه، در پاره ای از روایات آمده است که ائمه علیهم السلام از تفکر در قضا و قدر نهی نموده اند، اما در برخی دیگر جواب هایی از ایشان علیهم السلام به برخی سؤالات درباره قضا و قدر وجود دارد. در توجیه این تعارض ظاهری و وجه جمع این روایات با یکدیگر، می توان به سخنان شیخ مفید (د. ۴۱۳ هـ) در حاشیه روایاتی که شیخ صدوق (د. ۳۸۱ هـ) درباره ی نهی از تفکر در قضا و قدر نقل کرده است، اشاره داشت. شیخ مفید می نویسد: «اما روایات نهی از کلام در قضا و قدر که [شیخ صدوق] نقل کرده است را می توان بر دو وجه حمل نمود: اول این که نهی مختص افرادی باشد که کلام در این باره عقیده آنان را فاسد کند و از دین گمراه سازد و تنها عدم گفتگو و تعمق در این بحث به صلاح آنان است. [در نتیجه] نهی وارد شده در این روایات عام و شامل همه مکلفین نیست ... وجه دوم آن است که نهی، مربوط به بحث

۱. «القدر سرّ الله فلا تتكلّفوا علمه» (طبرانی، المعجم الكبير، ۱۰: ۲۶۰).

۲. «من تكلم في شيء من القدر سُئل عنه يوم القيامة، ومن لم يتكلم فيه لم يُسأل عنه» (ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۱: ۶۲).

۳. «عزيمة منّي على أمّتي ألا يتكلّموا في القدر» (مقی هندی، كنز العمال، ۱: ۱۱۹).

۴. «مثل الناظر في القدر كالناظر في عين الشمس، كلّما اشتدّ نظره فيها ذهب بصره» (أبو الشجاع الديلمي، الفردوس، ۴: ۱۴۶).

۵. «أتقوا القدر، فإنّه شعبه من النصرانيّة» (ابن أبي عاصم، السنة، ۱: ۱۴۶).

درباره خلق خداوند و علل و اسباب آن و نیز درباره آن چه به آن دستور داده و امر به تعبّد نموده، باشد؛ چراکه طلب علل خلقت و اوامر الاهی امری ممنوع است، زیرا خداوند تعالی آن را از اکثر خلق خویش پنهان ساخته است»^۱.

دسته دوم: روایاتی که بر مقدّر بودن همه امور دلالت دارند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «همه امور، خیر و شر از جانب خداوند است»^۲. در حدیث دیگری می‌خوانیم: «خداوند پنجاه هزار سال پیش از خلقت آسمان‌ها و زمین، همه امور را تقدیر نمود»^۳. همچنین از ایشان ﷺ نقل شده است: «خداوند مخلوقات را خلق نمود و اجل‌ها، اعمال و روزیشان را معین ساخت»^۴. در روایت دیگری آمده است: «به راستی که خداوند برای شما فرائضی را واجب ساخته است، پس آنها را فراموش نکنید؛ برای شما حدودی معین کرده است، پس از آنها عبور نکنید؛ شما را از اموری نهی کرده است، پس آنها را زیر پای قرار ندهید. اگر بر اموری، بی‌آن که فراموش کند، ساکت شد [و آنها را بیان نکرد]، خود را برای دریافتن آن به زحمت نیاندازید، که آن رحمتی از جانب پروردگارتان است، پس آنها را قبول کنید؛ همه امور به دست خداست، مصدر آن از جانب اوست و مرجعش به سوی اوست و هیچ تفویض و مشیّتی از برای بندگان در آن نیست»^۵. معنا و مفهوم این احادیث، با در نظر داشتن نفی اعتقاد به جبر، آن است که اراده و مشیت الاهی در تمام عالم، از ابتدا تا به انتها، جاری است. البته این معنا با جریان نظام علل و اسباب و مسببات در جهان منافات ندارد، چراکه همین نظام نیز در پرتو اراده الاهی شکل گرفته است.

گروه دیگری از احادیث نبوی ﷺ که می‌تواند در این دسته جای گیرد، احادیثی هستند که

۱. مفید، تصحیح إعتقادات الإمامية، ۵۷.

۲. «الأمر كلّها خیرها و شرّها من الله» (طبرانی، المعجم الأوسط، ۴: ۴۵-۴۶).

۳. «قدّر الله المقادير قبل أن یخلق السّوات والأرض بخمسين ألف سنة» (صدوق، التوحید، ۳۶۸).

۴. «خلق الله الخلق فكتب آجالهم وأعمالهم وأرزاقهم» (متقی هندی، کنز العمال، ۱: ۱۰۷).

۵. «أن الله افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها، وحدّ لکم حدوداً فلا تعدوها، ونهاکم عن أشياء فلا تنتهکوها، وسکت عن أشياء من غیر نسیان فلا تکلفوها رحمة من ربکم فاقبلوها، الأمور كلّها بيد الله من عند الله مصدرها، وإلیه مرجعها، لیس للعباد فیها تفویض ولا مشیئة» (طبرانی، المعجم الأوسط، ۸: ۳۸۱).

بر لزوم ایمان به قدر دلالت دارند. رسول خدا ﷺ فرمود: «بنده، هرگز ایمان نمی آورد مگر این که به خیر و شرّ قدر ایمان داشته باشد، تا این که بداند آن چه بر او رفته هرگز قرار نبوده که از وی تخطّی کند و آن چه به او نرسیده، قرار نبوده برسد».^۱ در روایتی دیگر آمده: «ایمان به قدر نظام توحید است».^۲ شخصی از پیامبر اکرم ﷺ درباره ایمان سؤال کرد، ایشان فرمود: «آن که به خداوند و ... خیر و شرّ قدر ایمان داشته باشی».^۳

در پاره‌ای از احادیث نبوی ﷺ، ایمان به قدر به شدت مورد تأکید قرار گرفته است. از آن جمله می‌توان به این روایات اشاره داشت: «هر کس قدر را تکذیب نماید، به آن چه من آورده‌ام کافر شده است»^۴، «پروردگار عزّت جلّ جلاله فرمود: هر کس به من ایمان آورد و به خیر و شرّ قدر ایمان نداشته باشد، پروردگاری غیر از من بگوید»^۵، «به راستی که امت من تا وقتی قدر را انکار نکنند دین دار خواهند بود، اگر قدر را انکار کنند، آن هنگامی هلاکشان باشد».^۶

دسته سوم: خداوند تبارک در قضاوت خویش عادل بوده و هر چه انجام می‌دهد مصلحت بندگان است.

رسول خدا ﷺ، همواره در صدد آموزش این امر به اصحاب خویش بود، که خداوند به مصلحت بندگان خویش داناست. ایشان ﷺ این امر را در هر فرصت و در مواقع مختلف، از جمله ادعیه و خطبه‌های پس از نماز، به مردم یادآوری می‌کرد. در برخی ادعیه از زبان ایشان آمده است: «او عزت‌مند و بخشایش‌گر است ... قضاوت او خوب است»^۷، «قضاوت

۱. «لا يؤمن عبد حتى يؤمن بالقدر خيره وشره، حتى يعلم أنّ ما أصابه به لم يكن ليخطئه، وإنّ ما أخطاه لم يكن ليصيبه» (ترمذی، الجامع الكبير، ۴: ۱۹).

۲. «الإيمان بالقدر نظام التوحيد» (ابوالشجاع الديلمي، الفردوس، ۱: ۱۱۴).

۳. «أن تؤمن بالله ... والقدر وخيره وشره» (ترمذی، الجامع الكبير، ۴: ۳۰۲).

۴. «من كذب بالقدر فقد كفر بما جئت به» (متقی هندی، كنز العمال، ۱: ۱۰۶ و ۱۳۹).

۵. «قال ربّ العزة جلّ جلاله: من آمن بي ولم يؤمن بالقدر خيره وشره، فليتمس ربّاً غيري» (ابن بطة، الإبانة الكبرى، ۴: ۵۹).

۶. «إنّ أمتي لا تزال مستمكة من دينها ما لم يكذبوا بالقدر، فإذا كذبوا بالقدر فعند ذلك هلكهم» (طبرانی، مسند الشاميين، ۱: ۳۹۹).

۷. «هو العزيز الغفور ... حسن القضاء» (ابن طاووس، الدرر الوقية، ۸۸).

او عادلانه است».^۱ در حدیثی نیز از ایشان ﷺ روایت شده است: «برای مؤمن در هر آنچه خداوند مقدر ساخته خیری است».^۲

از پیامبر اکرم ﷺ احادیثی درباره خوب بودن قضای الاهی در خوشی و ناخوشی روایت شده است: «عجیب است مؤمن، خداوند قضائی برایش مقدر نمی کند مگر این که برایش خیر است، چه او را خوشحال کند یا ناراحت؛ اگر او را مبتلا سازد، کفاره گناهانش است، اگر [نعمت خویش را] به او عطا کرده و وی را تکریم نماید، به او هدیه داده است».^۳ ابن مسعود واقعه ای را در این باره روایت کرده است: «[روزی] نزد رسول خدا ﷺ بودیم که ایشان تبسم کردند، گفتیم: شما را چه شده است ای رسول خدا؟ فرمود: از مؤمنی تعجب می کنم که از بیماری اش نالان است، اگر می دانست که در بیماری چه ثوابی هست، آرزو می کرد تا وقتی به دیدار پروردگارش بشتابد، همچنان بیمار باشد».^۴ روایتی قریب به این مضمون از امام سجاده از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «... تعجب می کنم از مسلمانی که قضائی نیست که خداوند برایش مقدر سازد، مگر این که برای او در عاقبت امرش خیر باشد».^۵

دسته چهارم: روایات موسوم به «جَفَّ القلم».

در منابع حدیثی، دسته ای از احادیث وجود دارد که به نام «جَفَّ القلم (قلم خشک شد)» شناخته می شود. در این روایات بر حتمی بودن و عدم تغییر در قضای الاهی تأکید شده و بیان می دارد که همگان به آن سو می روند که برایشان مقدر شده است.

ابن عباس از پیامبر ﷺ روایت کرده: «اگر چیزی خواستی از خدا بطلب، اگر یاری خواستی از خدا بخواه، که قلم بر هر آن چه تا روز قیامت خواهد بود خشک شد. اگر همه مخلوقات

۱. «عدل القضاء» (کلینی، الکافی، ۲: ۵۸۱).

۲. «فی کل قضاء الله عزوجل خیرة للمؤمن» (صدوق، التوحید، ۳۷۱).

۳. «عجبا للمؤمن لا یقضي الله علیه قضاء إلا کان خیرا له، سره أو ساءه، إن ابتلاه کان کفارة لذنبه، وإن أعطاه وأکرمه کان قد حباه» (ابن شعبه، تحف العقول، ۴۸).

۴. «بیننا نحن عند رسول الله ﷺ إذ تبسم، فقلت له: مالک یا رسول الله؟ قال: عجبت من المؤمن وجزعه من السقم، ولو یعلم ما له فی السقم من الثواب لأحب أن لا یزال سقیما حتی یلقى ربه» (صدوق، التوحید، ۴۰۰-۴۰۱).

۵. «... عجبت للمرء المسلم أنه لیس من قضاء یقضیه الله عزوجل إلا کان خیرا له فی عاقبة أمره» (همان، ۴۰۱؛ همچنین، نک: طبرانی، المعجم الکبیر، ۸: ۴۰).

برای تحقق نفعی که برای مقدر نشده است تلاش کنند، موفق نخواهند شد. و اگر همه مخلوقات برای رساندن ضرری که برای مقدر نشده تلاش کنند، موفق نخواهند شد.^۱ سراقه بن مالک می گوید: «به رسول خدا عرض کردم: آیا برای آن چه قلم بر آن خشک شده و تقدیرها بر آن جاری شده تلاش کنیم، یا برای امری در آینده؟ فرمود: ای سراقه، برای آن چه قلم بر آن خشک شده و تقدیرها بر آن جاری شده تلاش کن، که همگان به آن سوی می روند که برایشان مقدر شده است.»^۲ از عمران بن حصین نقل شده است: «گفته شد: ای رسول خدا ﷺ، آیا اهل بهشت و جهنم مشخصند؟ فرمود: آری، گفته شد: پس عمل کنندگان (مردم) برای چه عمل کنند؟ فرمود: همگان به آن سوی می روند که برای آن خلق شده اند.»^۳

عبدالله بن عمر روایت کرده: «مردی از رسول خدا ﷺ پرسید: ای رسول خدا، بر چه چیزی عمل کنیم؟ بر امری که [مقدر شده و] گذشته و تمام شده، یا بر آن چه از این به بعد آغاز می شود [و هنوز مقدر نشده است]؟ فرمود: بر آن چه [مقدر شده و] گذشته و تمام شده است. آن مرد یا برخی دیگر گفتند: پس عمل برای چه است؟ فرمود: اهل بهشت به عمل اهل بهشت سوق داده خواهند شد و اهل دوزخ بر عمل اهل دوزخ.»^۴ همچنین از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «اگر خداوند تعالی بخواهد قضا و قدر خویش را تحقق بخشد، از عاقلان عقلشان را می گیرد تا قضا و قدرش محقق شود و پس از تحقق آن، عقلشان را برمی گرداند و پشیمانی

۱. «إِذَا سَأَلَ فَسَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ، فَقَدْ جَفَّ الْقَلَمُ بِهَا هُوَ كَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلَوْ جُهِدَ الْخَلَائِقُ أَنْ يَنْفَعُوا بَشِيءَ لَمْ يَكْتَبْهُ اللَّهُ لَكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ، وَلَوْ جُهِدَ الْخَلَائِقُ أَنْ يَضُرُّوكَ بَشِيءَ لَمْ يَكْتَبْهُ اللَّهُ عَلَيْكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ» (صدوق، التوحيد، ۱۱: ۲۲۳).

۲. «أَنْعَمَ عَلَى مَا قَدْ جَفَّ بِهِ الْقَلَمُ، وَجَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ، أَوْ لِأَمْرٍ مُسْتَقْبَلٍ؟ قَالَ: يَا سَرَّاقَةُ، إِنْ عَمِلَ لَمَّا جَفَّ بِهِ الْقَلَمُ وَجَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ، فَإِنَّ كَلًّا مَيَّسَّرَ» (همان، ۷: ۱۲۸).

۳. «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْلَمَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قِيلَ: فَفِيمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ فَقَالَ: كُلِّ مَيَّسَّرٍ لَمَّا خُلِقَ لَهُ» (طیالسی، مسند أبي داود الطيالسي، ۲: ۱۷۹؛ مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ۴: ۲۰۴۱).

۴. «أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فِيمَا نَعْمَلُ؟ أَفِي شَيْءٍ قَدْ خَلَا وَمَضَى، أَوْ فِي شَيْءٍ يُسْتَأْنَفُ الْآنَ؟ قَالَ: فِي شَيْءٍ قَدْ خَلَا وَمَضَى، قَالَ الرَّجُلُ أَوْ بَعْضُ الْقَوْمِ: فَفِيمَ الْعَمَلُ؟ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ يُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ» (ابوداود، سنن أبي داود، ۴: ۲۲۴).

حاصل می‌شود»^۱ و نیز: «حَذَر و احتیاط هرگز در [ممانعت از] قَدَر کارگر نمی‌افتد»^۲. مسئله مهم در این جا، فهم این احادیث به گونه‌ای است که به ورطه جبر، که از منظر عقل و شرع نفی شده، گرفتار نشویم. با فرض صحت انتساب احادیث پیش گفته به رسول اکرم ﷺ و با نظر به احادیثی مبنی بر تغییر قضا و قدر که بعداً به آن خواهیم پرداخت، تفسیر و فهم معقول و منطقی این احادیث آن است که روایات نبوی ﷺ با این مضمون، در صدد بیان قدرت و سیطره الهی بر همه امور و وسعت علم الهی بر همه اعمال و افعال انسان است. این تفسیر، در نقطه مقابل نظریه تفویض و واگذاری امور به انسان است. نظریه صحیح آن است که همه مخلوقات در عمل خویش استقلال نداشته و فقیر درگاه الهی هستند: «ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است»^۳.

آن چه ابن عباس از رسول الله ﷺ روایت کرده را می‌توان مؤید این تفسیر دانست: «اگر چیزی خواستی از خدا بطلب، اگر یاری خواستی از خدا بخواه». این فراز نشان می‌دهد که مقصود از این حدیث، قطع امید بندگان از اسباب مادی و لزوم توجه به خالق است. چراکه همه خلائق به خدای عزوجل محتاجند و هیچ کس در عمل خویش مستقل نیست. حال به جای این که انسان خواسته‌های خویش را از دیگران طلب کند و از آنان انتظار یاری داشته باشد، باید به مسبب الأسباب تمسک جوید و از درگاه الهی حاجت بطلبد.

اگر این تفسیر را قبول نکنیم، باید درباره احادیثی که صراحتاً بر جبر دلالت دارند توقف کنیم. زیرا اعتقاد به جبر در مرحله اول با آیات قرآن مخالف بوده و در مراحل بعدی با سایر احادیث نبوی ﷺ و روایات ائمه علیهم‌السلام مبنی بر نفی جبر تعارض دارد. از آن گذشته، در برخی از احادیث نبوی و روایات ائمه علیهم‌السلام بر تأثیر برخی اعمال و افعال در تغییر قضا و قدر قطعی تأکید شده است.

دسته پنجم: احادیثی که بر تغییر قضا و قدر دلالت دارند.

۱. «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى إِنْفَاقَ قَضَائِهِ وَقَدَرَهُ، سَلَبَ ذَوِي الْعُقُولِ عَقُولَهُمْ حَتَّى يَنْفِذَ فِيهِمْ قَضَاؤَهُ وَقَدَرَهُ، فَإِذَا مَضَى أَمْرُهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عَقُولَهُمْ وَوَقَعَتِ النَّدَامَةُ» (ابوالشجاع الدبلمی، الفردوس، ۱: ۲۵۰).
۲. «لَنْ يَنْفَعَ حَذْرٌ مِنْ قَدَرٍ» (احمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۶: ۳۷۰).
۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵).

از رسول خدا ﷺ درباره آیه «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست»^۱، فرمود: «هر چه بخواهد از مهلت و أجل پاک می کند و هر چه بخواهد می افزاید»^۲. در حدیثی دیگر آمده است: «[خدا] هر آن چه از روزی بخواهد محو می کند و یا می افزاید و از مهلت و أجل هر چه بخواهد محو می کند و اضافه می سازد»^۳.

در برخی احادیث نبوی آمده است که بعضی از اعمال، قضا و قدر الاهی را تغییر می دهد: «صدقه، اعمال نیک، صله رحم و نیکی به والدین بدبختی را به سعادت بدل می کند، عمر را زیاد می سازد و از گرفتاری در بدی محافظت می کند»^۴، «قدر را جز با دعا نمی توان برطرف ساخت»^۵، «قضا [ای الاهی] را جز دعا برطرف نمی کند»^۶، «دعا سربازی از سربازان گرد آمده الاهیست، قضا [ای الاهی] را پس از قطعی شدن برطرف می سازد»^۷.

در احادیث نبوی ﷺ، همچنین به تأثیر گناهان بر تغییر منفی قضا و قدر الاهی اشاره شده است. رسول اکرم ﷺ می فرماید: «خدای عزوجل می فرماید: ... اهل هیچ روستا، خانه و یا هیچ مردی در صحرا نیست که بر طاعت من آن چنان که می پسندم باشند سپس به معصیت من چنان که نمی پسندم دریابیند، مگر این که رحمت من از آن گونه که آنان می پسندند، به غضبم چنان که نمی پسندند تبدیل شود»^۸.

دسته ششم: روایات نافی جبر.

۱. ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۳۹).
۲. «يمحو من الأجل ما يشاء، ويزيد فيه ما يشاء» (ابوالشجاع الديلمي، الفردوس، ۵: ۲۶۱).
۳. «يمحو من الرزق ويزيد فيه، ويمحو من الأجل ويزيد فيه» (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳: ۴۳۱).
۴. «الصدقة واصطناع المعروف وصلة الرحم وبرّ الوالدين، يُحوّل الشقاء سعادة، ويزيد من العمر، ويقي مصارع السوء» (ابوالشجاع الديلمي، الفردوس، ۵: ۲۶۲).
۵. «لا يرد القدر إلّا الدعاء» (ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۱: ۶۸ و ۵: ۱۵۲).
۶. «لا يرد القضاء إلّا الدعاء» (طبرسي، مكارم الأخلاق، ۲۶۸ و ۳۸۸ و ۳۸۹).
۷. «الدعاء جند من أجناد الله تعالى مجتهد، يردّ القضاء بعد أن يبرم» (سيوطي، الجامع الكبير، ۳: ۷۰۲).
۸. «يقول الله عزوجل ... ما من أهل قرية، ولا أهل بيت، ولا رجل ببادية كانوا على ما أحببت من طاعتي، ثمّ تحوّلوا عنها إلى ما كرهت من معصيتي، إلّا تحوّل لهم عمّا يحبّون من رحمتي إلى ما يكرهون من غضبي» (همان، ۱۸: ۳۲۵).

پاره‌ای از احادیث نبوی ﷺ بر نفی عقیده جبر دلالت دارند. از آن جمله می‌توان به این احادیث اشاره داشت: «کسی که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند، خدا را شناخته است؛ و کسی که گناهان بندگان را به خداوند نسبت دهد، او را عادل نخوانده است»،^۱ «پنج دسته هستند که آتش [عذابشان] خاموش نشود و اجسامشان از بین نرود: ... مردی که گناه کند و آن را از جانب خدای عزوجل بداند»،^۲ «به راستی که خداوند به اجبار اطاعت نمی‌شود و نه در حال مغلوبیت معصیت می‌شود، بندگان مُلک خویش را به حال خود واگذار نکرده، اما او قادر است بر آنچه ایشان را بر آن قدرت بخشیده است و مالک آن است که در ملک آنان قرار داده. پس به راستی که بندگان اگر فرمانبردار خدای باشند، مانع و سدی در برابرشان نباشد و اگر معصیتش کنند و اراده کند که بین آنان و گناه مانع شود، می‌تواند. اگر بخواهد بین بنده و گناه مانع شود اما این کار را نکند و [بنده] آن گناه را انجام دهد، بدان معنا نیست که خدا او را به آن کار کشانده است»،^۳ «هر کس تصور کند که خداوند به بدی و فحشا دستور می‌دهد، به خدا دروغ بسته و هر کس تصور کند که خیر و شر به غیر مشیت خدا واقع می‌شود، خدا را از فرمان‌روایی خویش خارج ساخته است؛ هر کس تصور کند که ارتکاب گناهان به غیر قدرت الاهی صورت می‌گیرد، بر خدا دروغ بسته است و هر کس بر خدا دروغ ببندد، خداوند او را به آتش خواهد افکند».^۴

دسته هفتم: روایات نکوهش قدریه.

۱. «ما عرف الله من شبهه بخلقه، ولا وصفه بالعدل من نسب إليه ذنوب عباده» (صدوق، التوحید، ۴۷).

۲. «خمسۃ لا تُظفأ نیرانهم ولا تموت أبدانهم: ... ورجل أذنب وحمل ذنبه علی الله عزوجل» (کراجکی، کنز الفوائد، ۴۷: ۲).

۳. «إن الله لا يُطاع جبراً، ولا یُعصى مغلوباً، ولم یهمل العباد من المملکة، لکنه القادر علی ما أقدرهم علیه، والمالک لما ملکهم إیاه، فإن العباد إن اتتمروا بطاعة الله لم یکن منها مانع ولا عنها صاد، وإن عملوا بمعصیة فشاء أن یحول بینهم وبینها فعل، ولیس من إن شاء أن یحول بینة و بین شیء ولم یفعله، فأتاه الذي فعله، کان هو الذي أدخله فیه» (ابن شعبه، تحف العقول، ۳۷).

۴. «من زعم أن الله یأمر بالسوء والفحشاء فقد کذب علی الله، ومن زعم أن الخیر والشر بغير مشیئة الله فقد أخرج الله من سلطانه، ومن زعم أن المعاصی بغير قوّة الله فقد کذب علی الله، ومن کذب علی الله أدخله الله النار» (کلینی، الکافی، ۱: ۱۵۸).

در منابع حدیثی اهل سنت، روایات منسوب به رسول خدا ﷺ در مذمت برخی فرقه‌ها همچون قدریه و مرجئه وارد شده است. این احادیث با این درون‌مایه که قدریان از شفاعت محروم و مجوس اَمّت‌اند و این که آنان بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند، در منابع اسلامی آمده است.^۱ البته به نظر می‌رسد که باید در صحت انتساب این احادیث به پیامبر اکرم ﷺ به دیده تردید نگریست، چراکه به نظر می‌رسد این احادیث ساخته و پرداخته دوران پس از عصر نبوی، یعنی دوره به وجود آمدن درگیری‌های کلامی در جامعه اسلامی بین نحله‌های کلامی، در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری باشد.

دسته هشتم: احادیث سعادت و شقاوت.

مجموعه‌ای از احادیث نبوی در منابع اسلامی یافت می‌شود که نشان دهنده تقدیر پیشین سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی انسان‌هاست. این روایات اگر به معنای احاطه علم الاهی به سعادت یا نگون‌بختی بشر در دنیا و آخرت باشد، مورد قبول است؛ چراکه پیش از این، به این که علم الاهی علّت تأمّه افعال انسان نیست، اجمالاً اشاره رفت. اما اگر معنای ظاهری این روایات که حاکی از عقیده به جبر است در نظر گرفته شود، نمی‌توان صحت آنها را پذیرفت. گذشت که اعتقاد به جبر با آیات قرآنی، عقل سلیم و سایر احادیث منافات دارد.

۳. مسئله شرور

این مسئله از جمله مباحثی است که ذیل مبحث عدل مورد بررسی قرار می‌گیرد، همچنین مسئله شرور همواره دست‌مایه ملحدان در مخالفت با عدل الاهی بوده است. اگرچه این مسئله به شکل مبسوط و تفصیلی، در دوره نبوی مورد بحث قرار نگرفته و معنای خیر و شر و همچنین فلسفه آن و پاسخ به شبهات در این باره در روایات این دوره مورد توجه نبوده است، اما در احادیث نبوی مسئله شرور به عنوان حقیقتی انکار ناپذیر انگاشته شده است. بر اساس آنچه گذشت، روایات نبوی بسیاری درباره لزوم باور به خیر و شرّ قدر وارد شده، چنان که این مسئله مورد تأیید قرآن نیز هست: «هر نفسی چشمنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود

۱. رک: ریشه‌ری، موسوعة العقائد الإسلامية، ۶: ۱۹۸.

و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.^۱ در این آیه شرّ، همچون خیر، حقیقت انگاشته شده و شرّ و خیر هردو به مثابه امتحان الاهی به شمار رفته است.

احادیث نبوی ﷺ همه انواع شرور، از جمله شرور فردی، جمعی و طبیعی را امتحان الاهی دانسته و برای به وجود آمدن و یا از بین رفتن آن، عوامل و اسبابی را معرفی کرده‌اند: «به راستی که بلا و مصیبت برای ظالم تأدیّب، برای مؤمن امتحان، برای انبیاء [تعالی] درجه و برای اولیاء کرامت و بزرگی است»،^۲ «هیچ رگی به هم نمی‌پیچد و یا هیچ پایی نمی‌لغزد مگر در اثر اعمالتان و آنچه را خداوند عزوجل می‌بخشد بیشتر است»،^۳ «مؤمن به سبب آزارها و مصائب، کفّاره گناهان خویش را می‌پردازد»،^۴ «اگر [مردم] امر به معروف و نهی از منکر نکنند و اگر از برگزیدگان از اهل بیت من پیروی نکنند، بدترین افرادِ آنان بر ایشان مسلط می‌شوند، خوبانِ آنان دعا می‌کنند اما دعایشان مستجاب نمی‌شود»،^۵ «به راستی که خدای عزوجل چنان‌چه بر امتی خشم گیرد و آنان را به مسخ و فرو بردن در زمین عذاب ننماید، قیمت‌ها برای آنان گران می‌شود، باران بر آنان نمی‌بارد و اشرارشان بر آنان مسلط می‌شود»،^۶ «به راستی که انجام دادن کارهای نیک، مانع گرفتاری در بدی می‌شود»،^۷ «به راستی که اطاعت از خداوند ظفرمندی بر هر خیری است که طلب می‌شود و نجات است از هر شری که از آن دوری می‌شود».^۸

رسول اکرم ﷺ در این احادیث شرّ را به امتحان الاهی تفسیر نموده و دلایل آن را ارتکاب

۱. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (انبیاء: ۳۵).

۲. «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ، وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ، وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ، وَلِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۶۴: ۲۳۵).

۳. «ما اختلج عرق، ولا عثرت قدم إلّا بها قدّمت أیدیکم، وما یغفو الله عزّوجل عنه أكثر» (طوسی، الأمالی، ۵۷۰).

۴. «المؤمن یُکفّر ذنوبه بسبب الإیذاء والمصائب» (شعیری، جامع الأخبار، ۱۲۹).

۵. «إذا لم یامروا بالمعروف ولم یمنهوا عن المنکر، ولم یتبعوا الأخیار من أهل بیتی، سلّط الله علیهم شرارهم، فیدعو خیارهم فلا یستجاب لهم» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۷۴).

۶. «إِنَّ الله عزّوجل إذا غضب علی أمة لم ینزل بها عذاب خسف ولا مسخ، غلت أسعارها، ویحبس عنها أمطارها، ویلی علیها أشرارها» (سیوطی، الجامع الکبیر، ۲: ۱۳۹).

۷. «إِنَّ صَنَائِعَ الْمَعْرُوفِ تَقِي مَصَارِعَ السَّوَاءِ» (طبرانی، المعجم الأوسط، ۱: ۲۸۹).

۸. «إِنَّ طَاعَةَ الله نَجَاحٌ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ یُبَغَى، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ شَرٍّ یُبَغَى» (کلینی، الکافی، ۸: ۸۲).

گناه، کفّاره گناهان و ترک طریق هدایت معرفی کرده و اطاعت از خداوند و انجام کارهای نیک را باعث دور شدن شرور دانسته است.

۴. اسماء و احکام

مبحث اسماء و احکام، در لغت، فقه و کلام مورد مطالعه قرار می‌گیرد. متکلمان این مبحث را ذیل موضوعات عدل، وعد و وعید و مرتکب کبائر بررسی کرده‌اند. برخی از موضوعات فرعی که ذیل این مبحث قرار می‌گیرد، از این قرار است: ایمان و کفر، ثواب و عقاب، طاعت و معصیت (گناه)، فسق، نفاق، بغی و نافرمانی، توبه و عفو، عذاب و دیگر موضوعات فرعی. هدف از این بررسی‌ها آن است که بدانیم این نام‌ها در لغت و شریعت اسلامی دارای چه معنایی بوده و احکام دینی و کلامی آنها چیست؟

اگرچه این مباحث در دوره نبوی ﷺ - آن‌چنان که در دوره‌های بعدی میان متکلمان مورد توجه قرار گرفت - مطرح نبوده، اما در میان احادیث نبوی ﷺ می‌توان برخی از این نام‌ها و معنای آن را یافت. البته در بررسی این احادیث باید جانب احتیاط را رعایت نمود، چراکه بسیاری از فرقه‌ها و نحله‌های کلامی برای مشروعیت بخشیدن به تفکرات خویش، سعی داشته‌اند که تفسیرهای جانب‌دارانه‌ای از این احادیث ارائه نمایند.

اسلام

درباره معنا و شروط اسلام در احادیث نبوی ﷺ روایاتی وارد شده است، که به بخشی از آن اشاره می‌شود: «سرآمد این امر اسلام است و هر کس اسلام آورد، سالم می‌ماند»،^۱ «هیچ مولودی نیست، مگر این که بر فطرت اسلام متولد شود...»^۲ «... به راستی که شخص [ممکن است] در دین اسلام باشد، سپس مال برادر خود را بخورد، خون او را بریزد، از پروردگارش نافرمانی کند، به خالقش کافر شود و [در نتیجه] آتش بر او واجب گردد»^۳، «به

۱. «رأس هذا الأمر الإسلام ومن أسلم سلم» (طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۰: ۵۵).

۲. «ما من مولود یولد إلا علی فطرة الإسلام...» (ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱: ۳۴۱).

۳. «... إن الرجل یكون فی فة الإسلام فیأکل مال أخیه، ویسفلک دمه، ویعصي ربّه، ویکفر بخالقه، فتجب له النار»

راستی که دشنام و دشنام دادن جایی در اسلام ندارند و به راستی که مستحق‌ترین مردم به دین اسلام بهترین آنان از نظر اخلاقند»^۱ رسول خدا ﷺ در جواب شخصی که درباره اسلام از ایشان پرسید، فرمود: «این که شهادت بدهی که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا است؛ نماز را برپاداری و زکات دهی؛ ماه رمضان را روزه بداری؛ حج به جای آوری؛ برای مردم آن‌چه را بپسندی که برای خود می‌پسندی و آن‌چه را برای خود نمی‌پسندی، برای مردم نپسندی»^۲ «اسلام بر پنج امر بنا شده: شهادت به این که خدایی جز الله نیست، اقامه نماز، ادای زکات، به جای آوردن حج و روزه‌داری در رمضان»^۳ رسول اکرم ﷺ درباره خوارج فرمود: «از این جا - و بادست خود اشاره کرد - قومی خارج خواهند شد، که قرآن می‌خوانند اما از گلویشان تجاوز نمی‌کند و مانند تیر از چله رها شده، از اسلام خارج می‌شوند»^۴.

ایمان

درباره معنا و مفهوم ایمان، احادیث متعددی از رسول الله ﷺ نقل شده است. گزیده‌ای از آن، از این قرار است: «ایمان آن است که به خدا، فرشتگانش، کتاب‌هایش و فرستادگانش ایمان داشته باشی، به بهشت و جهنم و میزان باور داشته باشی، به برانگیخته شدن پس از مرگ و خیر و شرِّ قدر ایمان داشته باشی»^۵ «ایمان به خداوند اقرار به زبان، تصدیق به قلب و عمل کردن

(سیوطی، الجامع الکبیر، ۲۳: ۱۵۳).

۱. «إِنَّ الْفَحْشَ وَالْفَحْشَ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ، وَأَنْ أَحَقَّ النَّاسُ إِسْلَامًا أَحْسَنَهُمْ أَخْلَاقًا» (طبرانی، المعجم الکبیر، ۲: ۲۵۶).

۲. «تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتَقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ، وَتُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَتُكْرَهُ لِلنَّاسِ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ» (همان، ۲: ۳۱۸).

۳. «بَنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَإِقَامَةِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحُجِّ الْبَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ» (بخاری، صحیح البخاری، ۱: ۱۱).

۴. «يُخْرَجُ مِنْهَا هُنَا - وَأَوَّلُ بَيْدَةٍ - قَوْمٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ» (نسائی، فضائل القرآن، ۱۳۸).

۵. «الْإِيمَانُ أَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَتُؤْمِنَ بِأَلْفَنَةِ وَرَسُولِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْمِيزَانِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» (ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱: ۳۹۷).

با اعضا و جوارح است»،^۱ «ایمان هفتاد باب است، والاترین آن لا اله الا الله است و پایین ترین آن برطرف کردن موانع از مسیر مردم است. حیا شعبه ای از ایمان است»،^۲ «ایمان جامه ای است که خداوند بر تن هر کس بخواهد می پوشاند، اگر بنده ای زنا کند، آن جامه را از وی به در کرده و اگر توبه کرد بر او [دوباره] می پوشاند»،^۳ «پنج چیز از ایمان است، اگر کسی یکی از آنها را نداشته باشد، ایمان ندارد: تسلیم امر خدا بودن، رضایت به قضای الهی، واگذاری [امور] به خدا، توکل بر خدا...»،^۴ «به راستی که ایمان درون شما همچون لباس، پوشیده می شود، پس از خدا بخواهید که ایمان را در دل هایتان تجدید کند»،^۵ «ایمان نه به آرزوی آن را داشتن است و نه به آراسته شدن [با جاری ساختن آن بر زبان]، بلکه [ایمان] آن است که در قلب جای گرفته و عمل آن را تصدیق کند»،^۶ «ایمان و عمل هردو قرینند، هیچ کدام از آنان بدون دیگری کارایی ندارد»،^۷ «آن که در دلش هم وزن ذره ای ایمان باشد، از دوزخ خارج می شود»،^۸ «جنگ با مؤمن کفر است و غیبت او نافرمانی از خداست».^۹

از احادیث پیش گفته درباره اسلام و ایمان بر می آید که اسلام بر زبان آوردن شهادتین است

۱. «الإيمان بالله إقرار باللسان، وتصديق بالقلب، وعمل بالأركان» (سيوطي، الجامع الكبير، ۳: ۵۷۳).
۲. «الإيمان سبعون باباً، أرفعها لا إله إلا الله، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان» (ابن بطّة، الإبانة الكبرى، ۲: ۶۴۸).
۳. «الإيمان سربال يُسربله الله من يشاء، فإذا زنى العبد نزع منه سربال الإيمان فإن تاب ردّ عليه» (مروزي، تعظيم قدر الصلاة، ۱: ۴۹۶).
۴. «خمس من الإيمان، من لم يكن فيه شيء منهنّ فلا إيمان له: التسليم لأمر الله، والرضا بقضاء الله، والتفويض إلى الله، والتوكل على الله...» (بزار، البحر الزخار، ۱۲: ۱۵).
۵. «إنّ الإيمان ليخلق في جوف أحدكم كما يخلق الثوب، فاسألوا الله تعالى أن يُجِدّد الإيمان في قلوبكم» (طبرانی، المعجم الكبير، ۱۳: ۳۶).
۶. «ليس الإيمان بالتمني ولا بالتحلي، ولكن هو ما وقر في القلب، وصدّقه العمل» (مقتی هندی، كنز العمال، ۱: ۲۵).
۷. «الإيمان والعمل قرينان، لا يصلح كل واحد منهما إلّا مع صاحبه» (همان، ۱: ۳۶).
۸. «يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الإيمان» (صنعاني، المصنف، ۱: ۴۵۷؛ ترمذی، الجامع الكبير، ۴: ۲۹۵).
۹. «قتال المؤمن كفر، وأكل لحمه من معصية الله» (همان، ۲: ۹۹).

که در امان ماندن جان و مال و دخول در اسلام را در پی دارد و عملی ظاهری و جوارحی است؛ حال فرقی ندارد که گوینده شهادتین به مناسک و اعمال دینی ملتزم باشد یا نباشد. اما ایمان عملی باطنی و جوانحی بوده و مقتضای آن تصدیق قلبی و باطنی به اسلام و التزام عملی به احکام و مناسک است. ایمان دارای درجات است و میان مؤمنان مراتب مختلفی دارد، چنان که در احادیث نیز به آن اشاره شده است.

گناهان و معاصی

درباره گناهان و سزای آن در روایات نبوی ﷺ این گونه آمده است: «هر کس خدا را نافرمانی کند، خداوند او را عذاب خواهد کرد»،^۱ «گناه کاران در دوزخ، به اندازه نقصان ایمانشان مجازات خواهند شد»،^۲ «هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، گمراه شده است مگر این که به امر خدا بازگردد»،^۳ «هر گناهی را امید است خداوند ببخشد، مگر [گناه] کسی که مشرک بمیرد یا مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند»،^۴ «به خدا که شفاعت من شامل کسی که مُسکر بخورد نخواهد شد، به خدا که [چنین کسی] بر من بر سر حوض [کوثر] وارد نخواهد شد»،^۵ «هر کس که بدون اکراه خمر بنوشد، از ایمان خارج می شود»،^۶ «هنگامی که بنده ای زنا کند، ایمان از او خارج شده و بالای سر او همچون سایه بانی قرار خواهد گرفت، پس هنگامی که [از گناه] روی گردان شود به او باز خواهد گشت».^۷

توبه

درباره توبه از گناهان، رسول اکرم ﷺ فرموده است: «به کسی توبه ارزانی نمی شود مگر این که

۱. «من یعص الله یُعَذِّبه الله» (همان، ۲: ۹۹).

۲. «يُعَذِّبُ الْمُنْذِرُونَ فِي النَّارِ عَلَى قَدَرِ نَقْصَانِ إِيْمَانِهِمْ» (ابوالشجاع الدیلمی، الفردوس، ۵: ۵۳۸).

۳. «من یعص الله ورسوله فقد غوي حتى يفيء إلى أمر الله» (شافعی، مسند الإمام الشافعی، ۲: ۲۶).

۴. «كل ذنب عسى الله أن يغفره إلا من مات مشركاً، أو قتل مؤمناً متعمداً» (بزار، البحر الزخار، ۷: ۱۶۳).

۵. «لا والله لا ينال شفاعتي من شرب المسكر، ولا يرد علي الحوض لا والله» (کلینی، الکافی، ۶: ۴۰۰).

۶. «من شرب الخمر غير مكره خرج من الإيْمان» (سیوطی، الجامع الكبير، ۹: ۲۵۱).

۷. «إذا زنى العبد خرج منه الإيْمان، فكان على رأسه كالظلة، فإذا أقبل رجع إليه» (همان، ۱: ۳۹۹).

از او پذیرفته می‌شود، زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: خداست که از بندگانش توبه را می‌پذیرد»^۱ «اگر کسی از شما به حدی خطا کرد که گناهش ما بین زمین و آسمان را پر کند، سپس توبه کند، خداوند قطعاً توبه او را می‌پذیرد»^۲ «خداوند تا زمان جان دادن، توبه عبد را می‌پذیرد»^۳ «توبه کننده از گناه، همچون کسی است که گناهی مرتکب نشده است»^۴ «هیچ [گناه] کبیره‌ای با استغفار، بزرگ نیست»^۵.

مبحث سوم: نبوت

متکلمان در مبحث نبوت به دو موضوع می‌پردازند: اول نبوت عامه و اثبات ضرورت آن؛ دوم نبوت خاصه و اثبات نبوت رسول خدا ﷺ و موضوعات فرعی مربوط به آن. این دو موضوع را اضافه بر آیات قرآنی که دال بر امتداد نبوت رسول اکرم ﷺ بر نبوت سایر انبیای الهی است، در کلام و احادیث نبوی ﷺ می‌توان یافت. نبی مکرم اسلام ﷺ از سویی نبوت و رسالت خویش را اثبات کرده و از دیگر سوی، با استدلال به آیات قرآنی خود را تصدیق کننده سایر کتب و ادیان الهی معرفی نموده است. همچنین ایشان از همین طریق، رسالت خویش را در امتداد رسالت سایر انبیای الهی تفسیر کرده و خویش را آخرین فرستاده الهی معرفی می‌کند.

مواجهه عقیدتی پیامبر ﷺ در عصر خود در دو جبهه شکل گرفت: جبهه اول مواجهه اعتقادی با مشرکان و بت پرستان بود، و جبهه دوم در مقابل پیروان سایر ادیان. از این روی، ایشان ﷺ باید از طرفی توحید را تبلیغ و از آن دفاع می‌کرد و از دیگر سوی باید رسالت خویش را برای پیروان سایر ادیان اثبات می‌نمود. همه این اتفاقات به امر الهی بود، چراکه خداوند می‌فرماید: «بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم، همان [خدایی] که

۱. «ما أعطي أحد التوبة فمُنِعَ التَّوْبَةَ، لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» (همان، ۷: ۴۸۲).

۲. «لَوْ أَخْطَأَ أَحَدُكُمْ حَتَّى تَمَلَأَ خَطِيئَتُهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، ثُمَّ تَابَ لَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» (همان، ۷: ۶۲).

۳. «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُغْ بِنَفْسِهِ» (ابن الجوزی، جامع المسانید، ۷: ۴۸۹).

۴. «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» (ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۵: ۳۲۰).

۵. «ما كبيرة بكبيرة مع الاستغفار» (متقی هندی، کنز العمال، ۴: ۲۱۷).

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست؛ که زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده او - که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید».^۱

قرآن، رسالت پیامبر ﷺ را کامل‌ترین و والاترین رسالت‌ها معرفی کرده است: «و ما این کتاب [=قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست...».^۲ همچنین رسالت نبوی را در امتداد رسالت دیگر انبیای الهی تبیین می‌کند: «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم؛ و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم».^۳ «ما همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم».^۴

این آیات و دیگر آیات مرتبط با این بحث، بهترین سلاح برای رسول خدا ﷺ در مواجهه اعتقادی با مشرکان و پیروان سایر ادیان بود. این آیات همچنین نشان‌دهنده شدت چالش‌های اعتقادی در آن عصر است. در نگاهی کلی به احادیث نبوی ﷺ با موضوع نبوت، می‌توان آنها در چند دسته مورد بررسی قرار داد:

۱. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَّا مَنُوبًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف: ۱۵۸).
۲. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّئًا عَلَيْهِ...» (مائده: ۴۸).
۳. «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالتَّيِّبُونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۸۴).
۴. «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا» (نساء: ۱۶۳).

۱. بعثت و دعوت الاهی

هنگامی که پیامبر ﷺ از جانب خداوند بر اعلان عمومی دعوت خویش دستور یافت، دعوت علنی مردم به اسلام را آغاز کرد. ایشان ﷺ در هر مکان و یا موقعیت مهمی دعوت خود را ابراز می نمود. در گزارشی آمده است که رسول خدا ﷺ بر تخته سنگی ایستاد و فرمود: «ای گروه قریشیان، ای گروه عرب، شما را دعوت می کنم که شهادت دهید خدایی جز الله نیست و من فرستاده اویم و به شما دستور می دهم شرک و بت ها را رها سازید ...»^۱. همچنین طبری (د. ۳۱۰هـ) گزارش داده که وقتی آیه «و خویشان نزدیک را هشدار ده»^۲ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، ایشان در منطقه اَبْطَح ایستاد و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، ای فرزندان عبدمناف، ای فرزندان قُصی، سپس یکایک قبایل قریشی را نام برد و فرمود: من شما را به الله دعوت می کنم و از عذاب او بیم می دهم»^۳. این اتفاق پس از نزول «آیه انداز» چندین بار تکرار شد، یک بار در اَبْطَح و بار دیگر بر کوه صفا. در این اتفاق بود که ابولهب متعرض رسول اکرم ﷺ شده و درباره او این آیه نازل شد: «بریده باد دودست ابولهب و مرگ بر او باد»^۴. دیگر بار، رسول خدا ﷺ نزدیکان خویش را به خانه خود دعوت کرد و برای آنان طعامی فراهم ساخت. در این داستان معروف که ابن عباس از امیرالمؤمنین ع نقل می کند آمده است: «سپس رسول خدا ﷺ لب به سخن گشود و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا که من هیچ جوانی از عرب نمی شناسم که چیزی بهتر از آنچه برای شما آورده ام، [برای قوم خویش] آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام، به راستی که خداوند به من دستور داده که شما را به سوی او دعوت کنم، پس کدام یک از شما [حاضر است] مرا در این امر یاری دهد تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟ [امام علی ع] فرمود: همه حاضران از این کار خوددراي کردند ... [اما] من گفتم: ای نبی خدا، من در این کار وزیر (یاور) تو خواهم بود، پس دست بر گردن من

۱. قمی، تفسیر القمی، ۱: ۳۷۹.

۲. «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴).

۳. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۲۲.

۴. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (مسد: ۱) (همان: ۲: ۳۱۹).

نهاد و فرمود: به راستی که این برادر، وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید. [در این حین] آن جماعت می‌خندیدند و خطاب به ابوطالب [پدر علیؑ] می‌گفتند: به راستی که به تو دستور داد تا سخن فرزند خویش را بشنوی و از او اطاعت کنی.^۱

بعد از نزول آیه انذار عشیره و علنی شدن دعوت رسول خدا ﷺ، مسیر دعوت اسلامی تغییر کرد و عده بسیاری اسلام آوردند. یعقوبی (د. ۲۹۲ هـ) می‌نویسد: «افراد بسیاری اسلام آوردند و امر آنان ظاهر گشت و عددشان بسیار شد. آنان از نزدیکان مشرک خویش رویگردان شدند».^۲ همچنین پس از محاصره بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب و خورده شدن متن عهدنامه به وسیله موریانه‌ها، این اتفاق تکرار شد و عده زیادی به اسلام گرویدند: «در آن روز عده بسیاری اسلام آوردند و بنی‌هاشم و بنی‌مطلب از شعب خارج شدند و دیگر به آن بازنگشتند».^۳

پیامبر اکرم ﷺ تنها به دعوت اهل مکه بسنده نمی‌کرد، بلکه قبایل عربی که برای شرکت در موسم حج به مکه می‌آمدند را نیز به اسلام دعوت می‌نمود. طبری در این باره می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ همواره دعوت خویش را بر قبایل عربی عرضه می‌داشت و آنان را به اسلام و یاری خویش دعوت می‌نمود و به آنان خبر می‌داد که وی فرستاده خداست و از آنان می‌خواست که او را تصدیق و از او دفاع کنند، تا از جانب خداوند، آنچه برای آنها فرستاده شده را تبیین کند».^۴ وی اضافه می‌کند: «رسول خدا ﷺ پیوسته در این کار بود، هرگاه مردم در موسم حج گرد می‌آمدند به سوی آنان رفته و خود و آنچه از رحمت و هدایت از جانب خداوند آورده بود را به آنان عرضه می‌داشت. هیچ عرب صاحب‌نام و بزرگی نبود مگر این که رسول خدا ﷺ نزد او رفت و او را به سوی خداوند دعوت کرد و به او آنچه آورده بود را عرضه نمود».^۵

این دعوت البته منحصر در دوره حیات نبوی ﷺ در مکه نبود، بلکه در طول حیات مبارک ایشان

۱. همان، ۲: ۳۲۱.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۲۸.

۳. همان، ۲: ۳۲.

۴. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۴۸.

۵. همان، ۲: ۳۵۱.

جریان داشت. ایشان نامه‌هایی به پادشاهان مناطق مختلف ارسال نمود،^۱ در بحار الأنوار از کازرونی درباره حوادث سال ششم هجرت آمده است: «در این سال رسول خدا ﷺ شش نفر را ارسال نمود، آنان به همراه هم در ماه ذی الحجة از مدینه خارج شدند: حاطب بن أبی بلتعَة به سوی مقوقس، دحیة بن خلیفة کلبی به سوی قیصر، عبدالله بن حذافة به سوی کسری، عمرو بن أمیة ضمُری به سوی نجاشی، شجاع بن وهب به سوی حارث بن أبی شمر غسانی و سنیط بن عمرو عامری به سوی هوذة بن علی حَنَفی رفتند».^۲ پیامبر اکرم ﷺ پادشاهان را به ایمان به خدای یگانه و یکتا و قبول رسالت خویش دعوت می‌کرد. این اتفاق همچنین درباره هیئاتی که به مدینه می‌آمدند نیز تکرار می‌شد.^۳

۲. وحی و جبرئیل ﷺ

رسول خدا ﷺ برای راسخ ساختن ایمان صحابه، بالا بردن معرفت آنها و در جواب به سؤالاتشان، کیفیت و طرق تلقی وحی الاهی و حالاتی که در هنگام دریافت وحی بر ایشان عارض می‌شد را، توضیح می‌داد. ایشان ﷺ در این باره فرمود: «به راستی که بعضی از انبیای الاهی صدا [ی وحی] را می‌شنوند و به واسطه آن نبی می‌شوند، برخی دیگر [فرشته وحی را] را در خواب می‌بینند و نبیّ بیم‌دهنده می‌شوند و به راستی که جبرئیل، همچون کسی از شما که نزد دوست خود می‌رود، نزد من می‌آید و با من سخن می‌گوید».^۴ در حدیثی دیگر، نبی مکرم اسلام ﷺ می‌فرماید: «گاهی [وحی] بر من چون بانگ جَرَسی می‌آید که بر من از صدای زنگ سخت‌تر است، سپس [آن صدا] قطع می‌شود در حالی که آن‌چه را گفته دریافت‌ام. وگاهی فرشته [وحی] بر من به صورت مردی وارد می‌شود، با من سخن می‌گوید و سخنش را

۱. برای اطلاعات بیشتر، نک: مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۴۰۳؛ مرتضی‌العاملی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ۱۶:

۲۳۷؛ احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، کل کتاب.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰: ۳۸۲-۳۸۳.

۳. برای اطلاعات بیشتر درباره هیئت‌هایی که به مدینه می‌آمدند، نک: مرتضی‌العاملی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، جلد ۲۸.

۴. «إِنَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ يَسْمَعُ لِلصَّوْتِ فَيَكُونُ بِذَلِكَ نَبِيًّا، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَرَى فِي الْمَنَامِ فَيَكُونُ بِذَلِكَ نَبِيًّا نَذِيرًا، وَإِنَّ جِبْرَائِيلَ يَأْتِينِي فَيَكَلِّمُنِي كَمَا يَأْتِي أَحَدَكُمْ صَاحِبَهُ فَيَكَلِّمُهُ» (سیوطی، الجامع الكبير، ۲: ۶۴۶).

درمی‌یابم»^۱، «جبرئیل در لباسی سبز که بر آن دُرّ آویزان بود، نزد من آمد»،^۲ «جبرئیل را فرود آمده یافتیم در حالی که بین مشرق و مغرب را پُر کرده بود، لباسی ابریشمی داشت که به آن مروارید و یاقوت آویزان بود»،^۳ «آیا مرا امانت‌دار نمی‌دانید در حالی که من در آسمان امین هستم و هر صبح و شام به من خبر از آسمان می‌رسد؟»^۴.

۳. اصطفاء الاهی

نبوت، چنان که پیش از این اشاره شده، اصطفاء و گزینشی الاهی است. رسول خدا ﷺ به واسطه تبلیغ آیات الاهی، این مطلب را بارها برای مردم بازگو نموده است. برخی آیات به اصطفاء و برگزیدن پیامبری خاص اشاره دارد: «فرمود: ای موسی، تو را با رسالتها و با سخن گفتنم [با تو]، بر مردم [روزگار] برگزیدم؛ پس آنچه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش»،^۵ یا در آیه‌ای دیگر آمده: «و چه کسی - جز آنکه به سبک مغزی گراید - از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم؛ و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود».^۶ برخی از آیات به انبیاء و اوصیا از فرزندان ایشان اشاره داشته: «و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور. ما آنان را با موهبت و ویژه‌ای - که یادآوری آن سرای بود - خالص گردانیدیم. و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند».^۷

۱. «أحياناً يأتيني في مثل صلصلة الجرس وهو أشده عليّ، فيفصم عني وقد وعيت ما قال، وأحياناً يتمثل لي الملك رجلاً فيكلمني فأعي ما يقول» (همان، ۱۹: ۷۸۳).

۲. «أتاني جبرائيل في خضر تعلّق به الدر» (متقی هندی، کنز العمال، ۶: ۱۳۹).

۳. «رأيت جبرائيل منهبطاً قد ملأ ما بين الخافقين، عليه ثياب سندس معلق فيها اللؤلؤ والياقوت» (احمد بن حنبل، مسند احمد، ۴۱: ۳۷۸).

۴. «ألا تؤمنوني وأنا أمين في السماء، يأتيني خبر السماء صباحاً ومساءً» (بخاری، صحيح البخاري، ۵: ۱۶۴).

۵. «قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (اعراف: ۱۴۴).

۶. «وَمَنْ يَرْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (بقره: ۱۳۰).

۷. «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرْنَاهُ الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ» (ص: ۴۵-۴۷).

اضافه بر آیات قرآنی، در برخی از احادیث نبوی ﷺ به مسئله اصطفاء اشاره شده است: «... پیوسته خداوند مرا از صلب‌های نیکو به ارحام پاکیزه، نیکو و هدایت شده منتقل می‌کرد و هرگز [صلب‌ها و ارحام] دو قسمت نمی‌شد مگر این که من در بهترین آنان باشم»^۱ «خداوند مرا به وقتی که خواسته بود رسانید و مرا برگزید، ما اولین و آخرین افراد در روز قیامت هستیم، این سخن را بی‌آنکه افتخار کنم می‌گویم: ابراهیم دوست خداست، موسی برگزیده خداست و من محبوب خداوند هستم که لواء حمد در روز قیامت در دستانم خواهد بود»^۲ «به راستی که خداوند از میان فرزندان آدم ابراهیم را برگزید و او را به دوستی گرفت، از میان فرزندان ابراهیم اسماعیل را برگزید، از میان فرزندان اسماعیل نزار را برگزید، از میان فرزندان نزار مُصَر را برگزید، از مُصَر کنانه را برگزید، از بنی کنانه قریش را برگزید، از قریشیان بنی هاشم را برگزید، از بنی هاشم بنی عبدالمطلب را برگزید و سپس مرا از [بنی] عبدالمطلب برگزید»^۳.

۴. ادعای نبوت

در روایات متعدد نبوی ﷺ، تصریح رسول خدا ﷺ به نبوت خویش وجود دارد. از آن جمله می‌توان به برخی از آنها اشاره داشت: «من همان نبی اُمّی راستگوی پاکیزه هستم، وای بر کسی که مرا تکذیب کرده، از من روی گردان شود و با من پیکار کند. خیر بر آن کس که مرا پناه و یاری دهد، به من ایمان بیاورد، قول مرا تصدیق و به همراه من جهاد کند»^۴. ایشان به اصحاب

۱. «... لم یزل الله ینقلنی من الأصلاب الحسنة إلى الأرحام الطاهرة صفی مهدي لا تشعب شعبتان إلا كنت فی خیرهما» (المتقی الهندی، کنز العمال، ۱۲: ۴۲۷).

۲. «إن الله أدرك بی فی الأجل المرجو، واختارنی اختیاراً، فنحن الآخرون، ونحن السابقون یوم القیامة، وأنی قاتل قولاً غیر فخر، إبراهیم خلیل الله، وموسی صفی الله، وأنا حبیب الله ومعی لواء الحمد یوم القیامة» (سیوطی، الجامع الکبیر، ۲: ۱۳۲).

۳. «إن الله اصطفی من ولد آدم إبراهیم واتخذہ خلیلاً، واصطفی من ولد إبراهیم اسماعیل، ثم اصطفی من ولد اسماعیل نزاراً، ثم اصطفی من ولد نزار مضر، ثم اصطفی من مضر کنانة، ثم اصطفی من بني کنانة قریشاً، ثم اصطفی من قریش بني هاشم، ثم اصطفی من بني هاشم بني عبد المطلب، ثم اصطفانی من عبد المطلب» (طبری، ذخائر العقبی، ۱: ۱۰).

۴. «أنا النبی الأمّی الصادق الزکی، کل الولیل لمن کذبني وتولّی عني وقاتلني، الخیر لمن آواني ونصرني وآمن بی وصدق قولي وجاهد معی» (سیوطی، الجامع الکبیر، ۳: ۱۹۲).

بیعت عقبه، که پیش از هجرت اتفاق افتاد، فرمود: «اما آن چه را برای پروردگارم می خواهم این است که به او ایمان بیاورید و به او شرک نورزید و اما آن چه را برای خویش می خواهم آن است که از من اطاعت کنید تا شما را به راه رستگاری هدایت کنم».^۱

۵. خاتمیت

خداوند تبارک می فرماید: «محمّد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست».^۲ بر این اساس، رسول خدا ﷺ پیوسته در اماکن و زمان های مختلف خاتمیت رسالت خویش را برای همگان بیان داشته و بر این مسئله که هیچ پیامبری پس از ایشان ﷺ نخواهد آمد، پیوسته تأکید می ورزید. پیامبر اکرم ﷺ با این کار، از طرفی می خواست جهانی بودن رسالت خویش و شمول دعوت خود برای همگان را تبیین کند، از جهتی نیز می خواست ادعای یهودیان در انکار نبوت حضرت ختمی مرتبت ﷺ و این که آنان منتظر مبعوث شدن پیامبری از قوم خویش (بنی اسرائیل) هستند را مردود سازد. از این روی بیان مسئله خاتمیت و تبیین آن در مواقع مختلف، تبدیل به محوری اساسی برای دعوت پیامبر ﷺ شد.

روایات بسیاری دال بر خاتمیت رسول خدا ﷺ از ایشان نقل شده است: «به درستی که رسالت و نبوت منقطع شد، پس بعد از من نبی و رسولی نخواهد بود».^۳ «من احمد، محمد، گردآورنده، پیشرو و خاتم [پیامبران] هستم».^۴ ایشان ﷺ همچنین به حضرت زهرا ؑ فرمود: «ای فاطمه، ما اهل بیتی هستیم که خداوند به ما هفت خصوصیت عطا فرموده، [خصوصیاتی] که به هیچ کس قبل از ما و به هیچ کس پس از ما عطا نخواهد کرد: من خاتم

۱. «أَمَّا الَّذِي أَسْأَلُ لِرَبِّي أَنْ تَوْفِّقُنِي بِهِ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَمَّا الَّذِي أَسْأَلُ لِنَفْسِي فَأَنْتَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَطِيعُونِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرِّشَادِ...» (هشمی، مجمع الزوائد، ۶: ۴۷).

۲. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (احزاب: ۴۰).

۳. «إِنَّ الرِّسَالَةَ وَالنَّبُوَّةَ قَدْ انْقَطَعَتْ، فَلَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدِي وَلَا نَبِيَّ» (احمد بن حنبل، مسند احمد، ۲۱: ۳۲۶؛ ترمذی، الجامع الكبير، ۴: ۱۰۳).

۴. «أَنَا أَحْمَدُ وَمُحَمَّدٌ وَالْحَاشِرُ وَالْمُقَفِّي وَالْخَاتَمُ» (طبرانی، المعجم الأوسط، ۲: ۳۷۸).

پیامبران هستم...»^۱ رسول خدا ﷺ به عموی خویش عباس بن عبدالمطلب فرمود: «ای عمو در جایی که هستی اقامت گزین، که خداوند به وسیله تو هجرت [به مدینه] را پایان داده^۲، چنان که به وسیله من پیامبری را پایان بخشیده است»^۳. ایشان در جایی دیگر با بیان تمثیلی، بر خاتمیت رسالت خویش تأکید نموده است: «به درستی که مثل من و انبیای پیش از من، مانند کسی است که خانه‌ای بنا کرده و آن را نیکو و زیبا ساخته الا این که آجری از آجرهای آن را در جایش ننهد. مردم گرد آن خانه می‌گردند و با دیده اعجاب به آن می‌نگرند و می‌گویند: آیا این آجر را [در جای خود] نمی‌گذاری؟ [رسول خدا ﷺ] فرمود: من [همچون] آن آجر هستم، من خاتم پیامبرانم»^۴.

اعلان خاتمیت رسول خدا ﷺ تنها به دوره مکی از عصر ایشان خلاصه نشد، بلکه در ادامه رسالت رسول اکرم ﷺ نیز ادامه داشت. از جمله شواهد تبیین خاتمیت رسول الله ﷺ تا آخرین روزهای رسالت، می‌توان به حدیث مشهور به «حدیث منزلت» اشاره داشت. هنگامی که رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب را به جای خود در مدینه گذاشته و عازم جنگ تبوک شد، به ایشان فرمود: «تو برای من مانند موسی برای هارون هستی، مگر این که پیامبری پس از من نخواهد بود»^۵.

۶. پیامبر ﷺ و اهل کتاب

کارزار اعتقادی رسول خدا ﷺ در عصر ایشان، در دو جبهه جریان داشت: مشرکان و پیروان

۱. «یا فاطمة ونحن أهل بیت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحدا قبلنا، ولا يعطي أحد بعدنا، أنا خاتم النبیین...» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۶: ۳۰۷).

۲. چرا که عباس بن عبدالمطلب آخرین نفری بود که به سوی مدینه هجرت نمود و پس از آن امر الاهی مبنی بر هجرت لغو شد.

۳. «یا عم اقم بمكانك الذي أنت به، فإن الله یختم بك الهجرة كما ختم بي النبوة» (طبرانی، المعجم الکبیر، ۶: ۱۵۴).

۴. «إن مثلي ومثل الأنبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتاً فأحسنه وأجمله إلا موضع لبنة من زاوية، فجعل الناس يطوفون به ويعجبون له ويقولون: هلاً وضعت هذه اللبنة؟ قال: فأنا اللبنة وأنا خاتم النبیین» (بخاری، صحیح البخاری، ۴: ۱۸۶).

۵. «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» (مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۸۷۰).

ادیان دیگر که به اهل کتاب شناخته می‌شدند. خداوند متعال به فرستاده خویش دستور داد تا با اهل کتاب، وارد مواجهه‌ای اعتقادی شود: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده دانتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] دانتر است».^۱ در آیه‌ای دیگر این دستور خطاب به همه مسلمانان صادر شده است: «و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید - مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند -».^۲

در پی دستورات الهی، رسول خدا ﷺ و عده‌ای از مسلمانان وارد کارزار اعتقادی با اهل کتاب شدند، کارزاری که غالباً حول دو محور توحید و نبوت می‌گردید. در مقابل نیز، اهل کتاب از هیچ کاری برای ایجاد شبهاتی که عزم مؤمنین را سست می‌ساخت، فروگذار نکردند. خداوند در این باره می‌فرماید: «بسیاری از اهل کتاب - پس از اینکه حق برایشان آشکار شد - از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند».^۳ از جمله شبهات مطرح شده توسط اهل کتاب، که در قرآن به آن اشاره شده است، به این نمونه‌ها می‌توان اشاره داشت: «و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آنکه یهودی یا ترسا باشد. این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید».^۴ «و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است. او منزّه است. بلکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست، [و] همه فرمانپذیر اویند».^۵

برخی از اهل کتاب دین اسلام را به سخره می‌گرفتند، خداوند آنان را این‌گونه مخاطب قرار داده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند

۱. ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل: ۱۲۵).

۲. ﴿وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ (عنکبوت: ۴۶).

۳. ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ (بقره: ۱۰۹).

۴. ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۱۱۱).

۵. ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانُونٌ﴾ (بقره: ۱۱۶).

[چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران، دوستان [خود] مگیرید و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید». ^۱ همچنین برخی آیات به نقشه‌های شوم بخشی از اهل کتاب، علیه رسول خدا ﷺ اشاره داشته است: «و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش؛ مبدا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه دراندازند». ^۲

حادثه‌ای دیگر که در تاریخ جاودانه شد، ماجرای مباحله و آیه‌ای است که بعداً به «آیه مباحله» معروف شد: «پس هر که در این [بار] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانمان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». ^۳ رسول الله ﷺ در ماجرای مشهور، پس از نزول این آیه، حضرت علی ﷺ، حضرت فاطمه ﷺ و حسنین ﷺ را با خود برای مباحله آورد. ^۴

در حدیثی نیز رسول اکرم ﷺ خطاب به یهودیان می‌فرماید: «ای جمع یهودیان، به من دوازده نفر از خود را نشان دهید که شهادت دهند خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست، تا خداوند خشم خود را از هر یهودی که زیر آسمان است بر دارد. هیچ‌یک از آنان پاسخی نداد، پس [رسول خدا ﷺ] فرمود: از این کار امتناع ورزیدید، پس به خدا من گردآورنده، آخرین انبیاء و مقدم شده هستم، چه ایمان بیاورید و چه تکذیب کنید». ^۵ در گزارشی از ابن عباس آمده است: وقتی از

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مانده: ۵۷).

۲. «وَأَنَّ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (مانده: ۴۹).

۳. «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (ال عمران: ۶۱).

۴. برای اطلاعات بیشتر، رک: مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱: ۱۶۸.

۵. «يا معشر اليهود أروني اثني عشر رجلاً منكم يشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، يحط الله عن كل يهودي تحت أديم السماء الغضب الذي غضب عليهم، فلم يجبه أحد منهم، فقال: أبيتهم، فوالله لأنا الحاشر، وأنا العاقب، وأنا المقفي أمتهم أو كذبتم» (طبرانی، المعجم الكبير، ۱۸: ۴۶).

یهودیان، عبدالله بن سلام، ثعلبة بن سعیه، أسد بن عُبید و دیگران اسلام آورده، به آن رغبت کرده و آن را تصدیق نمودند، دانشمندان (أخبار) یهود گفتند: «جز بدان ما به محمد ایمان نیاورده و از او تبعیت نکردند، اگر از نیکان ما بودند [هرگز] دین پدرانشان را ترک نمی کردند».^۱

مبحث چهارم: امامت

مسئله امامت و جانشینی رسول خدا ﷺ مسئله‌ای اساسی چون توحید و نبوت بوده است. از این روی پیامبر اکرم ﷺ از ابتدای بعثت تا اواخر حیات مبارک خویش به این امر توجهی ویژه داشت. امامت از نظرگاه نبوی ﷺ صرفاً مسئله‌ای مادی و حکومتی نبود، بلکه به معنای امتدادی بر نبوت و شرح و بسط و تأویل آن بود. اهمیت این جایگاه وقتی روشن شد که رسول خدا ﷺ رسالت و پیامبری خویش را آخرین رسالت آسمانی معرفی نمود. این امر بدان معنا بود که دین اسلام، دینی است تا روز قیامت دینی جهانی خواهد بود، پس نیاز داشت تا افرادی آن را به تفسیری صحیح و متصل به غیب تفسیر نمایند.

از جمله نشانه‌های این که امامت امری الهی است، می‌توان به سخن رسول خدا ﷺ خطاب به بنی‌عامر در ابتدای رسالت خویش، اشاره داشت. ایشان وقتی رسالت خود را به آنان عرضه داشت، یکی از افراد به نام بیحرة بن فراس گفت: «به خدا که اگر من این جوان قریشی را داشتم، تمامی عرب را به زانو در می‌آوردم». سپس به رسول خدا ﷺ گفت: «آیا اگر ما از تو پیروی کنیم و خداوند تو را بر مخالفان پیروز گرداند، این امر پس از تو از آن ما خواهد بود؟»، پیامبر ﷺ فرمود: «این امر از آن خداست و هرکجا بخواهد آن را قرار می‌دهد».^۲ در روایتی از عبادة بن صامت که بیعت عقبه را شرح می‌دهد، آمده: «رسول خدا ﷺ ما را دعوت نمود و [ما با وی] بیعت کردیم. از جمله آن چه از ما بر آن بیعت گرفت: بر شنیدن سخن

۱. «لما أسلم عبد الله بن سلام و ثعلبة بن سعیه و أسد بن عُبید و من أسلم من یهود، فآمنوا و صدقوا و رغبوا فی الإسلام، قالت أخبار یهود أهل الکفر: ما آمن بمحمد و ما تبعه إلا شرارنا، ولو كانوا من خيارنا ما ترکوا دین آبائهم» (همان، ۲: ۸۷).

۲. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۵۰.

[ایشان] و اطاعت ... و این که در امر [خلافت] با اهلش جدال نکنیم بود.^۱ شرط عدم جدال بر امر خلافت، نشان می‌دهد که بحث درباره خلافت میان رسول خدا ﷺ و اصحاب عقبه وجود داشت و پیامبر اکرم ﷺ بر این امر از آنان بیعت گرفت. این گزارش‌ها از اهمیت امر جانشینی نزد رسول خدا ﷺ از سال‌های ابتدایی رسالت خویش، حکایت دارد. همچنین بر این که امر خلافت و جانشینی، امری الاهی است، تأکید می‌کند.

از جمله حوادثی که به امر خلافت اشاره دارد، ماجرای نزول «آیه انذار» و دعوت رسول اکرم ﷺ از خویشان و نزدیکان خویش است، که پیش از این به آن اشاره شد. رسول خدا ﷺ در این مجلس به خویشان خود فرمود: «... پس کدام‌یک از شما [حاضر است] مرا در این امر یاری دهد تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟ [امام علی ﷺ] فرمود: همه حاضران از این کار خودداری کردند ... [اما] من گفتم: ای نبی خدا، من در این کار وزیر (یاور) تو خواهم بود، پس دست بر گردن من نهاد و فرمود: به راستی که این برادر، وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید».^۲

پیامبر اکرم ﷺ امامت امیر مؤمنان ﷺ را همیشه صراحتاً بیان نمی‌کرد، بلکه گاهی با اشاره و گاهی با فعل خویش به این مطلب اشاره می‌داشت. در منابع تاریخی و حدیثی، احادیث نبوی ﷺ متعددی را در فضائل امام علی ﷺ می‌توان یافت. فضائلی که در شایستگی ایشان بر امامت نقشی محوری دارد، از جمله علم، معرفت، شجاعت و قرب الاهی. همچنین سپردن امر فرماندهی در جنگ‌ها و مقدم داشتن ایشان ﷺ در صحنه نبرد توسط رسول خدا ﷺ، اشاره به همین شایستگی‌ها داشت.

آن‌چه از رسول خدا ﷺ درباره مسئله امامت روایت شده است را می‌توان به چند دسته تقسیم بندی نمود:

دسته اول: شناخت امام.

۱. «دعانا النبی ﷺ، فبايعنا، فقال فيما أخذ علينا أن بايعنا: على السمع والطاعة ... وأن لا ننازع الأمر أهله» (بخاری، صحيح البخاري، ۹: ۴۷).

۲. طبری، تاريخ الأمم والملوك، ۲: ۳۲۱.

رسول خدا ﷺ در سخنانی بر لزوم شناخت امام تأکید داشته است. از ایشان ﷺ روایت شده: «هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است».^۱ در روایتی دیگر آمده: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلی خواهد بود».^۲

دسته دوم: تعداد امامان.

رسول خدا ﷺ در سخنانی تعداد امامانی که متولی امر امت اسلامی خواهند بود را بیان فرمود، از جمله: «این دین همچنان تا روز قیامت برپا خواهد بود. تا این که بر شما دوازده خلیفه باشد که همه آنان از قریش هستند»،^۳ «به راستی که تعداد جانشینان من، به تعداد نُقبای بنی اسرائیل (۱۲ نفر) خواهد بود»،^۴ «این امر به پایان نخواهد رسید مگر این که دوازده خلیفه که همه از قریشند به مُلک برسند»،^۵ «من نسبت به مؤمنین از خودشان به آنان اولی هستم، سپس برادرِ علی بن ابی طالب به مؤمنین اولی از خودشان است، اگر او به شهادت رسید حسن بن علی به مؤمنان اولی از خودشان است، سپس فرزندانِ حسین از مؤمنین اولی از خودشان است، پس اگر حسین به شهادت رسید، علی بن حسین به مؤمنان از خودشان اولی است و تو او را درک خواهی کرد ای علی...».^۶

دسته سوم: خلافت امیرالمؤمنین ﷺ.

احادیث نبوی ﷺ که بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ دلالت داشته و به نزدیکی ایشان ﷺ به رسول خدا ﷺ به دلیل برتری، دانش بیشتر و شجاعت اشاره دارد بسیار است. برخی از این احادیث مستقیماً به ولایت و جانشینی علی بن ابی طالب ﷺ اشاره دارد، که در این جا به برخی از آنان

۱. «من مات ولا يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیة» (کلینی، الکافی، ۱: ۳۷۷).

۲. «من مات وليس له إمام فمیتته ميتة جاهلیة» (همان، ۱: ۳۷۶).

۳. «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة. أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة. كلهم من قریش» (مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ۳: ۱۴۵۳).

۴. «إِنَّ عِدَّةَ الْخُلَفَاءِ بَعْدِي عِدَّةُ نَبَاءِ مُوسَى» (سیوطی، الجامع الکبیر، ۲: ۵۵۵).

۵. «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنْ يَنْقُضِيَ حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (صدوق، الخصال، ۲: ۴۷۰).

۶. «أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاسْتَدْرَكَهُ يَا عَلِيُّ...» (کلینی، الکافی، ۱: ۵۲۹).

می‌پردازیم: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت به تو سلام رسانده و می‌فرماید: به درستی که علی بن ابی طالب وصی و جانشینت بر خانواده و امت توست ...»^۱ «آیا شما را به چیزی رهنمون نسازم که اگر آن را راهنمای خویش قرار دهید هرگز هلاک نشده و گمراه نشوید؟ گفتند: آری ای رسول خدا، فرمود: به راستی که امام و سرپرست شما علی بن ابی طالب است ...»^۲ «[خطاب به علی ﷺ] فرمود: [آیا راضی نیستی که جایگاه تو نزد من مانند هارون نزد موسی است، مگر این که پس از من پیامبری نخواهد بود؟]»^۳ «امام شما پس از من علی بن ابی طالب است، او خیرخواه‌ترین مردم نسبت به امت من است»^۴ «من نسبت به هر مؤمن از او اولی هستم و علی به او پس از من اولی است»^۵ «[به علی ﷺ] فرمود: [به راستی که خداوند تبارک و تعالی به من وعده‌ای داده است که هرگز از آن تخلف نخواهد کرد، مرا نبی قرار داد و تو را وصی]»^۶ «هر پیامبری وصی دارد که امر خداوند متعال را به او وصیت کرده است و به درستی که وصی من علی بن ابی طالب، برترین و گرامی‌ترین آنان نزد خداوند است»^۷ «[به راستی که خداوند مرا به نبوت فضیلت داد و علی را به امامت برتری بخشید]»^۸.

از جمله مهم‌ترین احادیث نبوی ﷺ درباره خلافت حضرت علی ﷺ، روایت متواتر «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست»^۹ می‌باشد. علاوه بر این حدیث و احادیث پیش‌گفته، صدها حدیث دیگر در منابع حدیثی و تاریخی از رسول خدا ﷺ روایت شده

۱. «أتاني جبرائيل فقال: يا محمد ربك يقرؤك السلام ويقول لك: إن علي بن أبي طالب وصيك وخليفتك على أهلك وأمتك ...» (مفيد، الأمالي، ۱۶۸).

۲. «ألا أدلكم على ما إن استدللتهم به لم تهلكوا ولم تضلّوا؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: إن إمامكم ووليكم علي بن أبي طالب ...» (صدوق، الأمالي، ۴۷۷).

۳. «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» (طوسي، الأمالي، ۳۰۷).

۴. «إمامكم من بعدي علي بن أبي طالب، وهو أنصح الناس لأمتي» (صدوق، الخصال، ۲: ۴۶۵).

۵. «أنا أولى بكل مؤمن من نفسه، وعليّ أولى به من بعدي» (كليني، الكافي، ۱: ۴۰۶).

۶. «إن الله تبارك وتعالى وعدني فيك وعداً لن يخلفه، جعلني نبياً وجعلك وصياً» (صدوق، الخصال، ۲: ۵۷۵).

۷. «لكل نبي وصي أوصي إليه بأمر الله تعالى ذكره، وإن وصي علي بن أبي طالب لسيدهم وأفضلهم وأكرمهم على الله» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۱۸۰).

۸. «إن الله فضلني بالنبوة وفضل علياً بالامامة» (طبري الأملي، بشارة المصطفى، ۱۴۷).

۹. «من كنت مولاه فهذا علي مولاه».

است که دلالت بر امامت علی بن ابی طالب ﷺ دارد. این روایات با چشم‌پوشی از احادیث و گزارش‌های تاریخی است که بر فضائل و مناقب امیرالمؤمنین ﷺ دلالت دارد. البته این روایات نیز در اثبات امامت ایشان ﷺ مفید است، چراکه بی‌گمان امام باید در علم، شجاعت، زهد، فقه و احکام الهی سرآمد افراد جامعه باشد، صفاتی که همه و یک‌جا در وجود مقدس امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ جمع شده است. حال اگر معیار امامت نص و احادیث نبوی باشد، صدها حدیث از پیامبر اکرم ﷺ در این باره در منابع مختلف اسلامی روایت شده است؛ اگر امامت به سرآمدی در فضائل، علم، زهد و شجاعت باشد، آن‌چه خوبان همه دارند علی ﷺ یک‌جا دارد. خلاصه این که هر شرطی را که اهل سنت از فضل و فضیلت برای امامت تعیین نموده‌اند، علی بن ابی طالب ﷺ آن را به شکل تام و تمام دارا می‌باشد.

دسته چهارم: روایات مهدویت.

بخشی از احادیث نبوی ﷺ به بیان مهدی ﷺ و مسئله مهدویت اختصاص دارد. از جمله آن می‌توان برخی را برشمرد: «مهدی مردی از فرزندان من است، صورتش همچون ستاره‌ای درخشان است»،^۱ «مهدی از ما اهل بیت است ... زمین را از عدل و قسط پر می‌کند، در حالی که از ظلم و جور لبریز شده باشد»،^۲ «دنیا از بین نخواهد رفت و روزها به پایان نخواهد رسید، مگر این که مردی از اهل بیت من [که] اسمش همانند اسم است، به فرمانروایی برسد»،^۳ در سخنی، رسول خدا ﷺ به حضرت فاطمه ﷺ فرمود: «ای فاطمه ... سبطین این امت از ما هستند که همانا فرزندان حسن و حسین باشند و مهدی این امت از ما است»،^۴ ایشان همچنین در سخنی به امام حسین ﷺ فرمود: «تو بزرگی و فرزند بزرگ هستی، تو امامی و فرزند امام هستی، تو حجتی و فرزند حجت و پدر نه حجت هستی که از صُلب تو هستند

۱. «المهدي رجل من ولدي وجهه كالكوكب الدري» (متقی هندی، كنز العمال، ۱۴: ۲۶۴).

۲. «المهدي منّا أهل البيت ... يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً...» (حاکم النیسابوری، المستدرک، ۴: ۶۰۰).

۳. «لا تذهب الدنيا ولا تنقضي الأيام حتّى يملك رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي» (متقی هندی، كنز العمال، ۱۴: ۲۶۳).

۴. «يا فاطمة ... منّا سبطا هذه الأمة، وهما ابناك الحسن والحسين، ومنّا مهدي هذه الأمة» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۶: ۳۷۰).

و نهمین آنها، قائم آنها است».^۱

روایات مهدویت، با چشم پوشی از برخی اختلافات در جزئیات، میان شیعه و اهل سنت به تواتر روایت شده است. آنچه در این جا مهم می نماید، این است که به رغم وجود احادیث نبوی بسیار درباره ظهور امام مهدی ﷺ در آخر الزمان و پیش گویی رسول خدا ﷺ مبنی بر به خلافت رسیدن ایشان، اهل سنت چگونه باور دارند که پیامبر اکرم ﷺ مسئله خلافت و جانشینی پس از خود را مسکوت گذاشته و برای این منصب کسی را معرفی ننموده است؟!

مبحث پنجم: معاد

مرگ، همواره حقیقتی انکار نشدنی در حیات انسانی بر این کره خاکی بوده است. این مسئله به طور طبیعی، سؤالاتی را در ذهن بشر درباره سرنوشت خود پس از مرگ به وجود آورده است. سؤالاتی همچون این که آیا مرگ پایان همه چیز است یا زندگانی دیگری پس از مرگ در انتظار بشر است؟ این سؤالات و سؤالات دیگری از این قبیل، مبحث معاد را در منظومه کلام اسلامی پدید آورد. قرآن کریم در آیات مختلفی بر این مسأله تأکید دارد، چراکه معاد با توحید و خداشناسی پیوندی عمیق دارد. اگر مخلوقات را خداوندی حکیم آفریده است، پس باید در پس این خلقت حکمت و هدفی نهفته باشد و انسان با مرگ، نیست و نابود نگردد. خداوند در قرآن اظهار می دارد: «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟».^۲

آیات معاد و زندگی اخروی، مباحث بهشت و جهنم و صراط باعث شکل گیری مباحث و اختلاف نظرهای دامنه داری در جامعه اسلامی گردید. مباحثی که سؤالاتی چون زمان و کیفیت زندگی دوباره انسان پس از مرگ را در پی داشت. قرآن کریم نیز به این مباحث اشاره دارد، چنان که در آیه ای آمده است: «از تو در باره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار

۱. «أنت سيد ابن سيد، أنت إمام ابن إمام، أنت حجة ابن حجة أبو حجاج تسعة من صلبك تسعة قائمهم» (صدوق، عيون أخبار الرضا، ۱: ۵۲).

۲. ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (مؤمنون: ۱۱۵).

نمی‌گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی‌رسد. [باز] از تو می‌پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی. بگو: علم آن، تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».^۱

از آنجا که مطابق احادیث و روایات، حوادث پس از مرگ، از لحظه مرگ تا روز قیامت و قرار گرفتن در بهشت و جهنم، متعدد است، در نتیجه روایات نبوی در این باره نیز متفاوت و متعدد می‌باشد. بسیاری از این احادیث را می‌توان در ضمن موعظه‌ها و توصیه‌های پیشوایان دین به زهد و تقوی یافت. در این میان می‌توان به بخشی از این احادیث که مربوط به مسائل کلامی هستند اشاره داشت.

۱. تأکید بر وجود جهان پسین و لزوم آمادگی برای آن

خداوند متعال درباره جوّ فکری موجود در عصر نبوی، که وجود جهان پس از مرگ را انکار و زندگی را تنها منحصر در دنیا می‌دانستند، می‌فرماید: «و گفتند: جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد».^۲ رسول خدا ﷺ در مقابل این تفکر، همواره بر وجود جهانی دیگر تأکید داشت و لزوم آمادگی برای آن را بیان می‌نمود. در احادیثی از رسول خدا ﷺ آمده است: «به گونه‌ای برای پس از مرگ تلاش کنید، گویی که دنیا وجود نداشته و همواره آخرت بوده است».^۳ «به راستی که اگر بنده همّش آخرت بوده و و پیوسته در اندیشه‌اش باشد، خداوند اسباب معیشتش را فراهم ساخته و بی‌نیازی از آن را در دلش قرار می‌دهد، پس بنده هر صبح و شام بی‌نیاز خواهد بود».^۴ «به راستی که در مقابل شما گردنه‌هایی است که بالا

۱. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَافِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۷).

۲. ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ (انعام: ۲۹).

۳. «اعملوا لما بعد الموت فكَأَنَّكُمْ بِالْدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَبِالْآخِرَةِ لَمْ تَزَلْ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۷۴: ۱۸۷).

۴. «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَتِ الْآخِرَةُ هَمَّهُ وَسَدَمَهُ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ضِعْفَهُ، وَجَعَلَ غَنَاهُ فِي قَلْبِهِ، فَلَا يَصْبَحُ إِلَّا غَنِيًّا وَلَا يَمْسِي إِلَّا غَنِيًّا» (سیوطی، الجامع الكبير، ۲: ۳۶۴).

رفتن از آن دشوار است و سنگین شدگان [از بار گناه] از آنها عبور نخواهند کرد»،^۱ «پس به راستی که شما امروز در سرای عمل هستید و محاسبه نمی‌شوید و فردا در سرای محاسبه خواهید بود و عملی نمی‌توانید انجام دهید»،^۲ «از آتش دوزخ فرار کنید و در طلب بهشت بکوشید، پس به راستی که طالب بهشت و فراری از دوزخ به خواب نمی‌روند، به راستی که آخرت پر از دشواری‌هاست و دنیا پر از شهوات و لذت‌ها».^۳

۲. قبر

در احادیث نبوی ﷺ بخشی به قبر، عذاب و یا نعمات آن و اثر وضعی اعمال بر وضعیت انسان در قبر اشاره دارد. این احادیث به صورت غیر مستقیم، ردی بر منکران حیات پس از مرگ به شمار می‌رود. برخی احادیث در این باره از این قرار است: رسول خدا ﷺ خطاب به قیس بن عاصم فرمود: «ای قیس، لاجرم هم نشینی خواهی داشت که با تو دفن می‌شود در حالی که زنده است؛ و تو با او دفن شوی در حالی که مرده‌ای، پس اگر بزرگوار باشد تو را گرامی می‌دارد و اگر پست و فرومایه باشد تو را وامی‌گذارد؛ او جز با تو محشور نمی‌شود و تو جز با او برنخواهی خاست، از تو جز درباره او سؤال نخواهد شد، پس او را فقط صالح قرار بده که اگر صالح باشد با او مأنوس خواهی بود و اگر او را فاسد سازی فقط از او در وحشت و تنهایی خواهی بود، او عمل توست ...»^۴ «قبر حفره‌ای از حفره‌های جهنم، یا باغی از باغ‌های بهشت است»^۵، «مسلمان اگر در قبر مورد پرسش قرار گیرد، شهادت می‌دهد که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست، پس این همان قول خداوند متعال است:

۱. «إنَّ أمامكم عقبة كؤودًا لا يجوزها المثلقلون» (ابن‌نعمان الأصبهاني، حلية الأولياء، ۱: ۲۲۶).

۲. «فإنكم اليوم في دار عمل ولا حساب، وأنتم غدًا في دار حساب ولا عمل» (صدوق، الخصال، ۱: ۵۱).

۳. «أهربوا من النار واطلبوا الجنة جهدكم، فإن الجنة لا ينالها طالبها، وأن النار لا ينالها هاربها، وأن الآخرة مخوفة بالمارك، وأن الدنيا مخوفة بالشهوات واللذات» (متقی هندی، كنز العمال، ۱۵: ۸۳۲).

۴. «إنه لا بد لك يا قيس من قرين يُدفن معك وهو حيّ وتدفن معه وأنت ميت، فإن كان كريمًا أكرمك وإن كان لثيماً أسلمك، ثم لا يحشر إلا معك ولا تبعث إلا معه، ولا تسأل إلا عنه، فلا تجعله إلا صالحًا فإنه إن صلح أنست به، وإن فسد لا تستوحش إلا منه، وهو فعلانك ...» (صدوق، الخصال، ۱: ۱۱۴-۱۱۵).

۵. «القبر حفرة من حفر جهنم، أو روضة من رياض الجنة» (ابن‌ابی الدنيا، القبور، ۱۱۵-۱۱۶).

خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند»،^۱ هنگامی که رسول اکرم ﷺ بر کشتگان جنگ بدر ایستاد، فرمود: «ای اهل قلب،^۲ آیا آن چه را پروردگارتان به شما وعده داده بود، حقیقت یافتید؟ [یاران به ایشان ﷺ] گفتند: آیا می‌شنوند؟ فرمود: چنان که شما می‌شنوید آنان نیز می‌شنوند، اما جواب نمی‌دهند».^۳

۳. رستاخیز و حساب

برخی احادیث نقل شده از رسول خدا ﷺ در این باره از این قرار است: «اگر خداوند خلایق را در روز قیامت برانگیزد، هاتقی از زیر عرش سه بار ندا خواهد داد: ای جمع موحّدان، به راستی که خداوند شما را بخشید، پس هریک دیگری را ببخشید»^۴، «بی‌شک خداوند متعال در روز قیامت گروه‌هایی را برخواهد انگیزد که نور در چهره داشته و بر تخت‌هایی از مروارید نشسته‌اند و مردم بر آنان غبطه می‌خورند، از انبیاء و شهدا نیستند، آنان کسانی از قبایل مختلف هستند که به خاطر خداوند دوست می‌داشتند و برای یاد خدا گرد هم می‌آمدند»^۵، «قسم به کسی که جان من در دستان اوست، قطعاً کسانی از امت من از قبرهای خویش به صورت میمون و خوک خارج خواهند شد، به دلیل آسان گرفتن در معاصی و خودداری از نهی [از منکر] در حالی که بر آن توانا بودند»^۶، «به درستی که مردم در روز قیامت به سه گروه محشور می‌شوند: گروهی سواره، بی‌نیاز و پوشیده، گروهی که فرشتگان آنان را به صورت کشیده و به آتش می‌اندازند و

۱. «المسلم إذا سئل في القبر يشهد: أن لا إله إلا الله، وأنّ محمداً رسول الله، فذلك قوله تعالى: (يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة)» (بخاری، صحيح البخاري، ۶: ۸۰).

۲. «قلب» مجموعه چاه‌هایی است که جنگ بدر در نزدیکی آن رخ داد. (نک: واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۵۳).

۳. «يا أهل القلب، هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟ قالوا: يا رسول الله وهل يسمعون؟ قال: يسمعون كما تسمعون ولكن لا يحییون» (طبرانی، المعجم الكبير، ۷: ۱۶۵ و ۱۰: ۱۶۰).

۴. «إذا بعث الله الخلائق يوم القيامة نادی من تحت العرش ثلاثة أصوات: يا معشر الموحدين إنّ الله قد عفا عنكم فليعف بعضكم عن بعض» (سیوطی، الجامع الكبير، ۱: ۳۱۸).

۵. «ليبعثن الله تعالى أقواماً يوم القيامة في وجوههم النور على منابر اللؤلؤ يغبطهم الناس، ليسوا بأنبياء ولا شهداء، هم المتحابون في الله من قبائل شتى، يجتمعون على ذكر الله يذكرونه» (هيثمی، مجمع الزوائد، ۱۰: ۷۷).

۶. «والذي نفسي بيده ليخرجن من أمتي من قبورهم في صورة القردة والخنزير بمداهنتهم في المعاصي، وكفهم عن النهي وهم يستطيعون» (متقی هندی، كنز العمال، ۳: ۸۳).

گروهی که گاه به آرامی و گاه شتابان راه می‌روند. خداوند بدی‌ها [ی هر کس] را بر پشت [او] می‌گذارد، تا این که هیچ کس باقی نماند [مگر اعمال خویش را بر دوش داشته باشد]، تا جایی که شخص باغ بزرگی که دارد را در مقابل بار سنگینی که بر دوش دارد، می‌دهد،^۱ «مردم در روز قیامت بر زمینی سپید چون قرص نانی بی آرایش، محشور می‌شوند در حالی که هیچ راهنمایی در آن نیست».^۲

۴. شفاعت

رسول خدا ﷺ ضمن بیاناتی که از ایشان نقل شده، در این باره فرموده‌اند: «هنگامی که روز قیامت فرا رسد، لواء حمد همراه من خواهد بود و من پیشاپیش فرستادگان [خداوند] قرار می‌گیرم و آنان را شفاعت خواهم کرد»^۳ «من اولین نفری هستم که وارد بهشت خواهد شد و اولین نفری خواهم بود که شفاعت می‌کند»^۴ «به درستی که من شفاعت خواهم کرد و شفاعت من پذیرفته خواهد شد، تا این که هر کس را شفاعت کنم، او نیز قادر به شفاعت کردن خواهد شد؛ تا جایی که شیطان نیز به طمع شفاعت خواهد افتاد»^۵ «چهار نفرند که من آنها را در روز قیامت شفاعت خواهم کرد: کسی که فرزندان مرا گرامی دارد، حاجتشان را برطرف سازد، در اموری که به آن نیاز دارند تلاش کند و کسی که در زبان و قلب آنان را دوست

۱. «إِنَّ النَّاسَ يَحْشُرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَفْوَاجٍ: فَوْجٌ رَاكِبِينَ طَاعِمِينَ كَاسِينَ، وَفَوْجٌ تَسْحَبُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى وَجُوهِهِمْ وَتَحْشَرُهُمُ النَّارُ، وَفَوْجٌ يَمْشُونَ وَيَسْعَوْنَ، يُلْقِي اللَّهُ الْآفَةَ عَلَى الظَّهْرِ، فَلَا يُبْقِي ذَاتَ ظَهْرٍ حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ لَنَتَكُونَ لَهُ الْحَدِيقَةُ الْعَظِيمَةُ يَعْطِيهَا بِذَاتِ الْقَتَبِ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا» (نسائی، السنن الکبری، ۲: ۴۸۷).

۲. «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ كَقُرْصَةِ النِّقْيِ لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لِأَحَدٍ» (ابن أبي شیبة، مسند ابن أبي شیبة، ۱: ۸۶).

۳. «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ لَوَاءُ الْحَمْدِ مَعِيَ، وَكُنْتُ إِمَامَ الْمُرْسَلِينَ، وَصَاحِبَ شَفَاعَتِهِمْ» (هیثمی، مجمع الزوائد، ۸: ۲۸۴).

۴. «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَأَوَّلُ مَنْ يَشْفَعُ» (سیوطی، الجامع الکبیر، ۳: ۲۱۰).

۵. «إِنِّي لَأُشْفَعُ فَأُشْفَعُ حَتَّىٰ إِنَّ مَنْ أَشْفَعُ لَهُ يَشْفَعُ فَيُشْفَعُ، حَتَّىٰ إِنَّ إِبْلِيسَ يَطْوِلُ طَمَعًا فِي الشَّفَاعَةِ» (هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۰: ۲۸۴).

بدارد»،^۱ «اما شفاعت من شامل اصحاب گناهان کبیره، جز شرک و ظلم خواهد بود»،^۲ «شفاعت من شامل کسانی از ائمتّم خواهد بود که اهل بیت مرا دوست بدارند»،^۳ رسول خدا ﷺ به امام علی ﷺ فرمود: «شیعیانت را بشارت بده که من شفیع آنان در روز قیامت خواهم بود، وقتی که هیچ چیز جز شفاعت من سود نخواهد داشت».^۴

۵. جاودانگی و خلود

رسول خدا ﷺ در این موضوع فرموده‌اند: «به راستی که برگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا جهنم، [به سوی] جاودانگی ای بدون مرگ و اقامتی بدون کوچ»،^۵ «هر کسی که خداوند بر او جاودانگی [در بهشت یا جهنم] را مقرر بدارد، هرگز از آن خارج نخواهد شد»،^۶ «اهل بهشت در بهشت داخل می‌شوند و اهل جهنم به جهنم وارد می‌شوند، سپس منادی در بین آنان ندا می‌دهد: ای اهل بهشت هرگز نخواهید مُرد و ای اهل دوزخ هرگز نخواهید مُرد، همگان در جایگاه خویش جاودانه‌اند».^۷

آن‌چه در سطور پیشین آمد، بیان نقش پیامبر اکرم ﷺ در منظومه کلام اسلامی بود، نقشی که در مرحله تأسیس قرار داشت. البته ما در این مختصر در صدد جمع‌آوری همه احادیث نبوی ﷺ نبوده‌ایم، بلکه تلاش داشتیم ذیل هر موضوع تنها بخشی از احادیث را به بحث بگذاریم.

۱. «أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي من بعدي، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عند اضطراهم إليه، والمحِب لهم بقلبه ولسانه» (صدوق، عيون أخبار الرضا، ۱: ۲۵۴).

۲. «أما شفاعتي ففي أصحاب الكِبائر ما خلا أهل الشرك والظلم» (صدوق، الخصال، ۲: ۳۵۵).

۳. «شفاعتي لأمتي من أحبّ أهل بيتي» (متقی هندی، كنز العمال، ۱۴: ۳۹۹).

۴. «بشّر شيعتك أنّي شفيع لهم يوم القيامة وقت لا تنفع إلّا شفاعتي» (مجلسی، بحار الأنوار، ۶۵: ۹۸).

۵. «إنّ المرء إلى الله، إلى جنة أو نار خلود بلا موت وإقامة بلا ظعن» (طبرانی، المعجم الكبير، ۲۰: ۱۷۵).

۶. «من كتب الله عليه الخلود لم يخرج منها أبداً» (سیوطی، الجامع الكبير، ۱۰: ۸۲).

۷. «يدخل أهل الجنة الجنة، وأهل النار النار ثمّ يقوم مؤدّن بينهم فيقول: يا أهل الجنة لا موت، ويا أهل النار لا موت، كل خالد فيها هو فيه» (احمدبن حنبل، مسند أحمد، ۱۰: ۲۸۶).

صحابه رسول خدا ﷺ و عدالت ایشان

محمد رضا خاقانی

مقدمه

صحابه رسول خدا ﷺ به عنوان نخستین نسل از مسلمانان، جامعه نوپای اسلامی را تشکیل داده و در تاریخ صدر اسلام نقش آفرینی کرده‌اند. از این جهت، برای فهم بهتر از وقایع عصر نبوی، شناخت آنان در آینه گزارش‌های تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از دیگر سو، جمهور اهل سنت با مطرح ساختن «نظریه عدالت صحابه»، قائل به عدالت، راستگویی و رستگاری تمامی صحابه هستند. در حالی که عالمان شیعی اعتقاد دارند که نمی‌توان به طور کلی حکم کرد که هر کسی که از صحابه به شمار رفته، عادل، راستگو و رستگار بوده است. نوشتار پیش رو در صدد آن است که با بررسی جایگاه صحابه در اندیشه اهل سنت، نظریه عدالت صحابه و ادله آن، این اندیشه را با توجه به قرائن قرآنی، روایی و تاریخی بررسی نماید. در این راستا، ابتدا نمایی کلی از جایگاه صحابه نزد اهل سنت ارائه شده، سپس با نظر به تعریف ایشان از عدالت صحابه و سیر تطور تاریخی این نظریه، آن دسته از دلایل قرآنی و روایی که اهل سنت در اثبات نظریه عدالت صحابه اقامه کرده‌اند، مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. در ادامه و با تکیه بر منقولات روایی و تاریخی اهل سنت، سعی شده تصویری کلی از وضعیت صحابه در دوره رسول خدا ﷺ ارائه شود. تصویری که با اعتقاد به راستگویی، عدالت و رستگاری همگی صحابه چندان سازگار نیست. در پایان و پس از ذکر پیامدهای اعتقاد به عدالت تمامی صحابه، به دیدگاه شیعه در باره عدالت صحابه اشاره شده است.

آنچه در اینجا تأکید می‌کنیم این است که نوشتار پیش رو سعی دارد این اعتقاد را که همگی صحابه عادل هستند، به چالش بکشد و عمومیت داشتن آن را نقد کند و به هیچ عنوان منکر این نیست که در میان صحابه پر شمار رسول خدا ﷺ، تعداد زیادی افراد عادل و راستگو وجود داشته‌اند. افرادی که واسطه معتبری در انتقال سنت نبوی به نسل‌های پسین بوده‌اند.

صحابه در نگاه اهل سنت

تعریف صحابه

در تعریف صحابی، میان اصولیان و محدثین اهل سنت اختلاف وجود دارد. بیشتر محدثان و برخی از اصولیان بر این عقیده‌اند که به کسی که حتی ساعتی محضر رسول خدا ﷺ را درک کرده باشد، صحابی گفته می‌شود. در مقابل، برخی دیگر از اصولیان اهل سنت، بر این باورند که برای صحابی بودن، تنها درک محضر رسول خدا کافی نیست، بلکه شخص باید یک یا دو سال را در محضر پیامبر ﷺ سپری کرده و یا در یک یا دو غزوه از غزوات ایشان شرکت داشته باشد.^۱

شاید بتوان کهن‌ترین تعریف از «صحابی» را نزد محمد بن عمر واقدی (د. ۲۰۷هـ) یافت. وی هر کس را که حتی لحظه‌ای محضر رسول الله ﷺ را درک کرده باشد، به این شرط که ایمان آورده و به سن بلوغ رسیده باشد، صحابی دانسته است.^۲ احمد بن حنبل (د. ۲۴۱هـ) تعریفی نزدیک به تعریف واقدی ارائه نموده، با این تفاوت که به شرط بلوغ اشاره نکرده است.^۳ بخاری (د. ۲۵۶هـ) نیز اظهار داشته است که هر مسلمانی که از یاران پیامبر ﷺ بوده یا ایشان را دیده است، از اصحاب پیامبر ﷺ به شمار می‌رود.^۴ ابن اثیر (د. ۶۳۰هـ) و عسقلانی (د.

۱. أحمدی، «الإصابة في عدالة الصحابة»، ۱۴۲-۱۴۶.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى (الطبعة الرابعة)، ۸۱۸-۸۱۹.

۳. أحمد بن حنبل، أصول السنة، ۳۹-۴۰.

۴. بخاری، صحيح البخاري، ۵: ۲.

۵. ابن اثیر، أسد الغابة، ۱: ۱۹.

۸۵۲هـ)^۱، همچون ابن حنبل و بخاری، هر آن که حتی لحظه‌ای رسول خدا ﷺ را درک کرده باشد، صحابی دانسته‌اند.

البته باید توجه داشت که احتمالاً معنای عرفی و لفظی مصاحبت (الصُّحْبَة) در تعیین مصداق صحابی اثر گذار بوده است. کسانی که شرط صحابی بودن را، سپری کردن مدتی در حدود دو سال در خدمت پیامبر ﷺ دانسته‌اند، نظر به معنای عرفی صحابی داشته‌اند و در مقابل آنان که این شرط را مد نظر نداشته‌اند، به معنای لغوی مصاحبت توجه کرده‌اند.^۲

جایگاه صحابه

در اندیشه اهل سنت، صحابه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. یکی از دلایل این جایگاه از نگاه اهل سنت این است که صحابه، واسطه انتقال تعالیم نبی مکرم اسلام ﷺ به نسل‌های بعد بوده‌اند.^۳ پس از گذشت کمتر از یک قرن از وفات پیامبر ﷺ و در اواخر قرن اول هجری، صحابه علاوه بر واسطه بودن در روایت سنت نبوی، شخصیت خودشان نیز جایگاه ویژه‌ای یافت و سخنان و نظرات‌شان مورد توجه قرار گرفت. اشاره به این امر را می‌توان در سخنی از ابن شهاب زُهری (د. ۱۲۴هـ) در رابطه با جمع‌آوری سخنانِ خودِ صحابه مشاهده کرد. بر اساس این گزارش، صالح بن کيسان (د. بعد از ۱۳۰هـ) نقل می‌کند به همراه ابن شهاب زُهری گفته‌های رسول خدا ﷺ (سُنَن) را نوشتند. پس از آن، ابن شهاب پیشنهاد داد گفته‌های صحابه را نیز بنگارند. اما صالح با این توجیه که گفته‌های صحابه بخشی از سنت نیست، از چنین کاری صرف نظر کرد. ولی ابن شهاب، سخنان خود صحابه را نیز تدوین نمود و این اقدام وی، موجب اقبال عمومی به او شد.^۴

۱. عسقلانی، الإصابة: ۱: ۱۵۸.

۲. حسن بگي، «عدالت صحابه؛ زمینه‌ها، پیامدها و نتایج»، ۱۰۶؛ همچنین، نک: أحمدی، «الإصابة في عدالة الصحابة»، ۱۴۴-۱۴۵.

۳. جوینی، البرهان في أصول الفقه، ۱: ۲۴۲.

See also Jabali, *The Companions of the Prophet*, 67-68.

۴. «أخبرني صالح بن كيسان قال: اجتمعت أنا والزهري ونحن نطلب العلم فقلنا نكتب السنن. قال: وكتبنا ما جاء عن النبي ﷺ قال: ثم قال نكتب ما جاء عن الصحابة فإنه سنة. قال: قلت إنه ليس بسنة فلا نكتبه. قال: فكتب ولم أكتب فأنجح وضيعت» (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲: ۲۹۶؛ فسوی، المعرفة والتاريخ، ۱: ۶۴۱).

این گزارش در عین حال نشان می‌دهد که گفته‌های صحابه، در آن دوران به عنوان سنت شناخته نمی‌شده است.

یاران پیامبرﷺ بر اساس نقش‌آفرینی تاریخی خویش به چند دسته تقسیم می‌شوند. پیشینه این تقسیم‌بندی را می‌توان در دوره حکومت عمر بن خطاب (حاکم ۱۳-۲۳هـ) جستجو نمود. وی صحابه رسول اللهﷺ را به کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند و کسانی که در این جنگ شرکت نداشتند، تقسیم نموده، بیت‌المال را بر این اساس تقسیم کرد و صحابه حاضر در غزوه بدر را بر دیگران برتری داد.^۱ در دوره‌های بعد نیز صحابه را در ۱۲ دسته مختلف، تقسیم‌بندی کرده‌اند.^۲ از جمله: ده نفری که به بهشت بشارت داده شده‌اند^۳، شرکت‌کنندگان در جنگ بدر^۴، کسانی که در بیعت حدیبیه^۵ حضور داشتند، مهاجرین^۶، انصار.^۷

کتب تراجم و فضائل صحابه

توجه ویژه به جایگاه صحابه سبب شد فضائل آنان در منظومه‌های حدیثی اهل سنت بازتاب یابد. می‌توان ادعا نمود اولین مجموعه حدیثی که در آن بخشی به ذکر فضائل صحابه رسول خداﷺ اختصاص یافت، کتاب جامع معمر بن راشد (د. ۱۵۳هـ) بوده است.^۸ پس از آن، در منظومه‌های مهم حدیثی اهل سنت، بخشی به بیان فضائل صحابه اختصاص داده شد.^۹ در میانه قرن سوم هجری، تک‌نگاری‌هایی با موضوع «فضائل الصحابة» تألیف شد که

۱. أبویوسف، الخراج، ۵۳-۵۴.

۲. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحديث، ۲۳-۲۴؛ خطیب، السنة قبل التدوین، ۳۹۲.

۳. العشرة المبشرون بالجنة.

۴. أهل بدر.

۵. بیعة الرضوان/ بیعة الشجرة.

۶. المهاجرون.

7. Muranyi, "Ṣaḥāba," *EP* 8:827.

۸. در این کتاب بخشی به نام «باب أصحاب النبی» گنجانده شده است (معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۲۲۱-۲۴۲).

۹. برای نمونه، نک: ابن‌ابی‌شیه، المصنف، ۶: ۳۰۳-۴۱۷؛ بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۲-۳۰؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۸۵۴-۱۹۷۳.

می‌توان به فضائل الصحابة نوشته احمد بن حنبل و فضائل الصحابة تألیف نسائی (د. ۳۰۳هـ) اشاره نمود. در این آثار، تنها به بیان فضائل آنان پرداخته شده است. بخشی دیگر از تألیفات درباره صحابه رسول خدا ﷺ را می‌توان در کتب طبقات جستجو نمود. در این کتاب‌ها، یاران پیامبر ﷺ بر اساس دوره‌های مختلف تاریخی و جایگاه علمی شان دسته‌بندی شده و زندگی آنها گزارش شده است. کتاب الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى نوشته ابن سعد (د. ۲۳۰هـ) را می‌توان اولین منبع در دسترس دانست که به بیان حیات یاران پیامبر ﷺ پرداخته است. هرچند موضوع اصلی کتاب، زندگانی صحابه نبوده است.

پس از این دوره، «صحابه‌نگاری» موضوع تألیفات متعددی شد و کتاب‌هایی مختص به زندگانی صحابه رسول الله ﷺ تألیف شد. قدیمی‌ترین اثر در دسترس در این موضوع را می‌توان کتاب مُعْجَمُ الصَّحَابَةِ نوشته ابن قانع بغدادی (د. ۳۵۱هـ) دانست. در این کتاب، شرح احوال ۱۲۲۵ نفر از صحابه ارائه شده است. مهم‌ترین و گسترده‌ترین تألیفات در این موضوع عبارت‌اند از: مَعْرِفَةُ الصَّحَابَةِ نوشته ابونعیم اصفهانی (د. ۴۳۰)، الإِسْتِيعَابُ فِي مَعْرِفَةِ الْأَصْحَابِ نوشته ابن عبدالبر (د. ۴۶۳هـ)، أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ تألیف ابن اثیر (د. ۶۳۰هـ) و الإِصَابَةُ فِي تَمْيِيزِ الصَّحَابَةِ نوشته ابن حجر عسقلانی (د. ۸۵۲هـ). این کتاب‌ها به ترتیب ۱۴۰۲، ۴۲۲۵، ۷۷۰۳ و ۱۲۰۰۰ نفر از صحابه را مورد بررسی قرار داده‌اند.

عدالت صحابه از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت معتقدند هیچ یک از صحابه هرگز به عمد به رسول خدا ﷺ سخن دروغ نسبت نمی‌دهند.^۱ هر کس که از صحابه رسول اکرم ﷺ به شمار رود، نیازی به تحقیق درباره عدالت او نیست.^۲ اگر از هر یک از صحابه، سخنی از پیامبر ﷺ نقل شده باشد، این روایت معتبر است، حتی

۱. رازی، الجرح والتعديل، ۲: ۱۴؛ عسقلانی، فتح الباری، ۲: ۱۸۱.

۲. أبیاری، التحقيق والبيان، ۲: ۷۰۹.

اگر نام آن صحابی را ندانیم.^۱ بر اساس آنچه علائی (د. ۷۶۱هـ) و عسقلانی (د. ۸۵۲هـ)^۳ بیان کرده‌اند، این امر، اعتقاد اکثریت (جمهور) اهل سنت درباره صحابه است. اما علمای شیعه با نظر غالب اهل سنت مبنی بر عدالت تمامی صحابه موافق نبوده و اعتقاد دارند که در مورد عدالت صحابه، همچون هر شخص دیگری، باید تفحص انجام گیرد و پس از احراز عدالت ایشان می‌توان روایاتی را که نقل کرده‌اند معتبر دانست.^۴ شایان ذکر است که برخی از علمای اهل سنت نیز مانند عالمان شیعی با تعمیم عدالت بر همه صحابه موافق نیستند. مثلاً مازری (د. ۵۳۶هـ) از علمای مالکی مذهب اعتقاد دارد که نمی‌توان هر کس لحظه‌ای رسول خدا ﷺ را دیده عادل شمرد، بلکه تنها می‌توان صحابه‌ای را که همواره همراه پیامبر ﷺ بوده‌اند، عادل دانست.^۵ یحیی بن ابی بکر عامری (د. ۸۹۳هـ) مورخ و محدث شافعی اعتقاد داشته برخی از صحابه رسول خدا ﷺ با توجه به اعمالی که از آنان سرزده، از عدالت ساقط شده‌اند.^۶ ابن عماد (د. ۱۰۸۹هـ/۱۶۷۹م) از علمای حنبلی نیز چنین اعتقادی داشته است.^۷ ابن قطن بغدادی (د. ۳۵۹هـ) از فقهای شافعی به لزوم تحقیق درباره عدالت صحابه، همچون بررسی عدالت هر شخص دیگری باور دارد.^۸

تطور تاریخی نظریه عدالت صحابه

بر اساس شواهد تاریخی، خود صحابه رسول خدا ﷺ نیز معتقد به عدالت مطلق دیگر صحابه نبوده‌اند. به عنوان مثال برخی صحابه گاهی یکدیگر را به فسق و یا دشمنی با خدا متهم ساخته و لعن نموده‌اند. عمر بن الخطاب، مُغِیرَةُ بن شعبه را که از صحابه به شمار می‌رود، به فسق متهم

۱. ذهبی، الرواة الثقات، ۲۴؛ هیتمی، تحفة المحتاج، ۹: ۱۷۱.

۲. علائی، تحقیق منیف الرتبة، ۶۰.

۳. عسقلانی، الإصابة، ۱: ۲۵.

۴. نک: ادامه مقاله.

۵. مازری، إيضاح المحصول، ۴۸۲.

۶. عامری، غریب الزمان، ۵۶-۵۷.

۷. ابن عماد، شذرات الذهب، ۱: ۲۷۹.

۸. زرکشی، البحر المحيط فی أصول الفقه، ۶: ۱۸۷.

ساخته است.^۱ خالد بن ولید که او نیز از صحابه است، پس از این که از کشتن مالک بن نویره فراغت یافت و نزد ابوبکر بازگشت، از جانب عمر، دشمن خدا خوانده شد.^۲ در برخی گزارش‌ها آمده است که علی بن ابی طالب ﷺ برخی از صحابه چون بُسرین اُرطاة، عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان را لعن کرده است.^۳ هنگامی که از ابوموسی اشعری که از صحابه به شمار می‌رود، به عنوان مردی با ایمان یاد شد، حذیفه بن یمان که او نیز صحابی است، برافروخت و گفت: «شما او را این گونه می‌شناسید، اما من او را دشمن خدا و رسولش در دنیا و آخرت می‌دانم».^۴ همچنین در ماجرای کتابت صلح‌نامه در جنگ صفین، علی بن ابی طالب ﷺ در سخنی معاویه و یارانش را از اسلام خارج دانست.^۵ این در حالی است که در زمره یاران معاویه، جمعی از صحابه حضور داشتند.^۶ در حدیثی درباره طلب میراث رسول خدا ﷺ در دوره خلافت عمر توسط عباس عموی پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ، عمر صراحتاً نظر این دو درباره خود و ابوبکر را اعلام می‌دارد. او می‌گوید: «شما ابوبکر را گناهکار و خائن می‌دانستید ... و مرا نیز گناهکار و خائن می‌دانید».^۷

این تنها بخشی از گزارش‌ها درباره نگرش صحابه به یکدیگر است که تلقی آنان از «عدالت صحابه» را نشان می‌دهد.^۸ با بررسی این اتفاقات روشن می‌شود که برخی صحابه یکدیگر را عادل ندانسته بلکه آن دیگری را شایسته دوزخ می‌دانسته‌اند.

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۵۵.

۲. ابن اثیر، أسد الغابة، ۴: ۲۷۷.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲: ۱۸ و ۲۶۰.

۴. همان، ۱۳: ۳۱۴-۳۱۵.

۵. «فَقَالَ عَلِيٌّ: مَا أَقْرَ لِمَعَاوِيَةَ وَلَا لِأَصْحَابِهِ أَتَمُّهُمْ مُؤْمِنُونَ وَلَا مُسْلِمُونَ» (همان، ۲: ۲۳۴).

۶. ذهبی (د. ۷۴۸هـ) ۱۰ نفر از صحابه را که در جبهه معاویه حضور داشتند را برشمرده است (ذهبی، تاریخ الإسلام، ۳: ۵۴۷).

۷. «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً»، فَأَرَأَيْتُمْ هَؤُلَاءِ كَاذِبًا آتِيًا غَادِرًا خَائِنًا... فَأَرَأَيْتُمْ إِيَّايَ كَاذِبًا آتِيًا غَادِرًا خَائِنًا» (مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ۳: ۱۳۷۸؛ بیهقی، السنن الكبرى، ۶: ۲۹۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۲: ۳۷۱).

۸. رک: حسن بگی، «عدالت صحابه؛ زمینه‌ها، پیامدها و نتایج»، ۱۱۲-۱۱۵.

در منابع اولیه سه قرن نخست هجری نیز نظریه عدالت صحابه را به گونه‌ای که اهل سنت در دوره‌های بعد به آن اعتقاد داشتند، نمی‌توان یافت. بیشتر اظهار نظرها درباره صحابه و احترام به ایشان، معطوف به عدم جواز دشنام دادن به آنان است. به عنوان مثال مالک بن انس (د. ۱۷۹ هـ) کسی را که به صحابه دشنام دهد، از دین خارج دانسته^۱، یا ابو زرعه رازی (د. ۲۶۴ هـ) دشنام دهنده به صحابه را زندیق معرفی کرده است.^۲ در تألیفات این دوره، عدالت صحابه در قالب یک نظریه به چشم نمی‌خورد، چنان‌که در منابع این دوره تلاشی برای اثبات آن یافت نمی‌شود. احادیثی که در دوره‌های بعدی برای اثبات نظریه عدالت صحابه به آنها استناد شده، در بخش‌هایی مانند «ما ذُکِرَ فِي الْكَفِّ عَنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ»^۳، «فضائل»^۴ و یا در تک‌نگاری‌هایی با عنوان «فضائل الصحابة» نقل شده است.

ابن حبان (د. ۳۵۴ هـ)^۵ و جصاص (د. ۳۷۰ هـ)^۶ اولین کسانی هستند که در آثارشان به عدالت صحابه پرداخته‌اند.^۷ پس از این دو، با استناد به برخی آیات قرآن و پاره‌ای از احادیث نبوی، سعی شده است ادله‌ای برای عدالت صحابه اقامه شود.^۸

۱. قاضی عیاض، ترتیب المدارک، ۲: ۴۶.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۸: ۳۲.

۳. ابن ابی شیبۀ، المصنف، ۶: ۴۰۴.

۴. معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۶۵-۵۹ «باب فی فضائل الأنصار» و «فضائل قریش والأنصار والقیف»؛ ابن ابی شیبۀ، المصنف، ۶: ۴۱۷-۳۰۳ «كتاب الفضائل»؛ بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۷۱-۲ «كتاب أصحاب النبی» و «كتاب مناقب الأنصار»؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۸۵۴-۱۹۷۳ «كتاب فضائل الصحابة»؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۱: ۱۱۶-۷۰ «باب فی فضائل أصحاب رسول الله».

۵. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱: ۱۶۲.

۶. جصاص، أحكام القرآن، ۱: ۱۱۱.

۷. برای اطلاعات بیشتر:

See Osman, "Adālat al-Ṣaḥāba: The Construction of a Religious Doctrine."

۸. برای نمونه، نک: ابونعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، ۱: ۳۲-۴۷؛ خطیب بغدادی، الکفایة، ۴۶-۴۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱: ۱۸۱؛ عسقلانی، الإصابة، ۱: ۱۶۲-۱۶۶.

ادله اهل سنت بر عدالت صحابه

یکی از عللی که اهل سنت برای دفاع از عدالت صحابه ابراز کرده‌اند این بوده است که به زعم ایشان، صحابه واسطه نقل سنت نبوی هستند و عادل ندانستن صحابه به سلب اعتماد از این واسطه و در نتیجه، از بین رفتن سنت می‌انجامد.^۱ اگرچه این دغدغه در نگاه اول موجه به نظر می‌رسد، اما اولاً این اتفاق وقتی می‌افتد که عدالت را از تمامی صحابه نفی کنیم، در حالی که اگر تنها به عدم عدالت بخشی از آنان باور داشته باشیم، تمامی سنت زیر سؤال نخواهد رفت. ثانیاً، اگر واسطه بودن در سنت را دلیلی بر عدالت بدانیم، باید به عدالت هرآن کس که حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده، اعم از صحابی، تابعی و راویان حدیث تا به امروز قائل شویم، امری که هیچ کس به آن حکم نکرده است.

اهل سنت برای اعتقاد خود به عادل دانستن همه صحابه، ادله‌ای از قرآن و سنت نبوی اقامه کرده‌اند. عثمان بن عبد الرحمن شَهْرُزُورِی معروف به ابن الصَّلاح (د. ۶۴۳هـ) می‌نویسد: «تمامی صحابه دارای خصیصه‌ای هستند و آن این است که هیچ کس از عدالت ایشان سؤال نمی‌کند. زیرا که این امر، امری مفروغ عنه است. به این دلیل که همه آنان با نصوصی از کتاب و سنت و اجماع کسانی که اجماعشان مورد قبول است، عادل شمرده شده‌اند».^۲

دلایل قرآنی

در مصادر اهل سنت، برای اثبات عدالت تمامی صحابه، به برخی آیات استدلال شده که مهمترین آنها را بررسی می‌کنیم:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.^۳

۱. خطیب بغدادی، الکفایة، ۴۹.

۲. ابن صلاح، مقدمة ابن صلاح، ۱۷۶.

۳. «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنوند، و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ» (توبه: ۱۰۰).

این آیه از مهم‌ترین آیاتی است که در اثبات عدالت تمامی صحابه به آن استدلال می‌شود.^۱ با این بیان که خداوند در این آیه، نسبت به مهاجرین و انصار اولیه و دیگر صحابه‌ای که پس از آنان ایمان آورده‌اند، رضایت خود را ابراز نموده و به آنان وعده بهشت داده است. پس تمامی صحابه، مورد رضایت خدا بوده و جایگاه آنان بهشت خواهد بود.^۲

این استدلال از چند جهت مخدوش است:

اولاً، روشن است که تعبیر «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» شامل تمامی صحابه نیست.^۳ چه این که در برخی روایات نیز، مقصود از این تعبیر به علی بن ابی طالب ﷺ و شش یا ده نفر از قریش که در جنگ بدر حضور داشتند معنی شده است.^۴

ثانیاً، مراد از عبارت «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» روشن نیست. برخی برای آن دو احتمال ذکر کرده‌اند: اول این که مصداق این تعبیر، طبقه «تابعین» است. یعنی کسانی که تنها صحابه پیامبر ﷺ را درک کرده‌اند. دوم این که مقصود از این عبارت، تمامی مردم از زمان رسول خدا ﷺ تا روز قیامت باشند.^۵ روشن است که هیچ کس درباره تابعین و تمامی مردم تا قیامت ادعای عدالت نکرده است. در نتیجه، طبق هیچ یک از این دو احتمال نمی‌توان عدالت همه صحابه را اثبات نمود. به فرض این که تعبیر «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» شامل غیر صحابه نشود، همچنان نمی‌توان قول به عدالت تمامی صحابه را با استناد به این آیه پذیرفت. چراکه رضایت خداوند در اینجا مشروط به پیروی در نیکی شده است^۶ و تا این شرط احراز نشود نمی‌توان حکم به رضایت خداوند از ایشان کرد.

ثالثاً، به قرینه آیه بعدی، برخی از اهل مدینه و بادیه‌نشینان، منافقانی بودند که رسول

۱. نک: سمعانی، قواطع الأدلة، ۱: ۳۶۳؛ سمرقندی، میزان الأصول، ۴۸۵؛ ابن قدامة مقدسی، روضة الناظر، ۱: ۳۴۵؛

علائی، تحقیق منیف الرتبة، ۶۳؛ السخاوی، فتح المغیث، ۴: ۹۴.

۲. علائی، تحقیق منیف الرتبة، ۶۳.

۳. برای اطلاع از اقوال در این باره، نک: طبری، جامع البیان، ۱۱: ۶؛ زمخشری، الکشاف، ۲: ۳۰۴.

۴. مقاتل، تفسیر مقاتل، ۲: ۱۹۲؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ۱: ۳۳۴.

۵. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ۶: ۱۸۶۸-۱۸۶۹.

۶. اتبعوهم بالإحسان.

خدا ﷻ نیز آنان را نمی‌شناخت.^۱ این که رسول خدا ﷺ این افراد را نمی‌شناخت، این احتمال را، که مقصود از اهل مدینه کسانی هستند که یا از همراهی با پیامبر ﷺ در جنگ تبوک سرباز زدند و یا اقدام به سوء قصد به ایشان در راه بازگشت کردند^۲ را باطل می‌سازد. چراکه افراد هر دو گروه از جانب رسول الله ﷺ شناخته شده بودند و این آیه از جمله آیاتی است که پس از این وقایع نازل شده است.^۳ در نتیجه این آیه نشان می‌دهد که در میان «صحابه رسول خدا ﷺ» در سال‌های پایانی عمر ایشان، عده‌ای نه تنها نفاق در دل‌هایشان راه یافته بود، بلکه به آن خو گرفته بودند. این آیه، نظریه عدالت صحابه را از بنیان با تهدید جدی روبرو می‌سازد.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾.^۴

در این آیه، برخی «وسط» را به معنای «عدل» دانسته‌اند^۵ و بنابر این معنی، به این آیه بر عدالت تمامی صحابه استدلال شده است. به این بیان که چون تعبیر وسط، در وصف امت آمده، پس باید بهترین امت‌ها و عادل‌ترین آنها باشند. عدالت در این فرض شامل افعال، اقوال و نیت‌های آنان خواهد بود.^۶ برخی نیز این آیه را مدحی برای طبقه صحابه قرار داده‌اند. از آنجاکه آنان در زبان قرآن شاهدان بر مردم^۷ دانسته شده‌اند، پس باید تمامی اقوال آنان مورد پذیرش باشد.^۸ مخاطب این آیه صحابه هستند، زیرا آیه در ظرف زمانی آنان نازل شده و از آنجا که تنها صحابه به صفات کمال خوانده شده‌اند، این آیه مختص به ایشان است و بر عدالت آنان دلالت دارد.^۹

۱. ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾ (توبه: ۱۰۱).

۲. علانی، تحقیق منیف الرتبة، ۶۳.

۳. این آیه در سال ۱۰هـ نازل شده است (نک: واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۰۲۲-۱۰۲۵).

۴. «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد» (بقره: ۱۴۳).

۵. مجاهد، تفسیر مجاهد، ۲۱۵؛ مقاتل، تفسیر مقاتل، ۱: ۵۰۰.

۶. سفارینی، لوامع الأنوار، ۲: ۳۸۴.

۷. شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ.

۸. جصاص، أحكام القرآن، ۱: ۱۱۱.

۹. شاطبی، الموافقات، ۴: ۴۴۸-۴۴۹.

استدلال به این آیه از چند جهت قابل مناقشه است:

اولاً، دلیلی وجود ندارد که مخاطب این آیه تنها صحابه باشند. چنان که طبری (د. ۳۱۰هـ)، مخاطب این آیه را همه‌ی مؤمنان به پیامبر ﷺ و رسالت ایشان معرفی کرده است و نه عده خاصی که هم‌عصر ایشان بوده‌اند.^۱ همچنین فخرالدین رازی (د. ۶۰۶هـ) نیز این آیه را خطاب به تمامی امت اسلام دانسته و آن را مربوط به مسأله اجماع می‌داند.^۲

از آنجا که مخاطب آیه تمامی امت پیامبر ﷺ است، شاهد قرار گرفتن آنان نمی‌تواند دلیلی بر عدالت باشد. چراکه عادل نبودن تمامی امت اسلامی، امری بدیهی بوده و هیچ کس به آن باور نداشته است. از این روی شهادت مورد اشاره در آیه، باید به شهادت لفظی تفسیر شود، یعنی شاهد بودن بر اعمال و رفتار. چنان که در برخی آیات^۳ به شهادت دادن اعضا و جوارح فرد در روز حساب اشاره شده است.^۴

ثانیاً، طبری «وسط» را در این آیه، به معنای «معتدل» دانسته و توضیح داده که وجه توصیف امت اسلامی به اعتدال، این است که مسلمانان بر خلاف مسیحیان و یهودیان، اهل غلو یا تقصیر نیستند.^۵ زمخشری (د. ۵۳۸هـ) نیز «الْوَسْطَ» را به معنای وسط هر چیز دانسته و اشاره‌ای به معنای مصطلح عدالت نداشته است.^۶

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾.^۷

۱. طبری، جامع البیان، ۲: ۵.

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۴: ۸۶.

۳. نور: ۲۴ و یس: ۳۶.

۴. در روایات شیعی، امت وسط و شاهدان بر مردم، به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است (برای نمونه، نک: صفار، بصائر الدرجات، ۱: ۸۳؛ کلینی، الکافی، ۱: ۱۹۱).

۵. طبری، جامع البیان، ۲: ۵. در توضیحات طبری ذیل این آیه، اثری از اعتقاد وی به نظریه عدالت صحابه، آن گونه که بعدها مطرح شد و همچنین استناد آن نظریه به آیه مزبور دیده نمی‌شود.

۶. زمخشری، الکشاف، ۱: ۱۹۸.

۷. «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد» (فتح: ۱۸).

این آیه که درباره صلح حدیبیه و حاضران در بیعت شجره نازل شده، از جمله آیاتی است که در راستای اثبات نظریه عدالت صحابه، به آن استدلال شده است.^۱ وجه استدلال به این آیه چنین ذکر شده است که خداوند رضایت خود را از حاضران در این بیعت ابراز داشته و خدای متعال هرگز از فاسقان راضی نیست، پس این رضایت دلالت بر عدالت صحابه دارد.^۲ برخی نیز، عبارت «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» را دلیل بر بصیرت و خلوص نیت صحابه دانسته‌اند.^۳ عده‌ای نیز گفته‌اند، خداوند از هر کس رضایت داشته باشد، باید مسلمان از دنیا برود. زیرا خدا با علم به این که شخص مسلمان از دنیا می‌رود، از او راضی شده است.^۴

استدلال به این آیه نیز از چند جهت مخدوش است:

اولاً، تعداد مسلمانانی که به قصد حدیبیه از مدینه خارج شدند، بین ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ نفر گزارش شده^۵ و این تعداد، قطعاً شامل تمامی صحابه نخواهد شد. پیش از این اشاره شد که مؤلفان، تعداد صحابه را تا ۱۲۰۰۰ نفر شمرده‌اند. عددی که با حاضران در صلح حدیبیه به هیچ وجه تناسب ندارد.

ثانیاً، در آیه ۲۹ از همین سوره، برخی از اوصاف صحابه رسول خدا ﷺ بیان شده و در پایان اعلام می‌دارد که خداوند تنها به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند، وعده غفران و پاداش عظیم داده است.^۶ این آیه به روشنی متذکر می‌شود که بهشت تنها با انجام عمل صالح به دست خواهد آمد و این شرط، شامل صحابه نیز می‌شود.

ثالثاً، براء بن عازب (د. ۷۲هـ) که خود در این بیعت حضور داشته، نه تنها نظریه عدالت صحابه را از این آیه برداشت نکرده، بلکه خطاب به کسی که او را به دلیل رؤیت رسول خدا ﷺ

۱. ابن حزم، الرسالة الباهرة، ۹؛ جوینی، البرهان فی اصول الفقه، ۱: ۲۳۹؛ سمعانی، قواطع الأدلة، ۱: ۳۶۳؛ غزالی،

المستصفی، ۱۳۰؛ فخر رازی، المحصول، ۴: ۳۰۷؛ ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ۱: ۳۴۶؛ علانی، تحقیق

منیف الرتبة، ۶۵؛ سخاوی، فتح المغیث، ۴: ۹۴.

۲. طوفی صرصری، شرح مختصر الروضة، ۲: ۱۸۱.

۳. جصاص، أحكام القرآن، ۵: ۲۷۳.

۴. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ۲: ۶۰۵.

۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۰۹.

۶. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

و حضور در بیعت شجره تمجید نمود، گفت: «تو نمی دانی که پس از او چه کردیم».^۱ در برخی از گزارش ها شبیه به این گفته از ابوسعید خدری (د. ۷۴هـ) نیز گزارش شده است.^۲ این مطلب نشان می دهد که خود صحابه ای که در این بیعت حضور داشتند نیز این آیه را دلیلی بر عدالت صحابه نمی دانستند.

در منابع اهل سنت، در راستای اثبات نظریه عدالت صحابه، به آیات دیگری نیز استناد شده است.^۳ این آیات، با توجه به تویخ های قرآنی خطاب به آنان، بدعهدی هایی که برای برخی از صحابه رسول خدا ﷺ بر شمرده شده، اشاره های مکرر به جریان نفاق در میان جامعه آن روز بی آن که نامی از منافقان برده شود، نمی توانند عمومیت داشته و بر عدالت همه صحابه دلالت کند. همچنین این آیات نشان می دهد که جامعه آن روز، جامعه بی عیب و نقصی که بعدها در منابع به تصویر کشیده شده نیست.^۴ در بعضی از آیات، سوء رفتار و عدم استواری ایمان عده ای از صحابه مذمت شده است.

در برخی آیات سوره انفال که درباره جنگ بدر و در سال ۲هـ نازل شده است^۵، می توان رفتار و میزان اعتقاد صحابه به رسول خدا ﷺ را سنجید. در آیات ابتدایی این سوره این گونه آمده است: «با تو در باره حق - بعد از آنکه روشن گردید - مجادله می کنند. گویی که آنان را به سوی مرگ می رانند و ایشان [بدان] می نگرند».^۶ این آیه نشان می دهد که صحابه رسول الله ﷺ پس از این که حق بر آنان آشکار شده، همچنان به مجادله با پیامبر ﷺ ادامه می دادند. در ماجرای جنگ اُحد، بسیاری از صحابه پیامبر ﷺ را تنها گذاشتند و جز عده ای اندک،

۱. «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْنَا بَعْدَهُ» (نک: بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۱۲۵).

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۰: ۳۹۱؛ عسقلانی، الإصابه، ۳: ۶۷.

۳. از جمله این آیات می توان به برخی اشاره داشت: آل عمران: ۱۱۰؛ انفال: ۷۴؛ توبه: ۱۱۷؛ نمل: ۵۹؛ حدید: ۱۰؛ حشر: ۸.

۴. نک: ادامه مقاله.

۵. واقدی، کتاب المغازی، ۱: ۱۳۱-۱۳۸؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۱: ۶۶۶-۶۷۷.

۶. «يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ» (انفال: ۶).

کسی در کنار ایشان باقی نماند. در برخی منابع، اسامی این افراد گزارش شده است.^۱ قرآن وقایع جنگ احد را این گونه بیان می کند: «[یاد کنید] هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید؛ و پیامبر، شما را از پشت سر تان فرا می خواند».^۲ در اینجا به وضوح بیان شده که یاران پیامبر ﷺ، در حالی که رسول خدا ﷺ آنان را به سوی خود می خواند، بدون توجه به هیچ کسی به سمت کوه در حال فرار بودند. در آیه بعد، خداوند برخی از صحابه را که در این جنگ شرکت کرده بودند، توصیف می کند: «... و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند؛ و در باره خدا، گمان های ناروا، همچون گمان های [دوران] جاهلیت می بردند. می گفتند: «آیا ما در این کار اختیاری هست؟» ... آنان چیزی را در دل های شان پوشیده می داشتند، که برای تو آشکار نمی کردند. می گفتند: «اگر ما را در این کار اختیاری بود، [و وعده پیامبر واقعیت داشت،] در اینجا کشته نمی شدیم.» ...».^۳ این آیه نشان می دهد برخی از همین صحابه، با این که فرار کرده بودند، لب به سرزنش رسول خدا ﷺ گشوده و تنها زندگی خودشان برایشان اهمیت داشته است.

پاره ای از آیات سوره احزاب درباره جنگ خندق و در سال ۵هـ نازل شده است.^۴ در یک آیه، وضعیت مسلمانان در شروع محاصره مدینه توسط مشرکان و هم پیمانان شان این گونه آمده است: «هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند و آنگاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاهها رسید و به خدا گمان هایی [نابجا] می بردید».^۵ این آیه نشان می دهد که اغلب مسلمانان تا چه حدی از رویارویی با مشرکان ترسیده بودند. آنان از ترس

۱. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۵۲۲؛ طبری، جامع البیان، ۴: ۹۵-۹۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۳: ۱۰۷۴؛

ابن کثیر، البداية و النهاية، ۴: ۲۸؛ سیوطی، الدر المنثور، ۲: ۸۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۴: ۲۰۶.

۲. ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلَوْنَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ...﴾ (آل عمران: ۱۵۳).

۳. ﴿... وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ... يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا...﴾ (آل عمران: ۱۵۴).

۴. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۴۹۴-۴۹۵.

۵. ﴿إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴾ (احزاب: ۱۰).

ایمان‌شان سست شده و به خدا و پیامبرﷺ گمان‌های ناروا بردند.

در آیه ۲۵ سوره توبه درباره جنگ حُنَین این‌گونه آمده است: «قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و [نیز] در روز «حنین»؛ آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید».^۱ این آیه، به وضوح از فرار مسلمانان در جنگ حنین خبر می‌دهد.

بخشی از آیات سوره توبه درباره غزوه تبوک و سستی صحابه رسول خداﷺ در خروج از مدینه نازل شده است.^۲ خداوند در آیاتی، اصحاب پیامبرﷺ را به دلیل سستی در خروج از مدینه به سوی تبوک سرزنش کرده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست».^۳ سپس ایشان را به شدت تهدید کرده که اگر برای جنگ بسیج نشوند آنان را به عذابی دردناک مبتلا خواهد کرد و قوم دیگری را به جای ایشان برخواهد گزید. در آیه چهارم، با بیان برخی از مساعدت‌های الهی به رسول اللهﷺ یادآور می‌شود که ایشان به افرادی این چنین نیاز ندارد: «اگر او [پیامبر] را یاری نکنید، قطعاً خدا او را یاری کرد: هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند، او را [از مکه] بیرون کردند».^۴ در ادامه و در برخی از آیات به بهانه‌های^۵ صحابه در عدم خروج به همراه پیامبرﷺ اشاره شده است: «اگر مالی در دسترس و سفری [آسان و] کوتاه بود، قطعاً از پی تو می‌آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور می‌نماید و به زودی به خدا سوگند خواهند

۱. ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

۲. نک: واقدی، کتاب المغازی، ۳: ۱۰۲۲-۱۰۲۵.

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْخُذْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (توبه: ۳۸).

۴. ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ (توبه: ۴۰).

۵. به این بهانه‌ها در برخی منابع اشاره شده است (برای نمونه، نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۵۱۶).

خورد که اگر می توانستیم حتماً با شما بیرون می آمدیم، [با سوگند دروغ]، خود را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که آنان سخت دروغگویند»^۱، «و از آنان کسی است که می گوید: «مرا [در ماندن] اجازه ده و به فتنه ام مینداز.» هش دار، که آنان خود به فتنه افتاده اند و بی تردید جهنم بر کافران احاطه دارد»^۲. این آیات نشان می دهد که برخی از صحابه برای فرار از غزوه تبوک، در محضر رسول خدا ﷺ به دروغ سوگند یاد می کردند.

رفتارهای ناشی از عدم ایمان استوار صحابه، تنها منحصر به آیات پیش گفته نیست. در بعضی آیات آمده است که برخی از اصحاب پیامبر ﷺ، زندگی دنیا را بر شرکت در جهاد ترجیح داده و به سبب عدم اطاعت از رسول الله ﷺ سرزنش شده اند: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: [فعلاً] دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید و [لی] همین که کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان از مردم [=مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر. و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری [از این] دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت»^۳، «و کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «چرا سوره ای [در باره جهاد] نازل نمی شود؟» اما چون سوره ای صریح نازل شد و در آن نام کارزار آمد، آنان که در دلهایشان مرضی هست، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می نگرند»^۴.

۱. «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَظَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه: ۲۲).

۲. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنْ جَهَنَّمُ لَمَحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (توبه: ۴۹).

۳. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (نساء: ۷۷).

۴. «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ» (محمد: ۲۰).

در برخی آیات می‌توان دید بعضی از اصحاب، برای داوری در اختلافات خود، کسانی غیر از رسول اکرم ﷺ را حکم قرار می‌دادند و قرآن ایشان را این‌گونه توییح می‌کند: «ایا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند [با این همه] می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند، و [لی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد».^۱

همچنین برخی از صحابه به پیامبر ﷺ در تقسیم صدقات خرده گرفته و تنها به منافع شخصی و مالی خویش می‌اندیشند: «و برخی از آنان در [تقسیم] صدقات بر تو خرده می‌گیرند، پس اگر از آن [اموال] به ایشان داده شود خشنود می‌گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود بنگاه به خشم می‌آیند».^۲ برخی اصحاب در محضر پیامبر مراعات ادب نمی‌کردند و خداوند در این باره آنان این چنین هشدار داده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند یا او به صدای بلند سخن مگویند، مبدا بی آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود».^۳ آنچه گذشت، تنها بخشی از آیات قرآن بود که در آن صحابه رسول خدا ﷺ سرزنش شده‌اند. با در نظر گرفتن این آیات، حکم به عدالت مطلق تمامی صحابه پذیرفتنی نیست.

دلایل روائی

در منابع اهل سنت برای اثبات نظریه عدالت صحابه، علاوه بر آیات قرآن، به برخی روایات نیز استدلال شده است. این روایات را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی کرد:

(الف) روایاتی که صحابه را بهترین مردم معرفی می‌کنند: از جمله این روایات می‌توان به

۱. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء: ۶۰).
۲. ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ﴾ (توبه: ۵۸).
۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (حجرات: ۲).

برخی از آنها اشاره داشت: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي»،^۱ «خَيْرُكُمْ قَرْنِي»،^۲ «خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِي بُعِثْتُ فِيهِمْ»،^۳ «سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ؟ قَالَ: الْقَرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ...»،^۴ «إِنَّكُمْ تُوَفُّونَ سَبْعِينَ أُمَّةً، أَنْتُمْ خَيْرُهَا وَأَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»،^۵ «كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ». ^۶ وجه استدلال به این روایات آن است که مراد از «قرن»، صحابه رسول خدا ﷺ است و خیر نیز در اینجا مطلق آمده است، پس شامل عدالت نیز می‌شود.^۷

ب) روایاتی که توصیه به احسان به صحابه و عدم جواز دشنام دادن به ایشان دارد: از جمله این روایات می‌توان به دو حدیث اشاره داشت: «خَطَبَ عُمَرُ النَّاسَ بِالْجَائِيَةِ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فِي مِثْلِ مَقَامِي هَذَا فَقَالَ: أَحْسِنُوا إِلَى أَصْحَابِي...»^۸ و «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ».^۹ وجه استدلال به این روایات آن است که در احادیث، جایی به احسان به صحابه توصیه شده و در جای دیگر از دشنام دادن به ایشان نهی شده است.

۱. ابن‌ابی‌شیبة، المصنف، ۶: ۴۰۴-۴۰۵؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۶: ۷۶ و ۳۰: ۲۹۲ و ۳۳: ۵۳؛ بخاری، صحیح البخاری، ۳: ۱۷۱ و ۵: ۳ و ۸: ۹۱.

۲. ابن‌الجعف، مسند ابن‌الجعف، ۱۹۶؛ ابن‌ابی‌شیبة، المصنف، ۶: ۴۰۴؛ بخاری، صحیح البخاری، ۸: ۹۱ و ۱۴۱.

۳. معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۸۷؛ طيالسی، مسند أبي داود الطيالسي، ۱: ۲۹۳؛ بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۲.

۴. ابن‌ابی‌شیبة، المصنف، ۶: ۴۰۴؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۴۲: ۱۳۲؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۹۶۵.

۵. ابن‌مبارک، مسند الإمام عبد الله بن المبارك، ۶۵؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۳: ۲۱۹ و ۲۲۸؛ کشی، المنتخب من مسند عبد بن حميد، ۱۵۵.

۶. سعید بن منصور، سنن سعید بن منصور، ۲: ۳۶۶؛ ابن‌ابی‌شیبة، المصنف، ۷: ۳۸۵؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲۲: ۲۱۵؛ همجنین، نک: بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۱۲۳.

۷. علائی، تحقیق منیف الرتبة، ۷۲: نووی، المنهاج، ۱۶: ۸۴؛ السخاوی، فتح المغیث، ۴: ۹۶.

۸. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۱: ۳۱۰؛ نسائی، السنن الکبری، ۸: ۲۸۴.

۹. طيالسی، مسند أبي داود الطيالسي، ۳: ۶۳۷؛ ابن‌ابی‌شیبة، المصنف، ۶: ۴۰۴؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۱۷: ۱۳۷؛ بخاری، صحیح البخاری، ۵: ۸.

از آنجا که قول به عدالت صحابه همان احسان به آنان و جواز دشنام دادن به آنان، نشان از عدم عدالت ایشان دارد، پس عدالت آنان با توصیه به احسان و نهی از دشنام دادن (=نفی عدالت) ثابت می‌شود.^۱

ج) روایاتی که صحابه را مایه امنیت امت می‌داند: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِّلسَّمَاءِ؛ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ. وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي؛ فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ. وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي؛ فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ».^۲ «أَمَنَةٌ» به معنای مصدري امنیت به کار رفته^۳ و «أَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي» این گونه معنا شده که تا وقتی که صحابه در میان مردم باشند، دین قائم بوده و حق ظاهر خواهد شد.^۴ از جهتی دیگر، کسی که عادل نباشد، به وصف «أَمَنَةٌ» توصیف نمی‌شود.^۵ پس اصحاب پیامبر ﷺ همگی عادلند.

د) روایاتی که دلالت بر رساندن خبر توسط شاهدان به غایبان دارد: در حَجَّة الْوِدَاع و در جمع تعداد زیادی از مسلمانان، پیامبر ﷺ پس از خطبه‌ای فرمودند: «... يُبَلِّغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَإِنَّهُ رَبٌّ مُّبَلِّغٌ يُّبَلِّغُهُ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ...».^۶ برخی به این حدیث بر عدالت صحابه استدلال کرده‌اند. از آنجا که صحابه واسطه نقل حدیث به غایبان شده‌اند، همه آن‌ها عادل هستند، زیرا چنانچه در میان آنان افراد غیر عادل وجود داشته، باید استثنا می‌شدند.^۷

اگرچه در سلسله اسناد اکثر این روایات، راویان ضعیف و مجهول قرار دارند که اعتبار

۱. علانی، تحقیق منیف الرتبة، ۶۶.

۲. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۲: ۳۳۵-۳۳۶؛ کشی، المنتخب من مسند عبد بن حمید، ۱۹۰؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۹۶۱؛ همچنین، نک: ابن ابی شیبہ، المصنف، ۶: ۴۰۴.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ۱۳: ۲۱.

۴. قرطبی، المفهم، ۶: ۴۸۵.

۵. طوفی صرصری، شرح مختصر الروضة، ۲: ۱۸۳.

۶. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۴: ۲۳-۲۴ و ۲۹۹؛ الدارمی، سنن الدارمی، ۲: ۱۲۲۰؛ بخاری، صحیح البخاری،

۲: ۱۷۶؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۳: ۱۳۰۵.

۷. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱: ۱۶۲.

این روایات را مخدوش می‌سازد،^۱ اما آنچه این روایات و یا برداشت اهل سنت از این روایات را با چالش جدی‌تری مواجه می‌کند، مخالفت مضامین آن با آیات قرآن است. چراکه پیش از این اشاره شد، بر اساس آیات متعدد قرآن کریم، که در مواقع و رویدادهای مختلف نازل شده‌اند، نمی‌توان به عدالت و درستکاری تمامی صحابه باور داشت.

اضافه بر مخالفت مضمون احادیث پیش‌گفته با برخی آیات قرآنی، در منابع حدیثی خود اهل سنت، روایتی مهم از رسول خدا ﷺ نقل شده است که با اعتقاد به عدالت همه صحابه در تعارض است. در این حدیث آمده است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «برخی از اصحاب من در روز قیامت از حوض دور می‌شوند، من خواهم گفت: پروردگارا اصحابم، اصحابم، ندا می‌آید: تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند، از وقتی آنان را ترک گفתי، مرتد شده و از دین بازگشتند».^۲ این حدیث از طریق ابوهریره،^۳ ابن عباس،^۴ ابن مسعود،^۵ حذیفه بن یمان،^۶ ابوبکره (نقیع بن حارث)،^۷ ابوسعید خدری،^۸ انس بن مالک،^۹ سهل بن سعد ساعدی،^{۱۰} ام سلمه،^{۱۱}

-
۱. رک: فهیمی تبار و آذری فرد، «تأملی در اسناد احادیث ناظر به عدالت صحابه».
 ۲. إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذُوا بِعَدْلِكَ... إِيَّاهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ.
 ۳. معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۴۰۶؛ صنعانی، تفسیر عبد الرزاق، ۲: ۲۸۷؛ نعیم بن حماد، الفتن، ۱۷۴؛ بخاری، صحیح البخاری، ۸: ۱۲۰؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۱: ۲۱۷.
 ۴. طيالسی، مسند أبي داود الطيالسي، ۴: ۳۶۲؛ ابن أبي شيبة، المصنف، ۷: ۸۶؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۴: ۹ و ۱۳۶؛ بخاری، صحیح البخاری، ۶: ۵۵ و ۹۷ و ۸: ۱۰۹؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۲۱۹۴؛ ترمذی، الجامع الكبير، ۴: ۱۹۳ و ۵: ۱۷۳؛ نسائی، السنن الكبرى، ۲: ۴۸۷ و ۱۰: ۹۰ و ۱۸۷.
 ۵. ابن أبي شيبة، مسند ابن أبي شيبة، ۱: ۱۶۳؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۶: ۱۴۸ و ۳۶۲ و ۴۰۰ و ۴۱۲؛ بخاری، صحیح البخاری، ۸: ۱۱۹ و ۹: ۴۶؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۷۹۶؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۴: ۲۴۵.
 ۶. نعیم بن حماد، الفتن، ۸۷؛ ابن أبي شيبة، المصنف، ۷: ۴۵۵؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۸: ۳۲۶ و ۳۶۳ و ۴۰۳.
 ۷. ابن أبي شيبة، المصنف، ۶: ۳۰۷؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۴: ۱۳۳ و ۱۴۳.
 ۸. بخاری، صحیح البخاری، ۸: ۱۲۰.
 ۹. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۱۹: ۵۴ و ۲۱: ۴۰۶؛ کشی، المنتخب من مسند عبد بن حميد، ۳۶۵؛ بخاری، صحیح البخاری، ۸: ۱۲۰؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۸۰۰.
 ۱۰. أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۳۷: ۵۱۴.
 ۱۱. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۴: ۱۷۹۵.

عمر بن خطاب^۱ و اسماء بنت ابی بکر^۲ به الفاظ مختلف نقل شده است. این حدیث با توجه به تعدد طرق آن، حدیثی معارض با نظریه عدالت همه صحابه و ادله حدیثی اقامه شده بر آن است.

در دسته‌ای دیگر از احادیث که از رسول خدا ﷺ نقل شده، ایشان به هیچ یک از صحابه تضمینی برای رستگاری نداده است. به عنوان نمونه، هنگامی که پیامبر ﷺ به ایمان شهدای جنگ أحد شهادت داد، برخی از صحابه از ایشان پرسیدند: «آیا ما برادران ایشان نیستیم؟ اسلام آوردیم چنان که آنان اسلام آوردند و جهاد کردیم چنان که آنان جهاد کردند». رسول الله ﷺ پاسخ داد: «آری، اما معلوم نیست پس از من چه خواهید کرد!»^۴

از طرف دیگر و درباره واسطه نقل حدیث بودن صحابه و دلالتش بر عدالت آنان، می‌توان گفت که در برخی احادیث که در حجة الوداع از پیامبر ﷺ نقل شده، آمده است که ایشان صحابه را از دروغ بستن به پیامبرشان بیم داده‌اند.^۵ این امر نشان می‌دهد که نمی‌توان برای اثبات مصونیت صحابه از خطا در نقل، به احادیث مبنی بر واسطه بودن صحابه در نقل حدیث استدلال کرد. نکته دیگری که درباره احادیث مؤید نظریه عدالت صحابه وجود دارد، دلالت آنها است. حتی با فرض اعتبار این احادیث، نمی‌توان عدالت همه صحابه را برداشت نمود، بلکه آنچه از معنای ظاهر و صریح الفاظ روایات پیش گفته قابل برداشت است، لزوم احترام و عدم دشنام دادن به صحابه است. معنایی که بی تردید به معنای عدالت تمامی صحابه و پذیرش بی چون و چرای همه منقولات و اعمال آنان نیست.

۱. یعقوب بن شیبۀ، مسند عمر بن الخطاب، ۸۴.

۲. همان، ۹۳.

۳. اَلَسَّنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا خَوَانِهِمْ؟ اَسْلَمْنَا كَمَا اَسْلَمُوا، وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا.

۴. «بَلَى وَلَكِنْ لَا اُذْرِي مَا تَحْدِثُونَ بَعْدِي» (مالک، موطأ، ۲: ۴۶۱؛ همچنین، نک: ابن مبارک، الزهد والرقائق، ۱۷۱؛

واقدي، کتاب المغازی، ۱: ۳۱۰؛ صنعانی، المصنف، ۳: ۵۴۰ و ۵۷۵).

۵. ابن ابی شیبۀ، المصنف، ۶: ۳۰۶ و ۷: ۴۵۵؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲۵: ۲۲۱ و ۳۸: ۴۸۲؛ نسائی، سنن

نسائی، ۵: ۳۵۱.

صحابه در دوره نبوی

در برخی احادیث و گزارش‌های تاریخی، سعی بر آن است که در حیات صحابه، دوره‌ای به دور از هرگونه بدرفتاری، ضعف اعتقادی و لغزش نشان داده شود. گروهی نیز در راستای اثبات نظریه عدالت صحابه به این گزارش‌ها و احادیث تمسک بسته‌اند.^۱ از جمله به ادعای برخی از صحابه اشاره کرده‌اند که در دوران حیات پیامبر ﷺ، هرگز بین صحابه دروغ‌گویی وجود نداشته است.^۲

پیش از این، در بررسی دلایل قرآنی به تعدادی آیات با مضمون سرزنش صحابه اشاره شد. در این بخش، به بعضی گزارش‌ها درباره ارتکاب دروغ و اعمال ناشایست برخی از صحابه در دوران حیات پیامبر ﷺ نقل شده، اشاره خواهد شد. البته گزارش‌های مشابهی درباره رفتار برخی از صحابه در دوران خلفا نیز وجود دارد که از آنها چشم‌پوشی می‌کنیم.

ولید بن عُقبه از جانب رسول خدا ﷺ برای جمع‌آوری صدقات بنی‌المُصطلق نزد آنان فرستاده شد، اما وقتی آنان را دید که از منطقه خود خارج شده‌اند، نزد پیامبر ﷺ بازگشت و به دروغ گفت که آنان از دادن صدقه امتناع کرده و قصد قتل وی را داشته‌اند. در این هنگام آیه ۶ سوره حجرات نازل شد و او را با صفت «فاسق» خطاب نمود.^۳ در جایی دیگر، برخی از صحابه رسول الله ﷺ به عایشه همسر ایشان نسبتی ناروا دادند.^۴ رسول خدا ﷺ پس از آشکار شدن این تهمت، بر ایشان حد قذف جاری نمود.^۵ در حوادث حدیبیه می‌توان نافرمانی از رسول خدا ﷺ را به روشنی یافت. وقتی هنگام کتابت صلح‌نامه رسید، عمر لب به اعتراض گشود.^۶ عمر

۱. نک: أحمدی، «الإصابة في عدالة الصحابة»، ۱۵۳.

۲. «الناس لم يكونوا يكذبون يومئذ؛ والله ما كُتِبَ نكذب وما ندرى ما الكذب» (برای نمونه، نک: فسوی، المعرفة والتاریخ، ۲: ۶۳۴؛ بزار، البحر الزخار، ۱۳: ۴۸۲؛ رامهرمی، المحدث الفاصل، ۲۳۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱: ۲۱۶؛ ابن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، ۱: ۲۶۳).

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۹۶.

۴. الإفک.

۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۹۸.

۶. ابن اثیر، أسد الغابة، ۱: ۴۸۳.

۷. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۶۳۴؛ نک: ابن کثیر، البداية و النهاية، ۴: ۱۷۵-۱۷۶؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۲۹۱-۲۹۲.

بعدها خود اعتراف نمود که در آن هنگام، دچار تردید نسبت به نبوت رسول خدا ﷺ شده بود.^۱ پیامبر ﷺ پس از مکتوب شدن صلحنامه، به همراهان خویش دستور داد تا قربانی‌ها را ذبح کرده و سرهای خود را بتراشند. عده‌ای از صحابه، دستور رسول خدا ﷺ را اطاعت نموده و سر خود را تراشیدند و گروهی دیگر تنها بخشی از موهای خود را کوتاه کردند. پیامبر ﷺ برای آنان که سر خود را تراشیده بودند، طلب مغفرت نمود و در پاسخ به وجه اختصاص آنان به طلب مغفرت، فرمودند: «ایشان دچار شک نشدند».^۲

تمامی صحابه، چنان که در بحث آیات اشاره شد، در یک درجه از ایمان به رسول خدا ﷺ قرار نداشتند. پیامبر ﷺ از وجود منافقانی که هویت آنان بر همگان پوشیده بود، خبر داده، بی آن که نام آنان را فاش سازد.^۳ خداوند خطاب به رسول خدا ﷺ فرموده است: «و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم. به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند»^۴ در این آیه به صراحت آمده است، برخی منافقان در میان صحابه وجود داشته‌اند که رسول الله ﷺ نیز آنان را نمی‌شناخته است. برخی مفسران نیز به مهارت این منافقان در پوشیده داشتن عقاید فاسد خود به طوری که پیامبر ﷺ نیز توان شناخت نفاقشان را نداشته، اشاره کرده‌اند.^۵

این‌گونه گزارش‌های تاریخی در کنار آنچه در بخش آیات به آن اشاره شد، به خوبی نشان می‌دهد وضعیت صحابه در عصر نبوی، وضعیت بی‌عیب و نقصی که توسط مدافعان عدالت

۱. «وَاللَّهُ مَا شَكَكْتُ مِنْهُ أَسْلَمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقُلْتُ: أَلَسْتُ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟» (صنعانی، المصنف، ۵: ۳۳۰؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴: ۱۰۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۵۷: ۲۲۹؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۲: ۳۷۱؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۵۳).

۲. ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۲: ۳۱۹؛ همچنین نک: واقدی، کتاب المغازی، ۲: ۶۱۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۵۵.

۳. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فِي أَصْحَابِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا» (مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ۴: ۲۱۴۳).

۴. «وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنَّ تَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (توبه: ۱۰۱).

۵. مقاتل، تفسیر مقاتل، ۲: ۱۹۲-۱۹۳؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۶: ۱۳۱.

صحابه به تصویر کشیده می‌شود، نیست.

پیامدهای نظریه عدالت صحابه

از جمله پیامدهای نظریه عدالت صحابه، حذف و پنهان ساختن نام برخی از آنان در حوادث دوره نبوی بوده است. این اتفاق در منابع تاریخی و حدیثی اهل سنت به چشم می‌خورد. برخی مورخان، مسأله عدالت صحابه و عدم نقل آنچه را به عدالت صحابه لطمه می‌زند، سرلوحه کار خویش در نقل گزارش‌های تاریخ قرار داده‌اند. ابن هشام (د. ۲۱۳ هـ) در مقدمه کتاب خود تصریح داشته که بخشی از تاریخ را که نقل آن شنیع است^۱ و یا موجب اهانت به برخی از مردم می‌شود^۲ حذف نموده است.^۳ به عنوان مثال در ماجرای ساخت مسجد نبوی، علی بن ابی طالب رضی الله عنه شعری به این مضمون خواند:

«کسانی که با تلاش در هر حال به ساخت مسجد همت می‌کنند با کسانی که از غبار روی گردانند، مساوی و یکسان نیستند».

عَمَّار بن یَاسِر نیز این شعر را پیوسته تکرار می‌کرد. ابن هشام سپس ادامه می‌دهد، یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پنداشت مقصود از این شعر اوست و عَمَّار او را در این شعر مخاطب قرار داده، از این روی او را دشنام داد و خواست که عَمَّار را با چوب‌دستی خود بزند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار ناراحت شده و فرمود: «آنان را با عَمَّار چه کار است؟ او آنان را به بهشت دعوت می‌کند، اما آنان او را به دوزخ می‌خوانند ... از این پس اگر از این مرد سخنی شنیدید، به او اعتنایی نکنید و از او دوری گزینید». ابن هشام با اشاره به این که ابن اسحاق نام آن صحابی را گفته، نامی از او نبرده است.^۴ در مراجعه به منابع دیگر می‌توان دریافت که صحابی مورد اشاره در گزارش ابن هشام، عثمان بن عفَّان بوده است.^۵

۱. یُشْنَعُ الْحَدِيثُ بِهِ.

۲. يَسُوءُ بَعْضُ النَّاسِ ذِكْرَهُ.

۳. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴.

۴. همان، ۱: ۴۹۷.

۵. ابن عبد البر، العقد الفرید، ۵: ۹۰؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۳: ۳۳۶؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ۱: ۴۵۴.

برخی دیگر از مورخان بی‌آنکه به مسأله عدالت صحابه تصریح کنند، عملاً این نظریه را معیار ارزیابی و نقل گزارش‌های تاریخی قرار داده‌اند. یک نمونه از این دست، رفتار طبری در نقل ماجرای ابوذر است. ابوذر به دلیل انتقاد از عثمان درباره بخشش‌های او به برخی از نزدیکان خود همچون مروان بن حکم، به شام تبعید شد. در تبعید نیز به نقد و اعتراض به معاویه پرداخت و ابراز داشت که اتفاقاتی در حال رخ دادن است که نه منطبق با قرآن است و نه با سنت نبوی هم‌خوانی دارد. معاویه به عثمان نوشت که اگر ابوذر را به مدینه نخوانی، دیگر در شام نفوذی نخواهی داشت. عثمان در جواب او نوشت، ابوذر را بر مرکبی سخت به مدینه بفرست. معاویه نیز چنین کرد.^۱ طبری در تاریخ خود درباره این اتفاقات، به این دلیل که از ذکر اکثر آن اکراه داشته،^۲ تنها به نقل گزارشی بسنده کرده که در آن خدشه‌ای بر عدالت معاویه وارد نشود.^۳ این در حالی است که بلاذری (د. ۲۷۹هـ) به این اتفاقات به شکلی مبسوط پرداخته و اعمال ناشایست معاویه را به تصویر کشیده است.^۴ در جایی دیگر نیز طبری همین رویه را درباره نامه‌های رد و بدل شده بین معاویه و محمد بن ابی‌بکر تکرار کرده است. بهانه وی برای این کار آن است که در متن این نامه‌ها اموری ذکر شده که عوام تحمل شنیدن آن را ندارند.^۵ مفاد این نامه‌ها را که در آن به خیانت‌ها و اعمال خلاف قرآن و سنت معاویه اشاره شده، همچنین جواب نامه را که از جانب معاویه برخی امور به ابوبکر نسبت داده شده، بلاذری به طور کامل آورده است.^۶

در نمونه‌ای دیگر، ابن عبدالبر، کلامی از حذیفه خطاب به ابوموسی اشعری را نیاورده و ابراز کرده که از ذکر آن کراهت داشته است.^۷ این در حالی است که ابن ابی‌الحدید (د. ۶۵۶هـ)

۱. برای اطلاع از این ماجرا، رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۵: ۵۴۱-۵۴۳.

۲. کرهت ذکر أکثرها.

۳. نک: طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۴: ۲۸۳.

۴. رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۵: ۵۴۱-۵۴۳.

۵. «لما فيه مما لا يحتمل سماعها العامة» (نک: طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۴: ۵۵۷).

۶. رک: بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۲۹۳-۲۹۷.

۷. «فقد روي فيه لحذيفة كلامٌ کرهتُ ذکره» (نک: ابن عبدالبر، الإستيعاب، ۳: ۹۸۰).

این ماجرا را به تفصیل نقل نموده و قول حذیفه مبنی بر فاسق بودن ابوموسی اشعری را آورده است.^۱

پنهان ساختن نام‌ها تنها منحصر در مؤلفان نبوده، بلکه گاهی راویان کتب و استنساخ کنندگان نیز دست به پالایش برخی نام‌ها زده‌اند. مارسدن جونز (د. ۱۹۹۲م)^۲ در مقدمه کتاب المَغَازِی گفته در برخی نسخه‌های خطی این کتاب نام فرارکنندگان از جنگ اُحد سانسور شده و به جای آن عبارت «فُلان» آمده است. این در حالیست که در منابع دیگر از جمله اُنسابُ الأشراف^۳ و شرح نهج البلاغة^۴ نام آنها به نقل از همین کتاب آمده است. وی پس از آن نتیجه می‌گیرد، در نسخه اصلی کتاب این نام‌ها وجود داشته اما ناسخان، آنها را حذف کرده و عبارت «فُلان» را آورده‌اند.^۵ این‌گونه پنهان‌کاری‌ها را می‌توان در دیگر منابع حدیثی و تاریخی نیز یافت.

پیش از این اشاره شد که در اعتراض به صلح حدیبیه، عمر بن الخطاب نسبت به نبوت رسول خدا ﷺ دچار تردید شد.^۶ این عبارت در المَصْنَف تألیف عبدالرزاق صَنَعَانِی (د. ۲۱۱هـ) آمده^۷ اما در صحیح البخاری تألیف محمد بن اسماعیل بخاری (د. ۲۶۵هـ) همین حدیث^۸ با

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۳: ۳۱۴-۳۱۵.

2. Marsden Jones.

۳. بلاذری، اُنسابُ الأشراف، ۱: ۳۲۶. بلاذری نام عده‌ای از فرار کنندگان در واقعه اُحد را آورده است. این نام‌ها عبارت‌اند از: عثمان بن عفان، حارث بن حاطب، ثعلبة بن حاطب، سواد بن غزیه، سعد بن عثمان، عتبة بن عثمان، خارجه بن عامر و اوس بن قیظی.

۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۵: ۲۴. ابن‌ابی‌الحدید اضافه بر نام‌هایی که بلاذری آورده، نام عمر را نیز به نقل از واقدی جزء فراریان اُحد آورده است.

۵. واقدی، کتاب المغازی، المقدمة: ۱۸.

۶. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: وَاللَّهِ مَا شَكَكْتُ مِنْذُ اسْلَمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ.

۷. صَنَعَانِی، المصنف، ۵: ۳۳۰-۳۴۲.

۸. این حدیث در مصنف عبد الرزاق با سند ذیل آمده است: «عَنْ مَعْمَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ: قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْمُسَوِّرِ بْنِ حَزْمَةَ، وَمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، - صَدَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا صَاحِبُهُ - قَالَ: "...، در صحیح بخاری این حدیث، با همین سند به نقل از «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ» و با متنی یکسان اما با حذف عبارت «فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: وَاللَّهِ مَا شَكَكْتُ مِنْذُ اسْلَمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ» نقل شده است.

حذف سخن عمر مبنی بر شک کردن به نبوت رسول الله ﷺ نقل شده است.^۱ این موارد تنها بخشی از پیامدهای التزام به نظریه عدالت صحابه بود که در منابع تاریخی و حدیثی به چشم می خورد و در صورت تتبع در منابع و مقایسه آنها با یکدیگر، این تعداد بسیار بیشتر از آنچه اشاره شد، خواهد بود. می بینیم که نظریه عدالت صحابه، چگونه به حذف و تحریف بخشی از سیره نبوی و تاریخ اسلام انجامیده است.

نظر شیعه درباره عدالت صحابه

شیخ مفید (د. ۴۱۳هـ) در کتاب الإفصاح فی الإمامة با آوردن شواهدی روایی، تاریخی و قرآنی، ایده عدالت همه صحابه را باطل می داند.^۲ زین الدین بن علی معروف به شهید ثانی (د. ۹۶۵هـ) نیز تصریح کرده، درباره عدالت صحابه همچون هر شخص دیگری، باید تفحص انجام گیرد.^۳ شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (د. ۹۸۴هـ) نیز با شهید ثانی هم نظر بوده^۴ و مولی محمد مازندرانی (د. ۱۰۸۱هـ) با اقامه برخی استدلال ها، نظریه عدالت همه صحابه را نمی پذیرد.^۵ ملامهدی نراقی (د. ۱۲۰۹هـ) نیز عدالت تمامی صحابه را نادرست دانسته است.^۶ علمای معاصر شیعه نیز همین نظر را درباره عدالت صحابه اختیار کرده اند.^۷ در مجموع، دیدگاه علمای شیعه درباره صحابه همچون وضعیت دیگر روات حدیث بوده و پیش از تفحص و اطمینان از عدالت و صدق ایشان، در نقل حدیث از آنان توقف می کنند. در برخی منابع روایی شیعه، حدیثی با مطلع «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ» از امامان شیعه

۱. بخاری، صحیح البخاری، ۳: ۱۹۳-۱۹۷. البته این احتمال وجود دارد که حذف این بخش (وَاللَّهِ مَا شَكَّكْتُ مِنْهُ أَسَلَّمْتُ إِلَّا يَوْمِيذٍ) توسط ناسخان انجام شده باشد، چرا که صالحی شامی (د. ۹۴۲هـ) در کتاب خود این عبارت را به نقل از صحیح بخاری آورده است (صالحی شامی، سبل الهدی، ۵: ۵۳).

۲. مفید، الإفصاح فی الإمامة، ۴۱-۶۳.

۳. شهید ثانی، الرعاية فی علم الدراية، ۳۴۳.

۴. حارثی عاملی، وصول الأخیار، ۱۱۷-۱۱۹.

۵. مازندرانی، شرح أصول الکافی، ۱۲: ۳۹۳-۳۹۶.

۶. نراقی، تجرید الأصول، ۶۶.

۷. برای نمونه، نک: مامقانی، تنقیح المقال، ۲: ۳۲۱؛ عسکری، معالم المدرستین، ۱: ۱۴۰-۱۴۱.

روایت شده است.^۱ مضمون این روایت آن است که پس از وفات رسول خدا ﷺ همه جز چند نفر مُرْتَد شدند. این روایت، دست‌مایه برخی اعتراضات نسبت به شیعیان قرار گرفته و از آن نتیجه گرفته شده که شیعیان قائل به «کفر» اغلب صحابه پیامبر ﷺ هستند.^۲ البته نگاهی به آراء علمای شیعه نسبت به صحابه، این برداشت از احادیث پیش گفته را نادرست می‌نمایاند. با نگاهی به احادیثی با همین مضمون در منابع اهل سنت و همچنین تحلیل معنای مورد نظر از «ارتد» در احادیث شیعی، نادرست بودن این برداشت روشن می‌شود.

پیش از این نیز اشاره شد، در حدیثی که در بسیاری از منابع روائی اهل سنت وارد شده، حدیثی به همین مضمون آمده است. در این حدیث تصریح شده که در روز قیامت به پیامبر ﷺ خطاب می‌شود که از وقتی آن‌ها را ترک کردی، یارانت مرتد شده و از دین برگشته‌اند.^۳ اضافه بر این حدیث، گزارش‌ها و احادیث بسیاری در منابع تاریخی و حدیثی اهل سنت با تعبیری همچون «ارْتَدَّ النَّاسُ»^۴، «ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ»^۵ و «كَفَرَتِ الْعَرَبُ»^۶ وارد شده است. در این احادیث و گزارش‌ها، بسیار صریح‌تر از آنچه در منابع شیعی آمده، کفر و ارتداد به صحابه رسول الله ﷺ نسبت داده شده است. عایشه می‌گوید: «وقتی رسول خدا ﷺ وفات یافت، عرب مرتد شد و یهودیت و مسیحیت انتشار یافت و نفاق عیان گشت».^۷ قَتَادَةُ بن دِعَامَه از تابعین، نیز می‌گوید: «پس از وفات رسول خدا ﷺ، عرب مرتد شد، مگر در سه مسجد: مسجد الحرام،

۱. برای نمونه، نک: مفید، الإختصاص، ۶ و ۱۰؛ کشی، رجال الکشي، ۸ و ۱۱؛ همچنین، نک: کلینی، الکافي، ۲: ۲۴۴.

۲. برای نمونه، نک: رمضان، «نقض شبهات معاصرة حول عدالة الصحابي أبي هريرة رضي الله عنه»؛ جمال أبو زاید، «نقض البناء المنهجي لموقف الشيعة من عدالة الصحابة: دراسة نقدية»؛ عبدالسلام، «موقف الفرق الإسلامية من الصحابة رضوان الله عليهم».

۳. إِيَّاهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتُهُمْ.

۴. برای نمونه، نک: ابن‌شبه، تاریخ المدينة، ۲: ۵۲۴؛ بزار، البحر الزخار، ۳: ۱۳۸.

۵. برای نمونه، نک: معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۵۲؛ ابن‌ابی‌شيبه، المصنف، ۷: ۴۳۴؛ أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۱: ۹۸ و ۲: ۸۲۸؛ الدارمي، سنن الدارمي، ۱: ۲۲۵.

۶. برای نمونه، نک: ابن‌سعد، الطبقات الكبرى، ۴: ۵۰؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ۱۰۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، ۹۵.

۷. ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۲: ۶۶۵.

مسجد مدینه و مسجد بحرین^۱. همچنین از زیربن عوام درباره جریان جنگ‌های رده نقل شده است که عرب کافر شدند^۲ از این گذشته، مرتد انگاشتن مانعان زکات که در میان‌شان صحابه‌ای چون مالک بن نویره حضور داشتند، خود بزرگ‌ترین گواه بر امکان ارتداد یک صحابی از منظر اهل سنت است^۳.

با چشم‌پوشی از بحث پیرامون اعتبار سند روایات شیعی مذکور^۴ به معنای مورد نظر از «ارتد» در این روایات خواهیم پرداخت. کلمه «ارتد» از ریشه «رد» گرفته شده است. در منابع لغوی، معنای آن برگرداندن هر چیز^۵ آمده است^۶. جوهری (د. ۳۹۳هـ) علاوه بر این معنا، «پذیرفتن و قبول نکردن» را نیز به معنای پیش‌گفته افزوده است^۷. با توجه به نزدیکی دو معنای ذکر شده، می‌توان ادعا کرد که معنای «رد» در حقیقت به «برگرداندن هر چیز» بازمی‌گردد. این کلمه در برخی آیات قرآن نیز استفاده شده. در برخی آیات به معنای «برگشت انسان از دین»^۸ و در برخی دیگر به معنای «برگشت از چیزهای دیگر»^۹ به کار رفته است. به عنوان مثال در آیه‌ای آمده: «فَلَمَّا أَتَى الْبَيْتَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا...»^{۱۰}. اینجا واژه «ارتد» برای حضرت یعقوب علیه السلام به کار رفته و به معنای بازگشت ایشان به بینایی است. در آیه‌ای دیگر آمده است: «... فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»^{۱۱} در این جا نیز «ارتداد» به حضرت موسی علیه السلام و همراه ایشان نسبت داده شده و به معنای بازگشت آنان از مسیری که آمده‌اند به کار رفته است. با

۱. معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۵۲.

۲. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ۱۰۳.

۳. شایان ذکر است که نمونه اخیر تنها و تنها از منظر جمهور اهل سنت مورد اشاره قرار گرفته است.

۴. برای اطلاع از وضعیت سندی این حدیث، رک: نادری، «بررسی تحلیلی حدیث «ارتد الناس بعد النبی ﷺ» الا ثلاثة»، ص ۹۵-۱۱۸، ۹۷-۱۰۷.

۵. رَجَعَ السَّيِّءُ.

۶. فراهیدی، کتاب العین، ۸: ۷؛ جوهری، الصحاح، ۲: ۴۷۳؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲: ۳۸۶.

۷. جوهری، الصحاح، ۲: ۴۷۳.

۸. بقره: ۲۱۷؛ مانند: ۲۱ و ۵۴؛ محمد: ۲۵.

۹. یوسف: ۹۶؛ ابراهیم: ۴۳؛ کهف: ۶۴؛ نمل: ۴۰.

۱۰. یوسف: ۹۶.

۱۱. کهف: ۶۴.

مراجعه به منابع حدیثی نیز می‌توان همین استعمالات را یافت. مثلاً هرچند اصطلاح «المُرتَد» بر کسی که از دین برگشته اطلاق شده^۱، اما می‌توان استعمالاتی چون «یَرْتَدُّ إِلَيْهِ» به معنای «بازگشتن» را در متون حدیثی یافت.^۲ در منابع حدیثی هم همانند قرآن، می‌توان معنای حقیقی «رَدَّ» را به معنای «برگشتن» قرار داد و معنای «برگشتن از دین» را معنایی مجازی انگاشت. با بررسی استعمالات مختلف کلمه «ارتداد» در قرآن و حدیث، می‌توان گفت که واژه «ارتدَّ» معانی متعددی داشته و لزوماً به معنای ارتداد و بازگشتن از دین و در نتیجه کفر نیست. عالمان شیعی با لحاظ این نکته، چند تفسیر برای واژه «ارتدَّ» در احادیث مذکور ذکر کرده‌اند: ۱. مقصود از استعمال این تعبیر مبالغه است، چرا که کسانی که پس از رسول خدا ﷺ بر راه راست باقی ماندند، تعداد کمی بودند.^۳ ۲. به معنای برگشتن از عهد.^۴ ۳. به معنای سرپیچی.^۵

آیت الله سبحانی، از عالمان معاصر شیعه، درباره روایات پیش گفته این گونه می‌نویسد: «به چند جهت نمی‌توان به مضمون این روایات تمسک کرد و ارتداد را به معنای کفر قرار داد: اولاً، چگونه می‌توان گفت که همه مردم پس از رسول خدا ﷺ مرتد شدند و تنها سه نفر بر ولایت امیر مؤمنان ﷺ باقی ماندند؟ با این که در منابع تاریخی آمده است که جمعی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم در خانه آن حضرت تحصن کردند.^۶ همچنین در برخی از گزارش‌ها آمده است که جمعی از مهاجرین و انصار از بیعت با ابوبکر سر باز زدند و در کنار علی بن ابی طالب ﷺ ماندند.^۷ این امر نشان می‌دهد که بخشی از مردم مخلصانه در کنار امیرالمؤمنین ﷺ مانده و از ایشان حمایت کردند. حال چگونه می‌توان به عموم صحابه نسبت ارتداد داد؟ ثانیاً،

۱. برای نمونه، نک: صنعانی، المصنف، ۶: ۸۲؛ حمیری، قرب الإسناد، ۱۳۵.

۲. برای نمونه، نک: معمر بن راشد، جامع معمر بن راشد، ۱۱: ۳۱۲؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۳: ۴۷۴.

۳. حارثی عاملی، وصول الاختیار، ۲۴۴.

۴. حسینی میلانی، استخراج المرام، ۳: ۴۰۷-۴۱۰.

۵. مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة الإمام علی ﷺ، ۱۰: ۵۹.

۶. ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة، ۱: ۲۸ و ۳۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۳: ۲۰۲.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۱۲۴.

چگونه می‌توان پذیرفت که همه مردم مرتد شدند و از دین برگشتند جز سه نفر؟ حال آن که در منابع شیعی آمده است که ۱۲ نفر از صحابه در همان ابتدای امر و پس از بیعت سقیفه به بیعت با ابوبکر اعتراض کردند. ثالثاً، اختلاف و اضطراب موجود در روایات و نسخه‌های مختلف این حدیث که سه، شش و هفت نفر را از اعداد استثناء نموده، موجب شک در صحت آن شده و تمسک به آن را دشوار می‌سازد. رابعاً، چگونه می‌توان ایمان برخی صحابه‌ای را انکار نمود که شیعیان و اهل سنت بر جلالت قدر آنان اتفاق نظر دارند؟ کسانی مانند: بلال حبشی، حُجْر بن عَدی، مالک بن نویره که مظلومانه به دست خالد بن ولید کشته شد، عباس بن عبدالمطلب و عبدالله بن عباس. حداکثر چیزی که می‌توان گفت آن است که مراد از «ارتداد» در روایات مزبور، کفر و بازگشت از دین نیست. بلکه مراد از آن، عدم وفا به عهدی است که پیامبر ﷺ بارها از آنان مبنی بر امامت علی بن ابی طالب ﷺ گرفته بود که مهم‌ترین آنها، بیعت غدیر است.^۱

با توجه به این توضیحات، می‌توان نتیجه گرفت مقصود از «ارتداد» در احادیث پیش‌گفته عدم وفای به عهد و سرپیچی از برخی دستورات الهی است و مصداق بارز یکی از مهم‌ترین عهد‌ها و دستورات الهی، ماجرای بیعت با امام علی ﷺ در منطقه غدیر خم در روز ۱۸ ذی‌الحجه سال ۱۰ هـ بوده است.

نتیجه

با نگاه به آنچه در بررسی نظریه عدالت صحابه به آن پرداخته شد، می‌توان به چند نتیجه رسید:

۱. با نظر به اختلاف در تعداد صحابه که بین ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر شمرده شده‌اند، می‌توان دریافت معیاری دقیق و واقع‌گرایانه نزد اکثریت اهل سنت در این باره وجود ندارد.

۲. دلایل قرآنی و حدیثی اقامه شده بر عدالت «تمامی» صحابه، نه تنها خود بر عدالت همه آنان دلالت ندارد، بلکه با نص آیات قرآنی و برخی احادیث نبوی و گزارش‌های

۱. سبحانی، الأضواء علی عقائد الشيعة الإمامية، ۵۲۳-۵۲۷.

تاریخی ناسازگار است.

۳. به گواه قرآن، منافقانی که حتی توسط رسول خدا ﷺ نیز شناخته شده نبودند، در میان صحابه وجود داشتند. این وجهی مهم برای لزوم تحقیق درباره صحابه و نقضی بر نظریه عدالت صحابه است.

۴. با اشاره‌ای کوتاه که به تاریخ نظریه عدالت صحابه شد، می‌توان دریافت که این نظریه در سه قرن نخستین هجری شکل نگرفته بود. خود صحابه و مسلمانان هم‌عصر ایشان، از این جهت جایگاه ویژه‌ای برای همه صحابه قائل نبوده و اعتقادی به عدالت همگی آنان نداشتند.

۵. التزام به نظریه عدالت تمامی صحابه، سبب شده است بخشی از سیره نبوی و تاریخ اسلام دچار سانسور شود. این امر، مسیر را برای رسیدن به تصویری روشن از تاریخ صدر اسلام دشوار ساخته است.

۶. با در نظر گرفتن اتفاقات تاریخی و رفتار صحابه در دوره پیامبر ﷺ و پس از آن، همچنین با نگاه به نظر دانشمندان شیعی به صحابه و عدالت ایشان، می‌توان دریافت که نظر عالمان شیعی مبنی بر لزوم تحقیق درباره وضعیت هر صحابی و عدالت وی همچون هر شخص دیگر، نظری واقع‌گرایانه و مبتنی بر واقعیت‌ها و آموزه‌های قرآنی، حدیثی و تاریخی است.

نگاهی به تاریخ مسجد النبی ﷺ

محمد رضا خاقانی

مقدمه

مسجد نبوی به عنوان مسجد رسول خدا ﷺ در تاریخ اسلام از جایگاه ویژه‌ای از منظر اجتماعی، سیاسی و عبادی برخوردار است. این مسجد مکانی بود که پیامبر اکرم ﷺ در آن به امور حکومت اسلامی رسیدگی کرده و ملاقات‌ها با ایشان در این محل انجام می‌گرفت. این مکان مقدس، مدفن پیامبر ﷺ بوده و در طول تاریخ نیز شاهد وقایع مهمی بوده است. در این بخش، گفتاری کوتاه درباره نحوه ساخت مسجد آمده است. همچنین قسمت‌های مختلف مسجد معرفی شده و توسعه این محل در دوره‌های مختلف، از وفات رسول خدا ﷺ تا عصر حاضر گزارش شده است.

انتخاب مکان مسجد و خریداری آن

پیامبر پس از هجرت و خروج از مکه، مدتی را در منطقه «قُباء» در انتظار علی بن ابی طالب توقف نمود. علیؑ پس از برگرداندن امانت‌هایی که مردم نزد رسول خدا ﷺ گذاشته بودند، رهسپار یثرب شد و در قبا به پیامبر ﷺ رسید. در این مدت، رسول خدا ﷺ مسجد قبا را در زمین‌های بنی عمرو بن مالک^۱ بنا نهاد و پس از چند روز توقف در این منطقه، عازم مدینه شد. در مدینه، افراد زیادی از پیامبر ﷺ درخواست کردند که نزد آنان سکونت کند و زمام مرکب

۱. بنو عمرو بن مالک و بنو عوف بن مالک، از قبایلی بودند که در منطقه قبا از شهر مدینه زندگی می‌کردند. آنان به تیره اوس منتسب بوده و دارای اصالتی یمنی بوده‌اند (ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، ۴۷۰).

رسول خدا ﷺ را به سمت خانه خود می‌کشیدند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این شتر مأمور است و هر جا به زمین نشست، همان جا مسکن من خواهد بود». مرکب پیامبر ﷺ در کوچه‌های مدینه می‌گشت تا این که کنار خانه ابویوب انصاری به زمین نشست و خانه وی، محل سکونت پیامبر خدا ﷺ شد.^۱

ساخت مسجد و مختصات آن

پیامبر پس از معلوم شدن محل سکونتش، اقدام به ساخت مسجد نمود. زمین مسجد، از آن دو یتیم به نام سهل و سهیل بود که سرپرستی آنها را اَسَد بن زُراره برعهده داشت. اسعد پیش از رسیدن پیامبر ﷺ به مدینه، در این زمین که محوطه‌ای محصور با دیوارهایی کوتاه بود، امامت جماعت مسلمانان را برعهده داشت.^۲ رسول خدا ﷺ زمین را از آن دو یتیم خریداری کرده و بنای مسجد را آغاز نمود.^۳ پیامبر ﷺ برای این که مسلمانان را به مشارکت در ساخت مسجد ترغیب کند، خود نیز در این کار مشارکت می‌فرمود.^۴

زمین مسجد پیش از آن شامل تعدادی نخل، خرابه‌هایی قدیمی و قبرهای برخی مشرکان بود. به دستور پیامبر ﷺ زمین مسطح شد و برای دیوارهای مسجد خشت زده شد.^۵ درباره ابعاد زمین مسجد نبوی، اقوال مختلفی وجود دارد.^۶ در مجموع می‌توان مساحت مسجد را بین ۱۰۶۰ تا ۲۴۷۵ متر مربع تخمین زد. در بنای مسجد از سنگ و خشت استفاده شد. پس از

-
۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۹۲-۴۹۶؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۸۰-۱۸۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۴۱-۴۲؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۲: ۳۸۱-۳۸۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۲۷۹-۲۸۰.
 ۲. سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۲۶.
 ۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۸۴؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۲۶۶؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۲: ۳۰؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱: ۶۷؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۲۶-۳۳۱ و ۳۳۶.
 ۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱: ۴۹۶.
 ۵. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۸۴؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۴۷.
 ۶. نک: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۸۵-۱۸۴؛ حموی، معجم البلدان، ۵: ۸۶؛ ابن نجار، الدرة الثمينة، ۶۹؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۴۰؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۳: ۳۳۸؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۴۸-۴۹.

ساخت پی سنگی ۱/۵ متری^۱، دیواری بر اطراف مسجد قرار گرفته و اندکی بعد به ارتفاع آن افزوده شد.^۲ تنه‌های نخل به عنوان ستون سقف قرار گرفت و ارتفاع این سقف به ۳/۵ متر^۳ می‌رسید.^۴ سقف مسجد که از برگ‌های نخل تشکیل شده بود، در فصل بارش گل‌اندود شد تا باران به داخل نفوذ نکند. تمام مسجد مسقف نبود و در ورودی اصلی آن، حیاطی قرار داشت.^۵ برای مسجد سه باب تعبیه شد: دری در آخر مسجد رو به جنوب، دری در غرب که «باب عاتکه»^۶ نام داشت و بعداً به «باب الرحمة»^۷ معروف شد و باب دیگر نیز در جانب مشرق که «باب عثمان»^۸ نام داشت و اکنون به نام «باب جبرئیل»^۹ شناخته می‌شود. بنای مسجد به همین شکل بود تا در روز ۱۵ شعبان سال دوم هجری، قبله از بیت المقدس به سمت مکه تغییر یافت. تغییر قبله مسلمانان، پس از نزول این آیه بود: «ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن برگردانید. در حقیقت، اهل کتاب نیک می‌دانند که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارشان [بجا و] درست است و خدا از آنچه می‌کنند

۱. ۳ ذراع.

۲. سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۳۵؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۳: ۳۳۸؛ کتانی، نظام الحکومة النبویة، ۲: ۵۳؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۴۹-۵۰.

۳. ۷ ذراع.

۴. ابن فقیه، البلدان، ۸۱؛ حموی، معجم البلدان، ۵: ۸۶؛ ابن نجار، الدرة الثمينة، ۶۹-۷۰؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۲۸-۳۲۷ و ۳۳۶؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۵۰-۵۱.

۵. سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۳۵؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ۳: ۳۳۸.

۶. عاتکه بنت عبدالله بن یزید بن معاویه، کسی بود که این باب در مقابل خانه وی قرار داشت. این در به نام «باب السوق» نیز شناخته می‌شده است (سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۶۹۷).

۷. درباره نامیدن این در به «باب الرحمة» آمده است که فردی از این در وارد مسجد شد. وی از پیامبر ﷺ درخواست کرد که برای باریدن باران دعا کند. پیامبر ﷺ نیز این درخواست را اجابت فرمود. چندی نگذشت که به مدت ۷ روز بر مدینه باران بارید. از این جهت نام این در به «باب الرحمة» تغییر یافت (همان، ۲: ۶۹۷-۶۹۸).

۸. این باب به این دلیل که مقابل خانه عثمان بن عفان قرار داشت به «باب عثمان» مشهور شده بود (همان، ۲: ۶۸۹).

۹. برای نامیدن این در به نام «باب جبرئیل» چند وجه ذکر شده است. از جمله قرار داشتن «مقام جبرئیل» در نزدیکی این در و این که جبرئیل برای ابلاغ فرمان خدا مبنی بر جنگ با بنی قریظه از این محل بر رسول خدا ﷺ وارد شد (همان، ۲: ۶۹۰-۶۹۱).

غافل نیست». ^۱ پیامبر ﷺ هنگام نزول این آیه، همراه یارانش در مسجدی که بعداً به مسجد «قبلتین» مشهور شد، در حال اقامه نماز ظهر بودند. ایشان وقتی این آیه نازل شد، به سوی کعبه روی نمودند و به پیروی از ایشان، صحابه نیز چنین کردند. ^۲ تغییر قبله سبب ایجاد تغییراتی در مسجد شد: دری که در دیوار جنوبی مسجد بود بسته شد و به جای آن دری در دیوار شمالی مسجد قرار گرفت. سه ایوان در سمت جنوب ساخته شد. مکانی مسقف نیز در سمت جنوب بنا شد که مأوای افراد بی‌خانمان شده و اهل آن به «اهل صُفّه» معروف شدند. مسجد در زمان پیامبر ﷺ مناره یا محرابی نداشت. ^۳

رسول الله ﷺ برای همسران خویش خانه‌هایی در اطراف مسجد ساخت. این خانه‌ها بر اساس گزارش‌های تاریخی در امتداد دو ضلع شمالی و شرقی مسجد ساخته شده و عمدتاً با شاخ و برگ‌های نخل پوشیده شده بود. غیر از خانه ام‌سلمه که بنایی خشتی داشت. بر در خانه‌ها، پارچه‌هایی از جنس موی شتر به عنوان پرده قرار گرفته بود. ^۴ این خانه‌ها مربع شکل بوده و طول هر ضلع، به ۴ تا ۴/۵ متر می‌رسید. ^۵

از جمله این خانه‌ها، خانه حضرت فاطمه علیها السلام بود. خانه آن حضرت در کنار خانه رسول خدا ﷺ قرار داشت و پنجره آن مشرف به خانه پیامبر ﷺ بود. آن حضرت هنگام خروج از منزل، از این پنجره از حال دختر خود آگاهی می‌یافت. پیامبر ﷺ چندین ماه هر صبح بر در همین خانه می‌ایستاد و ندا می‌داد: «خداوند فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد

۱. «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۴۴).

۲. ابن‌هشام، السيرة النبوية، ۱: ۶۰۶؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۸۶-۱۸۸؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۲۷۵-۲۷۶ و ۳۵۹-۳۶۱.

۳. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۵۳-۴۵۴.

۴. ابن‌نجار، الدرة الثمينة: ۷۳-۷۵؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۵۸-۴۶۵.

۵. ۸ تا ۹ ذراع.

۶. أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی: ۶۰.

و شما را پاك و پاكيژه گرداند».^۱

این خانه^۲، که بعدها بین مدفن مطهر رسول خدا ﷺ و ستون «التهجد» واقع شده بود^۳، همراه خانه‌های همسران رسول الله ﷺ، در زمان حکومت ولید بن عبدالمک (حاکم ۵۰-۹۶هـ) خراب شده و به مسجد ملحق شد.^۴

قسمت‌های مختلف حرم نبوی

محراب مسجد

در زمان رسول خدا ﷺ محرابی در مسجد وجود نداشت. اما پس از رحلت ایشان و هنگام توسعه‌های مختلف، در مکان‌هایی که پیامبر ﷺ نماز می‌گزارد، محراب‌هایی ساخته شد. اولین محراب به دستور عمر بن عبد العزیز (حاکم ۹۹-۱۰۱هـ) بنا شد.^۵ رسول خدا ﷺ پیش از نزول آیه تغییر قبله به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارد. محل نماز ایشان، شمال مسجد بوده است.^۶ پس از تغییر قبله، رسول خدا ﷺ چند روزی را در کنار «اسطوانة عائشة» نماز گزارد و پس از آن برای نماز به کنار «الأسطوانة المخلّقة» می‌رفت.^۷ محراب کنونی در همین محل و در سال ۸۸۸هـ و به دستور قایتبای، سلطان مملوکی ساخته شده است.^۸

محراب دیگر، «محراب التهجد» نام دارد. این محراب، محل به جای آوردن نماز شب

۱. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب: ۳۳). (ابن ابی شیبۀ، مسند ابن ابی شیبۀ، ۲: ۲۳۳؛ ابن ابی شیبۀ، المصنف، ۶: ۳۸۸؛ أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۲: ۷۶۱؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۲: ۱۰۴؛ ترمذی، الجامع الكبير، ۵: ۲۰۵).

۲. رک: انتهای مقاله تصویر ۳.

۳. ابن نجار، الدرّة الثمينة، ۷۵-۷۶؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۶۶-۴۷۰.

۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۳۸۷ و ۸: ۱۳۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲: ۲۸۴؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۶: ۴۳۵.

۵. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۵۲۵.

۶. شنقیطی، الدر الثمین، ۲۲.

۷. همان، ۳۸.

۸. عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۱۰۵.

توسط رسول خدا ﷺ بوده و سمت شمال «حجره نبوی»^۱ و پشت «خانه حضرت زهرا ﷺ» قرار داشته. کنار آن نیز «صُفّه» قرار گرفته بود. این محراب در زمان قایتبای ساخته شد، که هم اکنون با صفحه‌ای چوبی پوشانده شده است.^۲

منبر و روضه نبوی

رسول خدا ﷺ ابتدا کنار ستونی از تنه نخل به ایراد خطبه می‌پرداخت. پس از مدتی، زنی از انصار به ایشان گفت غلامی نجار دارد و اگر رسول خدا ﷺ اجازه دهد، برای وی منبری بسازد. پیامبر ﷺ پذیرفت و آن غلام منبری برای ایشان ساخت. همچنین نقل شده که پیامبر ﷺ در زمان ایراد خطبه در حال ایستاده احساس دردی در پای مبارک خویش داشته و از این جهت، به ایشان پیشنهاد ساخت منبر داده شد. این منبر که جنس آن از چوب درخت گز و دارای ۳ پله بود، در سال ۸هـ ساخته شد. طول منبر تقریباً ۱/۱ متر^۳، عرض و طول تکیه‌گاه ۵/۰ متر^۴ بود. این منبر تا زمان حکومت معاویه (حاکم ۴۱-۶۰هـ) به همین شکل باقی ماند. در این دوره و به دستور معاویه ۶ پله به آن اضافه شد که مجموع پله‌ها به ۹ پله رسیده و منبر با پارچه‌ای پوشانده شد. منبر مسجد تا سال ۶۵۴هـ و اولین آتش‌سوزی مسجد نبوی پابرجا ماند. پس از این حادثه، منبر مسجد با منبرهایی جدید جایگزین شد تا این که آخرین منبر در سال ۹۹۸هـ به دستور سلطان مراد سوم ساخته و به مسجد هدیه شد.^۵

از جمله مکان‌های مقدس در مسجد نبوی، روضه مسجد است. این مکان در حقیقت

۱. به محل دفن پیامبر ﷺ «الحجرة النبوية» گفته می‌شود.

۲. عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۰۷-۱۰۹.

۳. ۲ ذراع و سه انگشت.

۴. یک ذراع.

۵. برای اطلاع تفصیلی درباره تاریخ منبر مسجد النبی، نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱: ۱۹۲-۱۹۶؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۶: ۳۱۹؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲۲: ۱۱۷؛ بخاری، صحيح البخاري، ۱: ۹۷ و ۳: ۶۱؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱: ۴۷۷ و ۵: ۱۵؛ ابن نجار، الدرّة الثمينة، ۷۹-۸۲؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴: ۲۳۶؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۳۹۱-۴۱۳؛ شتیطی، الدر الثمین، ۳۵-۳۷؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۱۹-۱۲۱؛ علی حافظ، فصول من تاریخ المدينة المنورة، ۷۲-۷۴.

بخشی از مسجد پیامبر ﷺ است که بین خانه و منبر رسول الله ﷺ قرار دارد. نام آن برگرفته از حدیثی نبوی است: «بین خانه (قبر) و منبر من، روضه‌ای از روضه‌های بهشت است».^۱ مساحت کنونی روضه، به ابعاد ۲۲ در ۱۵ متر، ۳۳۰ متر مربع است. مکانی که امروزه روضه خوانده می‌شود، مساحتی بیش از آنچه رسول خدا ﷺ معین کرده دارد. چرا که در دوران عمر بن عبدالعزیز (د. ۱۰۱هـ)، خانه همسران پیامبر ﷺ نیز به محدوده روضه افزوده شد. روایات بسیاری درباره فضیلت به جای آوردن نماز در این مکان نزد فریقین روایت شده است.^۲

درهای مسجد

درباره درهای سه گانه مسجد نبوی: «باب الرحمة»، «باب جبرئیل» و دری که پس از تغییر قبله به مسجد اضافه شد و محل قرار گیری آنها پیش از این سخن رفت. پس از رحلت پیامبر ﷺ درهایی به مسجد اضافه شد که در شرح توسعه مسجد در ادوار مختلف به آن اشاره خواهد شد.

ستون‌های مسجد

پیشتر اشاره شد که سقف مسجد بر ستون‌هایی ساخته شده از تنه نخل استوار شده بود، ۸ مورد از این ستون‌ها به مناسبت‌های مختلف نام‌گذاری شده‌اند.^۳

الاسطوانة المخلقة: این ستون به نام‌های «المطیبة»، «المعطرة» و «علم المصلی» نیز شناخته می‌شود. این ستون به جهت مشخص کردن مکان نماز رسول خدا ﷺ، به «علم المصلی» مشهور شده است. همچنین نام «المخلقة» بر این ستون قرار گرفته، چرا که آن

۱. مالک، موطأ، ۱: ۱۹۷؛ صنعانی، المصنف، ۳: ۱۸۲؛ ابن ابی شیبة، المصنف، ۵: ۳۰۵؛ بخاری، صحیح البخاری، ۲: ۶۱؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۲: ۱۰۱۰-۱۰۱۱؛ کلینی، الکافی، ۴: ۵۵۳-۵۵۶.
 ۲. برای اطلاع بیشتر، نک: ابن نجار، الدرة الثمينة، ۸۲-۸۳؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ۲: ۴۲۶-۴۳۴؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۲۴-۲۷؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۱۱۴-۱۱۷؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۷۳-۷۴؛ علی حافظ، فصول من تاریخ المدينة المنورة، ۷۵-۷۸.
 ۳. رک: انتهای مقاله تصویر ۵.

تنها ستون مسجد بود که عطر آگین می شده است. این ستون در کنار محراب نبوی قرار دارد.^۱

اسطوانة عائشة: این ستون، سومین ستون از جهت منبر نبوی، سومین از جانب قبر شریف و سومین ستون از جهت قبله است. عایشه همسر رسول خدا ﷺ، حدیثی را درباره فضیلت به جای آوردن نماز در کنار این ستون نقل کرده است.^۲ این ستون به «اسطوانة القرعة» نیز خوانده شده است، چراکه عایشه در روایت خود از فضیلت خواندن نماز در کنار این ستون، این گونه گفته است: «اگر مردم می دانستند که مکان کنار این ستون چه فضیلتی دارد، برای نماز خواندن در کنار آن قرعه می انداختند».^۳ این ستون که محل تجمع مهاجرین و قریشیان بوده، به «اسطوانة المهاجرین» نیز خوانده می شود.^۴

اسطوانة التوبة: چهارمین ستون از جانب منبر، دومین از جهت قبر مطهر و سومین ستون از سمت قبله، «ستون توبه» نام دارد. این ستون به «اسطوانة أبي لبابة» یا «ستون ابولبابه» نیز خوانده می شود. دلیل نام گذاری این ستون به این دو نام آن است که ابولبابه وقتی با اشاره به بنی قریظه، خطر مرگ را به آنان فهماند، از کرده خویش پیشیمان شد و خود را به این ستون در مسجد بست و تا زمان پذیرفته شدن توبه اش همان جا ماند.^۵

اسطوانة السرير: این ستون در سمت شرقی ستون توبه واقع شده و متصل به پنجره ضریح مطهر نبوی است. محل اعتکاف رسول خدا ﷺ در کنار این ستون بوده است. در این محل

۱. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۳۹-۴۴۰؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۵۳-۵۴؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۷۷-۷۶؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۲۳-۱۲۵؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۶۹.

۲. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۰-۴۴۱.

۳. هیشمی، مجمع الزوائد، ۴: ۹؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ۱: ۲۶۴؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۰-۴۴۱.

۴. نک: ابن نجار، الدر الثمینة، ۹۱-۹۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۰-۴۴۲؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۴۴-۴۶؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۲۵-۱۲۷؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۷۷؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۶۹.

۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲: ۲۳۶-۲۳۷؛ ابن نجار، الدر الثمینة، ۸۹-۹۱؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۲-۴۴۷؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۵۰-۵۳؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۲۷-۱۲۹؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۷۸-۷۹؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۷۰.

برای استراحت پیامبر، تختی از شاخه‌های نخل قرار داده بودند.^۱

اسطوانة المحرس: پشت ستون سریر و از جانب شمال، در مقابل در خانه پیامبر ﷺ که رو به مسجد باز می‌شد، «ستون نگهبانی» قرار دارد. این ستون با عنوان «اسطوانة علي بن أبي طالب ﷺ» نیز شناخته می‌شود. دلیل این نام‌گذاری آن است که علی بن ابی طالب ﷺ در کنار این ستون و مقابل در خانه رسول خدا ﷺ، برای حفظ جان ایشان، شبانه مراقب بود.^۲

اسطوانة الوفود: پس از ستون نگهبانی از جانب شمال، این ستون قرار دارد. پیامبر اسلام ﷺ در کنار این ستون پذیرای هیئت‌هایی بودند که به قصد دیدار با ایشان و یا اسلام آوردن به مدینه سفر می‌کرده‌اند. این مکان همچنین به «مجلس القلادة» یا «مجلس گردن‌بند» خوانده می‌شده است، زیرا پیامبر ﷺ در این مکان همراه بزرگان از صحابه خویش می‌نشستند.^۳ وجه تشبیه این مکان به «مجلس القلادة» آن است که پیامبر ﷺ همچون نگین یک گردن‌بند و صحابه ایشان چون زنجیر آن، گرد یکدیگر در این مکان جلوس می‌نمودند.

اسطوانة مربة القبر: این ستون در داخل حجره قبر مطهر رسول خدا ﷺ و در مقابل جهت غربی ستون وفود واقع شده است. این ستون به «مقام جبرئیل» نیز شناخته می‌شود. طبق داده‌های تاریخی، این ستون که در دوره‌های بعدی ساخته شد، در محل ورودی خانه حضرت فاطمه ﷺ قرار گرفته است.^۴

۱. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۷-۴۴۸؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۵۵۵-۵۵۴؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۳۰؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۷۹-۸۰؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۷۰.
۲. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۸-۴۴۹؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۵۶-۵۵؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۳۰-۱۳۱؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۸۰؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۷۰.
۳. ابن نجار، الدرّة الثمينة، ۹۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۴۹-۴۵۰؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۴۶-۵۰؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۳۱-۱۳۲؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۸۰؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۷۰.
۴. برای اطلاعات تفصیلی درباره این ستون، نک: سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۵۰؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوي الشريف، ۱۳۳؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۸۰-۸۱؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۷۰-۷۱.

اسطوانة التَّهْجُد: پشت خانه حضرت فاطمه علیها السلام از جانب شمال، محل ستون تهجد است. در همین موضع نیز «محراب التهجد» قرار دارد که به آن اشاره شد. این مکان محل عبادت شبانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.^۱

توسعه مسجد نبوی در طول تاریخ

گسترش اولیه مسجد نبوی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس از غزوه خیبر در سال ۷هـ و در اثر افزایش تعداد مسلمانان و نمازگزاران در مسجد صورت گرفت. این توسعه در زمینی به عرض ۲۰ متر و طول ۱۵ متر شکل گرفت و پس از آن مساحت مسجد به ۲۵۰۰ متر مربع رسید.^۲

خلافت عمر بن خطاب: دومین توسعه مسجد نبوی در زمان عمر بن خطاب و در سال ۱۷هـ بوده است. عمر برای توسعه مسجد، خانه‌های اطراف را خرید. از جمله این خانه‌ها، خانه عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن را برای اضافه شدن به مسجد اهدا کرد. در این دوره بنیان مسجد به ارتفاع تقریباً ۲ متر از سنگ ساخته شد. از جهت قبله به میزان ۵ متر، از جهت شمال ۱۵ متر، از سمت غرب ۱۰ متر به مساحت مسجد اضافه شد.^۳ ارتفاع سقف نیز از ۳/۵ متر به ۵/۵ متر افزایش پیدا کرد. درهای مسجد از ۳ در به ۶ در افزایش یافت. این درها عبارت‌اند از: «باب السلام» در دیوار غربی مسجد، «باب النساء» در دیوار شرقی و دری در دیوار شمالی مسجد. همچنین صحنی در جهت شرقی مسجد ساخته شد. کف صحن نیز با سنگریزه‌هایی از منطقه عقیق پوشیده شد.^۴

۱. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۵۰-۴۵۳؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۸۱-۸۲؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۷۱.

۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱: ۱۸۴-۱۸۵؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۱: ۳۴۰.

۳. رک: انتهای مقاله تصویر ۷.

۴. ابن نجار، الدرّة الثمينة، ۹۳-۹۶؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۴۸۱-۵۰۰؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۸۴-۸۹؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۴۳-۴۴؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۹۴-۱۰۳؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۸۱؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۱: ۲۷۴-۲۷۶.

خلافت عثمان بن عفان: سومین توسعه در دوره خلافت عثمان اتفاق افتاد.^۱ این توسعه از سال ۲۹ هـ آغاز شد و در اول محرم سال ۳۰ هـ پایان یافت. در این توسعه ۵ متر از جهت‌های شمال، جنوب و غرب بر مساحت مسجد افزوده شد. بنای اولیه مسجد ویران شده و از نو ساخته شد. بنای جدید از گچ و سنگ‌های تراشیده ساخته شد. ستون‌هایی سنگی نیز تعبیه شد و سقف با پوششی از چوب ساج تزئین شد.^۲

دوره امویان: تا پیش از دوره حکومت ولید بن عبدالملک (حاکم ۸۶-۹۶ هـ) توسعه‌ای در مسجد نبوی رخ نداد. در این دوره که امارت مدینه در اختیار عمر بن عبدالعزیز (د. ۱۰۱ هـ) بود، دستور توسعه مسجد نبوی صادر شد. برای توسعه مسجد خانه‌های اطراف مسجد از جمله خانه‌های همسران پیامبر ﷺ توسط عمر بن عبدالعزیز برای الحاق به مسجد از وراثت خریداری شد. این گسترش در سال ۸۸ هـ شروع شد و در سال ۹۱ هـ به پایان رسید. با الحاق خانه همسران پیامبر ﷺ به مسجد، از جهت شرقی ۱۵ متر، از جانب غربی ۱۰ متر و از سمت شمالی ۲۰ متر به مسجد اضافه شد.^۳ جنس ساختمان جدید و ستون‌های آن از سنگ بوده و ستون‌ها با آهن و سرب تقویت شد. اولین محراب در مسجد النبی در این دوره ساخته شد. دیوارهای مسجد از داخل با سنگ مرمر و طلا و کاشی تزئین شده و سرستون‌ها و چارچوب درها نیز طلاکاری شد. ۸ باب در جهت شرقی، ۸ باب در جانب غربی و ۴ باب در سمت شمالی و در مجموع ۲۰ ورودی به درهای مسجد اضافه شد. در این توسعه همچنین برای اولین بار ۴ مناره به ارتفاع تقریباً ۳۰ متر و ابعاد ۴ در ۴ متر در چهار گوشه مسجد ساخته شد که یکی از آنها در زمان حکومت سلیمان بن عبدالملک (حاکم ۹۶-۹۹ هـ) فرو ریخت.^۴

۱. رک: انتهای مقاله تصویر ۷.

۲. ابن نجار، الدرّة الثمينة، ۹۶-۹۸؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۵۰۰-۵۱۰؛ شنیطی، الدر الثمین، ۸۹-۹۲؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۴۵-۴۶؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۰۳-۱۰۹؛ علی حافظ، فصول من تاریخ المدینة المنورة، ۸۱؛ بدر، التاریخ الشامل للمدینة المنورة، ۱: ۲۹۳-۲۹۵.

۳. رک: انتهای مقاله تصویر ۷.

۴. ابن نجار، الدرّة الثمينة، ۹۸-۱۰۳؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۵۱۳-۵۳۰؛ شنیطی، الدر الثمین، ۹۲-۹۷؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۴۷-۴۸؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۱۱-۱۲۲؛ علی حافظ،

دوره عباسیان: در دوره حکومت مهدی عباسی (حاکم ۱۵۸-۱۶۹هـ) و در موسم حج سال ۱۶۰هـ دستور توسعه مسجد صادر شد. در این توسعه در ضلع شمالی مسجد ۳۰ متر به مساحت آن افزوده شد. توسعه مسجد از سال ۱۶۱هـ تا سال ۱۶۵هـ ادامه داشت.^۱ این بنا تا سال ۶۵۴هـ بدون تغییر باقی ماند. البته برخی قسمت‌های این بنا در دوره عباسیان مورد مرمت قرار گرفت.^۲ در شب اول رمضان سال ۶۵۴هـ حریق در مسجد نبوی اتفاق افتاد که منجر به تخریب سقف مسجد به طور کامل شد. تلاش‌ها برای خاموش کردن آتش کارگر نیفتاد و هرآنچه در مسجد وجود داشت، در آتش سوخت. در سال ۶۵۵هـ مستعصم عباسی (حاکم ۶۴۰-۶۵۶هـ) دستور بازسازی مسجد نبوی را صادر کرد، اما سقوط بغداد و در پی آن انقراض خلافت عباسی مانع اجرای این دستور شد. مسجد به صورت مخروبه‌ای باقی ماند و تنها از طرف ساکنان مدینه، سقفی بر قبر مطهر و روی ستون‌های باقی مانده از آتش‌سوزی ساخته شد.^۳

دوره مملوکیان: پس از سقوط بغداد و کشته شدن آخرین خلیفه عباسی، اداره امور شهر مدینه و مسجد در اختیار حاکم مملوکی ساکن در مصر قرار گرفت. منصور نورالدین (حاکم ۶۵۵-۶۵۷هـ) دستور بازسازی مسجد را صادر کرد. وی در سال ۶۵۷هـ برکنار شد و مظفر سیف‌الدین جای او را گرفت اما پس از یک سال کشته شد. در دوره حکومت حاکم بعدی، بیبرس (حاکم ۶۵۸-۶۷۵هـ) کار بازسازی مسجد نبوی پایان یافت. مساحت مسجد

فصول من تاریخ المدینة المنورة، ۸۳؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۱: ۳۹۵-۴۰۰.

۱. رک: انتهای مقاله تصویر ۷.

۲. ابن‌نجار، الدرۃ الثمینة، ۱۰۳-۱۰۵؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۵۳۵-۵۴۰؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۹۸-۱۰۰؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۴۹؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۲۳-۱۳۰؛ علی‌حافظ، فصول من تاریخ المدینة المنورة، ۸۳-۸۴؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۲: ۶۷-۶۵.

۳. ذهبی، تاریخ الإسلام، ۴۸: ۲۴؛ ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ۱۳: ۱۹۳؛ سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۵۹۸-۶۰۱؛ ابن‌عماد، شذرات الذهب، ۷: ۴۵۵؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۱۰۰؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۵۰-۵۱؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۳۰-۱۳۱؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۲: ۲۳۳-۲۳۷.

نگاهی به تاریخ مسجد النبی ﷺ ۳۷۱

نوساخته با مساحت آن در زمان توسعه دوره عباسیان تفاوتی نداشت. پس از آن و در سال ۶۷۸هـ به دستور ناصر محمد قلاوون صالحی حاکم مملوکی، گنبدی چوبی ساخته شد که با سرب پوشده شده بود. در سال‌های ۷۰۵هـ و ۷۰۶هـ سقف‌های غرب و شرق صحن مسجد تعمیر و بازسازی شد. در سال ۸۳۱هـ این سقف‌ها تعمیر شد و در جهت شمالی صحن، سقف تازه‌ای به دستور سیف‌الدین برسبای (حاکم ۸۲۵-۸۴۱هـ) ساخته شد. در سال ۸۸۱هـ سلطان قایتبای (حاکم ۸۷۲-۸۹۰هـ) دستور اجرای تعمیرات اساسی در بخش‌های مختلف مسجد را صادر کرد. در سال ۸۸۶هـ در اثر برخورد صاعقه با یکی از گلدسته‌های شرقی، حریق دیگری رخ داد. بر اثر این آتش‌سوزی، درها، سقف مسجد و همچنین مخزن کتاب‌ها در آتش سوخت. پس از این اتفاق، قایتبای دستور تجدید بنای مسجد را صادر نمود. در این بازسازی، از جانب شرقی مسجد ۱/۲ متر به مساحت مسجد اضافه شد. همچنین سقفی به ارتفاع ۱۱ متر ساخته شد. قایتبای دستور داد بر مدفن مطهر پیامبر ﷺ گنبدی سبز رنگ که بعدها به «القبّة الخضراء» معروف شد، ساخته شود. حجره‌ای را که قبر رسول خدا ﷺ را در بر می‌گرفت، از نو با سنگ پوشانده و منبر و جایگاه مؤذنان نیز از سنگ مرمر ساخته شد. این بازسازی و توسعه در سال ۸۸۸هـ به پایان رسید.^۱

دوره حکومت عثمانی: پس از سقوط حکومت مملوکی به دست عثمانی‌ها در سال ۹۲۲هـ اداره شهر مدینه و امور مسجد نبوی در اختیار سلطان عثمانی قرار گرفت. در سال ۹۴۶هـ به دستور سلطان سلیمان عثمانی (حاکم ۹۲۶-۹۷۲هـ) هلال‌های مملوکی که بر گنبد و گلدسته‌های مسجد قرار داشت، با هلال‌هایی پوشیده از طلا جایگزین شد. بین سال‌های ۹۴۷-۹۷۴هـ به دستور وی برخی تعمیرات در مسجد نبوی انجام شد. در دوره حکومت سلطان عبدالمجید اول (۱۲۳۸-۱۲۴۶هـ) بزرگترین طرح توسعه مسجد نبوی تا آن روز اجرا شد. این اقدام

۱. سمهودی، وفاء الوفا، ۲: ۶۰۱-۶۱۷؛ شنقیطی، الدر الثمین، ۱۰۱-۱۰۲؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۵۴-۵۱؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۳۵-۱۴۷؛ علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۸۴-۸۷؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۲: ۲۳۵-۲۳۷ و ۳۱۰-۳۱۷.

از سال ۱۲۶۵ هـ آغاز شد و به مدت ۱۳ سال ادامه داشت.^۱ این توسعه شامل تعبیه ۱۷۰ گنبد کوچک بر سقف مسجد و تزئین آنها با آیات قرآن و اشعار عربی می‌شد. فضای داخلی مسجد نیز با آیات قرآن و نام‌های رسول خدا ﷺ تزئین شده و روکشی از طلا بر آن قرار گرفت. به دستور عبدالمجید مکان‌هایی برای آموزش قرآن در مسجد ساخته شد. در این دوره، سمت شرقی مسجد به مقدار ۲/۶ متر اضافه شد و مساحت مسجد ۱۲۹۳ متر مربع افزایش یافت.^۲

دوره سعودی: توسعه مسجد نبوی در دوره حکومت خاندان سعودی شامل سه مرحله می‌شود:

مرحله اول: در این مرحله که در سال ۱۳۷۲ هـ آغاز و در سال ۱۳۷۵ هـ پایان یافت. به دستور عبدالعزیز بن عبدالرحمن پادشاه وقت عربستان، پروژه توسعه مسجد نبوی انجام شد. طی اجرای این طرح مجموع مساحت مسجد به ۱۶۳۲۶ متر رسید که گنجایش ۲۸۰۰۰ نمازگزار را داشت. این توسعه عبارت بود از بنایی مستطیل شکل به ابعاد ۱۲۸ در ۹۱ متر که سقف آن بر ۲۳۲ ستون استوار شده بود. ورودی‌های این بنا شامل سه ورودی از جهت غرب و سه ورودی از جهت شمال می‌شد. گلدسته‌ها که تعداد آنها پیش از اجرای این طرح ۵ مورد بود، با تخریب سه عدد از آنها و اضافه کردن دو گلدسته به ارتفاع ۷۲ متر در شمال شرق و شمال غرب مسجد، به ۴ گلدسته در ۴ گوشه مسجد تغییر یافت. در دوره حکومت فیصل بن عبدالعزیز و به دلیل افزایش زائران و نمازگزاران، در قسمت غربی مسجد فضایی ایجاد شده و بر آن ۸۰ سایه‌بان تعبیه شد که فضایی در حدود ۳۵۰۰۰ متر مربع را شامل می‌شد. این طرح در سال ۱۹۷۳ م اجرا شد و در طرح توسعه بعدی از بین رفت.^۳

مرحله دوم: در سال ۱۴۰۶ هـ/۱۹۸۵ م به دستور فهد بن عبدالعزیز پادشاه وقت سعودی،

۱. رک: انتهای مقاله تصویر ۸.

۲. شتیطی، الدر الثمین، ۱۰۲-۱۰۴؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۶۵-۵۴؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۴۷-۱۷۳؛ علی حافظ، فصول من تاریخ المدینة المنورة، ۸۷-۸۹؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۲: ۴۷۱ و ۴۸۳-۴۸۷.

۳. رک: انتهای مقاله تصویر ۹.

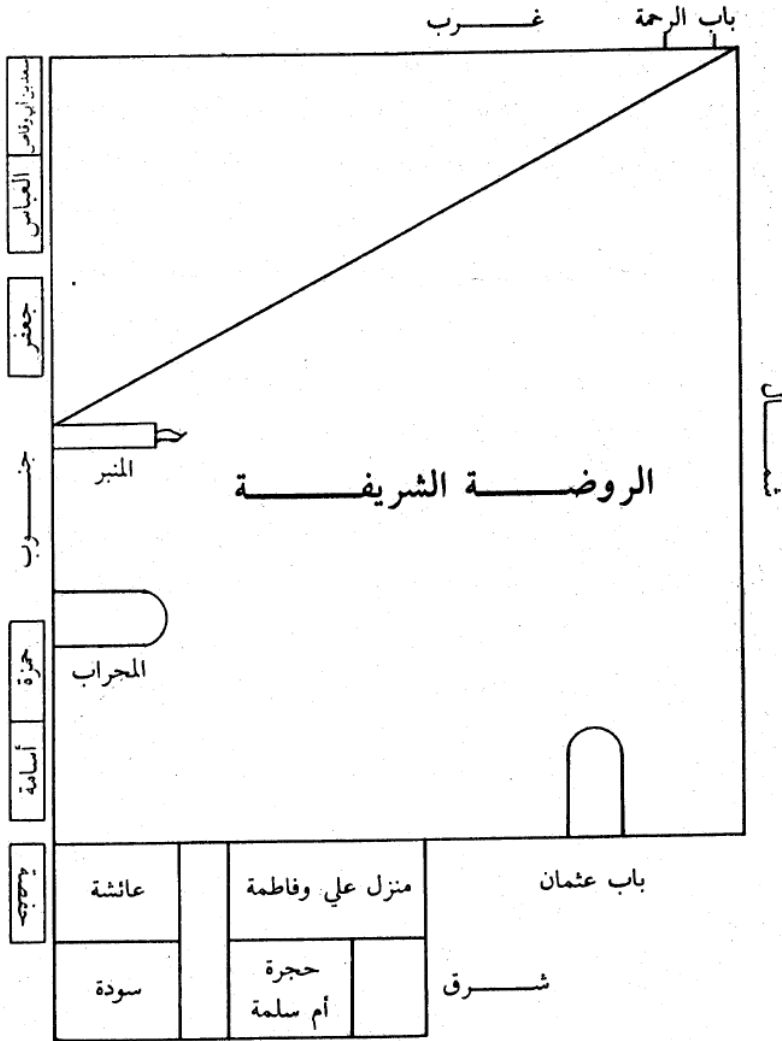
طرح دوم توسعه مسجد نبوی آغاز شد و در سال ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۴م پایان یافت. طی این طرح از جهات شرقی، غربی و شمالی، فضایی به مساحت ۸۲۰۰۰ متر مربع به فضای پیشین مسجد اضافه شد. این فضا که گنجایش ۱۵۰۰۰۰ نمازگزار را داشت، مجموع مساحت مسجد را به ۹۸۳۲۶ متر مربع با گنجایش ۱۷۸۰۰۰ نمازگزار رساند. مساحت این فضا، با احتساب فضای بام مسجد به مساحت ۵۸۲۵۰ متر مربع و با گنجایش ۹۰۰۰۰ نمازگزار، به ۱۵۶۵۷۶ متر مربع رسیده که می‌تواند ۲۶۸۰۰۰ نمازگزار را پذیرا باشد. به این فضا صحن‌های اطراف حرم به مساحت ۲۳۵۰۰۰ متر مربع نیز اضافه شد که گنجایش مسجد و فضاهای اطراف آن را به ۶۹۸۰۰۰ نمازگزار رساند.^۱ در این پروژه، ۵ ورودی از ۱۱ در قبلی در فضای داخلی جدید قرار گرفته و با اضافه شدن ورودی‌های جدید، تعداد ورودی‌های مسجد نبوی به ۴۱ مورد رسید.^۲

مرحله سوم: این مرحله از سال ۲۰۱۲م و با دستور عبداللہ بن عبدالعزیز پادشاه وقت سعودی آغاز شده و تا کنون در حال اجرا است. به گزارش سازمان اداره شؤون مسجد نبوی، این توسعه در سه مرحله برنامه‌ریزی شده است. در مرحله اول، گنجایش صحن‌های مسجد نبوی به ۸۰۰۰۰۰ نمازگزار خواهد رسید. در مرحله‌های دوم و سوم، صحن‌هایی در جهت‌های غربی و شرقی مسجد قرار خواهد گرفت که گنجایش ۸۰۰۰۰۰ نمازگزار را خواهد داشت.^۳

۱. رک: انتهای مقاله تصویر ۱۰.

۲. شتیطی، الدر الثمین، ۱۰۵-۱۰۹؛ عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۶۵-۱۰۲؛ أنصاری، تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ۱۷۷-۲۱۴؛ علی حافظ، فصول من تاریخ المدینة المنورة، ۹۰-۱۱۱؛ بدر، التاريخ الشامل للمدينة المنورة، ۳: ۲۲۸-۲۳۶ و ۲۶۸-۲۸۹.

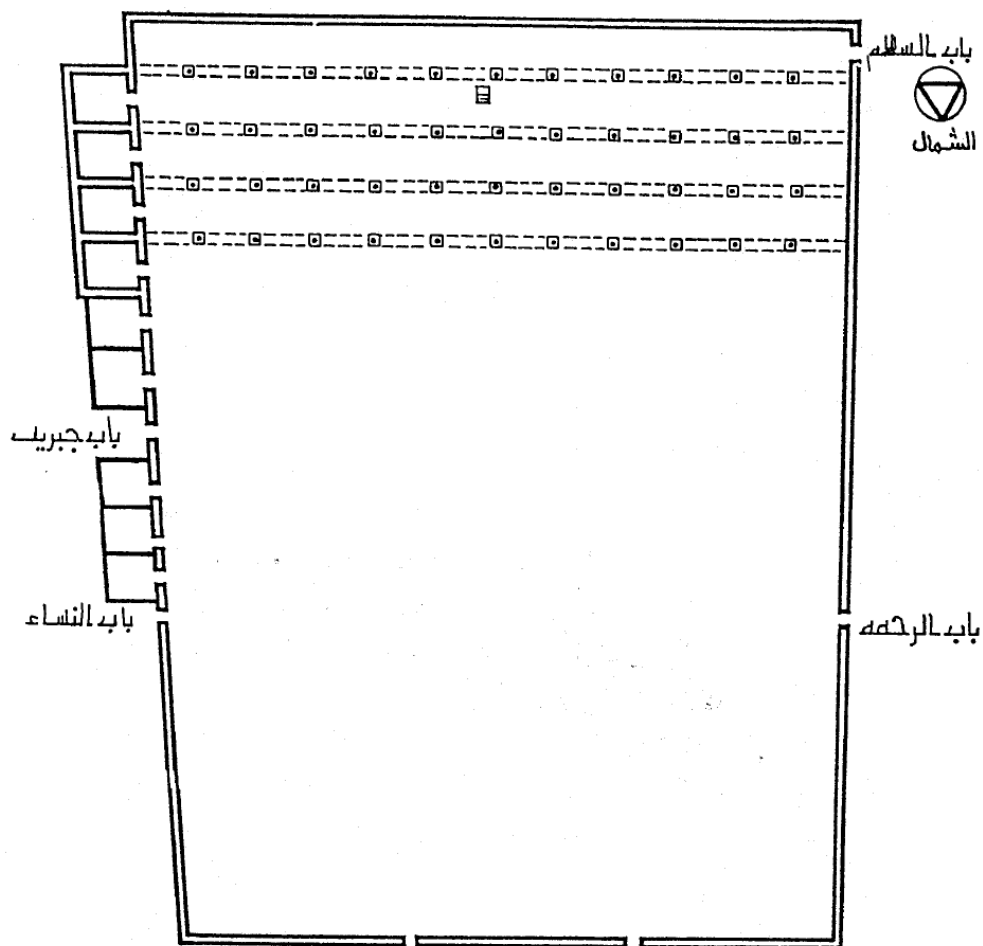
۳. وكالة الرئاسة العامة لشؤون المسجد النبوي، «عمارة المسجد النبوي».



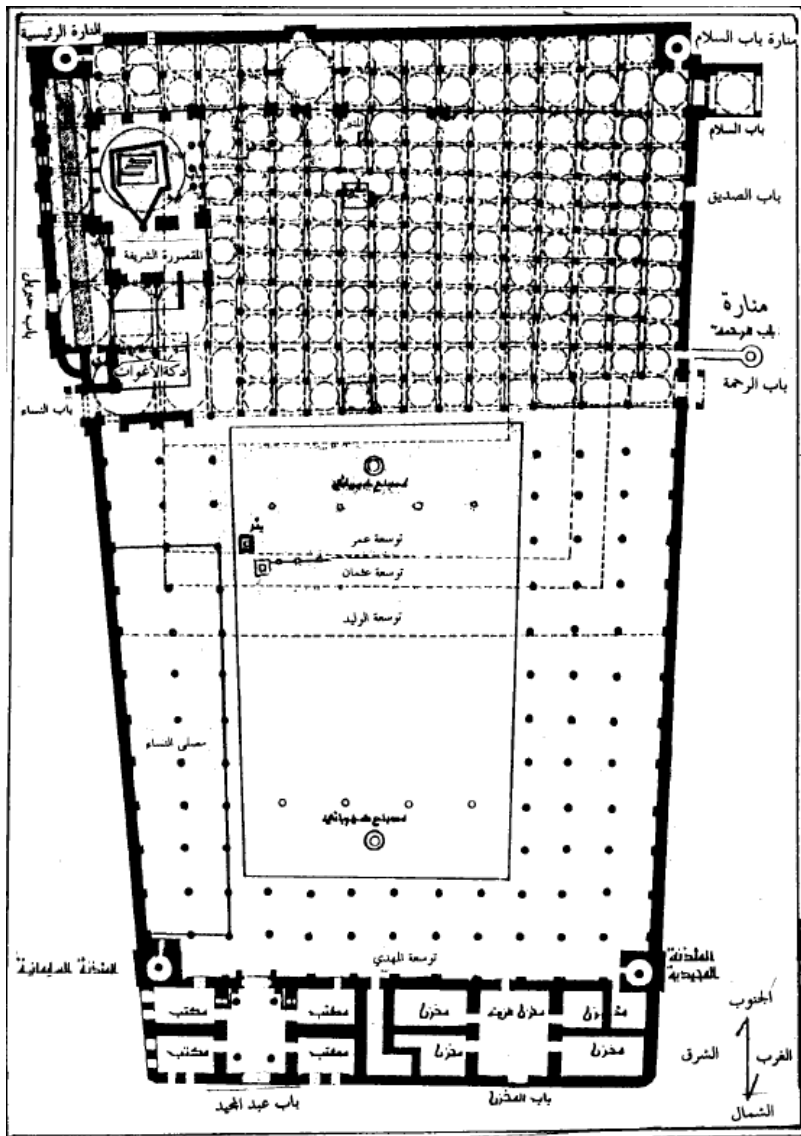
(تصوير ٣: شمای کلی مسجد نبوی)^١



(تصویر ۵: توسعه‌های مختلف مسجد نبوی)

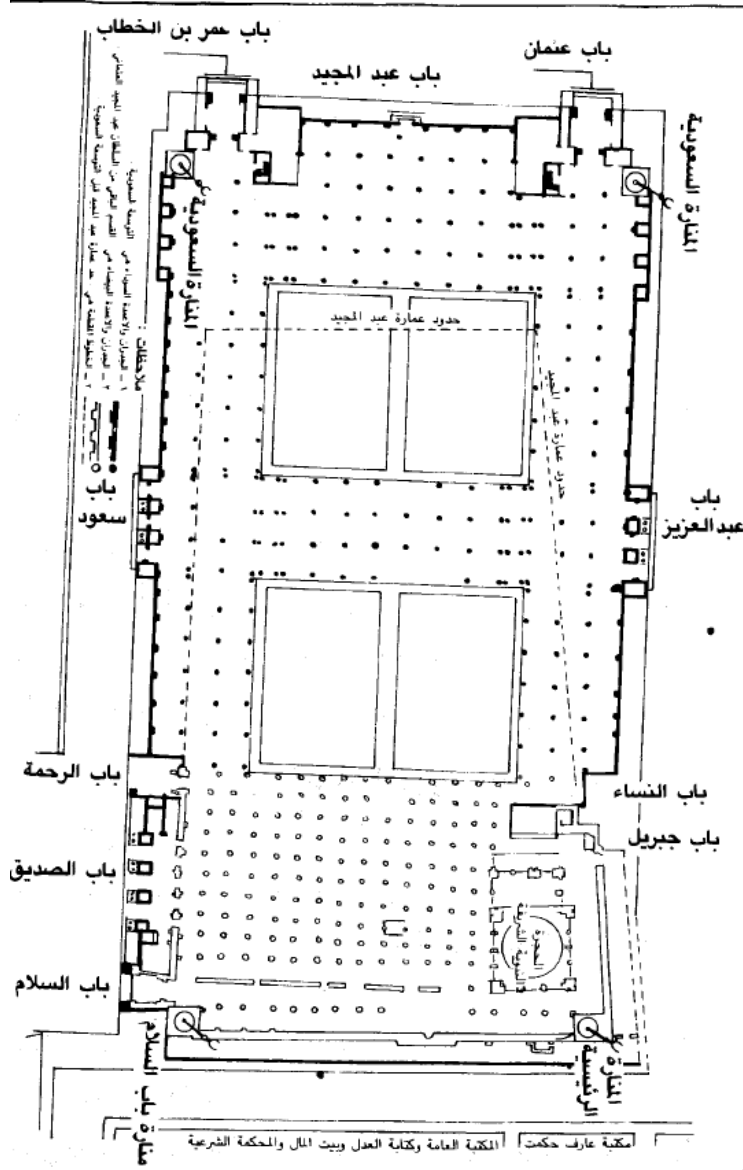


(تصویر ۶: شمای درب های مسجد نبوی)^۱



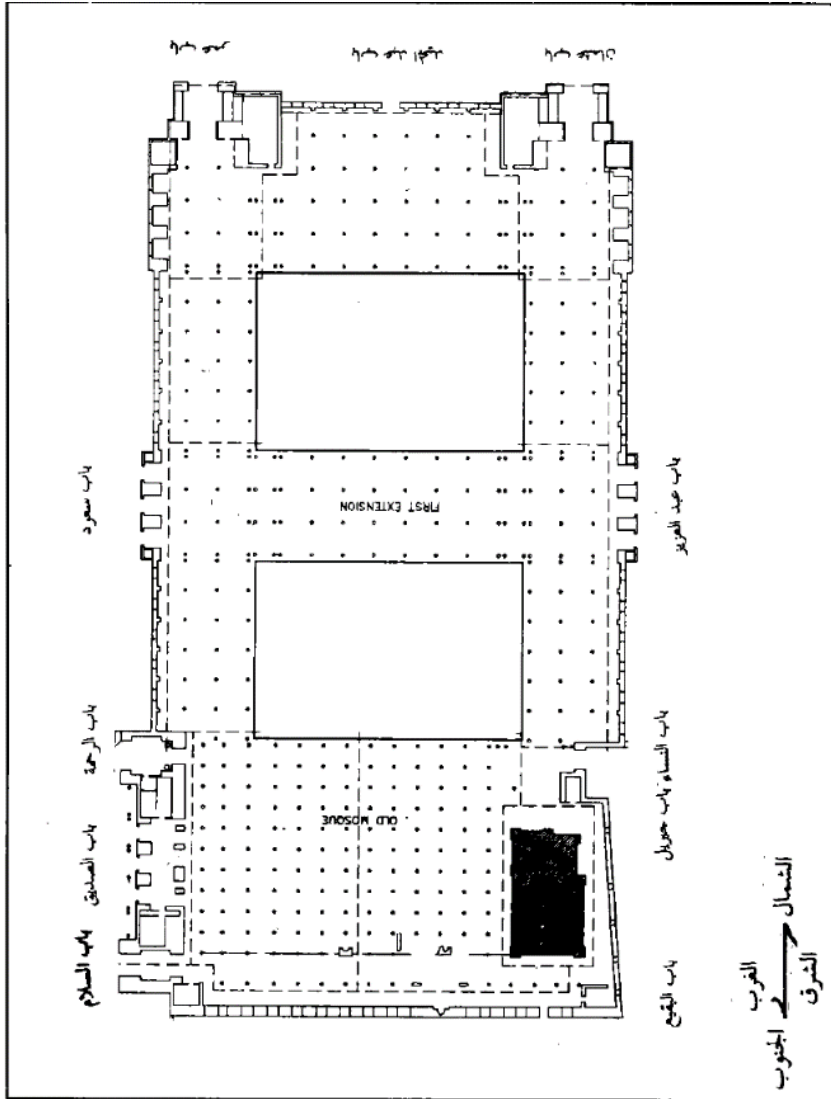
(تصویر ۷: توسعه مسجد نبوی در دوره عباسیان)^۱

۱. عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۵۳.



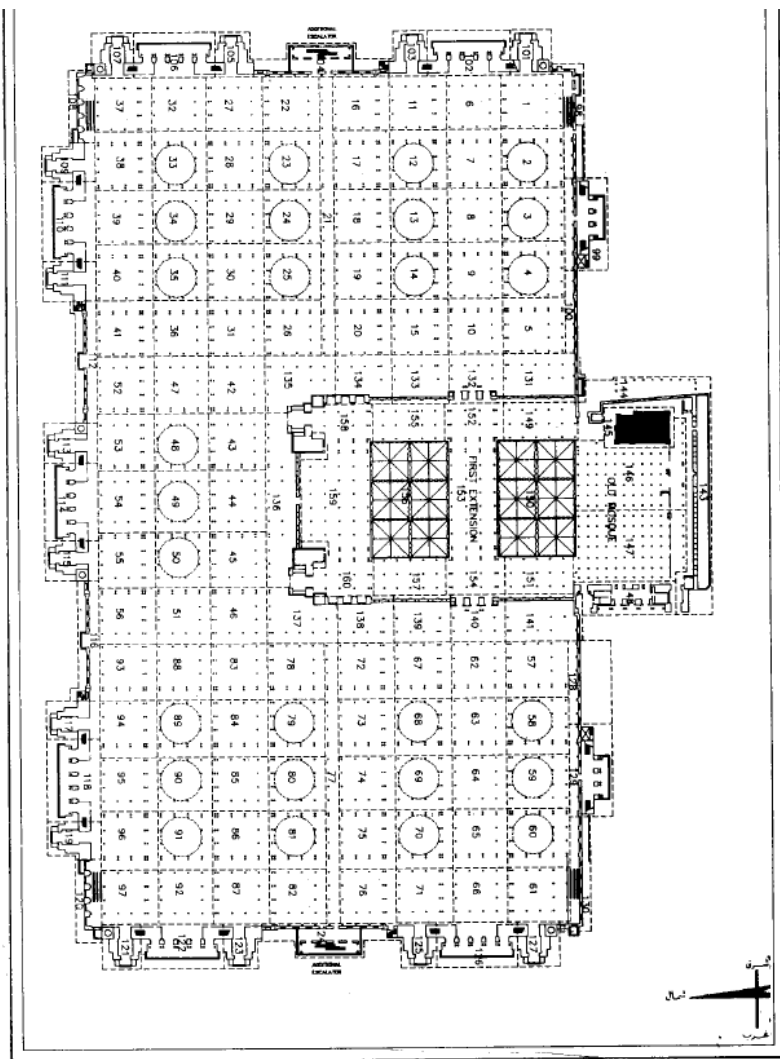
(تصویر ۸: توسعه مسجد نبوی در دوره عبدالمجید اول)^۱

۱. علي حافظ، فصول من تاريخ المدينة المنورة، ۱۰۰.



(تصویر ۹: توسعه مسجد نبوی در مرحله اول دوره سعودی)^۱

۱. عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۶۵.



(تصویر ۱۰: توسعه مسجد نبوی در مرحله دوم دوره سعودی)^۱

۱. عبدالغنی، تاریخ المسجد النبوی الشریف، ۷۰.

•————بخش سوم————•

————گزیده احادیث نبوی————•

عقل

۱. اصالت مرد، دین او، جوانمردی وی، اخلاق او و ریشه‌اش، عقل اوست.^۱
۲. دوستی و مهربانی با مردم نصف عقل است.^۲
۳. از جمله وصایای رسول اکرم ﷺ به امیر المؤمنین ﷺ: هیچ مالی بهتر و بازگشت‌پذیرتر از عقل نیست و هیچ تنهایی بدتر از خودبینی وجود ندارد.^۳
۴. خدای عزوجل به وسیله چیزی بهتر از عقل عبادت نشده است و مؤمن عاقل نخواهد بود مگر این که در او ۱۰ خصلت جمع شود: به نیکی او امید باشد، از شر او امان باشد، خیر کم دیگران را بسیار شمارد، خیر بسیار خویش را کم پندارد، از طلب علم در طول عمر خویش خسته نشود، از مراجعه حاجت‌مندان ملول نشود، خواری برای او گوارتر از بزرگی باشد، تنگ‌دستی برای او دوست‌داشتنی‌تر از بی‌نیازی باشد، نصیص از دنیا به اندازه قوت روزانه‌اش باشد و خصلت دهم، که خصلت دهم کدام است؟ این که کسی را نبیند، مگر آن که بگوید او بهتر و با تقواتر از من است. مردم جز یکی از دو صنف نیستند: یا [واقعاً] از او بهتر و با تقواترند و یا بدتر و پست‌تر، پس اگر کسی بهتر و با تقواتر از خویش ببیند، فروتنی کند تا به مقام او برسد و اگر کسی بدتر و پست‌تر از خود را ببیند، بگوید: چه بسا نیکویی او پنهان و بدی او ظاهر باشد و چه بسا عاقبت او خیر باشد؛ پس چون چنین کند، بزرگی‌اش والاتر شده

۱. «إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينَهُ، وَمُرُوءَتَهُ خُلُقُهُ، وَأَصْلَهُ عَقْلُهُ» (کلینی، الکافی، ۸: ۱۸۱).

۲. «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۶۴۳).

۳. «فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ» (برقی، المحاسن، ۱: ۱۷).

و سرور اهل زمانه خویش گردد.^۱

۵. خداوند چیزی را بهتر از عقل میان بندگان خود قسمت نکرد. پس خوابیدن عاقل، برتر از شب‌زنده‌داری جاهل، افطار عاقل، بهتر از روزه‌داری جاهل و اقامت گزینی عاقل، برتر از کوچ و سفر جاهل است. خداوند هیچ نبی و رسولی را مبعوث نداشت، مگر این که عقل او را کامل گرداند، به طوری که عقل او، برتر از عقل تمامی افراد امت وی باشد. آنچه رسول خدا ﷺ در اندیشه خویش دارد، بهتر از کوشیدن همه کوشش کنندگان است. عاقل هیچ‌کدام از واجبات خدا را به جای نمی‌آورد، مگر این که آنها را دریابد. عبادت همه عبادت‌کنندگان به فضل عبادت عاقل نخواهد رسید، عقلا همان دارندگان عقل و خردند که خدای متعال درباره آنان فرمود: «تنها خردمندانند که پندپذیرند».^۲

۶. اگر خبر از حسن حال کسی به شما رسید، در عقلش نظر کنید که وی به اندازه عقلش پاداش خواهد گرفت.^۳

۷. چه بسیار عاقلانی هستند که امر خویش را از خدای عزوجل فهمیده‌اند، اما در میان مردم حقیر بوده و چهره زیبایی نداشته باشند، اما فردا [ای قیامت از عذاب الاهی] نجات می‌یابند؛ و چه بسیار کسانی که زبانی نرم و چهره‌ای زیبا دارند، اما فردای قیامت هلاک

۱. «لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَشِيئَةً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى يَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَسْتَكْبِرُ قَلِيلُ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرُ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ وَلَا يَسْأَمُ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ طَوْلَ عُمَرُوهُ وَلَا يَتَبَرَّمُ بِطُلَّابِ الْحَوَائِجِ قَبْلَهُ الذَّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى نَصِيحَةُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوَّةُ وَالْعَاشِرَةُ وَمَا الْعَاشِرَةُ لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتَقَى إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ فَرَجُلٌ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَأَتَقَى وَآخَرُ هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَأَدْنَى فَإِذَا رَأَى مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَأَتَقَى تَوَاضَعَ لَهُ لِيَلْحَقَ بِهِ وَإِذَا لَقِيَ الَّذِي هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَأَدْنَى قَالَ عَسَى خَيْرٌ هَذَا بَاطِلٌ وَشَرُّهُ ظَاهِرٌ وَعَسَى أَنْ يُجْتَمَعَ لَهُ بِخَيْرٍ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَسَادَ أَهْلُ زَمَانِهِ» (صدوق، الخصال، ۲: ۲۳۳).

۲. «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ، فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ، وَإِفْطَارُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ، وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ. وَلَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا وَلَا نَبِيًّا حَتَّى يَسْتَكْمَلَ الْعَقْلُ، وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ. وَمَا يُضَوِّرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِ جَمِيعِ الْمُجْتَهِدِينَ، وَمَا أَدَّى الْعَاقِلُ فَرَاغِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ مِنْهُ، وَلَا بَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۹)» (برقی، المحاسن، ۱: ۱۹۳-۱۹۴).

۳. «إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ» (کلینی، الکافی، ۱: ۱۲).

گردند.^۱

۸. مشورت با خردمندِ خیر خواه، استواری، برکت و توفیق از جانب خداوند است. اگر خردمند خیر خواهی توصیه‌ای کرد، مبدا بر خلاف آن عمل کنی، چرا که موجب هلاکت خواهد شد.^۲

تفکر، علم و حکمت

۱. ساعتی تفکر بهتر از به پا داشتن شب [به عبادت] است.^۳

۲. هیچ عبادتی مانند تفکر نیست.^۴

۳. طلب علم برای هر مسلمانی واجب است، پس علم را از جایی که ظن آن دارید، طلب کنید و از اهلش فرا گیرید که آموختن آن برای خدا، حسنه و عبادت است و یادآوری و مذاکره آن تسبیح، عمل به آن جهاد، آموزش آن به کسی که آن را نمی‌داند صدقه و بذل آن بر اهل علم نزدیکی به خدای متعال می‌باشد؛ چراکه [علم] نشان‌دهنده حلال و حرام، روشن کننده راه بهشت، مونس در تنهایی، دوستی در غربت، هم‌نشینی در خلوت، راهنمایی در خوشی و ناخوشی، سلاحی در مقابل دشمنان و زینتی در میان دوستان نزدیک است. خداوند کسانی را با علم بالا می‌برد و آنان را در راه خیر رهبرانی قرار می‌دهد که راه آنان را در پیش گرفته شده و با [آموختن از] اعمال آنان هدایت می‌شوند و رأی آنان پسندیده می‌شود، فرشتگان به دوستی با آنان راغب می‌شوند و با بال‌های خویش آنان را نوازش می‌نمایند، هر خشک و تری برای آنان طلب آمرزش می‌کنند و حتی ماهیان و جنبندگان دریا و درندگان و چارپایان خشکی. به راستی که علم مایه حیات دل‌ها [و دوری آن] از جهل، بینایی چشمان از ظلمت و قدرت بدن‌ها از ضعف است. [علم] بنده را به مقامات خوبان، مجالس نیکوکاران و درجات والا در دنیا و

۱. «كَمْ مِنْ عَاقِلٍ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْرَهُ وَهُوَ حَقِيرٌ عِنْدَ النَّاسِ دَمِيمٌ الْمَنْظَرُ؛ يَنْجُو غَدًا. وَكَمْ مِنْ ظَرِيفٍ اللِّسَانِ جَبِيلِ الْمَنْظَرِ عِنْدَ النَّاسِ؛ يَهْلِكُ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ» (طوسی، الأمالی، ۳۹۳).

۲. «مُشَاوَرَةُ الْعَاقِلِ النَّاصِحِ رُشْدٌ وَبُيُوءٌ وَتَوْفِيقٌ مِنَ اللَّهِ فَإِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ النَّاصِحُ الْعَاقِلُ فَإِيَّاكَ وَالْخِلَافَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْعَطَبَ» (برقی، المحاسن، ۲: ۶۰۲).

۳. «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» (کوفی اهوازی، الزهد، ۱۵).

۴. «لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴: ۳۷۲).

آخرت می‌رساند. تفکر در آن معادل روزه‌داری و مطالعه آن معادل شب‌زنده‌داری است. به واسطه علم [خدا اطاعت و عبادت می‌شود، صله رحم به جای آورده می‌شود و حلال از حرام تشخیص داده می‌شود. علم پیشوای عمل است و عمل از آن تبعیت می‌کند، [خداوند] آن را به خوشبختان الهام کرده و بدبختان را از آن محروم می‌سازد، پس خوش به حال کسی که خداوند او را از علم محروم نسازد.^۱

۴. [روزی] رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد، پس [دید] که مردم دور شخصی را گرفته‌اند، پرسید: او کیست؟ گفتند: علامه، فرمود: علامه چیست؟ گفتند: داناترین مردم به انساب عرب و وقایع آن، تاریخ جاهلیت، اشعار و زبان عربی. فرمود: این علم، علمی است که ندانستن آن موجب ضرر نبوده و دانستن آن نیز منفعتی در پی ندارد. سپس فرمود: علم تنها سه چیز است: [تشخیص] آیه محکم [از متشابه]، فریضه عادلانه [بدون افراط و تفریط] و سنت پابرجا، غیر از این سه، [علم‌های] اضافی است.^۲

۵. هر کس در طلب بابی از علم خارج شود تا باطلی را به حق و یا گمراهی‌ای را به هدایت برگرداند، عملش مانند عبادت عابدی است که ۴۰ سال عبادت کرده باشد.^۳

۱. «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ فِي مَطَانِيهِ، وَاقْتَسِبُوهُ مِنْ أَهْلِهِ، فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلَّهِ حَسَنَةٌ، وَطَلَبُهُ عِبَادَةٌ، وَالْمَذَاكِرَةُ فِيهِ تَسْبِيحٌ، وَالْعَمَلُ بِهِ جِهَادٌ، وَتَعْلِيمُهُ مَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ، وَبَذْلُهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى)، لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَمَنَازِلُ سُبُلِ الْجَنَّةِ، وَالْمَوْسُ فِي الْوَحْشَةِ، وَالصَّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْوَحْدَةِ، وَالْمُخِذُّ فِي الْخُلُوعِ، وَالذَّلِيلُ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، وَالسَّلَاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَالزَّيْنُ عِنْدَ الْأَخْلَاءِ. يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا فَيَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ قَادَةً، تُقْتَسَبُ أَنَارُهُمْ، وَيُنْتَهَى إِلَى آرَائِهِمْ، تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ، وَبِأَجْنَحَتِهِمْ تَسْهَمُ، وَفِي صَلَاتِهِمْ تَبَارَكَ عَلَيْهِمْ، يَسْتَغْفِرُ لَهُمْ كُلُّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ حَتَّى حِيَتَانِ الْبَحْرِ وَهَوَامُّهُ، وَسَبَاعُ الْبَرِّ وَأَنْعَامُهُ. إِنْ الْعِلْمُ حَيَاةَ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ، وَضِيَاءُ الْأَبْصَارِ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَقُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ، يَبْلُغُ بِالْعَبْدِ مَنَازِلَ الْأَخْيَارِ، وَجَالِسِ الْأَبْرَارِ، وَالذَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، الذِّكْرُ فِيهِ يَغْدُلُ بِالصِّيَامِ، وَمَدَارَسُهُ بِالْقِيَامِ، بِهِ يُطَاعُ الرَّبُّ وَيُعْبَدُ، وَبِهِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ، وَيُعْرَفُ الْحَلَالُ مِنَ الْحَرَامِ، الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ تَابِعُهُ، يُلْهِمُ بِهِ السُّعَدَاءَ وَيُجْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ، فَطُوبَى لِمَنْ لَمْ يُجْرِمْهُ اللَّهُ مِنْهُ حَطَّةً» (طوسي، الأمالي، ۴۸۸).

۲. «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطْفَأُوا بَرْجُلَ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعَلِمَ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ. قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَصُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثٌ، آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (كليني، الكافي، ۱: ۳۲).

۳. «مَنْ خَرَجَ يَطْلُبُ أَبَا مِنْ عِلْمٍ لِيَرُدَّ بِهِ بَاطِلًا إِلَى حَقٍّ أَوْ ضَلَالَةً إِلَى هُدًى، كَانَ عَمَلُهُ ذَلِكَ كِعِبَادَةِ مُتَعَبِّدٍ أَرْبَعِينَ

۶. هر کس در طلب علم راهی را پیوید، خداوند او را به راهی بیرد که به بهشتش برساند. به راستی که فرشتگان به دلیل رضایت از او، بال‌های خویش را بر راه او قرار دهند و هر آن کس که در آسمان و زمین است برای او طلب آموزش کند، حتی ماهیان دریا. برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه درخشان (کامل) بر سایر ستارگان است. به راستی علما وارثان انبیاء هستند.^۱

۷. جوینده علم در میان جاهلان، همچون انسان زنده میان مردگان است.^۲

۸. رسول خدا ﷺ در وصیت خویش به ابوذر فرمود: ای ابوذر، جمعی از اهل بهشت به اهل دوزخ رو می‌کنند و می‌گویند: چه چیزی سبب جای گرفتن شما در آتش جهنم شد، در حالی که ما به سبب آموزش و تربیت شما به بهشت آمدیم؟ [اهل دوزخ] جواب خواهند داد: ما شما را به خیر [و راستی] می‌خواندیم اما خود عمل نمی‌کردیم.^۳

۹. عالمان دو صنفند: عالمی که به علم خود تمسک بسته [و به آن عمل کند] که نجات یافته است، عالمی که علم خود را ترک کرده [و به آن عمل نکند] که هلاک خواهد شد. به راستی اهل جهنم از بوی بد عالم که علم خود را ترک کرده، در عذابند. به راستی در میان اهل دوزخ، بیشترین حسرت و پشیمانی از آن کسی است که فردی را به سوی خدا بخواند و آن فرد استجاب کند و از او قبول کرده و از خدا اطاعت نماید و به این سبب خداوند او را به بهشت وارد کند اما آن دعوت کننده را به دوزخ بفرستد چرا که علم خویش را ترک گفته و از هوای نفس پیروی کرده و آرزوهای دور و دراز در سر پرورانده است. پیروی از هوای نفس

عاماً» (طوسی، الأمالی، ۶۱۹).

۱. «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِيَطْلُبِ الْعِلْمَ رِضًا بِهِ وَإِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَفَضَّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلِ الْقَمَرُ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةُ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ لَوَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (صفر، بصائر الدرجات، ۱: ۳).

۲. «طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجَهَّالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ» (طوسی، الأمالی، ۵۷۷).

۳. «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ يَطْلُعُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ - إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقُولُونَ مَا أَدْخَلَكَمُ النَّارَ وَإِنَّمَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بِفَضْلِ تَعْلِيمِكُمْ وَتَأْدِيبِكُمْ فَيَقُولُونَ إِنَّا كُنَّا نَأْمُرُكُمْ بِالْخَيْرِ وَلَا نَفْعَلُهُ» (طوسی، الأمالی، ۵۲۷).

راه حق را می‌بندد و آرزوهای دور و دراز آخرت را از یاد می‌برد.^۱

۱۰. خداوند هیچ کس را به سبب جهل عزت نبخشید و هیچ کس را به سبب بردباری ذلیل نساخت.^۲

۱۱. به راستی که خداوند اسلام را خلق کرد و برای آن میدان، نور، دژ و یابوری قرار داد؛ میدان آن قرآن، نور آن حکمت، دژ آن کار نیک و یاوران آن من، اهل بیت و شیعیان ما هستند.^۳

۱۲. دو سخن غریب هستند پس آن را تحمل کنید: کلامی حکیمانه از سفیه که آن را بپذیرید، کلامی سفیهانه از حکیم که از آن درگذرید.^۴

۱۳. به راستی که اولیای خدا [اگر] سکوت کنند، سکوتشان یاد خدا است؛ [اگر] بنگرند، نگاهشان عبرت است و [اگر] سخن گویند کلامشان حکمت است.^۵

ایمان

۱. ایمان، قول و عمل است.^۶

۲. ایمان در ۱۰ چیز است: معرفت، طاعت، علم، عمل، ورع، اجتهاد و کوشش، صبر، یقین، رضا و تسلیم. صاحب ایمان هریک از این‌ها را از دست بدهد رشته ایمانش گسیخته خواهد شد.^۷

۱. «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِلَعْلِمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَعَالِمٌ تَارَكَ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَذَامَةً وَخَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقِيلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهُوَى وَطُولِ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهُوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَطُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ» (کلینی، الکافی، ۴۴: ۱).

۲. «مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ، وَلَا أَذَلَّ بِعِلْمٍ قَطُّ» (کلینی، الکافی، ۱۱۲: ۲).

۳. «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرَصَةً، وَجَعَلَ لَهُ نُورًا، وَجَعَلَ لَهُ حِصْنًا، وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا، فَأَمَّا عَرَصَتُهُ فَالْقُرْآنُ، وَأَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَةُ، وَأَمَّا حِصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ، وَأَمَّا أَنْصَارُهُ فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي وَشِيعَتُنَا» (کلینی، الکافی، ۴۶: ۲).

۴. «كَلِمَتَانِ غَرِيبَتَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا كَلِمَةُ حِكْمَةٍ مِنْ سِفِيهِ فَأَقْبَلُوهَا وَكَلِمَةُ سَفِيٍّ مِنْ حَكِيمٍ فَأَعْفِرُوهَا» (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۴: ۴۰۶).

۵. «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْرًا، وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً، وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۳۷).

۶. «الْإِيْمَانُ قَوْلٌ وَعَمَلٌ» (صدوق، النخصل، ۱: ۵۳).

۷. «الْإِيْمَانُ فِي عَشْرَةٍ: الْمَعْرِفَةُ وَالطَّاعَةُ وَالْعِلْمُ وَالْعَمَلُ وَالْوَرَعُ وَالْإِجْتِهَادُ وَالصَّبْرُ وَالْيَقِينُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ، فَأَيُّهَا

۳. از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان آن است که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمنی کنی، برای خدا ببخشی و برای خدا منع کنی.^۱
۴. دوستی مؤمن با مؤمن از بزرگ‌ترین شاخه‌های ایمان است. هر کس برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمنی کند، برای خدا ببخشد و برای خدا منع کند، از برگزیدگان و دوستان خالص خدا است.^۲
۵. سه خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد، خصلت‌های ایمان را کامل نموده است: چون راضی و خشنود شد، رضایتش او را به باطل نیاندازد؛ چنانچه خشمگین شد، خشمش او را از راه حق منحرف نسازد؛ اگر قدرت یافت به آنچه از آن او نیست دست‌درازی نکند.^۳
۶. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از صفت مؤمن آگاه کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله سر خویش را پایین انداخت و سپس فرمود: ... ای علی علیه السلام به راستی مؤمنان حاضران در نمازند، شتاب‌کنندگان در زکاتند، حج‌گزاران خانه خدا هستند، روزه‌داران در ماه رمضان، اطعام‌کنندگان مسکینان، دست [رحمت] بر سر یتیمان می‌کشند، لباس‌های خویش را پاکیزه می‌دارند ... کسانی هستند که اگر خبر دهند دروغ نباشد، اگر وعده دادند خلف وعده نکنند، اگر امانتی به آنان سپرده شد در آن خیانت ننمایند، اگر سخن بگویند راست باشد، در شب عابندند و در روز چون شیر [دلیرند]، در روز روزه‌دارند، در شب [به عبادت] شب‌زنده‌دارند، همسایه را آزار نرسانند و همسایه‌ای از آنان آزار نیند، آنانی هستند که بر زمین با آرامش قدم گذارند ...^۴

فَقَدْ صَاحِبُهُ بَطْلَ نِظَامُهُ» (کراجکی، کنز الفوائد، ۲: ۱۱).

۱. «مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ اللَّهَ وَتُبْغِضَ اللَّهَ وَتُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَتَمْنَعَ فِي اللَّهِ» (کوفی اهوازی، الزهد، ۱۷).
۲. «وَدُ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعَبِ الْإِيمَانِ وَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ» (برقی، المحاسن، ۱: ۲۶۳).
۳. «ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْإِيمَانِ: إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي بَاطِلٍ، وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ، وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۳۹).
۴. «[قال امیر المؤمنین علیه السلام]: فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِصِفَةِ الْمُؤْمِنِ، فَتَكَسَّرَ رَأْسُهُ ثُمَّ رَفَعَهُ فَقَالَ: ... يَا عَلِيُّ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ هُمْ الْحَاضِرُونَ لِلصَّلَاةِ، وَالْمُسَارِعُونَ إِلَى الزَّكَاةِ، وَالْحَاجُّونَ لِبَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، وَالصَّائِمُونَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَالْمُطْعَمُونَ الْمَسْكِينَ، وَالْمَاسِحُونَ رَأْسَ الْيَتِيمِ، الْمُطَهَّرُونَ أَطْفَارَهُمْ ... الَّذِينَ إِنْ حَدَّثُوا لَمْ يَكْذِبُوا، وَإِذَا وَعَدُوا لَمْ

۷. سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق در حال تنگ دستی، به انصاف رفتار کردن در برخورد با مردم، عرضه علم بر طالب آن.^۱
۸. بنده [خدا] هرگز مؤمن نیست مگر این که همچون حساب‌رسی دو شریک و یا حساب‌رسی مولی از غلامش، خود را به حساب کشد.^۲
۹. من و علی پدران این امت هستیم، هر کس ما را بشناسد خدای عزوجل را شناخته و هر کس ما را نشناسد خدای عزوجل را نشناخته است.^۳
۱۰. هر کس خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است.^۴
۱۱. مثل مؤمن نزد خداوند مانند فرشته‌ای مقرب به درگاه اوست و به راستی [جایگاه] مؤمن والاتر از آن است. نزد خدا هیچ چیز دوست‌داشتنی‌تر از مرد یا زن مؤمنی که توبه کرده باشد، نیست.^۵
۱۲. به راستی که مؤمن در آسمان شناخته شده است، آن‌چنان که مردی همسر و فرزندانش را می‌شناسد. و به راستی که او نزد خداوند از فرشته‌ای مقرب با کرامت‌تر است.^۶
۱۳. به راستی که خدای تبارک و تعالی اگر ببیند اهل روستایی انجام معاصی را از حد گذرانده باشند و در آن روستا سه نفر از مؤمنان باشند، خداوند جل جلاله به ایشان ندا خواهد داد:

يُخْلِفُوا، وَإِذَا اتَّمَعْتُمْ لَا تَحْشَرُوا، وَإِنْ تَكَلَّمْتُمْ صَدَقُوا، زُهَابٌ بِاللَّيْلِ اسْدٌ بِالنَّهَارِ، صَائِمُونَ بِالنَّهَارِ، قَائِمُونَ بِاللَّيْلِ، لَا يُؤْذُونَ جَارًا، وَلَا يَتَذَذَى بِهِمْ جَارٌ، الَّذِينَ مَشِيَهُمْ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنٌ...» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۳۲).

۱. «ثَلَاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ، وَانْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَبَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴: ۳۶۰).

۲. «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُجَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَالسَّيِّدِ عَبْدَهُ» (ابن طاووس، محاسبة النفس، ۱۴).

۳. «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، وَمَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ». (صدوق، کمال الدین، ۱: ۲۶۱).

۴. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (ابن ابی‌جمهور أحسانی، عوالي اللئالی، ۴: ۱۰۲).
۵. «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ، وَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ» (صدوق، عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ۲: ۲۹).
۶. «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعْرِفُ فِي السَّاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ، وَإِنَّهُ لَا كَرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ» (صدوق، عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ۲: ۳۳).

- ای کسانی که اهل نافرمانی از من هستید، اگر نبود در میان شما مؤمنانی که به سبب جلالم [و به خاطر من] یکدیگر را دوست می‌دارند و با نماز خویش زمین و مساجدم را آباد ساخته‌اند و از ترس [عذاب] من در سحرگاهان از من آمرزش می‌طلبند، عذاب خویش را بر شما نازل می‌نمودم و باکی نداشتم.^۱
۱۴. ایمان به ظاهر آراسته و آرزو نیست، ایمان آن است که در قلب خالص گردد و اعمال و رفتار بر آن گواهی دهد.^۲
۱۵. هشدار که آزار دادن مؤمن بزرگ‌ترین سبب سلب ایمان است.^۳

دنیا، دنیا طلبی و قناعت

۱. دنیا مزرعه آخرت است.^۴
۲. دنیا ساعتی است، پس آن را در اطاعت [از فرامین الهی] صرف کن.^۵
۳. نابودکننده لذتها [مرگ] را بسیار یاد کنید.^۶
۴. در وصیت رسول خدا ﷺ به اباذر آمده است: ای اباذر پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: جوانیت را پیش از پیری، سلامتیت را قبل از بیماری، بی‌نیازیت را پیش از فقر، آسودگیت را پیش از مشغولیت و زندگیت را پیش از مرگ.^۷

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا رَأَى أَهْلَ قَرْيَةٍ قَدْ أَسْرَفُوا فِي الْمَعَاصِي وَفِيهَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نَادَاهُمْ جَلَّ جَلَالُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ: يَا أَهْلَ مَعْصِيَتِي لَوْلَا مَنْ فِيكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَحَابِّينَ بِجَلَالِي، الْعَامِرِينَ بِصَلَاتِهِمْ أَرْضِي وَمَسَاجِدِي، وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ خَوْفًا مِنِّي لَأَنْزِلْتُ بِكُمْ عَذَابِي ثُمَّ لَا إِبَالِي» (صدوق، الأمالي، ۱۹۹).

۲. «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَلَا بِالتَّمَتِّيِّ، وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَقَهُ الْأَعْمَالُ» (صدوق، معاني الأخبار، ۱۸۷).

۳. «أَلَا وَإِنَّ أَذَى الْمُؤْمِنِ مِنْ أَعْظَمِ سَبَبِ سَلْبِ الْإِيمَانِ» (کراجکی، کنز الفوائد، ۱: ۳۵۲).

۴. «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» (ابن‌ابی‌جمهور أحسانی، عوالي اللئالی، ۱: ۲۶۷).

۵. «الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً» (ابن‌ابی‌جمهور أحسانی، عوالي اللئالی، ۱: ۲۸۵).

۶. «أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ» (صدوق، عیون أخبار الرضا ﷺ، ۲: ۷۰).

۷. «فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَأَبِي ذَرٍّ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ» (طوسی، الأمالي، ۵۲۶).

۵. مؤمن توشه برمی گیرد و کافر [تنها] از لذایذ دنیا لذت می برد. ای فرزند آدم، از آنچه خدا حرام ساخته دوری کن تا از اهل عبادت شوی، به آن روزی که خداوند برایت مقدر داشته راضی باش تا بی نیاز گردی، با همسایگان خود نیکی کن تا مسلمان باشی، با مردم چنان مصاحبت کن که دوست داری با تو مصاحبت کنند تا با انصاف باشی. به راستی که پیش از شما قومی بودند که بسیار مال دنیا اندوختند و بناهای مستحکم ساختند و آرزوهای دور و دراز داشتند، اما جمع آنان پراکنده و خانه هایشان به قبرستان تبدیل شد. ای فرزند آدم، تو در گرو عمل خویش هستی و و در پیشگاه پروردگارت حاضر خواهی شد، پس آنچه را در دست داری انفاق کن و بر زمین قدم بگذار که به زودی [درون آن] منزلگاه تو خواهد شد، [و بدان که] تو از روزی که متولد شدی پیوسته در حال تمام کردن عمر خویش هستی.^۱

۶. ای مردم، به راستی برای شما پیشوایانی است، پس به آنان برسید. و به راستی برای شما نهایت [کمالی] وجود دارد، پس به آن برسید. مؤمن اعمال خود را بین دو هراس انجام می دهد، عمری که گذشته است و نمی داند خداوند در مورد آن چگونه قضاوت خواهد کرد و عمری که باقی مانده و نمی داند خدا در آن چه مقدر نموده است؟ پس باید که بنده مؤمن از [اعمال] خویش برای خود، از دنیایش برای آخرتش، در جوانی پیش از پیری و در زندگانی پیش از مرگ توشه بردارد. قسم به کسی که جان محمد در دست اوست، پس از دنیا جایی برای عذرخواهی نیست و پس از دنیا جایگاهی نیست مگر بهشت یا جهنم.^۲

۱. «الْمُؤْمِنُ يَتَزَوَّدُ وَالْكَافِرُ يَتَمَتَّعُ يَا ابْنَ آدَمَ عَفَّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ عَابِدًا وَارْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ عَنِيًّا وَأَحْسِنْ جَوَارَ مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَصَاحِبِ النَّاسِ بِمَا تُحِبُّ أَنْ يَضْحَبُوكَ تَكُنْ مُنْصِفًا إِنَّهُ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ جَمَعُوا كَثِيرًا وَبَنَوْا مَشِيدًا وَأَمَلُوا بَعِيدًا فَأَصْبَحَ جَمْعُهُمْ بُورًا وَمَسَاكِينُهُمْ قُبُورًا يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِكَ مُتَعَرِّضٌ عَلَى رَبِّكَ فَجِدْ بِنَافِي يَدَيْكَ وَطَأْ الْأَرْضَ بِقَدَمِكَ فَإِنَّهَا عَنْ قَلِيلٍ مَسْكَنُكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ» (دبلمی، إرشاد القلوب، ۱: ۱۸-۱۹).

۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ مَعَالِمَ فَانْتَهُوا إِلَى مَعَالِكُمْ وَإِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَانْتَهُوا إِلَى نَهْيَاتِكُمْ أَلَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ بَيْنَ خَافَتَيْنِ بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضَى لَا يَذَرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ فِيهِ وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَذَرِي مَا اللَّهُ قَاضٍ فِيهِ فَلْيَأْخِذِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَمِنْ دُنْيَا لآخِرَتِهِ وَفِي الشَّبَبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ وَفِي الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ فَوَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا بَعْدَ الدُّنْيَا مِنْ مُسْتَعْتَبٍ وَمَا بَعْدَهَا مِنْ دَارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوِ النَّارُ» (كلینی، الکافی، ۲: ۷۰).

۷. ای مردم، شما اکنون در خانه صلح و آرامش هستید و در حال سفری که شما را به سرعت می‌برند و همانا دیده‌اید که شب و روز و خورشید و ماه هر چیز تازه‌ای را کهنه می‌کنند و هر دوری را نزدیک می‌سازند و هر وعده‌ای را به سر می‌آورند، پس توشه راه برای سفری دور و دراز بردارید ... اگر فتنه‌ها شما را همچون شبی تاریک در بر گرفت به قرآن پناه ببرید که به راستی آن شفیع است که شفاعتش مورد قبول است و مجادله کننده‌ای است تصدیق شده. هر کس آن را در مقابل خویش قرار دهد او را به بهشت می‌رساند و هر کس آن را پشت سرش قرار دهد او را به جهنم می‌برد؛ راهنمایی است که به بهترین راه رهنمون شود ... ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن حکم و باطنش علم است، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. ستارگانی دارد، بر این ستارگان نیز ستارگانی وجود دارد.^۱ شگفتی‌هایش بی‌شمار است و عجایش کهنه نگردد. در آن چراغ‌های هدایت و فروغ حکمت و راهنمای معرفت است برای هر کس که این ویژگی را بشناسد، پس باید که نظر تأمل به آن کند و این صفات را بشناسد تا از هلاک نجات یابد و از چنگال [جهل] رهایی یابد، چراکه تفکر حیات قلب بیناست چنان که جوینده روشنایی در تاریکی‌ها با نور راه می‌رود.^۲

۸. مردم در دنیا میهمانند و آنچه در دست دارند عاریه است. به راستی که میهمان خواهد رفت و عاریه بازپس داده خواهد شد. به راستی که دنیا متاعی آماده است که از آن نیکوکار و فاجر

۱. علامه مجلسی (د. ۱۱۱۰هـ) ستارگان قرآن را آیات آن دانسته است، چراکه آیات قرآن مانند ستارگان مایه راهنمایی انسان هستند. ایشان همچنین در توضیح ستارگانی که بر آیات هستند سه احتمال مطرح ساخته است: اول این که مقصود از آن سنت باشد، چراکه سنت توضیح دهنده قرآن است؛ دوم این که مقصود امامان علیهم‌السلام باشد، چراکه ایشان به قرآن عمل می‌کنند؛ سوم این که مراد از آن معجزات باشد، چراکه معجزات انسان را به حقیقت آیات قرآن هدایت می‌نماید (مجلسی، مرآة العقول، ۱۲: ۴۷۹).

۲. «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهَرٍ سَفَرٍ وَالسَّيْرِ بِكُمْ سَرِيعٌ وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعِدٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبَعْدِ الْمَجَازِ ... فَإِذَا التَّبَسَّتَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُسْتَقْعٌ وَمَاجِلٌ مُصَدِّقٌ وَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ ... وَلَهُ ظَهَرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَيْقُنٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَارُ الْحِكْمَةِ وَدَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ فَلْيَجُلْ جَالٍ بِصَرِّهِ وَلْيُبْلِغِ الصِّفَةَ نَظَرُهُ يَنْجُ مَنْ عَطِبَ وَيَتَخَلَّصُ مَنْ تَشَبَّهَ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَبِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ» (كلینی، الکافی، ۲: ۵۹۸-۵۹۹).

می خورد و آخرت وعده ای راستین است که در آن پادشاهی دادگر و قدرتمند حکم خواهد کرد. پس خداوند رحمت کند کسی را که در امر خویش نظر کند و برای قبر خویش آماده گردد در حالی که پیش از فرا رسیدن اجلش ریسمانش بر گردن خویش باشد^۱ و آرزوی خویش را قطع کند که پیشمانی برای او سودی نخواهد داشت.^۲

۹. به راستی که خدای جل جلاله به دنیا خطاب فرمود: آن کس را که به تو خدمت کند رنج ده و به آن کس که تو را دور داشت خدمت نما. به راستی که بنده اگر با مولای خود در شب تاریک خلوت کند و با او مناجات نماید، خداوند نور را در دلش مستقر سازد، اگر [آن بنده] بگوید: خدایا، خدایا، خدای جل جلاله ندا خواهد داد: لیبیک ای بنده من، از من بخواه تا به تو عطا کنم و به من توکل کن تا تو را کفایت کنم. سپس به فرشتگان خویش می فرماید: بنده مرا ببیند که با من در شب تاریک خلوت کرده، در حالی که بیهودگان مشغول لهو و بازی اند و غافلان به خواب رفته اند، شهادت دهید که من او را آمرزیدم. سپس پیامبر ﷺ فرمود: بر شما باد ورع و اجتهاد و عبادت. نسبت به این دنیا که به شما بی رغبت است بی رغبت باشید که پرفریب است و محل گذر و فناست. چه بسیار فریب خورده دنیا، که دنیا او را به هلاکت رساند و چه بسیار کسی که به دنیا اعتماد کرده و دنیا به او خیانت ورزیده و چه بسیار کسی که بر دنیا تکیه کرده و دنیا او را فریب داده و تسلیم نموده است. بدانید که در برابر شما راهی ترسناک و سفری دور است، گذرگاه شما از صراط می گذرد. پس مسافر باید توشه راه بردارد و هر کس بدون توشه سفر کند به سختی خواهد افتاد و هلاک خواهد شد.

بهترین توشه، تقوای الهی است. سپس به یاد آرید ایستادنتان را در مقابل خداوند جل جلاله، که به راستی او قاضی عادل است. برای جواب دادن به او آماده باشید در هنگامه پرسش او، که بی شک از شما درباره نحوه عمل کردنتان به ثقلین: کتاب و خدا و عترتم سؤال خواهد کرد. پس

۱. کنایه از آماده ساختن خویش و حساب رسی از خود.

۲. «إِنَّ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا ضَيِّفٌ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ عَارِيَّةٌ وَإِنَّ الضَّيْفَ رَاجِلٌ وَإِنَّ الْعَارِيَّةَ مَرْدُودَةٌ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ وَالْآخِرَةُ وَعَدُّ صَادِقٌ يَحْكُمُ فِيهِ مَلِكٌ عَادِلٌ قَاهِرٌ فَرَجَمَ اللَّهُ مَنْ نَظَرَ لِنَفْسِهِ وَمَهَّدَ لِرَمْسِهِ وَحَبَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ مُلْقَى قَبْلَ أَنْ يُنْفَذَ أَجَلُهُ وَيَنْقُطَعَ أَمْلُهُ وَلَا يَنْفَعُ النَّدَمُ» (دیلمی، إرشاد القلوب، ۱: ۲۳-۲۴).

هوشیار باشید که نگویید کتاب خدا را تغییر دادیم و تحریف نمودیم و از عترت جدا شدیم و آنان را به قتل رساندیم، که در آن هنگام سزایی جز آتش نخواهید داشت. هر کس بخواهد از وحشت آن روز رهایی یابد، ولایت ولی مرا بپذیرد و از وصی و خلیفه پس از من علی بن ابی طالب پیروی کند. او صاحب حوض من است و دشمنانش را از آن دور خواهد کرد و کسانی که ولایت او را پذیرفته باشند سیراب خواهد نمود. هر کس از آن حوض آبی ننوشد، همواره تشنه خواهد ماند و هرگز سیراب نخواهد شد. و هر کس جرعه‌ای از این حوض بنوشد هرگز نگون‌بخت و تشنه نخواهد شد. به راستی که علی بن ابی طالب در آخرت صاحب پرچم من خواهد بود، چنان که در دنیا صاحب پرچم من بود. به راستی که او اولین نفر است که به بهشت وارد می‌شود، چراکه او پیشاپیش من حرکت می‌کند و پرچم من در دست اوست، پرچمی که زیر آن انبیای الهی از آدم به بعد قرار می‌گیرند.^۱

۱۰. هر کس مشتاق بهشت باشد در انجام نیکی شتاب می‌کند و هر کس از آتش جهنم هراس داشته باشد از هوس‌رانی دوری می‌گزیند و هر کس مرگ را نزدیک ببیند از لذاذذ دنیوی روی برمی‌گرداند و هر کس در دنیا زهد پیشه سازد مصائب بر او آسان خواهد شد.^۲

۱. «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَوْحَىٰ إِلَى الدُّنْيَا أَنَّ أَتَعْبِي مِنْ خَدَمِكَ وَاحْدِمِي مَنْ رَفَضَكَ وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَنَاجَاهُ أَتَيْتُ اللَّهَ التَّوْرَ فِي قَلْبِهِ فَإِذَا قَالَ يَا رَبِّ يَا رَبِّ نَادَاهُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ لَيْتَكَ عَبْدِي سَلْبِي أَعْطَيْتُ وَتَوَكَّلَ عَلَيَّ أَكْفَيْتُ ثُمَّ يَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَا لَيْتَكَ يَا مَلَأْتَ كَيْتِي أَنْظُرُوا إِلَى عَبْدِي فَقَدْ تَخَلَّى بِي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَالْبَاطِلُونَ لَا هَوْنَ وَالْغَافِلُونَ نِيَامُ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ثُمَّ قَالَ ﷺ عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ وَالْعِبَادَةِ وَازْهَدُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الزَّاهِدَةَ فَيَكُنْ فَاتِنَا عَرَاةَ دَارٍ فَنَاءَ وَزَوَالٍ كُمْ مِنْ مُعْتَرٍ فِيهَا قَدْ أَهْلَكْتُهُ وَكَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ خَانَتْهُ وَكَمْ مِنْ مُعْتَمِدٍ عَلَيْهَا قَدْ خَدَعْتُهُ وَأَسْلَمْتُهُ وَعَلِمُوا أَنَّ أَمَامَكُمْ طَرِيقًا مَهُولًا وَسَفَرًا بَعِيدًا وَمَكْرَمًا عَلَى الصَّرَاطِ وَلَا بُدَّ لِلْمُسَافِرِ مِنْ زَادٍ فَمَنْ لَمْ يَتَزَوَّدْ وَسَافَرَ عَطَبَ وَهْلِكَ وَخَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ثُمَّ اذْكُرُوا وَفُوفَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَإِنَّهُ الْحَكَمُ الْعَدْلُ وَاسْتَعِدُّوا لِحَوَابِهِ إِذَا سَأَلَكُمْ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ سَأَلِكُمْ عَمَّا عَمِلْتُمْ بِالتَّقْلِيلِ مِنْ بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي فَأَنْظُرُوا أَنْ لَا تَقُولُوا أَمَّا الْكِتَابُ فَغَيَّرْنَا وَحَرَفْنَا وَأَمَّا الْعِشْرَةُ فَقَارَفْنَا وَقَتَلْنَا فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاؤُكُمْ إِلَّا النَّارُ فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنْ هَؤُلَاءِ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَلْيَتَوَلَّ وَلِيِّي وَلْيَتَّبِعْ وَصِيَّيَّ وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَإِنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِي يَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ وَيَسْقِي أَوْلِيَاءَهُ فَمَنْ لَمْ يُسَقِ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ عَطْشَانٌ وَلَمْ يَزَلْ أَبَدًا وَمَنْ سَقِيَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَشْقَ وَلَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا وَإِنْ عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ ﷺ لَصَاحِبُ لَوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا كَانَ صَاحِبَ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ لِأَنَّهُ يَفْعَلُ مِنِّي وَيَبْدُو لَوَائِي تَحْتَهُ آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ» (صدوق، الأمالي، ۲۷۹-۲۸۰).

۲. «مَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْحَمِيرَاتِ وَمَنْ خَافَ النَّارَ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ وَمَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ أَعْرَضَ عَنِ اللَّذَاتِ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتِ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۴۴۷).

۱۱. دو حریص هرگز سیر نخواند شد: طالب دنیا و جوینده علم. پس هر کس از [مال و نعمات] دنیا به آنچه برای او حلال شده بسنده کرد سلامت ماند و هر کس آن را به غیر از حلال جوید هلاک شد، مگر این که توبه کند و آن را [به صاحبش] برگرداند.^۱ هر کس علم را از اهلیش بجوید و به علمش عمل کند نجات یافته و هر کس به وسیله آن دنیا را طلب کند همان دنیا نصیبش خواهد بود.^۲

۱۲. حب دنیا سر رشته تمام گناهان، کلید همه بدی‌ها و سبب از بین رفتن همه حسنات است.^۳

۱۳. بیشترین امری که از آن برای امت خویش هراس دارم هوای نفس و آرزوهای دور و دراز است، [چراکه] هوای نفس مانع [پیروی] از حقیقت می‌شود و آرزوهای دور و دراز آخرت را از یاد می‌برد.^۴

۱۴. به راستی که صلاح [نسل] اول این امت به سبب زهد و یقین [به وعده‌های الهی] و هلاک [نسل] آخر این امت به سبب بخل و آرزوهای دور و دراز است.^۵

۱۵. آن [روزی] که مقدارش کم باشد و کفایت کند، بهتر از آن است که زیاد باشد و باعث مشغولیت [از یاد خدا] شود.^۶

۱۶. رسول خدا ﷺ در حجة الوداع (آخرین حج خود) فرمود: به راستی که روح الامین (جبرئیل) بر من الهام نمود که هیچ کس نخواهد مُرد مگر این که رزقش [به طور کامل] به

۱. علامه مجلسی، در شرح این حدیث بیان داشته که آمدن «أو» در حدیث، به معنای «و» است (مجلسی، مرآة العقول، ۱: ۱۴۸).

۲. «مَنْهُمَا مَنْ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ دُنْيَا وَطَالِبُ عِلْمٍ، فَمَنْ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ سَلِمَ، وَمَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حُلَاهَا هَلَكَ، إِلَّا أَنْ يُتُوبَ أَوْ يُرَاجَعَ. وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا، وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ» (کلینی، الکافی، ۱: ۴۶).

۳. «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَمِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ، وَسَبَبُ إِحْبَاطِ كُلِّ حَسَنَةٍ» (دیلمی، إرشاد القلوب، ۱: ۲۱).

۴. «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْهُوَى وَطُولُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهُوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ» (صدوق، الخصال، ۵۱).

۵. «إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالْيَقِينِ وَهَلَكَ آخِرُهَا بِالشُّحِّ وَالْأَمَلِ» (صدوق، الأمالي، ۲۲۷).

۶. «مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَالْهُي» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۳۷۶).

او رسیده باشد. پس تقوا پیشه سازید و به نیکی در طلب رزق بکوشید. مبدا که تأخیر روزی شما را وادارد که آن را با معصیت خدا بجوید، که خدای متعال رزق و روزی را میان بندگان [از مسیر] حلال تقسیم نموده. پس هر کس تقوای الاهی و شکیبایی پیشه کند خداوند رزقش را [از مسیر] حلال به او خواهد رساند و هر کس [با معصیت خداوند] حجاب را بدر و عجله کند، از روزی حلالش کاسته شده و در روز قیامت بر آن به حساب کشیده خواهد شد.^۱

۱۷. هر کس بخواهد از بی نیازترین مردم شود، باید اعتمادش به آنچه در دست خداست بیش از آنچه در دست غیر اوست باشد.^۲

۱۸. شخصی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: چیزی به من بیاموز ای رسول خدا ﷺ، فرمود: باید که از آن چیزی که در دست مردم است نا امید باشی که آن بی نیازی نقد است. گفت: بیافزای، فرمود: مبدا که طمع کنی چرا که آن فقر نقد است.^۳

۱۹. هیچ کس از پیشینیان و پسینیان نیست مگر این که در روزی قیامت آرزو کند که ای کاش در دنیا جز قوت روزانه به او عطا نمی شد.^۴

۲۰. اگر خداوند بر امتی خشم گیرد و بر آنان عذاب نازل نکند، قیمت های آنان گران خواهد شد، عمرهای آنان کم خواهد شد، تاجرانشان سود نخواهند کرد، محصولاتشان خوب نخواهد بود، رودهایشان خروشان نخواهد بود، باران از آنان دریغ خواهد شد و بدترین

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ - أَلَا إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَجْلُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا تَحْمِلَنَّكُمْ أَشْيَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا وَلَمْ يَقْسَمْهَا حَرَامًا فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَصَبَرَ أَنَا اللَّهُ بِرِزْقِهِ مِنْ حِلٍّ وَمَنْ هَتَكَ حِجَابَ السِّرِّ وَعَجَلَ فَأَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَحُوسِبَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (کلینی، الکافی، ۵: ۸۰).

۲. «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْتَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِ غَيْرِهِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۳۹).

۳. «أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عَلَّمْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْئًا فَقَالَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى الْخَاضِرُ قَالَ زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِيَّاكَ وَالطَّمَعُ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْخَاضِرُ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴: ۴۱۰).

۴. «مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴: ۳۶۳).

افرادشان بر آنان تسلط خواهند یافت.^۱

امرار معاش و طلب رزق حلال

۱. عبادت دارای هفتاد جزء می باشد و برترین جزء آن طلب روزی حلال است.^۲
۲. هر کس شب را خسته از طلب روزی حلال به صبح رساند، آن شب را آمرزیده سپری کرده است.^۳
۳. دو خصلت است که بسیاری از مردم در آن به فتنه افتاده اند: تندرستی و بی کاری.^۴
۴. هر کس در معیشت خویش صرفه جو باشد خداوند او را روزی دهد و هر کس اسراف کند خداوند او را [از روزی] محروم می دارد.^۵
۵. ملعون است ملعون است کسی که بار زندگی خود را بر دوش مردم نهد، ملعون است ملعون است کسی که به افراد تحت تکفل خود رسیدگی نکند.^۶
۶. اگر دو تاجر [در معامله با یکدیگر] راست گویند مالشان برکت می یابد و اگر دروغ گفته و خیانت ورزند مالشان برکت نخواهد یافت.^۷
۷. چهار [خصلت] که اگر در شخصی باشد تجارتش خوب خواهد شد: اگر [خواست چیزی] بخرد بر آن عیب نگذارد، اگر [خواست] چیزی بفروشد از آن تعریف نکند، عیب [مال التجاره اش را] نپوشاند و در [تجارتش] قسم یاد نکند.^۸

۱. «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَى أُمَّةٍ وَلَمْ يَنْزِلْ بِهَا الْعَذَابَ، غَلَّتْ أَسْعَارُهَا، وَقَصُرَتْ أَعْمَارُهَا، وَلَمْ تَرْبِحْ تِجَارُهَا، وَلَمْ تَرْكُ ثِمَارُهَا، وَلَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا، وَحُسِبَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا، وَسُلِطَ عَلَيْهَا شِرَارُهَا» (کلینی، الکافی، ۵: ۳۱۷).

۲. «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ» (کلینی، الکافی، ۵: ۷۸).

۳. «مَنْ بَاتَ كَالًا مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ بَاتَ مَغْفُورًا لَهُ» (صدوق، الأُمالي، ۲۸۹).

۴. «خَلَّتَانِ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فِيهَا مَفْتُونٌ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ» (کلینی، الکافی، ۸: ۱۵۲).

۵. «مَنْ افْتَصَدَ فِي مَعِيشَتِهِ رِزْقَهُ اللَّهُ وَمَنْ بَدَّرَ حَرَمَهُ اللَّهُ» (کلینی، الکافی، ۴: ۵۴).

۶. «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ» (کلینی، الکافی، ۴: ۱۲).

۷. «إِذَا التَّاجِرَانِ صَدَقَا بَوْرَكَ هُمَا فَإِذَا كَذَبَا وَحَانَا لَمْ يُبَارَكْ لِهُمَا» (کلینی، الکافی، ۵: ۱۷۴).

۸. «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ طَابَ مَكْسَبُهُ إِذَا اشْتَرَى لَمْ يَبْغِ وَإِذَا بَاعَ لَمْ يَحْمَدْ وَلَا يُدَلِّسْ وَفِيهَا بَيِّنٌ ذَلِكَ لَا يَخْلِفُ» (کلینی، الکافی، ۵: ۱۵۳).

۸. به راستی که خدای متعال بنده‌ای را دوست می‌دارد که در خرید و فروش و دریافت و پرداخت اموال آسان‌گیر باشد.^۱
۹. رسول خدا ﷺ از اینکه کسی در معامله برادر مسلمانش داخل شود، نهی فرمود.^۲
۱۰. بدترین خوردنی‌ها خوردن مال یتیم است.^۳

حسن خلق و مدارا با مردم

۱. حسن خلق نصف دین است.^۴
۲. مدارا بر هیچ چیزی قرار داده نمی‌شود مگر این که آن را می‌آرید و از چیزی برکنده نمی‌شود مگر این که مایه زشتی و پستی آن می‌شود.^۵
۳. در روز قیامت با ارزش‌ترین چیزی که در میزان اعمال شخص قرار می‌گیرد، حسن خلق است.^۶
۴. حُسن خلق داشته باشید که به راستی حُسن خلق بی‌شک در بهشت است. از بد اخلاقی پرهیزید که بد اخلاقی بی‌شک در دوزخ است.^۷
۵. بیشترین امری که امت مرا به بهشت می‌برد، تقوای الاهی و حسن خلق است.^۸
۶. پیامبر ﷺ فرمود: به راستی که بهترین شما صاحبان عقل و خِرَدند. گفته شد: ای رسول خدا، صاحبان عقل و خرد چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که اخلاق حسنه دارند، آروزهای وزین و درست دارند، صله رحم به جای می‌آورند، به پدران و مادران خویش نیکی می‌کنند، به

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ الْعَبْدَ يَكُونُ سَهْلَ الْبَيْعِ سَهْلَ الشِّرَاءِ سَهْلَ الْقَضَاءِ سَهْلَ الْإِقْتِضَاءِ» (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۳: ۱۹۶).
۲. «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَدْخُلَ الرَّجُلُ فِي سَوْمِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ» (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۴: ۵).
۳. «سَرُّ الْمَأْكَلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا» (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۴: ۳۷۷).
۴. «حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ» (صدوق، الخصال، ۳۰).
۵. «إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا تُرِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ» (كلینی، الکافی، ۲: ۱۱۹).
۶. «مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ» (كلینی، الکافی، ۲: ۹۹).
۷. «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ» (صدوق، عيون اخبار الرضا، ۲: ۳۱).
۸. «أَكْثَرُ مَا تَلَجَّ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ» (كلینی، الکافی، ۲: ۱۰۰).

- همسایگان و یتیمان توجه دارند، [در راه خدا] اطعام می‌کنند، در جهان صلح می‌گسترانند و نماز می‌گذارند، در حالی که مردم در خواب غفلت به سر می‌برند.^۱
۷. از آداب جوان‌مردی در سفر ... انفاق توشه راه، حسن خلق و مزاح بدون گناه است.^۲
۸. اگر شخص سه خصلت را نداشته باشد هیچ عملی از او مقبول نخواهد بود: ورعی که او را از معصیت خداوند باز دارد، اخلاقی که با آن مردم را مدارا کند و بردباری که به وسیله آن جاهل جاهلان را دور سازد.^۳
۹. چهار خصلت در هر کس باشد، اگرچه از سر تا پای غرق در گناه باشد خداوند آن گناهان را به حسنات بدل می‌کند: راستگویی، حیا، حسن خلق و شکرگزاری.^۴
۱۰. هیچ دو نفری با هم مصاحبت نکنند، مگر این که مدارا کننده‌ترین آنان نسبت به دوستش نزد خدا محبوب‌تر بوده و پاداش بزرگ‌تری دارد.^۵
۱۱. پیامبر ﷺ فرمود: خدای متعال چنان که مرا به انجام واجبات امر کرد، به مدارا با مردم دستور داد.^۶
۱۲. سازگاری با مردم نیمی از ایمان و مهربانی با آنان نیمی از زندگی است.^۷
۱۳. پیامبر ﷺ فرمود: آیا به شما از کسی که فردا [ای قیامت] آتش بر او حرام می‌شود خبر ندهم؟

-
۱. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُو النُّهْيِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أُولُو النُّهْيِ قَالَ هُمْ أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَخْلَامِ الرَّزِيَّةِ وَصَلَةِ الْأَرْحَامِ وَالْبِرَرَةِ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْأَبَاءِ وَالْمُتَعَاهِدُونَ لِلْجِيرَانِ وَالْيَتَامَى وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ وَيُقْسُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۴۰).
۲. «مِنَ الْمُرُوَّةِ فِي السَّفَرِ ... قَبْدُ الزَّادِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمَزَاحُ فِي غَيْرِ الْمُعَاصِي» (صدوق، عیون أخبار الرضا، ۲: ۲۷).
۳. «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ وَرَخَّ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَخُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ» (برقی، المحاسن، ۶).
۴. «أَرْبَعٌ مَنْ كُنْ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَلَّهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ الصَّدْقِ وَالْحَيَاءِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۰۷).
۵. «مَا اصْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا كَانَ أَحَدُهُمَا أَجْرًا وَأَحَدُهُمَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْقَمَهُمَا بِصَاحِبِهِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۶۶۹).
۶. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۱۵).
۷. «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۱۷).

- گفتند: آری ای رسول خدا، فرمود: آسان گیرِ نزدیکِ نرم خویِ باگذشت.^۱
۱۴. پیامبر ﷺ در خطبه‌ای فرمود: آیا از بهترین اخلاق دنیا و آخرت به شما خبر ندهم؟ بخشودن کسی که به تو ظلم کرده، نیکی به کسی که رابطه‌اش را با تو قطع کرده، احسان به کسی که به تو بدی نموده و بخشش به کسی که [دارایش را] از تو دریغ کرده است.^۲
۱۵. روی گشاده کینه را از بین می‌برد.^۳
۱۶. خدای عزوجل مهربان است و هر مهربانی را دوست دارد.^۴
۱۷. اخلاق بد عمل را تباه می‌سازد، چنان که سرکه غسل را از بین می‌برد.^۵
۱۸. شخصی نزد رسول خدا ﷺ آمده گفت: ای رسول خدا به من توصیه‌ای کن، از جمله توصیه‌ها این بود که فرمود: برادر [دینی] خویش را با رویی گشاده ملاقات کن.^۶
۱۹. رسول خدا ﷺ فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، شما نمی‌توانید از اموال خود به همه مردم بدهید، پس با ایشان با گشاده‌روی و اخلاق نیکو ملاقات کنید.^۷
۲۰. هر کس خشم خود را فرو برد و شکیبایی پیشه کند، در حالی که می‌توانسته بر طبق خشمش عمل نماید، خداوند به او پاداش شهید عطا خواهد کرد.^۸
۲۱. من ضامن خانه‌ای در بلندای بهشت و خانه‌ای در وسط بهشت و خانه‌ای در باغ‌های

-
۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَدًا قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْهَيْئُ الْقَرِيبُ اللَّيِّنُ السَّهْلُ» (صدوق، ثواب الأعمال، ۱۷۲).
۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خُطْبَةٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۰۷).
۳. «حُسْنُ الْبُشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۰۳-۱۰۴).
۴. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَجِيمٌ يُحِبُّ كُلَّ رَجِيمٍ» (طوسی، الأمالی، ۵۱۶).
۵. «الْحُلُّ السَّيِّئِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْحُلُّ الْعَسَلَ» (صدوق، عیون أخبار الرضا ﷺ، ۲: ۳۷).
۶. «أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَكَانَ فِيهَا أَوْصَاءُهُ أَنْ قَالَ أَلْقِ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْسَبِطٍ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۰۳).
۷. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ بِطَلَاقِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبُشْرِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۰۳).
۸. «وَمَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِنْفَاقِهِ وَحَلَمَ عَنْهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۱۵).

- بهبشت هستم برای کسی که جدال و سیتزه را رها کند هر چند حق با او باشد.^۱
۲۲. هر کس خشم خود را فرو برد خداوند عذابش را از او برگرداند و هر کس اخلاقش را نیکو بدارد خداوند او را به رتبه روزه‌دار شب‌زنده‌دار خواهد رساند.^۲
۲۳. به بزرگی که خوار شده، توان‌گری که فقیر گشته و عالمی که در زمانه‌ی جاهلان گم‌نام شده رحم کنید.^۳
۲۴. به یکدیگر هدیه بدهید که باعث محبت می‌شود، به یکدیگر هدیه بدهید که کینه‌ها را از بین می‌برد.^۴
۲۵. بدترین مردم در روز قیامت آنانی هستند که [مردم] برای در امان ماندن از شر آنان، آنان را اکرام کنند.^۵
۲۶. به راستی خداوند دشنام‌گوی بد زبان و گدایی که در مسألت خویش اصرار دارد را، دشمن می‌دارد.^۶
۲۷. [حال] هر کس به گونه‌ای شد که به امور مسلمین اهمیت ندهد، مسلمان نیست.^۷
۲۸. آن کس که شب را سیر بخوابد در حالی که همسایه‌اش گرسنه است، به من ایمان نیاورده است. در روز قیامت خداوند به اهل منطقه‌ای که در آن شخصی گرسنه سر بر بالین نهد، [از روی رحمت] نظر نخواهد کرد.^۸

۱. «أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَبَيْتٍ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ حِقْاقًا» (صدوق، التوحید، ۴۶۱).

۲. «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ وَمَنْ حَسَّنَ خُلُقَهُ بَلَّغَهُ اللَّهُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ» (صدوق، عیون اخبار الرضا، ۷۱: ۲).

۳. «ارْحَمُوا عَزِيزًا ذَلَّ، وَغَيًّا افْتَقَرَ، وَعَالِمًا ضَاعَ فِي زَمَانٍ جُحَالٍ» (حمیری، قرب الإسناد، ۶۶).

۴. «تَهَادَوْا تَحَابُّوا تَهَادَوْا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالضَّعَائِنِ» (کلینی، الکافی، ۵: ۱۴۴).

۵. «سُرَّ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرَمُونَ اتِّقَاءَ سُرِّهِمْ» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۲۷).

۶. «إِنَّ اللَّهَ يُغْضِ الْفَاحِشَ الْبَذِيءَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۲۵).

۷. «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۶۳).

۸. «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانِ وَجَارُهُ جَائِعٌ قَالَ وَمَا مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ يَبِيتُ فِيهِمْ جَائِعٌ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۶۶۸).

۲۹. هر کس بشنود فردی ندای کمک خواستن از مسلمانان سر داده اما به او پاسخ ندهد، مسلمان نیست.^۱

۳۰. خداوند به داود ﷺ وحی نمود: به راستی که بنده‌ای از بندگانم در روز قیامت با حسنه‌ای نزد من خواهد آمد که به سبب آن، او را در بهشت حکمروا می‌کنم. داود ﷺ گفت: خداوند، این شخص که در روز قیامت با حسنه‌ای نزد تو خواهد آمد که به سبب آن، او را در بهشت حکمروا می‌کنی کیست؟ فرمود: بنده مؤمنی که در راه برآورده ساختن حاجت برادر [دینی‌اش] تلاش می‌کند و دوست دارد آن حاجت برآورده شود، چه آن حاجت برآورده شود یا نشود.^۲

۳۱. هر کس برادر مسلمانش را با کلمه‌ای مهرورزانه گرامی دارد و هم او را برطرف سازد، تا زمانی که مشغول این کار است سایه رحمت خداوندی بر سر او خواهد بود.^۳

۳۲. بهترین اعمال حق دادن به مردم از جانب خود، همدردی و یاری برادر [دینی] در راه خدا و یاد خدا در همه حال است.^۴

۳۳. هر کس بخواهد در روزی که سایه‌ای جز سایه سار [رحمت] الاهی نیست، خداوند او را در سایه عرش خویش قرار دهد، به تنگدستان یاری رساند یا از حقی که بر آنان دارد درگذرد.^۵

۳۴. هر مسلمانی که به گروهی از مسلمانان خدمت کند، خداوند به تعداد آنان به او در

۱. «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَتَذَكَّرُ بِأَخِيهِ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۶۴).

۲. «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ ﷺ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِيَنِي بِالْحَسَنَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَحْكُمُهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ. قَالَ دَاوُدُ: يَا رَبِّ وَمَا هَذَا الْعَبْدُ الَّذِي يَأْتِيكَ بِالْحَسَنَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - فَتَحْكُمُهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ - قَالَ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَحَبَّ قَضَاءَهَا فَضَيَّبْتُ لَهُ أُمَّ لَمْ تُقْصَ» (طوسی، الأمالی، ۵۱۵).

۳. «مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِكَلِمَةٍ يُلْطِفُ بِهَا وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمُدَوِّدِ عَلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۰۶).

۴. «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَمُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (کلینی، الکافی، ۲: ۱۴۵).

۵. «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَظِلَّ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ فَلْيَنْظُرْ مُعْسِرًا أَوْ لَيَدْعُ لَهُ مِنْ حَقِّهِ» (عیاشی، التفسیر، ۱: ۱۵۳).

بهشت خدمت‌گزارانی ارزانی دارد.^۱

۳۵. سه چیز است که این امت طاقت آن را ندارد: یاری دادن به برادران [دینی] از مال خود، رعایت عدل و انصاف با مردم از جانب خویش و ذکر خدا در همه حال، ذکر خدا تنها سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله نیست، بلکه [از جمله آن] ترس از خدا در آستانه ارتکاب حرام است.^۲

۳۶. هر کس به مؤمنی مالی قرض داد، به او تا وقت گشاده دستی مهلت دهد [و آنگاه برای گرفتن قرض خود اقدام کند]، این مال او همچون زکات بوده و پیوسته فرشتگان بر وی درود می‌فرستند تا قرض گیرنده مالش را پس دهد.^۳

۳۷. صدقه پنهانی [آتش] خشم خدا را خاموش می‌کند.^۴

۳۸. هر کس سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد به طوری که او را بی‌نیاز سازد، خداوند بهشت را به سبب آن بر او واجب می‌کند، چنان که آتش جهنم را بر کسی که مال یتیمی را بخورد واجب ساخته است.^۵

۳۹. هر کس از سنگدلی خویش ناراحت شد، نزد یتیمی برود و با او مهربانی کرده و دست نوازش بر سرش بکشد، دل او به اذن خداوند نرم خواهد شد چراکه یتیم حقی دارد.^۶

۴۰. هیچ شرافتی نیست مگر با تواضع، هیچ کرامتی نیست مگر با تقوا و هیچ عملی [ارزش

۱. «أَيُّ مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوْمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدَامًا فِي الْجَنَّةِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۰۷).

۲. «ثَلَاثَةٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُوَاسَاةُ لِلْآخِ فِي مَالِهِ وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَقَطُّ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ خَافَ اللَّهَ» (صدوق، مصادقة الإخوان، ۳۶).

۳. «مَنْ أَقْرَضَ مُؤْمِنًا قَرْضًا يُنْفِئُ بِهِ مَيْسُورَهُ كَانَ مَالُهُ فِي زَكَاةٍ وَكَانَ هُوَ فِي صَلَاةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ» (صدوق، ثواب الأعمال، ۱۳۸).

۴. «صَدَقَةُ السَّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (کلینی، الکافی، ۴: ۸).

۵. «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِيَ، أَوْ جَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ، كَمَا أَوْجَبَ لِأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ» (کلینی، الکافی، ۵۱: ۷).

۶. «مَنْ أَنْكَرَ مِنْكُمْ قَسَاوَةَ قَلْبِهِ فَلْيَدُنْ يَتِيمًا فَيَلَاطِفْهُ وَلْيَمْسَحْ رَأْسَهُ يَلِينُ قَلْبُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّ لِلْيَتِيمِ حَقًّا» (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۱: ۱۸۸).

ندارد] مگر با نیت.^۱

۴۱. محبوب‌ترین شما نزد من و نزدیک‌ترین شما به من و جایگاه من در روز قیامت، خوش خلق‌ترین و متواضع‌ترین شماست و دورترین شما از من در روز قیامت، بیهوده‌گویان [لاف‌زنان متکبر] هستند.^۲

۴۲. هر کس با تکبر بر زمین راه برود، زمین و هر آن کس که در زیر و روی آن است، او را لعنت خواهد کرد.^۳

۴۳. هر کس به خداوند و روز قیامت اعتقاد دارد، به وعده‌ای که می‌دهد وفا کند.^۴

۴۴. به راستی که اولیای خدا [اگر] خاموش باشند سکوتشان ذکر [خدا] است، [اگر] نگاه کنند نگاهشان عبرت است، [اگر] سخن گویند سخنشان حکمت است، [اگر] بر زمین راه بروند، راه رفتنشان بین مردم برکت است. اگر عمر مقدری برای ایشان نوشته نشده بود، از ترس عقاب [خدا] و از شوق ثواب روحشان در جسم آرام نمی‌گرفت.^۵

۴۵. به رسول خدا ﷺ گفته شد: بهترین هم‌نشینان کیست؟ فرمود: آن که دیدنش شما را به یاد خدا بیاندازد، سخنش بر علم شما بیافزاید و عملش شما را به آخرت متوجه سازد.^۶

۴۶. هیچ مؤمنی نیست که برای مؤمنین و مؤمنات دعایی کند، مگر این که خداوند همان دعایی را که در حق آنان کرده برای خود او محقق سازد.^۷

۱. «لَا حَسَبَ إِلَّا بِالْتَّوَّاعِ وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِالْتَّقْوَى وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ» (طوسی، الأمالی، ۲: ۲۰۲).

۲. «إِنْ أَحْبَبَكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا وَأَشَدُّكُمْ تَوَاضُعًا وَإِنْ أَبْعَدَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ الثُّرَاثُونَ» (حمیری، قرب الإسناد، ۴۶).

۳. «مَنْ مَشَى فِي الْأَرْضِ احْتِيَالًا لَعْنَتَهُ الْأَرْضُ وَمَنْ تَحْتَهَا وَمَنْ فَوْقَهَا» (صدوق، ثواب الأعمال، ۲۷۵).

۴. «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَبِ إِذَا وَعَدَ» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۶۴).

۵. «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سَكْوَتُهُمْ ذِكْرًا وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ نَطْقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْ لَا الْأَجَالُ إِلَيَّ قَدْ كُتِبَ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقْرَأُوا حُجَّتَهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَسَوْفًا إِلَى الثَّوَابِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۳۷).

۶. «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجُلَسَاءِ خَيْرٌ قَالَ: مَنْ ذَكَرْتُكَ اللَّهُ رُؤْيِيَّتُهُ، وَزَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنَظَرُهُ، وَذَكَرْتُكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ» (طوسی، الأمالی، ۱۵۷).

۷. «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي دَعَا لَهُمْ بِهِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۵۰۸-۵۰۷).

۴۷. هر کس برای ایجاد صلح بین دو نفر [از خانه] بیرون شود فرشتگانِ خداوند پیوسته بر او درود می‌فرستند تا [به خانه] بازگردد و به او ثواب شب قدر داده خواهد شد. و هر کس در ایجاد اختلاف [بین دو شخص] تلاش کند به همان اندازه گناه بر گردن او خواهد بود که ثواب برای مصلح قرار داده شده، لعنت خداوند تا وقتی که وارد جهنم شود شامل حال او خواهد بود و در جهنم نیز عذاب مضاعف خواهد دید.^۱

۴۸. اگر کسی از شما دوست یا برادرش را دوست می‌دارد، به او اعلام کند.^۲

۴۹. پیران را بزرگ دارید، که به راستی بزرگ داشتن پیران از بزرگ داشتن خدا است.^۳

۵۰. هر کس خود را با کاری که خدا دوست دارد [ریاکارانه] برای مردم آراسته کند و در خلوت در برابر خدا با کاری ظاهر شود که خدا از آن بیزار است، خدا را [در روز قیامت] در حالی ملاقات خواهد کرد که از او خشمگین است و او را دشمن می‌دارد.^۴

۵۱. سه چیز مایه صفای دوستی شخص با برادر مسلمانش می‌شود: این که با گشاده‌روی او را ملاقات کند، اگر در کنارش نشست برای او جا باز کند و به محبوب‌ترین نام‌ها نزد او، وی را بخواند.^۵

۵۲. نیکی با همسایگان موجب آبادی خانه‌ها شده و عمرها را زیاد می‌سازد.^۶

۵۳. هر کس همسایه خود را آزار دهد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام خواهد کرد و جایگاهش را جهنم قرار خواهد داد که چه بد سرنوشتی است. هر کس حق همسایه‌اش را ضایع کند از ما

۱. «مَنْ مَشَى فِي صَلَاحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ وَأُعْطِيَ ثَوَابَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ - وَمَنْ مَشَى فِي قَطِيعَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْوِزْرِ بِقَدْرِ مَا لَمْ أَصْلَحْ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ حَتَّى يَدْخُلَ جَهَنَّمَ - فَيُضَاعَفَ لَهُ الْعَذَابُ» (صدوق، ثواب الأعمال، ۲۸۸).

۲. «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ صَاحِبَهُ أَوْ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمَهُ» (برقی، المحاسن، ۱: ۲۶۶).

۳. «بَجَلُوا الْمُشَايخَ فَإِنَّ مِنْ إِخْلَالِ اللَّهِ تَجْجِيلَ الْمُشَايخِ» (طوسی، الأمالی، ۳۱۱).

۴. «مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ اللَّهُ فِي السَّرِّ بِمَا يَكْرَهُ اللَّهُ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ لَهُ مَا قُتِلَ» (حمیری، قرب الإسناد، ۹۲-۹۳).

۵. «ثَلَاثٌ يَصِفْنَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبَشْرِ إِذَا لَقِيَهُ وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۶۴۳).

۶. «حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيُسَيِّئُ فِي الْأَعْيَارِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۶۷۷).

نیست. همواره جبرئیل مرا به همسایه توصیه می نمود تا آن جا که گمان کردم برای او سهمی در ارث قرار خواهد داد.^۱

۵۴. برای مؤمن روا نیست که برادر مؤمن خویش را بیش از سه روز [به قهر] ترک نماید.^۲

۵۵. هر کس در دل خود ذره ای به اندازه دانه خردلی تعصب [کور کورانه] داشته باشد، خداوند در روز قیامت او را با بادیه نشینان جاهلی مبعوث خواهد کرد.^۳

۵۶. به راستی ستم کاری، گناهی است که سریع ترین کیفر را دارد.^۴

۵۷. هر کس مسلمان است نباید مکر بورزد و نیرنگ سازد، چراکه از جبرئیل شنیدم که می گفت: به راستی که جایگاه مکر و نیرنگ در آتش است.^۵

۵۸. خدای عزوجل به موسی بن عمران فرمود: ای فرزند عمران، به مردم بابت آنچه من از فضل خویش به آنان عطا کرده ام رشک نوز، چشمان خویش را به آن ندوز و نفس خود را در پی آن رها نساز، که به راستی حسود از نعمت من ناراضی بوده و مانع تقسیم [نعمات] میان بندگانم شده است. و هر کس این گونه باشد و نه من از اویم و نه او از من است.^۶

۵۹. به راستی که از بدترین مردم نزد خداوند عزوجل در روز قیامت شخص دورو است.^۷

۱. «مَنْ أَدَّى جَارَهُ حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ وَمَنْ ضَيَّعَ حَقَّ جَارِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَا زَالَ جِبْرِئِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِّثُهُ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۱۱)

۲. «لَا يَحِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَوْقَ ثَلَاثَةِ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۳۸۰).

۳. «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۰۸).

۴. «إِنْ أَعْجَلَ الشَّرَّ عُقُوبَةُ الْبُغْيِ» (صدوق، ثواب الأعمال، ۲۷۵).

۵. «مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمْكُرُ وَلَا يَجْدُعُ فَإِنِّي سَمِعْتُ جِبْرِئِيلَ يَقُولُ إِنَّ الْمَكْرَ وَالْحَدِيدَةَ فِي النَّارِ» (صدوق، الأمالي، ۲۷۰).

۶. «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا ابْنَ عِمْرَانَ - لَا تَحْسَدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ وَلَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعْمَتِي صَادِّ لِقَسْوِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۰۷).

۷. «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَا الْوَجْهَيْنِ» (صدوق، الخصال، ۱: ۳۸).

۶۰. پیامبر ﷺ [به اصحاب خود] فرمود: آیا شما را از بدترینتان باخبر نکنم؟ گفتند: آری ای رسول خدا، فرمود: آنان که به سخن چینی موجبات دوری دوستان را فراهم سازند، [آنان که] برای پاکان عیب جویی نمایند.^۱

۶۱. خوش به حال کسی که خوف خداوند او را از خوف مردم مشغول دارد، خوش به حال کسی که عیب خودش او را از عیب جویی از برادران مؤمنش بازدارد.^۲

۶۲. هر کس نفس خود را از پرداختن به آبرو [و مسائل خصوصی] مردم بازدارد خداوند در روز قیامت از او درمی‌گذرد و هر کس خشم خویش را نگه دارد خداوند تعالی عذاب روز قیامت را از او باز می‌دارد.^۳

۶۳. ای کسانی که تنها به زبان اسلام آورده و در دل اسلام نیاورده‌اید، عیب‌های مسلمانان را نجوید که به راستی هر کس از مسلمانان عیب جویی کند خداوند از او عیب جویی خواهد کرد و هر کس خدا از او عیب جویی کند او را مفتضح خواهد ساخت.^۴

۶۴. افشای سرّ برادرت خیانت است، از آن دوری کن.^۵

۶۵. آن کس که امانت را حقیر بیندارد از ما نیست، یعنی آن را از بین ببرد. و کسی که به مسلمانی در خانواده و مالش خیانت ورزد، از ما نیست.^۶

۶۶. امانت [داری] موجب بی‌نیازی و خیانت [در امانت] موجب فقر و تنگدستی است.^۷

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْرُوقُونَ بَيْنَ الْأَجِبَةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ» (کلینی، الکافی ۲: ۳۶۹).

۲. «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ خَوْفُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَنْ خَوْفِ النَّاسِ طُوبَى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ» (کلینی، الکافی، ۸: ۱۶۸).

۳. «مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۰۵).

۴. «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ، لَا تَتَّبِعُوا عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ، وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ يَفْضَحْهُ» (کلینی، الکافی، ۲: ۳۵۵).

۵. «إِفْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ، فَاجْتَنِبْ ذَلِكَ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۴۷۰).

۶. «لَيْسَ مِنْ مَنْ مُحَقَّرُ الْأَمَانَةِ يُعْنَى يَسْتَهْلِكُهَا إِذَا اسْتَوْدَعَهَا وَلَيْسَ مِنْ مَنْ حَانَ مُسْلِمًا فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ» (مفید، الاختصاص، ۲۴۸).

۷. «الْأَمَانَةُ تَحْلِبُ الْغِنَى وَالْخِيَانَةُ تَحْلِبُ الْفَقْرَ» (حمیری، قرب الإسناد، ۱۱۷).

۶۷. هر مؤمن بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که از جانب خداوند عزوجل واجب شده است: بزرگ شمردن او در غیابش، دوستی او در دلش، یاری او در مالش، حرام دانستن غیبت او، عیادت از او هنگام بیماری، تشییع جنازه‌اش و یاد نکردن از او پس از مرگش جز به نیکی.^۱

۶۸. [از حقوقی که مسلمان بر گردن برادر مسلمانش دارد: ...، پنهان داشتن عیوبش، گذشتن از لغزشش، پذیرفتن عذرش، مانع شدن از این که او را غیبت کنند، خیرخواهی دائمی برایش، حفظ رفاقتش ... عیادتش در بیماری، حضور در تشییع جنازه‌اش، پذیرفتن دعوتش، قبول هدیه‌اش، جبران احسانش، تشکرکردن از لطفش، این که به خوبی یاری‌اش کند، حفظ ناموسش، برآورده ساختن حاجتش، میانجی شدن برای درخواستش ... گمشده‌اش را [به او] برساند، جواب دادن سلامش، خوش صحبتی با او، جبران لطفش، تصدیق قَسَمَش، [و این که] دوستش را دوست بداند و دشمنش را دشمن بدارد، او را در حال مظلومیت و ظالم بودن یاری دهد، یاری دادن او در حال ظالم بودن آن است که او را از ظلم باز دارد و در حال مظلوم بودن آن است که او را در گرفتن حقش یاری دهد و او را تسلیم نکند و از یاری‌اش باز نایستد، آن چه را برای خود از خیرات دوست دارد برای او نیز دوست داشته باشد و آنچه را از شر برای خویش دوست ندارد برای او نیز دوست نداشته باشد.^۲

۱. «لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةُ حُقُوقٍ وَاجِبَةٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْإِجْلَالُ لَهُ فِي عَيْبَتِهِ وَالْوَدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَالْمُؤَاَسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ وَأَنْ يُجَرِّمَ عَيْبَتَهُ وَأَنْ يَعُوذَ فِي مَرَضِهِ وَأَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ وَأَنْ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْرًا» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۳۹۸).

۲. «... وَبَسْتُرُ عَوْرَتِهِ وَبِقَبْلِ عَثَرَتِهِ وَمَعْدِرَتُهُ وَيَرُدُّ غِيْبَتَهُ وَيُدِيمُ نَصِيحَتَهُ وَيَحْفَظُ خَلَّتَهُ ... وَيَعُوذُ مَرَضَتَهُ وَيَشْهَدُ مَبِيتَهُ وَيُجِيبُ دَعْوَتَهُ وَيَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ وَيُكَافِيُ صَلَاتَهُ وَيَشْكُرُ نِعْمَتَهُ وَيُحْسِنُ نَصْرَتَهُ وَيَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ وَيَقْضِي حَاجَتَهُ وَيَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ ... وَيُرْشِدُ ضَالَّتَهُ وَيَرُدُّ سَلَامَتَهُ وَيُطِيبُ كَلَامَهُ وَيُبْرِئُ إِنْعَامَهُ وَيُصَدِّقُ أَقْسَامَهُ وَيُوَالِي وَلِيَّهَ وَيُعَادِي عَدُوَّهَ وَيَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَمَظْلُومًا فَأَمَّا نَصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ وَأَمَّا نَصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ وَلَا يُسْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَيُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ» (کراجکی، کنز الفوائد، ۱: ۳۰۶).

امر به معروف و نهی از منکر

۱. هر کس امر به معروف یا نهی از منکر کند یا به کار نیکی هدایت یا توصیه کند شریک در آن است و هر کس به کار بد امر کند یا به آن هدایت یا توصیه کند در آن شریک است.^۱
۲. والاترین منزلت نزد خداوند در روز قیامت، از آن کسی است که بیش از همه به جهت خیرخواهی برای خلق خدا بر زمین راه رود [و تلاش کند].^۲
۳. به راستی که اگر بنده‌ای در خفا معصیت خداوند را انجام دهد ضررش جز به انجام دهنده آن نمی‌رسد، اما اگر این کار را به صورت علنی انجام دهد و از جانب مردم سرزنش نشود ضرر و زیان آن عام و فراگیر خواهد بود.^۳

گشاده‌دستی و عدم بُخل

۱. سخاوت و گشاده‌دستی [همچون] درختی است که ریشه آن در بهشت و [شاخه‌های آن] بر دنیا سایه افکنده است، هر کس به شاخه‌ای از آن دست گیرد او را به بهشت می‌رساند.^۴
۲. شخصی نزد رسول خدا ﷺ آمد و پرسید: چه کسی برترین مردم است؟ فرمود: آنکه سخاوتمندتر است.^۵
۳. بُخل و ایمان هرگز در دل بنده‌ای جمع نمی‌شود.^۶
۴. رسول اکرم ﷺ فرمود: سه چیز مایه نجات و سه چیز سبب هلاک خواهد شد. [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا ﷺ، چه چیزهایی سبب نجات خواهد شد؟ فرمود: ترس از خدا در

۱. «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ» (صدوق، الخصال، ۱: ۱۳۸).

۲. «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالتَّصَبُّحَةِ حَلْقَهُ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۰۸).

۳. «إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ تَضُرَّ إِلَّا عَامِلَهَا، وَإِذَا عَمِلَ بِهَا عِلَانِيَةً وَلَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ أَضُرَّتْ بِالْعَامَّةِ» (حمیری، قرب الإسناد، ۵۵).

۴. «السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا وَهِيَ مِطْلَةٌ عَلَى الدُّنْيَا مَنْ تَعَلَّقَ بِغُضْنٍ مِنْهَا اجْتَرَهُ إِلَى الْجَنَّةِ» (صدوق، معانی الأخبار، ۲۵۶).

۵. «أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُهُمْ إِنِّانَا قَالَ أَبْسَطُهُمْ كَفًّا» (کلینی، الکافی، ۴: ۴۰).

۶. «لَا يَجْتَمِعُ الشُّعْ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبٍ عَبْدٍ أَبَدًا» (صدوق، الخصال، ۷۵).

خلوت خویش به گونه‌ای که انگار او را می‌بینی، [که] اگر او را نبینی وی قطعاً تو را می‌بیند؛ رعایت عدالت در خشنودی و خشم؛ صرفه‌جویی در بی‌نیازی و فقر. گفتند: ای رسول خدا ﷺ، چه چیزهای مایه هلاک خواهد بود؟ فرمود: هوای نفسی که پیروی شود، بخلی که اطاعت شود، خودپسندی و به خود بالیدن شخص.^۱

۵. رسول خدا ﷺ [به علی] فرمود: ای علی، هرگز با ترسو مشورت نکن که راه بیرون شدن [از مشکلات] را بر تو تنگ خواهد کرد، هرگز با بخیل مشورت نکن که تو را از هدف باز می‌دارد، هرگز با حریص مشورت نکن که بدی هدف را برای تو زینت می‌دهد [و تو را به سوی آن سوق می‌دهد] و بدان که ترسویی و بخل و حرص غریزه‌ای است که سوء ظن [به تقدیرات خداوند] آن را جمع می‌کند.^۲

خانواده و فرزندان

۱. رابطه خویشاوندی خود را قطع نکن، حتی اگر خویشاوندت با تو قطع رابطه کرده باشد.^۳
۲. بوی بهشت از فاصله مسیر پانصد سال به مشام می‌رسد، اما کسی که موجب آزار والدین خویش بوده است آن را استشمام نخواهد کرد.^۴
۳. بهترین شما خوش رفتارترین شما با خانواده‌اش است و من [در میان شما] با خانواده خوش رفتارترینم.^۵
۴. بهترین مردم در ایمان، بهترین آنان در خلق نیکو و خوش رفتاری با خانواده خویش است

۱. «قال رسول الله ﷺ: ثَلَاثٌ مُنْجِيَّاتٌ وَثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْمُنْجِيَّاتُ قَالَ خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا الْمُهْلِكَاتُ قَالَ هَوَى مُتَّبِعٌ وَشَحٌّ مُطَاعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» (کوفی اهوازی، الزهد، ۶۸).

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرَنَّ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَلَا تُشَاوِرَنَّ بَخِيلًا فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ وَلَا تُشَاوِرَنَّ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ سَرَّهَا وَعَلِمَ أَنَّ الْجَبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴: ۴۰۹).

۳. «لَا تَقْطَعْ رَحِمَكَ وَإِنْ قَطَعَتْكَ» (کلبی، الکافی، ۲: ۳۴۷).

۴. «إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۳: ۴۴۴).

۵. «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۳: ۵۵۵).

- و من در میان شما با خانواده خویش خوش رفتارترینم.^۱
۵. شخصی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: این فرزندم چه حقی بر گردنم دارد؟ فرمود: این که اسم نیکو بر او بگذاری، او را به خوبی ادب نمایی و در جایگاهی خوب قرار دهی.^۲
۶. فرزندان را گرامی بدارید و خوب تربیت کنید، تا آمرزیده شوید.^۳
۷. هر کس فرزندش را ببوسد خدای عزوجل برای او حسنه‌ای خواهد نوشت و هر کس فرزندش را شادمان سازد خداوند او را در روز قیامت شادمان خواهد ساخت و هر کس به فرزند خود قرآن آموزش دهد، [در روز قیامت] والدین فراخوانده شده و ردایی از نور بر آنان پوشانده خواهد شد که از نور آن چهره اهل بهشت روشن گردد.^۴
۸. کودکان را دوست بدارید با آنان به شفقت رفتار کنید و اگر وعده‌ای به آنان دادید به آن وفا کنید چراکه آنان تصور می‌کنند شما روزی آنان را می‌دهید.^۵
۹. از خوش اقبالی زن آن است که اولین فرزندش دختر باشد.^۶
۱۰. هر کس به بازار رفته و هدیه‌ای بخرد و برای خانواده خویش ببرد، همچون کسی است که صدقه‌ای برای نیازمندان برده باشد. باید [در هدیه دادن] پیش از پسران از دختران شروع کند، زیرا به راستی کسی که دختری را خوشحال سازد همچون کسی است که شخصی از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام را از بردگی رها کرده است و هر کس پسری را خوشحال سازد مانند آن است که از ترس خدا گریسته باشد و هر کس از ترس خدا بگرید خداوند او را به

۱. «أَحْسَنُ النَّاسِ إِنِّانَا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَأَلَطُهُمْ بِأَهْلِهِ وَأَنَا أَلَطُكُمْ بِأَهْلِي» (صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲: ۳۸).
 ۲. «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ ابْنِي هَذَا قَالَ تَحَسَّنْ اسْمَهُ وَأَدِّبْهُ وَضَعُهُ مَوْضِعًا حَسَنًا» (کلینی، الکافی، ۶: ۴۸).

۳. «أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ، وَأَحْسِنُوا أَدَبَهُمْ؛ يُغْفَرَ لَكُمْ» (طبرسی، مکارم الأخلاق، ۲۲۲).
 ۴. «مَنْ قَبَّلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ حَسَنَةً، وَمَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعِيَ بِالْأَبَوَيْنِ فَيَكْسِيَانِ حُلَّتَيْنِ يَضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وَجْهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (کلینی، الکافی، ۶: ۴۹).
 ۵. «أَجِبُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحُمُوهُمَا، وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمَا شَيْئًا فَفُوا لَهُمَا؛ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرْزُقُونَهُمَا» (کلینی، الکافی، ۶: ۴۹).

۶. «مِنْ يَمَنِ الْمَرْأَةُ أَنْ يَكُونَ بِكُرْهَا جَارِيَةً» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴: ۳۰۴).

بهشت پر نعمت وارد خواهد ساخت.^۱

عبادت

۱. آن عبادت اجر و پاداش بیشتری دارد که مخفی تر باشد.^۲
۲. به راستی که این دین [دینی] محکم است، در آن با مدارا وارد شوید، بندگان خدا را از عبادت خدا بیزار نسازید که چون سواری خواهید بود که مرکب خویش را خسته ساخته، نه سفر خود را به پایان رسانده و نه دیگر مرکبی برای سوار شدن دارد.^۳
۳. خدای عزوجل هفت شخص را در سایه [رحمت] خویش قرار خواهد داد، روزی که جز سایه [رحمت] او سایه‌ای نیست: پیشوایی عادل، جوانی که در عبادت خدای عزوجل رشد یافته است و مردی که از هنگام خروج از مسجد تا وقت بازگشت به آن، قلبش مشتاق مسجد باشد و دو فردی که در طاعت خدا بودند و برای آن گرد هم آمده و از هم جدا شدند، شخصی که در تنهایی خویش به یاد خدا بیافتد و از ترس خداوند اشک بریزد، مردی که زنی با اصل و نسب و زیبا روی او را [به حرام] به خود بخواند اما او بگوید: از خدای عزوجل می‌ترسم و کسی که در دادن صدقه آن چنان پنهان‌کار باشد که دست چپش از صدقه‌ای که دست راستش داده خبردار نشود.^۴
۴. هر کس چشمانش از ترس خدا اشک ریزد، در برابر هر قطره اشکی که از چشمانش جاری

۱. «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى ثُحْفَةً، فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ، كَانَ كَحَامِلٍ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مُحَاوِجٍ، وَلَيَبْدَأُ بِالْإِنَائِثِ قَبْلَ الذُّكُورِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ فَرَحَ انْتِى فَكَأَنَّمَا عَتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَمَنْ أَقْرَبَ عَيْنِ ابْنِ فُكَّانٍ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَمَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (صدوق، ثواب الأعمال، ۲۰۱).

۲. «أَعْظَمُ الْعِبَادَةِ أَجْرًا أَخْفَاهَا» (حمیری، قرب الإسناد، ۱۳۵).

۳. «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُتَبِتِ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى» (کلینی، الکافی، ۲: ۸۶).

۴. «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَرَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَتَفَرَّقَا وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِيًا فَقَاصَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنْى أَخَافُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا يَتَصَدَّقُ بِبَيْمِينِهِ» (صدوق، الخصال، ۳: ۳۴۳).

شده قصری در بهشت برایش خواهد بود، قصری تزئین شده با مروارید و جواهر که در آن چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است.^۱

۵. از نشانه‌های بدبختی، خشکی چشم، سنگدلی، حرص بسیار در طلب دنیا و اصرار بر انجام معصیت است.^۲

۶. به هر کس زبانی ذکر کننده داده شود، خیر دنیا و آخرت به وی ارزانی شده است.^۳

۷. خداوند فرمود: محبوب‌ترین چیزی که بنده‌ام به وسیله‌ی آن خود را نزد من محبوب می‌کند، انجام آن کاری است که بر او واجب ساخته‌ام. به راستی که او به وسیله نافله خود را نزد من محبوب می‌کند تا این که او را دوست می‌دارم. هنگامی که او را دوست بدارم گوش او خواهم بود که با آن می‌شنود، چشم او خواهم بود که با آن می‌بیند، زبان او خواهم بود که با آن سخن می‌گوید، دست او خواهم بود که با آن ضربه می‌زند و پای او خواهم بود که با آن راه می‌رود. اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم، اگر از من چیزی بخواهد به او عطا می‌کنم. در هیچ امری تردید نمی‌کنم مگر در گرفتن جان مؤمن؛ [چرا که] او از مرگ اکراه دارد و من از ناراحت کردن او اکراه دارم.^۴

۸. هر کس به آنچه خدا واجب ساخته عمل کند، عابدترین مردم است.^۵

۹. کسی که از گناه خویش توبه کند، مانند کسی است که هیچ گناهی مرتکب نشده است.^۶

۱. «أَلَا وَمَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ قَطَرَتْ مِنْ دُمُوعِهِ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ، مُكَلَّلٌ بِالذُّرِّ وَالْجَوْهَرِ، فِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أَذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ» (صدوق، الامالی، ۴۳۲).

۲. «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۲۹۰).

۳. «مَنْ أَعْطِيَ لِسَانًا ذَاكَرًا فَقَدْ أَعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۴۹۹).

۴. «قَالَ اللَّهُ مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا إِذَا دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِذَا سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ مُؤْمِنٍ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ» (برقی، المحاسن، ۱: ۲۹۱).

۵. «مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ» (کلینی، الکافی، ۲: ۸۴).

۶. «الْثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» (صدوق، عیون أخبار الرضا، ۲: ۷۴).

۱۰. رسول خدا فرمود: اگر کسی یک سال پیش از مرگ خود توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک سال زمان زیادی است، هر کس یک ماه پیش از مرگ خود توبه کند خداوند توبه او را می‌پذیرد. دوباره فرمود: یک ماه زمان زیادی است، هر کس یک هفته پیش از مرگ خود توبه کند خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد. پس از آن فرمود: یک هفته زمان زیادی است، هر کس یک روز قبل از مرگ خود توبه کند خداوند توبه او را می‌پذیرد. دوباره فرمود: یک روز زمان زیادی است، هر کس پیش از این که [مرگ را] ببیند، خداوند توبه او را می‌پذیرد.^۱

رفتار در برابر بلايا و مصائب

۱. هنگامی که [مؤمنی] بیمار شود، خدای عزوجل به فرشته‌ای که مأمور [ثبت اعمال] آن مؤمن است می‌فرماید: برای او همان را ثبت کن که در حالت تن‌درستی ثبت می‌کردی، چراکه من او را خود گرفتار ساخته‌ام.^۲
۲. از رسول خدا ﷺ درباره بهترین بندگان [خدا] سؤال شد، ایشان فرمود: آنان که اگر کار نیک انجام دهند شاد شوند، اگر کار بدی کردند استغفار کنند، اگر [نعمتی] به آنان داده شده شکرگزار باشند، اگر در سختی افتادند صبور باشند و اگر خشمگین شدند درگذرند.^۳
۳. هر کس داغدار سه فرزند خود شود و در آن امید ثواب خدای عزوجل داشته باشد، بهشت بر او واجب خواهد شد.^۴

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ ثُمَّ قَالَ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ وَإِنْ أَجْمَعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ» (کلینی، الکافی، ۲: ۴۴۰).

۲. «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْمَلِكِ الْمُكَلِّ بِالْمُؤْمِنِ إِذَا مَرِضَ اكْتُبْ لَهُ مَا كُنْتَ تَكْتُبُ لَهُ فِي صِحَّتِهِ فَإِنِّي أَنَا الَّذِي صَيَّرْتُهُ فِي جِبَالِي» (کلینی، الکافی، ۳: ۱۱۳).

۳. «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَإِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا» (صدوق، الامالي، ۱۰).

۴. «مَنْ تَكَلَّ ثَلَاثَةَ مِنْ صَلَاتِهِ فَاحْتَسَبَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَحَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ» (صدوق، الخصال، ۱: ۱۸۰).

۴. هر کس مصیبت دیده‌ای را تسلیت گوید، برایش اجری مانند وی خواهد بود.^۱
۵. سه خصلت است که به وسیله آن خیر دنیا و آخرت بدست می‌آید: شکرگزاری در نعمت، صبر پیشه ساختن در سختی و دعا هنگام بلا.^۲
۶. خدای عزوجل فرمود: اگر بخواهم برای مسلمانی خیر دنیا و آخرت را یک‌جا جمع آورم، برای او قلبی فروتن، زبانی دائم الذکر، بدنی صبور در مقابل بلایا، همسری مؤمن که وقتی به او نظر کند او را خوشحال سازد و در غیابش خود و مال او را از گزند حفظ نماید.^۳

حقوق حیوان

۱. مرکب بر گردن صاحب خود حقوقی دارد: به محض پیاده شدن به او علوفه دهد، اگر از آبی گذشت به او آب دهد، هرگز به صورت او نزند چراکه او تسبیح و حمد خدا می‌گوید، جز در راه خدا بر کمر او نایستد، بیش از طاقت او بر آن بار حمل نکند و او را بیش از طاقتش راه نبرد.^۴
۲. بر مرکب‌ها به یک طرف ننشینید و کمر آن‌ها را جایگاهی برای نشستن [در غیر حرکت] نسازید.^۵
۳. هرگز بر صورت مرکب‌ها و هر آنچه جان دارد نزنید، چرا آنان تسبیح و حمد خدا به جای می‌آورند.^۶

۱. «مَنْ عَزَى مُصَابَا كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرِهِ» (کلینی، الکافی، ۳: ۲۰۵).
۲. «ثَلَاثُ خِصَالٍ يُدْرِكُ بِهَا خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الضَّرِّاءِ، وَالِدُّعَاءُ عِنْدَ الْبَلَاءِ» (دیلمی، إرشاد القلوب، ۱: ۱۴۹).
۳. «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِلْمُسْلِمِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جَعَلْتُ لَهُ قَلْبًا خَاشِعًا، وَلِسَانًا ذَاكِرًا، وَجَسَدًا عَلَى الْبَلَاءِ صَابِرًا، وَرَوْحَةً مُؤْمِنَةً تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَتَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَمَالِهَا» (کلینی، الکافی، ۵: ۳۲۷).
۴. «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَلَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَلَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يَكْلِفُهَا مِنَ الْمَثْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲: ۲۸۶).
۵. «لَا تَتَوَزَّكُوا عَلَى الدَّوَابِّ وَلَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَهَا مَجَالِسَ» (کلینی، الکافی، ۶: ۵۳۹).
۶. «لَا تَضْرِبُوا وُجُوهَ الدَّوَابِّ وَكُلُّ شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَإِنَّهُ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ» (برقی، المحاسن، ۲: ۶۳۳).

فهرست منابع

- قرآن كريم. ترجمه محمد مهدي فولادوند.
- آلوسی، محمود شکري. بلوغ الأرب في معرفة أحوال العرب. تصحيح محمود بهجة أثري. ٣ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
- آمدی، سيف الدين. أبنكار الأفكار في أصول الدين، تحقيق أحمد محمد مهدي. ٥ ج. مصر - القاهرة: دار الكتب، ١٤٢٣.
- ابن أبي الدنيا، عبد الله بن محمد. القبور. تحقيق طارق محمد سكلوع العمود. ١ ج. مكتبة الغرباء الأثرية، ٢٠٠٠.
- ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله. شرح نهج البلاغة. تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم. ١٠ ج. ايران - قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤.
- ابن أبي جمهور أحسانى، محمد بن زين الدين. عوالي اللئالي العزیزية في الأحاديث الدينية. تحقيق مجتبى عراقى. ٤ ج. ايران - قم: دار سيد الشهداء للنشر، ١٤٠٥.
- ابن أبي حاتم، عبد الرحمن بن محمد. تفسير القرآن العظيم. تحقيق أسعد محمد طيب. ١٣ ج. السعودية - الرياض: مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩.
- ابن أبي خيثمة، أحمد. أخبار المكيين. تحقيق إسماعيل حسن حسين. ١ ج. السعودية - الرياض: دار الوطن، ١٩٩٧.
- _____ التاريخ الكبير؛ المعروف بتاريخ ابن أبي خيثمة - السفر الثالث. تحقيق صلاح بن فتحى هلال. ٤ ج. مصر - القاهرة: مكتبة الفاروق الحديثة، ٢٠٠٦.

ابن أبي شيبة، عبدالله. المصنف في الأحاديث والآثار. تحقيق كمال يوسف الحوت. ٧ ج. السعودية - الرياض: مكتبة الرشيد، ١٤٠٩.

_____ مسند ابن أبي شيبة. تحقيق عادل بن يوسف الزاوي و أحمد بن فريد المزيدي. ٢ ج. السعودية - الرياض: دار الوطن، ١٩٩٧.

ابن أبي عاصم، أحمد بن عمرو. السنة. تحقيق محمد ناصر الدين الألباني. ٢ ج. لبنان - بيروت: المكتب الإسلامي، ١٤٠٠.

ابن إسحاق، محمد. كتاب السير والمغازي. تحقيق سهيل زكار. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ١٣٩٨.

ابن أثير، علي بن محمد. أسد الغابة في معرفة الصحابة. ٦ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩.

_____ الكامل في التاريخ. ١٣ ج. لبنان - بيروت: دار صادر، ١٣٨٥.

ابن أثير، مبارك بن محمد. النهاية في غريب الحديث والأثر. تحقيق محمود بن محمد الطناحي. ٥ ج. إيران - قم: اسماعيليان، ١٣٦٧ ش.

ابن الجعد، علي. مسند ابن الجعد. تحقيق عامر أحمد حيدر. ١ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة نادر، ١٤١٠.

ابن جوزي، عبد الرحمن بن علي. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك. تحقيق محمد عبد القادر عطا ومصطفى عبد القادر عطا. ١٩ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٢.

_____ تذكرة الخواص. تحقيق محمد صادق بحر العلوم. ١ ج. إيران - طهران: مكتبة نينوى الحديثة، بلا تا.

_____ جامع المسانيد. تحقيق علي حسين البواب. ٨ ج. السعودية - الرياض: مكتبة الرشيد، ٢٠٠٥.

ابن صلاح، عثمان بن عبد الرحمن شهرزوري. مقدمة ابن الصلاح. تحقيق صلاح بن محمد بن عويضة. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٥.

ابن عماد، عبد الحي بن أحمد. شذرات الذهب في أخبار من ذهب. تحقيق عبد القادر الأرناؤوط و محمود الأرناؤوط. ١١ ج. سوريا - دمشق: دار ابن كثير، ١٤٠٦.

ابن فقيه، أحمد بن محمد. البلدان. تحقيق يوسف الهادي. ١ ج. لبنان - بيروت: عالم الكتب، ١٤١٦.

ابن كلبى، هشام بن محمد. الأضنام. تحقيق أحمد زكي باشا. ١ ج. مصر - القاهرة: دار الكتب المصرية، ٢٠٠٠.

فهرست منابع ٤٢١

- _____ جمهرة النسب. تحقيق حسن ناجي. ١ ج. بلا مك: عالم الكتب، ١٤٠٧.
- ابن مبارك، عبدالله. الزهد والرفائق. تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، بلا تا.
- _____ مسند الإمام عبدالله بن المبارك. تحقيق صبحي البدر السامرائي. ١ ج. السعودية - الرياض: مكتبة المعارف، ١٤٠٧.
- ابن مغازلي، علي بن محمد. مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه. تحقيق تركي الوادعي. ١ ج. اليمن - صنعاء: دار الآثار، ٢٠٠٣.
- ابن نجار، محمد بن محمود. أخبار مدينة الرسول المعروف بالدرة الثمينة. تحقيق صالح محمد جمال. ١ ج. السعودية - مكة المكرمة: مكتبة الثقافة، ١٤٠١.
- ابن نديم، محمد بن إسحاق. الفهرست. ١ ج. لبنان - بيروت: دار المعرفة، بلا تا.
- ابن بطة، عبيد الله بن محمد. الإبانة الكبرى. تحقيق رضا معطي، عثمان الأنثوي، يوسف الوابل، الوليد بن سيف النصر وحمد التويجري. ٩ ج. السعودية - الرياض: دار الراجعية، ١٩٩٤.
- ابن جليل، سليمان بن حسان. طبقات الأطباء والحكماء. تحقيق فؤاد سيد. ١ ج. مصر - القاهرة: المعهد الفرنسي للأثار الشرقية، ١٩٥٥.
- ابن حبان، محمد. الثقات. ٩ ج. الهند - حيدر آباد: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣.
- _____ صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان. تحقيق شعيب الأرنؤوط. ١٨ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٣.
- ابن حبيب، محمد. المحبر. تحقيق ايلزه ليختن شتير. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الآفاق الجديدة، بلا تا.
- _____ المنمق في أخبار قریش. تحقيق خورشيد أحمد فاروق. ١ ج. لبنان - بيروت: عالم الكتب، ١٩٨٥.
- ابن حجر هيثمي، أحمد بن محمد. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه. تحقيق عبدالرحمن بن عبدالله التركي وكمال محمد الخراط. ٢ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧.
- ابن حزم، علي بن أحمد. الرسالة الباهرة. تحقيق محمد صغير حسن المعصومي. ١ ج. سوريا - دمشق: مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق، ١٩٨٩.
- _____ المحلي بالأثار. ١٢ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، بلا تا.

- _____ جمهرة أنساب العرب. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٨٣.
- ابن حمدون، محمد بن الحسن. التذكرة الحمدونية. ١٠ ج. لبنان - بيروت: دار صادر، ١٤١٧.
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد. تاريخ ابن خلدون = ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوي الشأن الأكبر. تحقيق خليل شحادة. ٨ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ١٤٠٨.
- ابن سعد، محمد. الطبقات الكبرى. تحقيق محمد عبد القادر عطا. ٩ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠.
- _____ الطبقات الكبرى (الطبعة الرابعة). تحقيق عبدالعزيز عبدالله السلمي. ١ ج. السعودية - الطائف: مكتبة الصديق، ١٤١٦.
- ابن سيد الناس، محمد. عيون الأثر في فنون المغازي والشمال والسير. تحقيق إبراهيم محمد رمضان. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار القلم، ١٩٩٣.
- ابن شبة، عمر. تاريخ المدينة. تحقيق فهم محمد شلتوت. ٤ ج. السعودية - جدة: بلا إسم، ١٣٩٩.
- ابن شعبة، حسن بن علي. تحف العقول عن آل الرسول. تحقيق علي أكبر غفاري. ١ ج. إيران - قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علي. مناقب آل أبي طالب ﷺ. ٤ ج. إيران - قم: علامه، ١٣٧٩.
- ابن طاووس، علي بن موسى. إقبال الأعمال. ٢ ج. إيران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٩.
- _____ الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف. تحقيق علي عاشور. ٢ ج. إيران - قم: مطبعة الخيام، ١٤٠٠.
- _____ الدروع الواقية. ١ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة آل البيت ﷺ، ١٩٩٥.
- _____ اليقين باختصاص مولانا علي ﷺ بإمرة المؤمنين. تحقيق اسماعيل خويني. ١ ج. إيران - قم: دار الكتاب، ١٤١٣.
- _____ محاسبة النفس. ١ ج. إيران - طهران: منشورات المكتبة المرتضوية، ١٣٧٦ ش.
- _____ مهج الدعوات ومنهج العبادات. تحقيق ابو طالب كرماني و محمد حسين محرر. ١ ج. إيران - قم: دار الذخائر، ١٤١١.
- ابن طيفور، أحمد بن أبي طاهر. بلاغات النساء. تحقيق أحمد الألفي. ١ ج. مصر - القاهرة: مطبعة مدرسة والدة عباس الأول، ١٣٢٦.

فهرست منابع ٤٢٣

- ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله. الإستيعاب في معرفة الأصحاب. تحقيق علي محمد البجاوي. ٤ ج. لبنان - بيروت: دار الجيل، ١٤١٢.
- ابن عبد ربه، احمد بن محمد. العقد الفريد. تحقيق عبد المجيد ترحيني و مفيد محمد قميحة. ٩ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٧.
- ابن عدى، أبو أحمد. الكامل في ضعفاء الرجال. تحقيق عادل أحمد عبد الموجود، علي محمد معوض، و عبد الفتاح أبو سنة. ٩ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٧.
- ابن عساكر، علي بن الحسن. تاريخ مدينة دمشق. تحقيق علي شيري. ٨٠ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ١٤١٥.
- ابن فارس، أحمد. معجم مقاييس اللغة. تحقيق عبد السلام محمد هارون. ٦ ج. ايران - قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٠٤.
- ابن قتيبة، عبد الله بن مسلم. الإمامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء. تحقيق علي شيري. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار الأضواء، ١٤١٠.
- _____ المعارف. تحقيق ثروت عكاشة. ١ ج. مصر - القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢.
- ابن قدامة مقدسى، عبد الله بن أحمد. روضة الناظر وجنة المناظر في أصول الفقه على مذهب الإمام أحمد بن حنبل. ٢ ج. بلا م: مؤسسة الريان للطباعة والنشر والتوزيع، ٢٠٠٢.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر. البداية والنهاية. ١٥ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ١٤٠٧.
- ابن ماجه، محمد بن يزيد. سنن ابن ماجه. تحقيق شعيب الأرناؤوط، عادل مرشد، محمد كامل قره بللي، و عبد اللطيف حرز الله. ٥ ج. بلا م: دار الرسالة العالمية، ١٤٣٠.
- ابن منظور، محمد بن مكرم. لسان العرب. تحقيق جمال الدين ميردامادي. ١٥ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر/دار صادر، ١٤١٤.
- _____ مختصر تاريخ مدينة دمشق. تحقيق روحية النحاس و رياض عبد الحميد مراد. ٢٩ ج. سوريا - دمشق: دار الفكر، ١٩٨٤.
- ابن هشام، عبد الملك. السيرة النبوية. تحقيق مصطفى السقا، إبراهيم الأبياري، و عبد الحفيظ شلبي. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار المعرفة، بلا تا.
- أبو الجهم باهلي، علاء بن موسى. جزء أبي الجهم العلاء بن موسى الباهلي. تحقيق عبد الرحيم بن محمد

- القشقرى. ١ ج. السعودية - الرياض: مكتبة الرشيد، ١٩٩٩.
- أبوالشجاع ديلمى، شيرويه بن شهر دار. الفردوس بمأثور الخطاب. تحقيق السعيد بن بسويو زغلول. ٥ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٨٦.
- أبوالشيخ الأصبهاني، عبد الله بن محمد. العظمة. تحقيق رضاء الله بن محمد إدريس المباركفوري. ٥ ج. السعودية - الرياض: دار العاصمة، ١٤٠٨.
- أبوالفرج الإصفهاني، علي بن حسين. الأغاني. تحقيق مكتب تحقيق دار احياء التراث العربى. ٢٥ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤١٥.
- أبوداود، سليمان بن الأشعث. سنن أبي داود. تحقيق محمد محي الدين عبد الحميد. ٤ ج. لبنان - بيروت: المكتبة العصرية، بلا تا.
- أبو زايد، جمال. «نقض البناء المنهجي لموقف الشيعة من عدالة الصحابة: دراسة نقدية». در مؤتمر: الصحابة والسنة النبوية، ج ١. ارائه شده در مؤتمر الصحابة والسنة النبوية، الأردن - عمان، ٢٠١٢.
- أبويوسف، يعقوب بن إبراهيم. الخراج. تحقيق طه عبد الرؤوف سعد و سعد حسن محمد. ١ ج. بلا مك: المكتبة الأزهرية للتراث، بلا تا.
- أبونعيم الأصبهاني، أحمد بن عبد الله. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء. تحقيق كمال يوسف الحوت. ١١ ج. مصر - القاهرة: دار أم القرى، بى تا.
- _____ معرفة الصحابة. تحقيق محمد حسن إسماعيل الشافعي و مسعد عبد الحميد السعدني. ٥ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، ١٤٢٢.
- أبيارى، علي بن إسماعيل. التحقيق والبيان في شرح البرهان في أصول الفقه. تحقيق علي بن عبد الرحمن بسام الجزائري. ٤ ج. الكويت: دار الضياء، ٢٠١٣.
- احمد، مهدي رزق الله. السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، دراسة تحليلية. ١ ج. السعودية - الرياض: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، ١٤١٢.
- أحمد بن حنبل. أصول السنة. ١ ج. السعودية - الخرج: دار المنار، ١٤١١.
- _____ فضائل الصحابة. تحقيق وصي الله محمد عباس. ٢ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٣.
- _____ مسند أحمد. تحقيق شعيب الأرناؤوط و عادل مرشد. ٤٥ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة،

۱۴۲۱.

أحمدی، خالد بن محمد بن مبارك. «الإصابة في عدالة الصحابة رضي الله عنهم». مجلة كلية الدراسات الإسلامية والعربية للبنات بدمنهور ۶، ش. ۵ (۲۰۲۰): ۱۲۷ - ۲۵۲.

احمدی میانجی، علی. مکاتیب الرسول. ۳ ج. ایران - قم: دار الحديث، ۱۴۱۹.
إربلی، علی بن عیسی. کشف الغمة في معرفة الأئمة. تحقیق علی بنی هاشمی. ۲ ج. ایران - تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱.

أزرقی، محمد بن عبد الله. أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار. تحقیق رشدي الصالح ملحق. ۲ ج. لبنان - بيروت: دار الأندلس، بلا تا.

اسماعيل بن عباد. المحيط في اللغة. تحقیق محمد حسين آل ياسين. ۱۱ ج. لبنان - بيروت: عالم الكتب، ۱۴۱۴.

امینی، عبد الحسین. الغدير في الكتاب والسنة والأدب. ۱۱ ج. ایران - قم: مركز الغدير للدراسات الإسلامية، ۱۴۱۶.

أنصاری، ناجي. تعمير و توسعه مسجد شريف نبوی. ترجمه ی عبدالمجید آیتی. ۱ ج. بلا ملک: نشر مشعر، ۱۳۷۸ ش.

بحرانی، هاشم بن سلیمان. البرهان في تفسير القرآن. تحقیق قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة. ۵ ج. ایران - قم: مؤسسة البعثة، ۱۳۷۴ ش.

بارانی، رضا. «حنيف». در دائرة المعارف قرآن كريم (نسخه آنلاين)، مركز فرهنگ و معارف قرآن، تاريخ دسترسى ۶ آبان ۱۴۰۰ ش. <<https://quran.isca.ac.ir/fa/Cyclopedia/240/68340>>

بخارى، محمد بن اسماعيل. التاريخ الصغير. تحقیق محمود ابراهيم زايد. ۲ ج. لبنان - بيروت: دار المعرفة، ۱۴۰۶.

_____. صحيح البخاري. تحقیق محمد زهير بن ناصر الناصر. ۹ ج. بلا ملک: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲.
بدر، عبدالباسط. التاريخ الشامل للمدينة المنورة. ۳ ج. السعودية - المدينة المنورة، ۱۴۱۴.

برقی، أحمد بن محمد. المحاسن. تحقیق جلال الدين محدث. ۲ ج. ایران - قم: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۱.

_____ كتاب الرجال. تحقيق حسن مصطفى. ١ ج. ايران - طهران: انتشارات دانشگاه تهران/جامعة طهران، ١٣٤٢ش.

بزار، أحمد بن عمرو. البحر الزخار. تحقيق محفوظ الرحمن زين الله، عادل بن سعد، و صبري عبد الخالق. ١٨ ج. السعودية - المدينة المنورة: مكتبة العلوم والحكم، ٢٠٠٩.

بكري، أحمد بن عبد الله. الأنوار في مولد النبي محمد. تحقيق أحمد روحاني. ١ ج. ايران - قم: الشريف الرضي، ١٤١١.

بكري، عبد الله بن عبد العزيز. معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواقع. تحقيق مصطفى السقا. ٤ ج. لبنان - بيروت: عالم الكتب، ١٤٠٣.

بلاذري، أحمد بن يحيى. أنساب الأشراف. تحقيق سهيل زكار و رياض الزركلي. ١٣ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ١٤١٧.

_____ فتوح البلدان. ١ ج. لبنان - بيروت: دار ومكتبة الهلال، ١٩٨٨.

بيهقي، أحمد بن حسين. السنن الكبرى. ١٠ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، بلا تا.

_____ دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة. تحقيق عبد المعطي قلنجي. ٧ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٨٥.

ترحيني، محمد أحمد. المؤرخون والتاريخ عند العرب. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، بلا تا. ترمذي، محمد بن عيسى. الجامع الكبير = سنن الترمذي. تحقيق بشار عواد معروف. ٦ ج. لبنان - بيروت: دار الغرب الإسلامي، ١٩٩٨.

جبران، نعمان محمود، و روضة سحيم حمد آل ثاني. دراسات في تاريخ الجزيرة العربية قبل الإسلام. ١ ج. الأردن - أربد: مؤسسة حمادة للخدمات الجامعية، ١٩٩٨.

جصاص، أحمد بن علي. أحكام القرآن. تحقيق محمد صادق قمحاوي. ٥ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٥.

جهشيارى، محمد بن عبدوس. الوزراء والكتاب. تحقيق حسن الزين. ١ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر الحديث، ١٩٨٨.

جوهرى، إسماعيل بن حماد. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية. تحقيق أحمد عبد الغفور عطار. ٦ ج. لبنان -

- بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۷.
- جوینی، عبدالملک بن عبدالله. البرهان فی أصول الفقه. تحقیق صلاح بن محمد بن عویضة. ۲ ج. لبنان - بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۷.
- جیولوجیة المملكة العربیة السعودیة. «النشاط البرکانی التاریخی». تاریخ دسترسی: ۲۰ / ۳ / ۲۰۲۱ م.
< shorturl.at/dej13>
- حاج منوچهری، فرامرز. «حنیف». در دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ایران - تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش.
- حارثی عاملی، حسین بن عبدالصمد. وصول الأخبار إلى أصول الأخبار. تحقیق جعفر المجاهدی و عطاء الله الرسولي. ۱ ج. العراق - كربلاء: مجمع الإمام الحسين العلمي، ۲۰۱۵.
- حافظ، علی. فصول من تاریخ المدينة المنورة. ۱ ج. بلا مک، ۱۴۱۷.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. المستدرک علی الصحیحین. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. ۴ ج. لبنان - بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱.
- _____ معرفة علوم الحديث. تحقیق السيد معظم حسين. ۱ ج. لبنان - بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۷۷.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. تحقیق مؤسسة آل البيت (ع). ۳۰ ج. ایران - قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۰۹.
- حربی، أبو اسحاق. کتاب المناسک وأماكن طرق الحج ومعالم الجزيرة. تحقیق حمد الجاسر. ۱ ج. السعودیة - الرياض: منشورات دار الیمامة، ۱۹۶۹.
- حسکانی، عبید الله بن عبدالله. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل. تحقیق محمد باقر المحمودی. ۳ ج. ایران - طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع والنشر، ۱۴۱۱.
- حسن بگی، علی. «عدالت صحابه؛ زمینه ها، پیامدها و نتایج». پژوهش های فلسفی کلامی ۱۷ - ۱۸، ش. ۵ (۱۳۸۲ ش): ۱۰۵ - ۳۰.
- حسینی سمنانی، بتول. «خصائص النبی». در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ۱۵: ۵۴۴ - ۵۴۸. ایران - تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۳ ش.

حسينى ميلانى، علي. استخراج المرام من استقصاء الأفحام. ٣ ج. ايران - قم: انتشارات الحقائق، ١٤٣٢.
حكيم ترمذى، محمد بن علي. نواذر الأصول في أحاديث الرسول. تحقيق عبدالرحمن عميرة. ٤ ج. لبنان - بيروت: دار الجيل، بى تا.

حلبى، علي بن ابراهيم. السيرة الحلبية؛ إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون. ٣ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٧.

حموى، ياقوت بن عبدالله. معجم البلدان. ٧ ج. لبنان - بيروت: دار صادر، ١٩٩٥.
حميرى، عبدالله بن جعفر. قرب الإسناد. تحقيق مؤسسة آل البيت ﷺ. ١ ج. ايران - قم: مؤسسة آل البيت ﷺ، ١٤١٣.

خراسانى، على. «شرك». در دائرة المعارف قرآن كريم (نسخه آنلاين)، مركز فرهنگ و معارف قرآن، تاريخ دسترسى ١١ آبان ١٤٠٠ ش. <<https://quran.isca.ac.ir/fa/Cyclopedia/240/78156>>
خزاز، علي بن محمد. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر. تحقيق عبداللطيف حسيني كوهكمري. ١ ج. ايران - قم: بيدار، ١٤٠١.

خضرى، سيد احمد رضا، و احمد فلاح زاده. «نظام حاكم بر بازارهاى شبه جزيره در دو زمانه جاهلى و عصر نبوى». مطالعات تاريخ اسلام ١٩، ش. ٥ (١٣٩٢ ش): ٩ - ٤٨.

خطيب بغدادى، أحمد بن علي. الكفاية في علم الرواية. تحقيق أبو عبدالله السورقي و إبراهيم حمدي المدني. ١ ج. السعودية - المدينة المنورة: المكتبة العلمية، بلا تا.

_____ تاريخ بغداد. تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا. ٢٤ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، ١٤١٧.

خطيب، محمد عجاج. السنة قبل التدوين. ١ ج. مصر - القاهرة: مكتبة وهبة، ١٩٨٨.
خليفة بن خياط. تاريخ خليفة بن خياط. تحقيق أكرم ضياء العمري. ١ ج. دمشق، بيروت: دار القلم، مؤسسة الرسالة، ١٣٩٧.

خوارزمى، موفق بن أحمد. المناقب. تحقيق مالك المحمودي. ١ ج. ايران - قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١١.

دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن. سنن الدارمى. تحقيق حسين سليم أسد الداراني. ٤ ج. السعودية: دار المغني

لنشر والتوزيع، ۱۴۱۲.

دوری، عبدالعزيز. نشأة علم التاريخ عند العرب. ۱ ج. لبنان - بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ۲۰۰۵.
ديار بكري، حسين بن محمد. تاريخ الخميس في أحوال أنفس النفيس. ۲ ج. لبنان - بيروت: دار صادر، بلا تا.

ديلمي، حسن بن محمد. إرشاد القلوب إلى الصواب. ۲ ج. إيران - قم: الشريف الرضي، ۱۴۱۲.
دينوري، أحمد بن داود. الأخبار الطوال. تحقيق عبد المنعم عامر و جمال الدين شيال. ۱ ج. إيران - قم: الشريف الرضي، ۱۳۶۸ ش.

ذهبي، محمد بن أحمد. الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم. تحقيق محمد إبراهيم الموصلي. ۱ ج. لبنان - بيروت: دار البشائر الإسلامية، ۱۹۹۲.

_____ العبر في خبر من غير. تحقيق محمد زغلول. ۴ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۵.
_____ تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام. تحقيق عمر عبد السلام التدمري. ۵۲ ج. لبنان - بيروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۱۳.

_____ سير أعلام النبلاء. تحقيق شعيب الأرنؤوط و حسين الأسد. ۲۳ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳.

رازي، ابن أبي حاتم. الجرح والتعديل. ۹ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۳۷۱.
رامهرمزي، الحسن بن عبد الرحمن. المحدث الفاصل بين الراوي والواعي. تحقيق محمد عجاج الخطيب. ۱ ج. لبنان - بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۴.

راميار، محمود. تاريخ قرآن. ۱ ج. إيران - تهران: مؤسسه انتشارات امير كبير، ۱۳۸۴ ش.
راوندي، سعيد بن هبة الله. الخرائج والجرائح. تحقيق مؤسسة الإمام المهدي. ۳ ج. إيران - قم: مؤسسة الإمام المهدي، ۱۴۰۹.

_____ قصص الأنبياء. تحقيق غلامرضا عرفانيان يزدي. ۱ ج. إيران - مشهد: آستان قدس رضوي، ۱۴۰۹.
رمضاني، محمد رمضان. «نقض شبهات معاصرة حول عدالة الصحابي أبي هريرة رضي الله عنه». در مؤتمر: الصحابة والسنة النبوية. ارائه شده در مؤتمر الصحابة والسنة النبوية، الأردن - عمان، ۲۰۱۲.
ريشهري، محمد. موسوعة العقائد الإسلامية. ۶ ج. إيران - قم: دار الحديث للطباعة والنشر، ۱۴۲۹.

زارع شیرین کندی، محمد. «شرك». در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ٢٧: ١٤-٢٥.

ایران - تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ١٣٩٨ ش.

زیربن بکار. الأخبار الموفقیات. تحقیق سامی مکی العانی. ١ ج. ایران - قم: منشورات الشریف الرضی، ١٣٧٤ ش.

زیری، مصعب بن عبدالله. کتاب نسب قریش. تحقیق لیفی بروفنیسال. ١ ج. مصر - القاهرة: دار المعارف، ١٩٩٩.

زرکشی، محمد بن عبدالله. البحر المحيط فی أصول الفقه. ٨ ج. بلا مک: دار الکتبی، ١٩٩٤.

زرکلی، خیر الدین. الأعلام. ٨ ج. لبنان - بیروت: دار العلم للملایین، ١٩٨٩.

زرگری نژاد، غلامحسین. تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت). ایران - تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، ١٣٨٤ ش.

زریاب خویی، عباس. بزم آورد؛ شصت مقاله درباره تاریخ، فرهنگ و فلسفه. ١ ج. ایران - تهران: انتشارات محمد علی علمی، ١٣٦٨ ش.

_____ سیره رسول الله، از آغاز تا هجرت. ١ ج. ایران - تهران: سروش، ١٣٨٨ ش.

زمخشری، محمود بن عمر. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأفاویل فی وجه التأویل. تحقیق مصطفی حسین أحمد. ٤ ج. لبنان - بیروت: دار الکتب العربی، ١٤٠٧.

_____ ربیع الأبرار ونصوص الأخیار. ٥ ج. لبنان - بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٢.

_____ مقامات الزمخشری. ١ ج. لبنان - بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٢٥.

سبحانی، جعفر. الأضواء علی عقائد الشیعة الإمامیة. ١ ج. ایران - قم: مؤسسة الإمام الصادق ﷺ، بلا تا.

_____ فروغ ابدیت. ویرایش ٣. ١ ج. ایران - قم: بوستان کتاب، ١٣٨٥ ش.

سخاوی، محمد بن عبدالرحمن. فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث للعراقی. تحقیق علی حسین علی. ٤ ج. مصر: مکتبة السنة، ٢٠٠٣.

سعد بن منصور. سنن سعید بن منصور. تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی. ٢ ج. الهند: الدار السلفیة، ١٤٠٣.

سفارینی، محمد بن أحمد. لوامع الأنوار البهیة وسواطع الأسرار الأثریة لشرح الدرّة المضية فی عقد الفرقة المرضیة. ٢ ج. سوریا - دمشق: مؤسسة الخافقین ومکتبتها، ١٩٨٢.

فهرست منابع ٤٣١

- سمرقندی، محمد بن أحمد. ميزان الأصول في نتائج العقول. تحقيق محمد زكي عبدالبر. ١ ج. قطر: مطابع الدوحة الحديثة، ١٩٨٤.
- سمعاني، منصور بن محمد. قواطع الأدلة في الأصول. تحقيق محمد حسن الشافعي. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٩.
- سمهودي، علي بن أحمد. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى. تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد. ٤ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٤.
- _____. خلاصة الوفا بأخبار دار المصطفى. ١ ج. سوريا - دمشق: المكتبة العلمية، ١٣٩٢.
- سهيلي، عبدالرحمن بن عبدالله. الروض الأنف في تفسير السيرة النبوية لابن هشام. تحقيق مجدي بن منصور الشوري. ٤ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، بلا تا.
- سيوطي، عبدالرحمن بن أبي بكر. الجامع الكبير = جمع الجوامع. تحقيق مختار إبراهيم الهائج، عبدالحميد محمد ندا و حسن عيسى عبدالظاهر. ٢٥ ج. مصر - القاهرة: الأزهر الشريف، ٢٠٠٥.
- _____. الدر المنثور في التفسير بالمأثور. ٦ ج. ايران - قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٤.
- _____. المزهري في علوم اللغة وأنواعها. تحقيق فؤاد علي منصور. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٨.
- شاطبي، إبراهيم بن موسى. الموافقات. تحقيق مشهور بن حسن آل سلمان. ٧ ج. بلا مك: دار ابن عفان، ١٩٩٧.
- شافعي، محمد بن إدريس. مسند الإمام الشافعي؛ ترتيب سنجر. ٤ ج. الكويت: شركة غراس للنشر والتوزيع، ٢٠٠٤.
- شراب، محمد محمد حسن. المعالم الأثرية في السنة والسيرة. ١ ج. سوريا - دمشق/لبنان - بيروت: دار القلم - الدار الشامية، ١٤١١.
- شريف رضى، محمد بن الحسين. نهج البلاغة. تحقيق صبحي الصالح. ١ ج. ايران - قم: هجرت، ١٤١٤.
- شريف مرتضى، علي بن الحسين. أمالي المرتضى: غرر الفوائد ودرر القلائد. تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم. ٢ ج. مصر - القاهرة: دار الفكر العربي، ١٩٨٨.

- شعيرى، محمد بن محمد. جامع الأخبار. ١ ج. العراق - النجف: مطبعة الحيدرية، بى تا.
- شنقيطى، غالى محمد الأمين. الدر الثمين في معالم دار الرسول الأمين. ١ ج. لبنان - بيروت/السعودية - جدة: مؤسسة علوم القرآن/دار القبلة للثقافة الإسلامية، ١٤١٣.
- شهرستانى، محمد بن عبد الكريم. الملل والنحل. تحقيق محمد بدران. ٢ ج. ايران - قم: الشريف الرضى، ١٣٦٤ ش.
- شهيد ثانى، زين الدين بن علي. الرعاية في علم الدراية. تحقيق عبد الحسين بقال. ١ ج. ايران - قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٨.
- شهيدى، جعفر. تاريخ تحليلى اسلام تا پايان امويان. ايران - تهران: مركز نشر دانشگاہى، ١٣٨٥ ش.
- شيبانى، محمد بن حسن. الكسب. تحقيق سهيل زكار. ١ ج. سوريا - دمشق: عبد الهادي حرصوني، ١٤٠٠.
- صالحى شامى، محمد بن يوسف. سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد. تحقيق عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض. ١٢ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤.
- صدوق، محمد بن علي. الأمالي. ١ ج. ايران - طهران: كتابچى، ١٣٧٦ ش.
- _____ التوحيد. تحقيق هاشم الحسيني. ١ ج. ايران - قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٩٨.
- _____ الخصال. تحقيق علي اكبر غفاري. ٢ ج. ايران - قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦٢ ش.
- _____ ثواب الأعمال وعقاب الأعمال. ١ ج. ايران - قم: دار الشريف الرضى للنشر، ١٤٠٦.
- _____ علل الشرائع. ٢ ج. ايران - قم: مكتبة الداوري، ١٩٦٦.
- _____ عيون أخبار الرضا ﷺ. تحقيق علي لاجوردي. ٢ ج. ايران - طهران: نشر جهان، ١٣٧٨.
- _____ كمال الدين و تمام النعمة. تحقيق علي اكبر غفاري. ٢ ج. ايران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٥.
- _____ مصادقة الإخوان. تحقيق علي الخراساني الكاظمي. ١ ج. العراق - الكاظمية: مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة، ١٤٠٢.
- _____ معاني الأخبار. تحقيق علي أكبر غفاري. ١ ج. ايران - قم: مؤسسة النشر الإسلامي - مؤسسة

الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۰۳.

_____ من لايحضره الفقيه. تحقيق علي اكبر غفاري. ۴ ج. ايران - قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية
يقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۳.

صفار، محمد بن حسن. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليه السلام. تحقيق محسن بن عباس علي كوجه باغي. ۱
ج. ايران - قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي عليه السلام، ۱۴۰۴.

صنعاني، عبدالرزاق. المصنف. تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي. ۱۱ ج. الهند: المجلس العلمي، ۱۴۰۳.

_____ تفسير عبدالرزاق. تحقيق محمود محمد عبده. ۳ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹.

ضيف، شوقي. العصر الجاهلي. ۱ ج. مصر - القاهرة: دار المعارف، بلا تا.
طباطبائي، محمد حسين. الميزان في تفسير القرآن. ۲۰ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات،
۱۳۹۰.

طبراني، سليمان بن أحمد. المعجم الأوسط. تحقيق قسم التحقيق بدار الحرمين. ۹ ج. بلا ملك: دار الحرمين
للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵.

_____ المعجم الكبير. تحقيق حمدي بن عبدالمجيد السلفي. ۲۵ ج. مصر - القاهرة: مكتبة ابن تيمية،
۱۹۹۴.

_____ مسند الشاميين. تحقيق حمدي بن عبدالمجيد السلفي. ۴ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة،
۱۹۸۴.

طبرسي، أحمد بن علي. الإحتجاج على أهل اللجاج. تحقيق محمد باقر الخراسان. ۲ ج. ايران - مشهد: نشر
المرتضى، ۱۴۰۳.

طبرسي، حسن بن فضل. مكارم الأخلاق. ۱ ج. ايران - قم: الشريف الرضي، ۱۴۱۲.

طبرسي، فضل بن حسن. إعلام الوري بأعلام الهدى. ۱ ج. ايران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۰.

_____ مجمع البيان في تفسير القرآن. تحقيق فضل الله يزدي طباطبائي. ۱۰ ج. ايران - طهران: ناصر
خسرو، ۱۳۷۲ ش.

طبري، أحمد بن عبد الله. ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى. تحقيق أكرم البلوشي و محمود الأرئووط. ۱
ج. مصر - القاهرة: مكتبة القدسي، ۱۳۵۶.

طبرى آملی، محمد بن علي. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى. ١ ج. العراق - النجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٣.

طبرى آملی صغير، محمد بن جرير. دلائل الإمامة. تحقيق قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة. ١ ج. ايران - قم: بعثت، ١٤١٣.

طبرى آملی كبير، محمد بن جرير. المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ. تحقيق أحمد المحمودي. ١ ج. ايران - قم: كوشانپور، ١٤١٥.

طبرى، محمد بن جرير. تاريخ الأمم والملوك. تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم. ١١ ج. لبنان - بيروت: دار التراث، ١٣٨٧.

_____. جامع البيان في تفسير القرآن. ٣٠ ج. لبنان - بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢.

طوسى، محمد بن حسن. الأمالي. تحقيق مؤسسة البعثة. ١ ج. ايران - قم: دار الثقافة، ١٤٠٤.

_____. تهذيب الأحكام. تحقيق حسن الخرسان. ١٠ ج. ايران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧.

_____. مصباح المتعبد وسلاح المتعبد. ٢ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١.

طوفى صرصرى، سليمان بن عبد القوي. شرح مختصر الروضة. تحقيق عبد الله بن عبد المحسن التركي. ٣ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٨٧.

طيا لسى، أبوداود. مسند أبي داود الطيالسي. تحقيق محمد بن عبد المحسن التركي. ٤ ج. مصر: دار هجر، ١٤١٩.

عامرى، يحيى بن أبي بكر. غربال الزمان في وفيات الأعيان. تحقيق محمد ناجي زعبي العمر. ١ ج. سوريا - دمشق: دار الخير، ١٤٠٥.

عبد الباقي، محمد فؤاد. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم. ١ ج. مصر - القاهرة: دار الكتب المصرية، ١٣٦٤.

عبد السلام، كريمة. «موقف الفرق الإسلامية من الصحابة رضوان الله عليهم». در مؤتمر: الصحابة والسنة النبوية. ارائه شده در مؤتمر الصحابة والسنة النبوية، الأردن - عمان، ٢٠١٢.

عبد الغني، محمد الياس. تاريخ المسجد النبوي الشريف. ١ ج. السعودية - المدينة المنورة، ١٤١٦.

عسقلانى، ابن حجر. الإصابة في تمييز الصحابة. تحقيق عادل أحمد عبد الموجود. ٨ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥.

فهرست منابع ۴۳۵

- _____ فتح الباري شرح صحيح البخاري. تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، محب الدين الخطيب، و عبد العزيز بن باز. ۱۳ ج. لبنان - بيروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹.
- عسكري، مرتضى. معالم المدرستين. ۳ ج. ايران - طهران: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۲.
- علائى، صلاح الدين. تحقيق منيف الرتبة لمن ثبت له شريف الصحبة. تحقيق عبدالرحيم محمد أحمد القشقرى. ۱ ج. السعودية - الرياض: دار العاصمة، ۱۴۱۰.
- على، جواد. المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام. ۱۰ ج. بلا مك: جامعة بغداد، ۱۹۹۳.
- عياشى، محمد بن مسعود. التفسير. تحقيق هاشم رسولي. ۲ ج. ايران - طهران: مكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۸۰.
- عينى، محمود بن أحمد. نخب الأفكار في تنقيح مباني الأخبار في شرح معاني الآثار. ۱۹ ج. قطر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ۲۰۰۸.
- غزالي، محمد بن محمد. المستصفى. تحقيق محمد عبدالسلام عبدالشافى. ۱ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۹۳.
- فخر رازى، محمد بن عمر. التفسير الكبير. ۳۲ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۴۲۰.
- _____ المحصول. تحقيق طه جابر فياض العلوانى. ۶ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۷.
- فراهيدى، خليل بن أحمد. كتاب العين. تحقيق مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائى. ۹ ج. ايران - قم: مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹.
- فسوى، يعقوب بن سفيان. المعرفة والتاريخ. تحقيق أكرم ضياء العمري. ۳ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱.
- فهيى تبار، حميد رضا، و مهدي آذرى فرد. «تأملی در اسناد احاديث ناظر به عدالت صحابه». تحقیقات علوم قرآن و حديث ۲۳، ش. ۱۱ (۱۳۹۳ش): ۱۴۱ - ۷۲.
- قاضى عياض بن موسى. ترتيب المدارك وتقريب المسالك. تحقيق ابن تاويت الطنجي، عبدالقادر الصحرأوي، محمد بن شريفة، و سعيد أحمد أعراب. ۸ ج. المغرب - المحمدية: مطبعة الفضالة، ۱۹۶۵.
- قرطبي، أحمد بن عمر. المفهم لما أشكل من تلخيص كتاب مسلم. تحقيق محيي الدين ديب مستو، أحمد

- محمد السيد، و محمود ابراهيم نزال. ٧ ج. دمشق، بيروت: دار ابن كثير/دار الكلم الطيب، ١٤١٧.
- قرطبي، محمد بن أحمد. الجامع لأحكام القرآن. ٢٠ ج. إيران - طهران: ناصر خسرو، ١٣٦٤ ش.
- قسطلاني، أحمد بن محمد. المواهب اللدنية بالمنح المحمدية. ٣ ج. مصر - القاهرة: المكتبة التوفيقية، بلا تا.
- قمي، علي بن ابراهيم. تفسير القمي. تحقيق طيب الموسوي الجزائري. ٢ ج. إيران - قم: دار الكتاب، ١٤٠٤.
- كتاب مقدس. ترجمه هزاره نو.
- كتاني، محمد عبدالحی. نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الإدارية. تحقيق عبدالله الخالدي. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار الأرقم بن أبي الأرقم، بلا تا.
- كحالة، عمر رضا. معجم قبائل العرب القديمة والحديثة. ٥ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٤.
- كراجكي، محمد بن علي. كنز الفوائد. تحقيق عبدالله نعمة. ٢ ج. إيران - قم: دار الذخائر، ١٤١٠.
- كريمي نيا، مرتضى. سيرة پژوهی در غرب. ١ ج. تهران - إيران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، ١٣٨٦ ش.
- كشى، عبد الحميد بن حميد. المنتخب من مسند عبد بن حميد. تحقيق صبحي بدري السامرائي و محمود محمد خليل الصعيدي. ١ ج. مصر - القاهرة: مكتبة السنة، ١٤٠٨.
- كشى، محمد بن عمر. رجال الكشي = اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي. تحقيق حسن المصطفوي. ١ ج. إيران - مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ١٤٠٩.
- كفعمي، ابراهيم بن علي. البلد الأمين والدرع الحصين. ١ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٨.
- كلاعي، سليمان بن موسى. الإكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله والثلاثة الخلفاء. تحقيق محمد كمال الدين عز الدين علي. ٤ ج. لبنان - بيروت: عالم الكتب، ١٤١٧.
- كلينى، محمد بن يعقوب. الكافي. تحقيق علي أكبر الغفاري و محمد الآخوندي. ٨ ج. إيران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧.
- كوفى أهوازی، حسين بن سعيد. الزهد. تحقيق غلامرضا عرفانيان. ١ ج. إيران - قم: المطبعة العلمية، ١٤٠٢.
- مازرى، محمد بن علي. إيضاح المحصول من برهان الأصول. تحقيق عمار الطالبي. ١ ج. بلا ملك: دار الغرب

- الإسلامي، بلا تا.
- مازندرانی، محمد صالح. شرح أصول الكافي. تحقيق على أكبر غفاري. ١٢ ج. ايران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٨٨.
- مالك بن أنس. موطأ الإمام مالك. تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي. ١ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٦.
- مامقاني، عبدالله. تنقيح المقال في علم الرجال. تحقيق محي الدين المامقاني ومحمد رضا المامقاني. ٣٦ ج. ايران - قم: مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، ١٤٣١.
- متقي هندی، علي بن حسام الدين. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال. تحقيق بكري حياني وصفوة السقا. ١٦ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٨٩.
- مجاهدين جبر. تفسير مجاهد. تحقيق محمد عبدالسلام أبو النيل. ١ ج. مصر - القاهرة: دار الفكر الإسلامي الحديثة، ١٩٨٩.
- مجلسي، محمد باقر بن محمد تقي. بحار الأنوار. تحقيق مجموعة محققين. ١١١ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣.
- _____ . مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول. تحقيق هاشم رسولي محلاتي. ٢٦ ج. ايران - طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٤.
- محدث نوري، حسين. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل. ٢٨ ج. ايران - قم: مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، ١٤٠٨.
- محمودپور، محمد. «حنيف». در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلي حداد عادل، ٢٧: ١٤ - ٢٥. ايران - تهران: بنياد دائرة المعارف اسلامی، ١٣٨٨ ش.
- مرتضى العاملي، جعفر. الصحيح من سيرة الإمام علي (عليه السلام). ٢٠ ج. لبنان - بيروت: المركز الإسلامي للدراسات، ١٤٣٠.
- _____ . الصحيح من سيرة النبي الأعظم. ٣٥ ج. لبنان - بيروت: دار الحديث، ٢٠٠٧.
- مروزی، محمد بن نصر. تعظيم قدر الصلاة. تحقيق عبدالرحمن بن عبد الجبار الفريواني. ٢ ج. السعودية - المدينة المنورة: مكتبة الدار، ١٤٠٦.

مزي، يوسف بن عبد الرحمن. تهذيب الكمال في أسماء الرجال. تحقيق بشار عواد معروف. ٣٥ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٨٠.

مسعودي، علي بن حسين. إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب. ١ ج. إيران - قم: انصاريان، ١٤٢٦.
 ———. التنبيه والإشراف. تحقيق عبد الله اسماعيل الصاوي. ١ ج. مصر - القاهرة: دار الصاوي، بلا تا.
 ———. مروج الذهب ومعادن الجوهر. تحقيق أسعد داغر. ٤ ج. إيران - قم: دار الهجرة، ١٤٠٩.
 مسلم بن الحجاج. صحيح مسلم. تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي. ٥ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، بلا تا.

مصطفى، شاكر. التاريخ العربي والمؤرخون. ٣ ج. لبنان - بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٣.
 معمر بن راشد. جامع معمر بن راشد؛ الملحق بمصنف عبد الرزاق. تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي. ٢ ج. باكستان: المجلس العلمي، ١٤٠٣.

مفيد، محمد بن محمد. الأمالي. تحقيق علي أكبر غفاري و حسين استاد ولي. ١ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.

———. الاختصاص. تحقيق علي أكبر غفاري و محمود محرمي زرندي. ١ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.

———. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. تحقيق مؤسسة آل البيت ﷺ. ٢ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.

———. الإفصاح في الإمامة. ١ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.
 ———. الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة. تحقيق علي مير شريف. ١ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.

———. تصحيح اعتقادات الإمامية. تحقيق حسين درگاهی. ١ ج. إيران - قم: كنغره شيخ مفيد، ١٤١٤.
 ———. الفصول المختارة. تحقيق علي مير شريف. ١ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.

———. المقنعة. ١ ج. إيران - قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣.
 مقاتل بن سليمان. تفسير مقاتل بن سليمان. تحقيق عبد الله محمد شحاتة. ٥ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء

التراث العربي، ۱۴۲۳.

مقدسى، محمد بن أحمد. أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم. ۱ ج. مصر - القاهرة: مكتبة المدبولي، ۱۴۱۱.

مقدسى، مطهر بن طاهر. البدء والتاريخ. ۶ ج. مصر - بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية، بلا تا.

مقریزی، أحمد بن علي. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع. تحقيق محمد

عبد الحميد النميسي. ۱۵ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۰.

مهدوي دامغانی، محمود. «دلایل النبوة». در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ۱۸: ۳۷.

- ۴۰. ایران - تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۳ ش.

نادری، محمد. «بررسی تحلیلی حدیث «ارتد الناس بعد النبی ﷺ و سلم الا ثلاثة»». حدیث حوزه ۱۵،

ش. ۷ (۱۳۹۶ ش): ۹۵ - ۱۱۸.

نراقی، محمد مهدي. تجريد الأصول. ۱ ج. ایران - قم: السيد المرتضى، ۱۳۸۴ ش.

نسائی، أحمد بن شعيب. السنن الكبرى. تحقيق حسين عبدالمنعم شلبي و شعيب الأرناؤوط. ۱۲ ج. لبنان -

بيروت: مؤسسة الرسالة، ۲۰۰۱.

_____. فضائل القرآن. تحقيق فاروق حمادة. ۱ ج. لبنان - بيروت: دار الثقافة، ۱۹۹۲.

نصربن مزاحم. وقعة صفين. تحقيق عبدالسلام محمد هارون. ۱ ج. مصر - القاهرة: المؤسسة العربية

الحديث، ۱۳۸۲.

نعم بن حماد. الفتن. تحقيق سمير أمين الزهيري. ۲ ج. مصر - القاهرة: مكتبة التوحيد، ۱۴۱۲.

نوى، يحيى بن شرف. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج. ۱۸ ج. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث

العربي، ۱۳۹۲.

_____. تهذيب الأسماء و اللغات. تحقيق عادل مرشد و عامر غضبان. ۱ ج. السورية - دمشق: دار الرسالة

العالمية، ۱۴۳۰.

نويرى، أحمد بن عبد الوهاب. نهاية الأرب في فنون الأدب. ۳۳ ج. مصر - القاهرة: وزارة الثقافة والإرشاد

القومي/المؤسسة المصرية العامة، بلا تا.

هلالى، سليم بن قيس. كتاب سليم بن قيس الهلالي. تحقيق محمد انصاري زنجاني خويني. ۳ ج. ایران - قم:

نشر الهادى، ۱۴۰۵.

همداني، حسن بن أحمد. صفة جزيرة العرب. ١ ج. اليمن - صنعاء: مكتبة الإرشاد، ١٩٩٠.
 هيثمي، أحمد بن محمد. تحفة المحتاج في شرح المنهاج. ١٠ ج. مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ١٩٨٣.
 هيثمي، علي بن أبي بكر. مجمع الزوائد ومنيع الفوائد. ١٠ ج. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٨٨.
 هيكل، محمد حسين. حياة محمد. ١ ج. مصر - القاهرة: دار المعارف، بلا تا.
 واقدي، محمد بن عمر. كتاب المغازي. تحقيق مارسدن جونس. ٣ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٤٠٩.

وكالة الرئاسة العامة لشؤون المسجد النبوي. «عمارة المسجد النبوي». تاريخ دسترسى: ٧/ ٣/ ٢٠٢١ م.
 < https://wmn.gov.sa/public/?page=page_927618 >

وكيع، محمد بن خلف. أخبار القضاة. تحقيق سعيد محمد اللحام. ١ ج. لبنان - بيروت: عالم الكتب، ١٤٢٢.
 يعقوب بن شيبة. مسند عمر بن الخطاب. تحقيق كمال يوسف الحوت. ١ ج. لبنان - بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤٠٥.

يعقوبى، أحمد بن إسحاق. تاريخ يعقوبي. ٢ ج. لبنان - بيروت: دار صادر، بلا تا.
 Ali, Kecia. *The Lives of Muhammad*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press, 2014.
 Arafat, W. N. "New Light on the Story of Banū Qurayza and the Jews of Medina." *Journal of the Royal Asiatic Society* 108, no. 2 (1976): 100-7.
 Beeston, Alfred Felix Landon. "Abraha." In *The Encyclop-aedia of Islam*, 2nd ed. 1:102-3. Leiden: E. J. BRILL, 1986.
 Beeston, Alfred Felix Landon, and Irfan Shahid. "Al-Hīra." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 3:462-3. Leiden-London: E. J. BRILL-LUZA & CO., 1986.
 Braslavi (Braslavski), Joseph, and Leah Bornstein-Makovetsky. "KHAYBAR." In *Encyclopaedia Judaica*, 2nd ed. 12:106-8. United States of America: Thomson-Gale, 2007.
 Brice, William Charles, G. R. Smith, R. D. Burrowes, F. Mermier, and P. Behnstedt. "Al-Yaman." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 11:269-80. Leiden: Brill, 2002.
 Brockelmann, Carl. *History of the Arabic Written Tradition*. Translated by Joep Lameer.

- 3 vols. Leiden-Boston: Brill, 2017.
- Buhl, Frederick, Annemarie Schimmel, A. Noth, and Trude Ehlert. "Muḥammad." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 7:360-87. Leiden-New York: Brill, 1993.
- Chelhod, Joseph. "Ḳabīla." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 4:334-5. Leiden: E. J. BRILL, 1997.
- Cole, Juan. *Muhammad: Prophet of Peace Amid the Clash of Empires*. New York: Nation Books-eBook, 2018.
- Donner, Fred MacGraw. *Muhammad and the Believers: At the Origins of Islam*. Cambridge, Massachusetts: The Beknap Press Of Harvard University Press, 2010.
- Fiey, Jean Maurice. "Naṣārā." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 7:970-3. Leiden-New York: E. J. BRILL, 1993.
- Griffith, Sidney. "Christians and Christianity." In *Encyclopaedia of the Qur'ān*. 1: 307-16. Leiden-Boston-Koln: Brill, 2001.
- Heck, Gene W. "Gold Mining in Arabia and the Rise of the Islamic State." *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 42, no. 3 (1999): 364-95.
- Horovitz, Josef. "The Earliest Biographies of The Prophet and Their Authors(I)." *Islamic Culture* 4, no. 1 (1927): 535-59.
- _____. "The Earliest Biographies of The Prophet and Their Authors (II)." *Islamic Culture* 5, no. 1 (1928): 23-50.
- Hoyland, Robert. "Writing the Biography of the Prophet Muhammad: Problems and Solutions." *History Compass* 5, no. 2 (2007): 581-602.
- Jabali, Fuad. *The Companions of the Prophet: A Study of Geographical Distribution and Political Alignments*. 1 vols. Leiden: Brill, 2003.
- Jeffery, Arthur. *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*. Edited by Gerhard Böwering and Jane Dammen McAuliffe. Texts and Studies on the Qur'ān 3. Leiden-Boston: Brill, 2007.
- Kritzeck, James, A. Jamme, Jean Starcky, A. J. Jamme, J. A. Devenny, and B. H.

- Zedler. "ARABIA." In *New Catholic Encyclopedia*, 2nd ed. 1:609-23. United States of America: Thomson-Gale, 2003.
- Lecker, Michael. "On the markets of Medina (Yathrib) in pre-Islamic and early Islamic times (reprinted with corrigenda)." *Islamic Banking and Finance: Critical Concepts in Economics* 1 (2010): 96-185.
- _____. "Qaynuqā', Banū." In *Encyclopaedia Judaica*, 2nd ed. 16:760. United States of America: Thomson-Gale, 2007.
- _____. "The Levying of Taxes for the Sassanians in Pre-Islamic Medina." In *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 27 (2002): 109-25.
- _____. "Arab deities." In *The Encyclopaedia of Islam*, 3d ed. Leiden: Brill, 2021.
- Motzki, Harald. *Hadith*. 1 vols. Aldershot: Routledge, 2016.
- Muranyi, Miklos. "Ṣaḥāba." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 8:827-9. Leiden: E. J. BRILL, 1995.
- Osman, Amr. "'Adālat al-Ṣaḥāba: The Construction of a Religious Doctrine." In *Arabica* 60, no. 3/4 (2013): 272-305.
- Raven, W. "Sīra." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 9:660-3. Leiden: Brill, 1997.
- Rentz, G. "Al-Ḥidjāz." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 3:362-4. Leiden-London: E. J. BRILL-LUZA & CO., 1986.
- _____. "Djazīrat al-'Arab." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 1:533-56. Leiden: E. J. BRILL, 1986.
- Rosenthal, Franz. *A History of Muslim Historiography*. 2nd ed. 1 vols. Leiden: E. J. BRILL, 1968.
- Rubin, Uri. *The life of Muhammad*. Aldershot: Ashgate, 1998.
- _____. "Hanif." In *Encyclopaedia of the Qur'ān*. 2: 402-4. Leiden-Boston: Brill, 2002.
- Ruthven, Malise, and Azim Nanji. *Historical Atlas of the Islamic World*. United States of

- America: Thomson-Gale, 2004.
- Salahi, Adil. *Muhammad : His Character and Conduct*. Markfield, Leicestershire: The Islamic Foundation, 2013.
- Sezgin, Fuat. *Geschichte Des Arabischen Schrifttums*. 8 vols. Leiden: Brill, 1967.
- Sluglett, Peter, and Andrew Currie. *Atlas Of Islamic History*. London-New York: Routledge, 2014.
- Spector, Johanna. "Yemen." In *Encyclopaedia Judaica*, 2nd ed. 21:302-12. United States of America: Thomson-Gale, 2007.
- Stillman, Norman. "Yahūd." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 11:239-42. Leiden: Brill, 2002.
- Tobi, Yosef. "Hejaz." In *Encyclopaedia Judaica*, 2nd ed. 8:775. United States of America: Thomson-Gale, 2007.
- Vaglieri, Laura Veccia. "Khaybar." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 4:1137-43. Leiden: E. J. BRILL, 1997.
- Watt, William Montgomery. "Ḥanīf." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 3:165-6. Leiden-London: E. J. BRILL-LUZA & CO., 1986.
- _____, Arent Jan Wensinck, Clifford Edmund Bosworth, Richard Bayly Winder, and D.A. King. "Makka." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 6:144-87. Leiden: E. J. BRILL, 1991.
- Winder, Richard Bayly. "Al-Madina." In *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. 5:994-1007. Leiden: Brill, 1986.

Muhammad, the Apostle of God

Rereading Historical Sources

Edited by
Mohammad Reza Khaghani



ICSS Press, 2022

این کتاب، نخستین عنوان از مجموعه آثاری است که با هدف آشنایی بیشتر نسل جوان و فرهیخته با تاریخ و معارف معصومین علیهم السلام در حال تدوین است. در تدوین این مجموعه، کوشیده‌ایم در حد توان، روایتی مختصر، خواندنی و متناسب با ذهن و زبان مخاطبان امروز با استفاده از منابع معتبر و روش علمی ارائه دهیم. مجلد حاضر، در سه بخش سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مقالات و گزیده احادیث نبوی در منابع شیعی فراهم آمده است.
